

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷ - ۷۷۴۴۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۱ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۷۷۳۵۰۸۰ - ۰۲۵۱

نشانی: پل حجّتیّه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر تهران - ۴ الی ۶۶۵۶۴۰۰۰ نمابر: ۰۲۱ - ۶۶۵۶۴۰۰۵

نشانی: خیابان کارگر جنوبی، بین آذربایجان و جمهوری، کوچه کامیاب، پلاک ۱۷

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۵۱۱۵۲ - ۲۲۲۲۲۷۷ - ۲۲۱۰۰۰۲ نمابر: ۰۵۱۱ - ۲۲۲۲۵۷۷

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۲ - ۴۴۸۷۶۶۱ - ۴۴۸۷۶۶۰ نمابر: ۰۳۱۱ - ۴۴۶۳۳۹۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۴۳۳۳۴ - ۲۲۴۳۴۹۸ - ۲۲۲۲۲۹۴ نمابر: ۰۷۱۱ - ۲۲۲۶۷۰۰

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۳۰۰ - ۲۲۷۲۲۰۰ نمابر: ۰۸۶۱ - ۲۲۵۹۷۷۷

پاسخگویی به مسائل حج

همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷

تلفن: ۷۸۳۱۶۶۰ - ۲

www.saanei.org

آدرس اینترنت:

Istifta @ saanei.org

Saanei @ saanei.org

Info @ saanei.org

۳۰۰۰۷۹۶۰

پست الکترونیک:

پاسخ به استفتائات

تماس با دفتر معظّم له

تهیه کتاب

سرویس پیام کوتاه

استفتاآت قضایی

جلد یکم

کلیات قضا - جزئیات

از مقرر مرجع عالیقدر

حضرت آية الله العظمى حاج شیخ یوسف صالحی رحمته الله العالی



انتشارات پرتو خورشید

نشانی: قم - خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ناصر، پلاک ۱۶۲
صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۵۷ - تلفن: ۹۱ - ۷۸۳۵۰۹۰ / تلفکس ۷۷۴۱۰۶۵ (۰۲۵۱)
همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

استفتانات قضایی (جلد یکم)

مطابق با فتاوی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی مد ظله العالی

- ناشر: انتشارات پرتو خورشید
- تدوین: مؤسسه فرهنگی - هنری فقه الثقلین
- لیتوگرافی: نویس
- چاپ: زیتون
- نوبت چاپ: سوم (اول ناشر) / بهار ۱۳۸۸
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- بها: ۴۵۰۰ تومان
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است
- شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۷۴۳ - ۰۹ - ۴

مراکز پخش

فروشگاه اینترنتی کتاب:

ژخ/دروح چچ جز/سس

پخش کتاب دریای دانش:

تهران: خ انقلاب، خ فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۳۹

تلفن: ۷-۶۶۹۷۷۹۶۴ (۰۲۱) همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

فهرست مطالب

۱۷	مقدمه	□
۱۸	یکم: اجتهاد، حیات اسلام	
۱۹	دوم: اجتهاد جواهری	
۲۱	سوم: بالندگی فقه	
۲۲	چهارم: منطق و متانت اجتهاد شیعی	
۲۳	پنجم: فقه در عرصه مناسبات اجتماعی	
۲۴	ششم: اجتهاد و پرسش‌های نو	
۲۶	هفتم: نقش فقه در قضا و حقوق	
۲۷	هشتم: اصول و ملاک‌های حاکم	
۲۹	نهم: شاخصه کارآمدی فقه	
۳۰	دهم: ویژگی این مجموعه	
۳۳	بخش نخست: کلیات قضا و راه‌های اثبات دعوا	●
۳۵	فصل اول: شرایط و وظایف قاضی	□
۳۵	مبحث اول: شرایط قاضی	
۳۵	۱. عدم شرطیت ذکوریت در قاضی	

۲. عدم شرطیت اجتهاد در قاضی ۳۸
۳. جواز قضاوت غیر مجتهد و لزوم عمل حسب قوانین شرعیه مصوّبه ۴۲
۴. قاضی تحکیم ۴۲
۵. رجوع به قاضی غیر شیعه ۴۵
۶. رجوع به محاکم غیر اسلامی و بین المللی ۴۵
- مبحث دوم: وظائف قاضی ۴۸
۱. وظیفه قاضی در موارد سکوت قانون ۴۸
۲. وظیفه قاضی در صورت مخالفت قانون با مشهور یا شرع ۴۹
۳. مسئولیت قاضی در صورت اشتباه (تقصیر) ۵۰
۴. قانون حاکم در دعوی غیر مسلمان ۵۱
۵. وضعیت رسیدگی به جرایم ایرانیان در خارج از کشور ۵۲
۶. فصل خصومت با انشای کتبی ۵۳
۷. دادرسی غیابی ۵۳
۸. مرور زمان در رسیدگی به دعاوی و اجرای حدود و تعزیرات ۵۵
۹. تجدیدنظر خواهی ۵۸
۱۰. حبس مدعی اعسار ۶۰
۱۱. حکم به زندان یا تبعید به مدت نامعین ۶۱
- مبحث سوم: مسائل مرتبط ۶۲
۱. توقیف اموال بدهکار توسط برخی از طلبکارها ۶۲
۲. هزینه های دادرسی ۶۳
۳. عدم جواز اجرای حکم در رسیدگی های خارج از صلاحیت دادگاه ۶۳
۴. هدیه به قاضی ۶۴
- فصل دوم: راه های اثبات دعوا ۶۵
- مبحث اول: اقرار ۶۵
۱. اقرار از روی تهدید ۶۵
۲. استفاده از نوار، فیلم، فاکس و... در اثبات دعوا ۶۷

۶۸	مبحث دوم: شهادت
۶۸	۱. معیار در استماع شهادت شاهد
۶۹	۲. شهادت از روی عدم آگاهی
۷۱	۳. آثار شهادت از روی اکراه
۷۱	۴. تساوی زن و مرد در شهادت
۷۴	۵. شهادت غیر شیعه و اهل کتاب
۷۵	۶. ادای شهادت با کتابت
۷۵	۷. اعتبار نوشته‌های غیر رسمی
۷۵	۸. نظریه کارشناس
۷۶	۹. احقاق حق با توسل به وسایل متقلبانه
۷۷	۱۰. معیار جواز شهادت و قسم دروغ
۷۷	۱۱. راه اثبات اعسار
۷۸	مبحث سوم: علم قاضی
۷۸	۱. محدوده اعتبار و حجیت علم قاضی
۸۰	مبحث چهارم: سوگند
۸۰	۱. اثبات حق با سوگند
۸۳	۲. جایگاه سوگند در دعاوی کیفری
۸۴	۳. لفظ سوگند
۸۴	۴. شرطیت اذن مدعی در احلاف منکر
۸۷	۵. معنای عبارت «قول، قول اوست با قسمش»
۸۹	● بخش دوم: حدود
۹۱	□ فصل اول: کلیات حدود
۹۱	۱. اجرای حدود در عصر حاضر
۹۴	۲. مفهوم و قلمرو قاعده دَرء
۹۵	۳. مجازات حدی در صورت انکار بعد از اقرار
۹۶	۴. نفی بلد و امکان تبدیل به مجازات دیگر

۵. جمع بین اعدام و سایر مجازاتها..... ۹۷
۶. چگونگی اجرای مجازات اعدام..... ۹۸
۷. اجرای مجدد حکم اعدام، در صورت زنده ماندن محکوم به اعدام..... ۹۸
۸. قرار دادن معدوم در انظار عمومی..... ۹۸
۹. اجرای حکم بر بیمار..... ۹۹
۱۰. تأخیر اجرای حدّ زن شیرده..... ۱۰۱
۱۱. تخفیف مجازات افراد زیر هجده سال..... ۱۰۲
۱۲. توبه مسقط حدّ..... ۱۰۵
- فصل دوم: حدّ زنا..... ۱۰۷
۱. تعریف حدّ زنا..... ۱۰۷
۲. عدم تأثیر استفاده از وسایل پیشگیری کننده در تحقق زنا..... ۱۰۷
۳. عدم صدق زنا در ازدواج موقت بدون اذن ولی..... ۱۰۸
۴. حکم زناى اکراهی..... ۱۰۸
۵. تقصیر قبلی زن در تحقق اکراه..... ۱۰۹
۶. عدم تأثیر رضایت بعدی زن در صدق زناى عنفی..... ۱۰۹
۷. ادعای اکراه در زنا..... ۱۱۰
۸. طرق اثبات زناى به عنف..... ۱۱۰
۹. عدم تفاوت حکم قتل در زناى به عنف بین مسلمان و غیر مسلمان..... ۱۱۲
۱۰. پرداخت مهرالمثل در زناى به عنف..... ۱۱۲
۱۱. شرایط احصان..... ۱۱۳
۱۲. عدم تحقق احصان با عقد منقطع..... ۱۱۵
۱۳. موضوعیت داشتن اقرار اربعه برای اجرای حدّ زنا..... ۱۱۶
۱۴. عدم نفوذ اقرار تلقینی..... ۱۱۷
۱۵. تبدیل رجم به نوع دیگری از قتل..... ۱۱۷
۱۶. فرار از حفره در مجازات رجم..... ۱۱۷
۱۷. سقوط حدّ زنا از شخص دیوانه..... ۱۱۸

۱۱۸. سقوط حدّ زنا در صورت توافق بر ازدواج ۱۱۸
۱۱۸. حکم ضغث در سایر مجازاتها ۱۱۸
- فصل سوم: حدّ لواط و قوادی ۱۱۹
۱. عدم اشتراط احصان در حدّ لواط ۱۱۹
۲. عدم حدّ لواط در اشخاص دیوانه ۱۱۹
۳. شمول توبه مسقط حدّ لواط به محارم نسبی ۱۲۰
۴. اکراه در قوادی و محاربه ۱۲۰
- فصل چهارم: حدّ قذف و مسکر ۱۲۲
۱. نحوه اسناد در تحقق حدّ قذف ۱۲۲
۲. اقرار به شرب خمر و ادعای توبه قبل از اقرار ۱۲۳
- فصل پنجم: حدّ محاربه ۱۲۴
۱. قلمرو محاربه و افساد فی الارض در خصوص جرایمی نظیر هواپیما ربایی و ۱۲۴
۲. شمول مجازات نفی بلد در حدّ محارب به زن ۱۲۸
۳. تشدید مجازات تبعید به حبس در محلّ تبعید ۱۲۹
۴. عدم جواز استفاده از داروهای مقاوم کننده در مجازات صلب ۱۲۹
۵. نقش توبه محارب در سقوط مجازات ۱۳۰
- فصل ششم: حدّ سرقت ۱۳۱
۱. معیار طلا یا نقره مسکوک در نصاب حدّ سرقت ۱۳۱
۲. سرقت اطلاعات سزی کد شده و رمزدار ۱۳۲
۳. سرقت از مال مشاع ۱۳۲
۴. عدم تحقق اضطرار در باره سارقان معتاد به مواد مخدر ۱۳۳
۵. لزوم مقاومت در مقابل جانی یا سارق ۱۳۵
۶. اختلاف مالباخته و سارق در تعداد اموال ربوده شده ۱۳۶
۷. لزوم یا عدم لزوم مطالبه در قطع ید ۱۳۷
۸. تعدّد سرقت و مجازات آن ۱۳۸
۹. مجازات جایگزین حدّ سرقت ۱۳۹

۱۰. استفاده از داروی بی حس یا بی هوش کننده، هنگام اجرای مجازات ۱۴۰
۱۱. نقش عفو در سرقت حدّی ۱۴۰
۱۲. ملکیت، فروش و پیوند عضو مقطوع در سرقت ۱۴۱
- فصل هفتم: حدّ ارتداد ۱۴۳
۱. تعریف مرتد و قلمرو آن ۱۴۳
۲. شرایط اجرای حکم مرتد ۱۵۰
۳. توبه مرتد ۱۵۰
۴. مجازات مدعی نبوت ۱۵۰
- بخش سوم: قصاص ۱۵۳
- فصل اول: تعیین نوع قتل ۱۵۵
۱. ارتکاب قتل با فعل مادی ۱۵۵
۲. ارتکاب قتل با فعل غیر مادی ۱۶۲
۳. خطای در تطبیق در قتل نفس ۱۶۴
۴. شرکت و معاونت در قتل ۱۶۵
۵. اکراه در قتل ۱۷۰
۶. ایراد ضرب و جرح یا قتل با رضایت مجتبی علیه ۱۷۲
- فصل دوم: شرایط قصاص ۱۷۳
۱. حکم قتل غیر مسلمان توسط مسلمان ۱۷۳
۲. اسلام آوردن کافر پس از ارتکاب قتل مسلمان ۱۷۳
۳. قتل فرزند توسط پدر یا مادر ۱۷۴
۴. قتل فرزند نامشروع ۱۷۸
۵. قصاص پدر توسط فرزند ۱۸۰
۶. قتل کودک نامشروع ۱۸۱
۷. سقط و قتل جنین ۱۸۳
۸. قتل از روی ترحم ۱۸۵
۹. قتل در اثر دفاع ۱۸۵

۱۹۱	۱۰. قتل مهدور الدم
۱۹۲	۱۱. قتل اسیر
۱۹۳	۱۲. قتل در فراش
۱۹۵	۱۳. جهل به حکم در قتل عمدی
۱۹۵	۱۴. اذن حاکم شرع در قصاص
۱۹۷	۱۵. عدم کفایت علم اجمالی نسبت به قاتل
۱۹۹	□ فصل سوم: راههای ثبوت قتل
۱۹۹	مبحث اول: اقرار
۲۰۴	مبحث دوم: شهادت
۲۰۴	مبحث سوم: قسامه
۲۰۴	۱. لزوم وجود ظنّ قوی برای اجرای قسامه
۲۰۶	۲. قلمرو قسامه
۲۰۸	۳. مقدار قسامه
۲۰۹	۴. قسامه در صورت نبودن ولی دم
۲۰۹	۵. کاربرد قسامه در اثبات جرم و رفع اتهام
۲۱۰	۶. تبرئه متهم در صورت عدم اتیان قسامه توسط اولیای دم و عدم ردّ آن به متهم
۲۱۰	۷. تساوی زن و مرد در اجرای قسامه
۲۱۱	۸. لزوم اتیان قسامه از روی یقین
۲۱۲	۹. لزوم مطالبه از سوی مدّعی در اتیان قسامه توسط مدّعی علیه
۲۱۳	۱۰. نصاب قسامه در جنایت بر اطراف
۲۱۴	مبحث چهارم: نقش قرعه در تعیین قاتل
۲۱۵	مبحث پنجم: اختلاف جانی و ولی دم
۲۱۷	□ فصل چهارم: کیفیت استیفای قصاص
۲۱۷	۱. اولیای دم
۲۱۹	۲. حدود اختیارات ولی دم
۲۲۳	۳. وظیفه قاضی در صورت صغیر یا کافر بودن اولیای دم یا عدم دسترسی به آنان

۴. تساوی زن و مرد در استیفای قصاص ۲۲۵
۵. حکم فاضل دیه در قتل چند زن توسط یک مرد ۲۲۶
۶. انتخاب کننده نوع دیه در فاضل دیه ۲۲۷
۷. پرداخت فاضل دیه از بیت المال ۲۲۷
۸. ملاک در تداخل قصاص عضو در قصاص نفس ۲۲۸
۹. جمع بین قصاص و سایر مجازاتها ۲۲۸
۱۰. نحوه اجرای حکم قصاص ۲۲۸
۱۱. استفاده از داروهای بی هوش یا بی حس کننده هنگام اجرای مجازات ۲۲۹
۱۲. مدت بقای حق قصاص ۲۳۰
۱۳. تأخیر اولیای دم در اجرای قصاص ۲۳۱
۱۴. حدود اختیار حاکم شرع در استیفا یا تبدیل قصاص یا عفو ۲۳۸
۱۵. اسقاط حق قصاص توسط مجنی علیه ۲۴۰
۱۶. عفو قاتل هنگام اجرای حکم ۲۴۰
۱۷. تبدیل قصاص نفس به قصاص عضو ۲۴۱
۱۸. خودکشی پس از ارتکاب قتل عمدی ۲۴۲
۱۹. ظهور علایم حیاتی پس از اجرای حکم اعدام یا قصاص ۲۴۳
۲۰. فروش اعضاء قبل از قصاص ۲۴۳
۲۱. کفاره قتل عمدی ۲۴۴
۲۲. جواز تعزیر قاتل عمدی در صورت عدم قصاص ۲۴۴
- فصل پنجم: قصاص عضو ۲۴۵
۱. لزوم مماثلت در قصاص اطراف ۲۴۵
۲. تبعیض در قصاص اطراف ۲۴۶
۳. تسری حکم قصاص دست به سایر اعضای زوج بدن ۲۴۷
۴. عدم سقوط حق قصاص در صورت پیوند ۲۴۸
۵. حدود اختیارات ولی قهری در صدمات وارده بر صغیر ۲۴۹
۶. هزینه درمان پس از اجرای قصاص اطراف یا حد ۲۴۹

۷. ملکیت، فروش و پیوند عضو مقطوع در قصاص ۲۵۰
۸. عدم امکان اجرای قصاص عضو توسط مجنی علیه و حاضر نشدن متخصصین فن برای اجرای قصاص ۲۵۱
- بخش چهارم: دیات ۲۵۳
- فصل اول: ماهیت دیه و آرش و برخی موارد آنها ۲۵۵
۱. ماهیت دیه و برخی موارد آن ۲۵۵
۲. ماهیت آرش و برخی موارد آن ۲۵۸
- فصل دوم: مقدار دیه قتل نفس ۲۶۳
- مبحث اول: دیه انسان و موضوعیت نداشتن اعیان سته دیات ۲۶۳
۱. مقدار دیه انسان ۲۶۳
۲. تساوی زن و مرد در دیه و آرش ۲۶۴
۳. تساوی دیه مسلمان با غیر مسلمان ۲۶۶
۴. موضوعیت نداشتن اعیان سته دیات ۲۶۷
- مبحث دوم: محاسبه دیه و نحوه پرداخت آن ۲۶۸
۱. معیار محاسبه برای پرداخت دیه ۲۶۸
۲. عدم تداخل دیه کم در دیه زیاد ۲۷۰
۳. لزوم جبران خسارات روحی (غیر جسمی) ۲۷۳
۴. لزوم جبران سایر آسیبهای وارده همراه با ضایعه اصلی ۲۷۵
۵. تأثیر درمان و پیوند عضو مقطوع در میزان دیه ۲۷۶
۶. حکم آرش زنان در بیش از ثلث دیه ۲۷۷
۷. انتخاب کننده نوع دیه ۲۷۷
۸. نحوه تقسیم دیه ۲۷۹
- مبحث سوم: تغلیظ دیه و قلمرو آن ۲۸۰
- مبحث چهارم: خسارات زاید بر دیه ۲۸۱
- مبحث پنجم: مهلت پرداخت دیه و آرش ۲۸۳
- فصل سوم: مسئول پرداخت دیه ۲۸۵
۱. مسئول پرداخت دیه در موارد علم اجمالی ۲۸۵

۲. مسئولیت جمعی در صورت شرکت در ایجاد ضرب و جرح..... ۲۸۶
۳. مسئولیت اشخاص حقوقی در پرداخت دیه ۲۸۷
۴. مسئولیت کارفرما در پرداخت دیه ۲۸۷
۵. تعریف عاقله و مسئولیت آن در پرداخت دیه ۲۹۰
۶. پرداخت دیه از بیت‌المال ۲۹۳
۷. ضامن بودن صبی ممیز ۲۹۴
۸. اعسار در پرداخت دیه ۲۹۵
۹. خودداری عاقله از پرداخت دیه ۲۹۶
۱۰. جواز حبس شخص ممتنع از پرداخت دیه ۲۹۶
۱۱. حدود اختیارات ولی یا قیم در دیه، قصاص و عفو ۲۹۷
۱۲. رضایت مجنی علیه در عملیات ورزشی (عوامل موجهه جرم) ۲۹۹
۱۳. عدم تأثیر عفو مجنی علیه نسبت به ایجاد خسارات جدید بر اثر سرایت ۳۰۰
- **فصل چهارم: موجبات ضمان (مباشرت، تسبیب، اجتماع سبب و مباشر یا اجتماع چند سبب)** ۳۰۱
۱. قتل دیگری در حال خواب ۳۰۱
۲. مسئولیت پزشک در برابر آزمایشهای پزشکی روی بیمار ۳۰۲
۳. اشتراک در جنایت و مسئولیت تناسبی ۳۰۳
۴. تسبیب در جنایت ۳۰۶
۵. اجتماع سبب و مباشر و یا اجتماع چند سبب ۳۰۷
۶. درجه تقصیر یا تأثیر در میزان مسئولیت ۳۱۲
- **فصل پنجم: دیه اعضا، جراحات، لطمات، سقط جنین و جنایت بر مرده** ۳۱۵
- مبحث اول: دیه یا ارش اعضا ۳۱۵
۱. دیه مو (دیه تراشیدن موی سر زن و مرد) ۳۱۵
۲. دیه چشم (ارش به دلیل پارگی قرنیه چشم) ۳۱۵
۳. دیه انداختن دندان طفل ۳۱۶
۴. دیه بندهای انگشتان دست و نحوه محاسبه آن ۳۱۷
۵. عدم تأثیر میزان کارایی و ارزش عضوی در تعیین دیه انگشتان ۳۱۸

- ۳۲۰..... ۶. ديه و آرش صدمه بر بيضه
- ۳۲۰..... ۷. نحوه تعيين آرش ازاله بکارت
- ۳۲۲..... ۸. ديه حس بويایی
- ۳۲۳..... ۹. عدم تفاوت بين اعضاي ظاهري و باطني
- ۳۲۳..... مبحث دوم: ديه استخوانها
- ۳۲۳..... ۱. شکستگی استخوان و جدا شدن تکه‌ای از آن
- ۳۲۴..... ۲. ديه شکسته شدن استخوان درشت‌نی و نازک‌نی
- ۳۲۴..... ۳. شکسته شدن استخوان ساق پا همراه با خونريزی
- ۳۲۵..... ۴. ديه شکستگی استخوان همراه با نقص عضو
- ۳۲۶..... ۵. جرح و شکستگی در محلهاي متعدد
- ۳۲۷..... ۶. عدم تفاوت بين شکسته شدن ستون فقرات و جدا شدن آنها
- ۳۲۷..... ۷. ديه يا آرش در استخوان کف دست يا پا
- ۳۲۸..... ۸. ديه شکسته شدن استخوان کتف و بازو
- ۳۲۹..... ۹. ديه شکستن استخوان بينی
- ۳۲۹..... مبحث سوم: ديه جراحات و لطمات
- ۳۲۹..... ۱. تفاوت ديه سر و صورت با ديه ضربات وارده با ساير جاهای بدن
- ۳۲۹..... ۲. ديه سمحاق
- ۳۳۰..... ۳. صدمات وارده به زير چانه و ترقوه
- ۳۳۱..... ۴. خسارات حاصله در گوش، زير چانه، زير لب، داخل بينی و دهان
- ۳۳۱..... ۵. ديه جراحت گردن
- ۳۳۱..... ۶. ديه جراحی که به درون بدن انسان وارد می شود
- ۳۳۳..... ۷. ديه تغيير رنگ
- ۳۳۳..... ۸. آرش نقص زیبایی و تغيير در لحن گفتار
- ۳۳۵..... ۹. موضوعیت نداشتن شتر و دینار در ديه جراحات
- ۳۳۶..... مبحث چهارم: سقط جنین
- ۳۳۶..... ۱. مقدار ديه سقط جنین

۲. دیه سقط جنین نامشروع ۳۳۸
۳. دیه سقط جنین غیرمسلمان ۳۳۹
- مبحث پنجم: دیه جنایت بر مرده ۳۳۹
- بخش پنجم: تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده ۳۴۱
- تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده ۳۴۳
۱. ملاک تعزیر توسط حکومت ۳۴۳
۲. قلمرو تعزیر ۳۴۳
۳. نوع و مقدار تعزیر ۳۵۴
۴. روش رسیدگی در جرایم موجب تعزیرات حکومتی ۳۵۶
۵. مبادله محکومین به حبس بین کشورها ۳۵۷
۶. معاونت و مشارکت در خودکشی ۳۶۲
۷. معاونت در جرم ۳۶۳
۸. عفو در جرایم تعزیراتی ۳۶۳
۹. تعزیر در جرایم حق الناسی علی رغم گذشت شاکی ۳۶۳
۱۰. تسری قاعده درء و تسری عدم قسم در حد به تعزیرات ۳۶۴
۱۱. شرطیت بلوغ یا تمیز در مسئولیت کیفری ۳۶۵
۱۲. اقدام تأمینی برای جلوگیری از جرم ۳۶۶

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على خير خلقه محمد
و آله الطاهرين، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.
ان الله تبارك و تعالى لم يدع شيئاً تحتاج اليه الأمة الى يوم
القيامة الا أنزله في كتابه و بينه لرسوله ﷺ و جعل لكل شىء حدّاً
و جعل عليه دليلاً يدلّ عليه و جعل على من تعدّى الحدّ حدّاً.^۱

خدای تبارک و تعالی هیچ یک از نیازهای امت تا روز قیامت را نبوده است که در کتابش نازل و برای پیامبرش هم بیان نکرده باشد. خداوند برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داد و بر آن نشانه و راهنمایی گذاشت که بر آن راهنمایی کند و بر هر کسی نیز که از آن حد بگذرد، حدی قرار داد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مجموعه‌ای که پیش روست هر چند کتاب فتوایی است که با هدف بیان احکام شرعی فراهم آمده، اما ویژگی موضوع، وزانت علمی و شیوه پاسخگویی، آن را از سطح یک کتاب عمومی، به یک اثر فقهی فتوایی درآورده، تا راهگشای صاحب

۱. کافی، ج ۷، ص ۱۷۵.

نظران، کارشناسان، دست اندکاران قضا و حقوق، بویژه قضات عالی قدر باشد. از این رو و به فراخور خوانندگان فرهیخته، چند نکته به عنوان پیشگفتار ارائه می‌شود:

یکم: اجتهاد، حیات اسلام

اسلام که اساس و چارچوب آن را کتاب و سنت و درک درست عقل تشکیل می‌دهد، همان‌گونه که در حدیث یاد شده آمده، در عرض، تمام نیازهای معرفتی، عملی و اخلاقی آدمی در زندگی فردی و سلوک اجتماعی، و در طول، تا واپسین روز زندگی انسان در این حیات را در بر می‌گیرد و پاسخگوی نیازهای وی است و این یکی از باورهای تردیدناپذیر اسلامی است که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده و عقل نیز که زیربنای پذیرش دین و شریعت است بر این حقیقت گواهی می‌دهد. فقه به معنای خاص آن، به عنوان یکی از سه بخش اصلی دین عهده‌دار تبیین تکالیف و رفتار آدمی در زندگی فردی و اجتماعی و ترسیم مناسبات فرد و جامعه است که در بخش خود یعنی حوزه «عمل» همان ویژگی را دارد. از این رو، عهده‌دار همه نیازهای انسان در تمام دوران می‌باشد و به تعبیر حضرت امام خمینی (سلام الله علیه): «فقه، تئوری اداره انسان از گهواره تا گور است». اجتهاد شیعی که از یک سو برخاسته از سخن پیامبر اکرم ﷺ: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و از سوی دیگر بر بالهایی از جنس «العلماء و رثة الانبیاء» و «الفقهاء امناء الرسل» و «الفقهاء حصون الاسلام» مسیر طولانی خویش را به زیبایی و استواری تمام و با چهره‌ای تابناک پیموده، اینک بزرگترین سرمایه علمی معنوی را پیش روی ما به ویژه در دستان با کفایت فقهای عظام قرار داده است. به گونه‌ای که به تعبیر امام خمینی (سلام الله علیه): اسلام اگر خدای نخواسته همه چیز از دستش برود ولی فقهش به طریقه موروث از فقهای بزرگ بماند، به راه خود ادامه خواهد داد، ولی اگر همه چیز به دستش آید و خدای نخواسته فقهش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود، راه حق را نتواند ادامه داد و به تباهی خواهد کشید.^۱

خاستگاه تفقه شیعی، کتاب و سنت و عقل از یک سو، و انفتاح باب اجتهاد در

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۰۵.

چارچوب موازین فقاہت و روش فقہای سلف، دو ویژگی «سنتی» و «پویایی» آن را به دست می‌دهد و این چنین است که فقہ همواره زنده است و می‌تواند با حفظ اصالت و موازین و مبانی خود در منبع و در روش، پاسخگوی نیازهای حال و آینده باشد.

دوم: اجتهاد جواهری

اگر فقیہ برجسته و وارسته‌ای چون حضرت امام خمینی (سلام الله علیه)، از یک سو بر اجتهاد جواهری تأکید می‌فرماید و از سوی دیگر پویایی اجتهاد را یادآور می‌شود، درست از همین نقطه است که فقاہت جواهری در ذات خود پویایی و حیات را داراست و اجتهاد جواهری یک مثال گویا و نمونه برتر در اجتهاد شیعی است، و نه منحصر در آن فقیہ فرزانه؛ چرا که همین ویژگی را پیش از وی در فقاہت و اجتهاد شیخ مفید و شیخ الطائفه و سید مرتضی گرفته تا ابن ادریس و محقق حلی و علامه حلی و شهید اول و شهید ثانی و محقق ثانی و تا فقیہ والامقامی چون محقق اردبیلی و محقق سبزواری و نراقی اول و دوم و فاضل هندی - که مأخذ عمده‌ای برای صاحب جواهر به شمار می‌رود - و کاشف الغطاء و محقق قمی و دهها فقیہ نامی دیگر و پس از وی در فقاہت پرآوازه شیخ اعظم انصاری و محقق یزدی و میرزای نائینی و محقق خراسانی و محقق بروجردی و حضرت امام خمینی (قدس الله اسرارهم) و دهها فقیہ فرزانه در دوره متأخر و معاصر وجود دارد و هنر و ارزش فقاہت فقہایی چون روشن بین، حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی (دام ظلہ) نیز همین است که در چارچوب موازین اجتهاد شیعی و فقاہت جواهری و با بهره جستن فقیہانه از همین خصلت ذاتی توانسته‌اند از یک سو، تحلیل‌های اجتهادی و آرای فقہی متفاوت و گاه راهگشایی در سطح استدلال‌های فقہی و در مقام افتاء ارائه کنند بدون آنکه از ارزش تلاش فقہی و حرمت جایگاه دیگر فقیهان کاسته شود، و از سوی دیگر، مسائل تازه و پرسش‌های نو پیدای بسیاری را که عصر جدید و تحولات علمی اجتماعی کنونی پیش روی بشر گذاشته پاسخ بگویند و برای مشکلات موجود و واقعیت‌های جاری زندگی مردم و جوامع چاره‌اندیشی کنند.

این مهم همواره خواسته و آرزوی استادان و فقیهان متقدم بوده است که فقہای

دیگر و نسلهای فقهی که در پی هم می آیند، فقه را هر چه بیشتر در عرض و عمق گسترش دهند و بر تحقیقات بیفزایند، و الا پدید آمدن هزاران اثر ارزشمند فقهی که اینک سرمایه بزرگ جهان اسلام به ویژه حوزه‌ها و جوامع شیعی است، صورت واقع نداشت. درست از همین نقطه است که فقیه نام‌آوری چون حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) به علما و مدرّسان تأکید می‌کنند: «کوشش نمایند که هر روز بر دقت‌ها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیق‌ها افزوده شود و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد».^۱ و اساساً فلسفه لزوم تقلید از مجتهد زنده و نیز فتح باب اجتهاد را باید از جمله در همین نکته جست که هم تضمینی برای حیات و توسعه و پویایی فقه باشد و هم امکان پاسخگویی به نیازهای روز و رابطه زنده، مستقیم و ملموس فقیه با مسائل و نیازهای جامعه وجود داشته باشد و به تعبیر فقیه شهید آیه الله مرتضی مطهری: «اساساً رمز اجتهاد در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این امر را به دست آورده باشد و توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می‌کند، و بالتبع حکم آنها عوض می‌شود، و الا تنهادر مسائل کهنه و فکر شده فکر کردن و حداکثر یک «علی الاقوی» را تبدیل به «علی الاحوط» کردن و یا یک «علی الاحوط» را تبدیل به «علی الاقوی» کردن هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد».^۲

اگر حضرت آیه الله صانعی در میان فقهای گذشته، عنایت ویژه و اهتمام بسیار زیادی به روش اجتهادی محقق اردبیلی، صاحب کتاب بسیار ارزشمند و مبسوط «مجمع الفائدة و البرهان» دارند و این پرسش را بارها مطرح کرده‌اند که چرا این اثر ارزشمند فقهی جایگاهی در سطح شایسته خود در محافل فقهی و حوزوی باز نکرده است، و اینک چند سال است که نگارش تعلیقه‌ای استدلالی بر این کتاب و چاپ دوباره آن را یکی از محورهای تلاش خود قرار داده‌اند، ناشی از همین نگاه به اجتهاد و نوآوری و حریت در رأی است که در فقاهت آن فقیه مقدس و نام‌آور

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۹.

۲. ده گفتار، ص ۹۸.

وجود داشته است.

سوم: بالندگی فقه

این همه تأکید بدان خاطر است که ارزش واقعی اجتهاد و مجاهدت‌های فقهی را باید در جاهایی جست که فقیه، در چارچوب اجتهاد جواهری که یک نمونه برتر از اجتهاد شیعی به شمار می‌رود با بهره‌گیری عالمانه از همان خصلت ذاتی اجتهاد، توانسته باشد دستاورد فقهی متفاوتی ارائه کند و یا برای مسائل و پرسش‌های نوپیدا پاسخ شرعی و راهکار فقهی قابل دفاعی به دست دهد. چنین فقهای را باید ستود و دستاوردهای آنها را ارج بیشتر نهاد، و الا راههای رفته و مسیرهای هموار، معلوم است که در مقایسه با مسیرهای تازه و دشوار زحمت چندانی نخواهد داشت. و از همین نقطه است که تولید علم و گسترش تحقیقات معنا پیدا می‌کند، و الا تکرار مکررات است که البته ارزشمند است ولی ارزشی به پایه تولید و تحقیق نخواهد داشت.

طبعاً و از این منظر، آن دسته از فقیهانی که بیش از دیگران فقاقت و توانایی‌های اجتهادی خویش را در این سطح و در چنین عرصه‌هایی بروز می‌دهند و با پشتوانه دهها سال تحصیل و تدریس و تحقیق و ژرف‌اندیشی و جامع‌نگری و شناخت درست و کافی از موضوعات، دستاوردهای فتوایی خویش را در سطح حوزه و جامعه عرضه می‌کنند، باید در جایگاهی برتر و تلاش اجتهادی آنها از ارزش فزون‌تری برخوردار باشد، حتی اگر برخی یا هیچ‌یکی از استنتاج‌های فقهی آنها مورد پذیرش فرد و یا گروه قرار نگیرد و به‌بوته نقد عالمانه سپرده شود. این تأکید برای فرزندگان حوزوی و آشنایان به روش و منش فقهای برجسته و وارسته، سخن تازه‌ای نیست و همگان می‌دانند که روش حوزه‌ها و سولک فقهای ما بر همین اصل شکل گرفته و همواره به نظرات دیگران از جمله به آرای تازه، به دیده احترام و اهتمام نگریسته شده و اگرگاه در گوشه و کنار، برخی به هر دلیل شرح صدر لازم را نشان نداده و به خرده‌گیری غیر عالمانه پرداخته و روش متین و اصلی را نادیده گرفته و یا از یاد برده‌اند، اما این موارد هیچ‌گاه و در دراز مدت نتوانسته رویه تازه‌ای را در مواجهه با نظرات دیگران و آرای جدید به

وجود آورد و به هر حال، اگر برخی از مبتدیان و متوسطان در فقه، فتاوا و دیدگاه‌های تازه را بر نتافته‌اند اما این نظرات نوعاً توانسته در طول زمان، جایگاه خویش را میان آرای موجود پیدا کند و لااقل در ردیف دیگر گفته‌ها و فتاوا مطرح و ارزیابی گردد.

چهارم: منطق و متانت اجتهاد شیعی

امروزه اگر عمل شیعه در جهان دارای منطق برتر و عمل ستوده‌تر است و در برابر تحدیات فکری، علمی، حقوقی و اخلاقی، الگوهای برتر و نمونه‌های قابل درک و دفاعی را پیش روی جهانیان می‌گذارد، خاستگاه آن این است که بر اساس قرآن و عترت و بر پایه اجتهاد درست سخن می‌گوید و منطق ثقلین اگر برای جوامع بشری که از طبع اولیه و هدایت عقلانی خویش فاصله نگرفته‌اند درست تبیین و ارائه گردد قابل درک و پذیرش است، و بر اساس همین عقلانیت و تفقه جامع نگر است که عالمان و فقیهان ما می‌توانند در چارچوب مفاهیمی مشترک، میان بشر امروز سخن بگویند؛ مفاهیمی که همه جوامع بشری و وجدان‌های انسانی بر آن آگاهی و اذعان دارند و بر آن تفاهم کرده‌اند از این رو و با این توجه مایه شگفتی نخواهد بود که در یک اثر کاملاً فقهی و یک متن حوزوی در قالب استفتاء و افتاء که پیش روی دارید، مفاهیمی جهانی - انسانی چون حقوق انسان، عدالت، نفی تبعیض، کرامت و حرمت انسان، امنیت فردی و اجتماعی و جهانی، آزادی، وفای به پیمان، حقوق زن، مساوات در برابر قانون، حقوق معنوی و امثال آن که مفاهیمی شناخته شده در جهان‌اند و همه ریشه در قرآن و سنت دارند به عنوان بخشی از مبانی فقهی، نظرات و احکام مشاهده شود و مورد استدلال و اهتمام قرار گیرد.

اجتهاد شیعی با همین منطق و مبانی است که در عرصه عمل حتی در سطح جهانی، آنجا که مسائل عام جهانی و مرتبط به امنیت و صلح و مبارزه با بی‌عدالتی و حقوق ملت‌ها و حرمت بی‌گناهان مطرح است، به زیبایی و استواری تمام میان منطق جهادی و عدالت خواهانه خویش و سلوک انسانی و امنیت اجتماعی و خشونت زدایی چارچوب و رابطه‌ای درست و قابل دفاع برقرار می‌کند و ظلم و جنایت نسبت به حقوق انسان‌ها را در

هر سطحی که باشد مردود می‌شمارد؛ چه از سوی قدرتها و دولت‌های شناخته شده و چه از سوی گروههای خشونت محور و طرفداران و عاملان ترور. اجتهاد شیعی با منطق انفتاح باب علم، هم زمینه گسترش علوم اسلامی و معارف دینی را فراهم ساخته و هم ظرفیت پذیرش دیدگاه‌ها و شرح صدر علمی جامعه به ویژه نخبگان و فرهیختگان را بالا برده و مشروعیت بخشیده است، و هم در مقام التزام‌های قلبی و معرفتی و هم در عرصه عمل، به ویژه در اعمال فردی. البته روشن است مدیریت جامعه و کشورداری نیازمند وحدت رویه و ضوابط و چارچوب‌های هماهنگ و فراگیر است و آنچه عهده‌دار این مهم است «قانون» می‌باشد که باید بر جامعه حاکم باشد و طبعاً این امر حیاتی نمی‌تواند محدود به برداشت علمی این فرد یا آن فرد خاص باشد.

پنجم: فقه در عرصه مناسبات اجتماعی

آنچه بیش از همه، مناسبات اجتماعی و روابط میان بشر و حوزه تصرفات آدمیان را شکل می‌دهد و حوزه تصرفات انسان را ترسیم می‌کند حقوق فردی و اجتماعی، حقوق جزایی و مقررات و چارچوب‌های قضایی است، که در واقع ضامن اجرای درست قانون است. فقه اسلامی نیز که عهده‌دار بیان احکام و مقررات شرع مقدس می‌باشد بیشتر بخش‌ها و مسائل آن مربوط به همین قسمت است. بر اساس یک تعبیر رایج که احکام فقهی به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم می‌شود، عبادات حداکثر به ده کتاب فقهی محدود می‌گردد، در حالی که بخش معاملات نزدیک به چهل کتاب فقهی را شامل می‌شود. محقق حلی نیز در کتاب بسیار ارزشمند و محوری خود «شرایع الاسلام» در یک تقسیم ثنائی و منطقی، فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم می‌کند و با همین تقسیم‌بندی، اجمالاً نشان می‌دهد که حدود سه چهارم فقه را مباحث و مسائل و احکامی تشکیل می‌دهد که امروز زیر عنوان «حقوق» با شاخه‌های مختلف آن، قرار می‌گیرد.

به تعبیر دیگر، دنیا مزرعه آخرت است و هدف نهایی بعثت پیامبران الهی نیز هدایت انسان به سعادت جاودانه است، و شکل دهی رابطه انسان با خدای متعال، با خود،

با طبیعت و با جامعه، دستور کار آنان بوده است، ولی معلوم است که هر دنیایی نمی تواند کشتگاه آخرت باشد. هر جامعه‌ای اگر بر اساس مناسبات الهی - انسانی از جمله نظام حقوقی درستی که پیامبران علیهم‌السلام و در رأس آنان و خاتم آنان پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منادی آن بوده‌اند تنظیم نشود و آدمیان به این نظرات و چارچوب‌های حقوقی تن ندهند، انتظار اینکه آن جامعه (دنیا) خاستگاه و بستر مناسبی برای تأمین سعادت جاودانه (آخرت) باشد، انتظاری دور از واقع است. یک جامعه حتی اگر به سعادت محدود و منقطع زندگی مادی و دنیایی خویش نیز اهتمام داشته باشد و آن را مقدمه خوشبختی جاودانه خویش بشمارد یا آن را کم رنگ سازد، اما تردیدی نیست در دستیابی به همان صلاح و سعادت محدود نیز، نیازمند همین مقررات و چارچوب‌ها می‌باشد و درست از همین نقطه است که هر جامعه‌ای حتی اگر به رفتار فردی و سلوک شخصی و زندگی خصوصی افراد نظری نداشته باشد، اما مناسبات عمومی و روابط اجتماعی را که بر اساس مصالح عمومی شکل گرفته، برای همه افراد جاری و حاکم می‌شمارد.

ششم: اجتهاد و پرسش‌های نو

گسترش مناسبات اجتماعی به گونه عام و تحولات گسترده‌ای که امروزه در عرصه‌های مختلف اجتماعی و روابط جهانی به وجود آمده، زندگی‌های بسیط و مناسبات محدود دیروز را دچار پیچیدگی‌ها و لایه‌ها و ابعاد مختلفی کرده و زمینه‌های گسترده‌ای را برای طرح مسائل تازه فراهم ساخته و حوزه‌های علمیه و مشخصاً اجتهاد شیعی را به ویژه در حوزه‌های حقوقی و اجتماعی مواجه با پرسش‌های فراوان کرده است.

طرح سؤال و آنچه با تعبیر «استفتاء» از آن نام برده می‌شود برای مجامع علمی یک فرصت و نعمت است. تاریخ علمی حوزه‌های اجتهادی شیعه به خوبی نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از دستاوردها و آثار علمی و فقهی، نتیجه همین پرسش‌ها بوده است که در زمان خود وظیفه مکلفان و مقلدان را مشخص می‌کرده و در طول زمان سرمایه علمی حوزه‌ها به شمار می‌رود. سرازیر شدن استفتاهای حقوقی و قضایی با توجه به مناسبات

اجتماعی و ارتباطات اینترنتی یک فرصت استثنایی برای حوزه‌های فقهی بوده و هست؛ هم برای فقیهان و عالمان، و هم برای پرسشگران حقیقی و حقوقی که در پی راهکارهای شرعی و دینی می‌باشند. اما پیداست که در این میان، سطح بهره جستن از این فرصت به سطح علمی و کارایی و راهگشایی پاسخ‌ها، با فهم درست سؤال (شناخت موضوع)، روشن بینی، سلطه علمی و قوت و جامعیت اجتهاد افراد رابطه مستقیم دارد.

طرح سؤال مبتنی بر شناخت موضوع است و سؤال کننده پرسش خود را بر اساس تصور و شناختی که از این موضوع دارد شکل می‌دهد و با انتقال آن در واقع تولید مسئله می‌کند. مجتهدی می‌تواند مسئله را در بوتۀ اجتهاد خویش قرار دهد و با آن محک زند که شناخت کافی از موضوع داشته باشد. این شناخت در بسیاری موارد باید از سطح تصور و شناخت ابتدایی و اجمالی سؤال کننده فراتر رود و دیگر ابعاد و مناسبات پیچیده موضوع را که چه بسا مورد توجه سؤال کننده نبوده در بر می‌گیرد و این نکته بسیار مهم و حتی گاه تعیین کننده‌ای در پرسش و پاسخ می‌باشد. حتی گاه حالات روحی و شخصی سؤال کننده نیز در نوع جواب دخالت دارد.

اگر برخی فتاوا خود پرسش‌ها و مشکلاتی را پدید می‌آورد، یکی از دلایل آن ناشی از شناخت ناقص موضوع است، و یک وجه تمایز و ملاک ارزش‌گذاری مجموعه‌های استفتا نیز همین امر است. اگر مجموعه ارزشمندی که پیش رو دارید، هم حجم گسترده و متنوع و کم نظیری از سؤالات را در بر دارد، هم در پاسخ‌ها به جوانب مختلف موضوعات توجه عالمانه شده است، و هم پاسخ‌ها علاوه بر قوت اجتهاد و روشن بینی و ممارست زیاد و تلاش‌های بسیار که حضرت آیه الله صانعی در نگاه مستقل و مباشر و مسائل و منابع فقهی دارند، برخاسته از تلاش وافر ایشان در شناخت درست موضوع است که حضور عملی ایشان در بخشی از عرصه‌های حقوقی و قضایی این شناخت را تقویت کرده است. تنها نگاه به فهرست مسائل این مجموعه و مرور اجمالی پاسخ‌های فقیهانه آن، یادآور مجموعه ارزشمند «جامع الشتات» است که از فقیه برجسته و جامع‌نگر و بسیار دقیق دوره متأخر حضرت آیه الله مرحوم میرزای قمی «قدس سره» بر جای مانده است.

همین خبرگی و فقاہت راهگشاست که این حجم از استفتاهای متنوع و باارزش را به سوی محضر فقهی ایشان روانه می‌کند و اینک پس از چند سال مجموعه‌ای کارگشا و ارزشمند را پیش روی صاحب نظران، پژوهشگران، حقوقدانان، وکلا، دست‌اندرکاران قانون و قضا و اجرا، مقلدان و حتی جویندگان پرسش فقهی می‌گذارد؛ مجموعه‌ای که به خوبی می‌تواند حقوقدانان و متولیان امر قضا در سطوح مختلف حقوقی و کیفری را کمک کند و در پاره‌ای موارد راهگشای پیچیدگی‌ها و دشواری‌های موجود آنان باشد.

هفتم: نقش فقه در قضا و حقوق

آشنایان به فقه و حقوق می‌دانند که قوانین و مقررات حقوقی کشور - چه در بخش مدنی و چه جزایی و چه آیین دادرسی -، یا مستقیم از فقه گرفته شده یا در چارچوب موازین و مبانی فقهی و شرعی تهیه شده است و اگر عرف‌های جاری و اعتبارات عقلایی و بناگذاری‌های اجتماعی نیز بخشی از منابع قانونگذاری است، اما معلوم است که در محدوده شرع و با این پیش شرط بوده است که مخالفتی با موازین فقهی و شرعی ندارد. بنابراین، اساس مقررات و قوانین یاد شده، فقه و احکام شرعی است. علاوه بر این حتی در سطح قانون اساسی کشور و به عنوان یک اصل در آیین دادرسی، پیش‌بینی شده است که «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید، و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

بر این اساس، می‌توان به رابطه تنگاتنگ فقه و حقوق از یک سو، و فقه و قضا از سوی دیگر پی برد. اگر در این مجموعه، پرسش‌های عالمانه و کارشناسانه متعددی می‌یابیم که نشان می‌دهد از سوی کارشناسان امر حقوق و قضا و محاکم و قضات محترم و اطراف دعوا طرح شده، به خاطر همین نیاز مستمر است که از جمله در بخش قضا در قانون اساسی نیز پیش‌بینی شده و دست‌اندرکاران امر قضا را در سطوح مختلف، نیازمند فقها و مراجعی چون حضرت آیه الله صانعی می‌کند، که از یک سو توانایی‌ها و

برجستگی‌های اجتهادی و فقهی، فتاوی‌ایشان را در طراز فتاوی‌معتبر قرار می‌دهد، و از سوی دیگر آشنایی نزدیک ایشان به موضوع قضا و حقوق جزایی و مدنی و تجربه و مهارتی که در این زمینه داشته‌اند، بسیار راهگشا است؛ و از سوی دیگر و به عنوان یکی از ویژگی‌های این مجموعه، استدلالها و مستندات است که هر چند به اجمال، در بسیاری از پاسخ‌ها به شیوه‌همیشگی معظم له آمده است و برای قضات محترم و کارشناسان امر قضا، در دستیابی به نظر نهایی فقهی و حتی در تشخیص برخی موضوعات و تطبیق موارد، بسیار سودمند است.

هشتم: اصول و ملاک‌های حاکم

آشنایی با نگاه اجتهادی و مبانی فقه‌ای حضرت آیه الله العظمی صانعی و آثار فقهی ایشان از جمله این مجموعه ارزشمند به خوبی نشان می‌دهد که معظم له در کنار چارچوبها و موازین عام اجتهاد جواهری، به برخی مبانی و اصول معرفتی و فقهی به مثابه اصول حاکم و تعیین کننده، توجه و اهتمام ویژه دارند و آنها را پایه‌های ثابت منظومه فکری حوزه فقهی خویش می‌شمارند و همین ویژگی کلی است که برخی از فتاوی‌ایشان را به ویژه در مناسبات اجتماعی و حقوقی، از دیگر تلاش‌های فقهی و دستاوردهای اجتهادی متمایز و برجسته می‌سازد. طبعاً ارزیابی فتاوا و دیدگاه‌های فقهی ایشان نیز باید با لحاظ همین اصول و معیارها صورت پذیرد و از آن نقطه شروع شود. برخی از آن نکات اینهاست که به اختصار و بدون ذکر مستندات عقلی یا نقلی آن بازگو می‌شود:

الف) همه انسانها دارای حرمت و کرامت‌اند و از ارزش و حقوق انسانی برخوردارند و هیچ‌کسی نمی‌تواند اعتقادات خویش را مجوز تعرض به حقوق دیگران و تصرف در شئون مادی، معنوی، فردی یا اجتماعی آنان بشمارد. جان و مال و عرض و آبرو و آزادی و حقوق انسانی همه انسانها باید مصون بماند و استثناها و تخصیص‌ها نیز امری فراگیر و عام است و اعتقادات در آن نقشی ندارد. به عنوان مثال، همان‌گونه که غیبت و تهمت نسبت به شیعه جایز نیست، نسبت به دیگران نیز - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - جایز

نیست و اگر مواردی به عللی جایز باشد، نسبت به همه است.

ب) عدالت یک اصل حاکم و ارزش انسانی و فراگیر و جهانی است و اعتقادات و جنسیت و قومیت دخالتی در آن ندارد و نمی‌تواند آن را مقید و محدود سازد و همان گونه که آیه الله شهید مطهری نیز تأکید کرده، اصل عدل از مقیاس‌های اسلام است و در سلسله علل احکام می‌باشد. بنابراین، هیچ حکم شرعی نمی‌تواند با این اصل در تعارض باشد و هیچ اجتهادی نمی‌تواند خلاف آن را تجویز کند.

ج) در عین ضرورت تعبد به احکام شرعی و دستورات الهی، این امر مانع از بهره جستن از عقل و اصول عقلانی و دستاوردهای عقلی در محدوده‌ای که عقل آدمی مجاز به ورود است نمی‌شود، چرا که اساس پذیرش دین، عقل است و یکی از تأکیدات و ارشادات مکرر قرآن و سنت توجه به این منبع بی‌کران و استفاده از آن است. بسیاری از احکام شرعی به ویژه در محدوده حقوق قضا و جزا، همانهاست که امت‌ها و جوامع غیر اسلامی نیز آن را اجمالاً دارند و شرع مقدس تأسیس مستقلی نداشته است. جوامع مختلف به اقتضای احکام عقل «عملی» یا با اعتبارات عقلایی و نیازهای روزمره خویش آنها را در طول تاریخ به وجود آورده یا پذیرفته‌اند. عقل اگر به عنوان یک منبع مستقل در کنار کتاب و سنت و اجماع مطرح می‌شود، باید در فقه نیز عملاً جایگاه خود را داشته باشد.

د) قاعده نفی حرج، حکمی قطعی است که فقهای اسلامی به آن اذعان دارند و در اجتهاد خویش به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند. اما سعه و ضیق این قاعده نکته‌ای است تعیین کننده. اگر چنان که آیاتی چند و روایاتی بسیار گواه است، پذیرفتیم اساس تشریح بر نفی حرج و عسر و مشقت است و حرج نیز همانند دیگر مفاهیم عرفی است که شرع مقدس تعریف جداگانه‌ای از آن ارائه نکرده، پس ملاک آن نیز عرف خواهد بود، مگر اینکه شارع اقدس در جایی دخالت کند و مقصود خویش را به صورت موردی و مصداقی بیان کند، چه در توسعه و چه در تضییق.

ه) علاوه بر اینکه اساس تشریح بر نفی عسر و حرج است، اصل (سهولت) در دین نیز یک معیار حاکم است که حتی در تعارض میان دو روایت، به عنوان یک مرجح مورد

توجه است. شرع مقدس نه تنها برای سختگیری مشقت آور و به حَرَج انداختن نیامده، بلکه آسان‌گیری یکی از اصول آن است.

نهم: شاخصه کارآمدی فقه

یک اصل محوری دیگر در نوع نگاه اجتهادی و فقاہت فقہایی چون حضرت آیه الله العظمی صانعی که مبتنی بر بینش کلی و فقاہتی حضرت امام خمینی (سلام الله علیه)، شکل گرفته، این است که وضع احکام شرع مقدس چه عبادات و چه سایر بخش‌ها به این هدف است که در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها جامهٔ عمل پوشد و در عمل بر مناسبات فردی و اجتماعی آدمی حاکم گردد. شرع برای زمان یا مکان خاصی نیامده است. پس از یک سو، تشریح احکام، به هدف اجرا بوده است و از سوی دیگر فرد و جامعه باید بر اساس فقه به معنای وسیع کلمه اداره شود. و حتی اگر لزوم مدیریت فقہی جامعه مورد تردید یا انکار باشد، اما شکی نیست که احکام و مقررات شرعی، یعنی هر آنچه فقه به عنوان دستاورد خویش، پیش روی فرد و جامعه می‌گذارد، باید جنبهٔ عملی پیدا کند. این نشان می‌دهد که احکام شرعی در ذات خود چنین قابلیت‌هایی را دارا هستند و اجتهاد به مثابه یک روش - چنان که در آغاز تأکید شد - باید بتواند این قابلیت را نشان دهد. اگر قرار بود اسلام و شریعت فقط در اذهان و الفاظ بماند و اجتهاد ثمره‌ای عملی برای فرد و جامعه جز همان ثمرات علمی نداشته باشد، مشکل چندانی وجود نداشت، ولی اگر فقه، تئوری ادارهٔ انسان از گهواره تا گور است، آن وقت باید دید کدام اجتهاد واقع بین تر و عملی تر و بیشتر برای جامعه و جهان قابل فهم و پذیرش است.

شرع را باید در این سطح نشانند و نگریست که می‌خواهد جامعهٔ بشری را کاملاً اداره و هدایت کند و فقه عهده‌دار ترسیم مقررات و احکام و وظایفی است که همهٔ جوامع می‌خواهند به آن پایبند باشند و الا، لازمهٔ آن همان خواهد شد که حضرت امام خمینی (سلام الله علیه)، در پاسخ به یک برداشت نادرست، یادآور شدند که طبق آن برداشت «تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها

زندگی نمایند».

بنابراین، یکی از شاخصه‌های اجتهاد جواهری که حضرت امام بر آن تأکید داشتند این است که، دستاوردهای فقهی آن بتواند در جامعه پیاده شود و با تمدن حال و آینده سازگار و در جهان کنونی قابل درک و دفاع باشد. ثمرات دیدگاه فقهایی چو حضرت آیه‌الله صانعی که از جمله در این مجموعه فقهی فتوایی، منعکس شده، تقویت نظریه کارآمدی فقه در اداره جوامع حال و آینده است، و این ثمره را نباید کم شمرد.

دهم: ویژگی این مجموعه

مجموعه‌ای که پیش رو دارید و در دو جلد سامان یافته، حاصل زحمات چندین ساله مجتهدی روشن بین و تواناست که در مکتب فقهی حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی (سلام‌الله علیه) رشد یافته و سالهای طولانی پای درس آن فقیه کم نظیر، تلمذ همراه با تحقیق نموده و بارها مورد عنایت ایشان قرار گرفته^۱ و اینک پنج دهه است که خود را وقف علم و فقاقت و خدمت به حوزه‌های علمیه و جامعه کرده است. گردآوری، بازنگری و تنظیم این مجموعه از میان چند هزار استفتاء، خودکاری طاقت‌فرساست که با هدف فراهم ساختن فرصت بهتر و امکان بیشتر برای استفاده از فتاوی حقوقی، جزایی و قضایی ایشان به ویژه توسط فرزندان حوزه قضا و قانون و کارشناسان امر صورت گرفته است، و چنان که پیداست محتوای آن بر اساس پرسش‌هایی شکل گرفته که نوعاً از سوی مقلدان و مراکز و کارشناسان و علاقه‌مندان به مسائل فقهی در سطوح مختلف علمی مطرح شده است. تفاوت پاسخها در اجمال و تفصیل و استدلال و استناد نیز نوعاً به سطوح مختلف سؤالها و سؤال‌کنندگان بر می‌گردد.

۱. تعبیری که حضرت امام خمینی رحمته‌الله علیه درباره معظّم له فرموده‌اند نشان می‌دهد آن بزرگوار، عنایت ویژه‌ای به مراتب علمی ایشان داشته‌اند: «من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. این آقای صانعی وقتی که سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می‌آوردند. ایشان، بالخصوص می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و من حظ می‌بردم از معلومات ایشان، و ایشان یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است» (صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۳۱).

این مجموعه نزدیک به دو هزار استفتاء را در بر می‌گیرد که شامل سه بخش کلیات قضا، جزائیات و امور حقوقی می‌شود، که جلد اول شامل استفتاهای قضایی و جزایی می‌شود و جلد بعدی آن استفتائات امور حقوقی را در بر می‌گیرد. البته بخش سوم به تناسب ابواب مختلف فقه، بسی گسترده‌تر و پر مسئله‌تر از دو بخش دیگر است. طبیعی است با توجه به استمرار استفتاها، این مجموعه نیز در آینده گسترش خواهد یافت.

حضرت آیه‌الله صانعی تاکنون فتاوی متعددی را در زمینه‌های مختلف فقهی از جمله بخش قضا و جزا داشته‌اند که مورد توجه محافل مختلف قرار گرفته است و در این میان برخی از آرای ایشان نیز محلّ بحث و گفتگوی شخصیت‌های علمی و مراکز حوزوی و دانشگاهی بوده است. صرف نظر از برخی داوری‌های غیر علمی که همواره در برابر دیدگاه‌ها و آرای تازه یا مخالف با انگیزه‌های مختلف وجود داشته و دارد، در طول سالهای گذشته هر چند اندک، برخی نظرات ایشان شاهد ارزیابی‌های عالمانه، در سبک و سیاق مباحث حوزوی بوده است که مایه خرسندی و مورد استقبال معظم له بوده و هست.

در این مجموعه نیز در بخش قضا و جزا شاهد بخشی از فتاوی مورد توجه هستیم، از جمله: عدم شرطیت ذکوریت و اجتهاد در قاضی، تساوی زن و مرد در شهادت صحت و نفوذ شهادت غیر شیعه و اهل کتاب، تعریفی خاص از مرتدّ و شرایط اجرای حد آن، تساوی دیه مسلمان و غیر مسلمان، لزوم جبران خسارت روحی، حکم قتل غیر مسلمان توسط مسلمان، عدم قصاص مادر در قتل فرزند، تساوی زن و مرد در اجرای قسامه، و تساوی زن و مرد در استیفای قصاص.

از سوی دیگر این مجموعه به اقتضای نیازهای روز، مسائل و فروع بسیاری را در بردارد که مورد نیاز است و در مجموعه‌های مشابه کمتر می‌توان یافت. به عنوان مثال: مسئله مبادله محکومان به حبس میان کشورها، شرطیت بلوغ یا تمیز در مسئولیت کیفری، کارفرما در پرداخت دیه، سرقت اطلاعات سرّی و رمزدار، نظریه کارشناسی در دعاوی، رسیدگی به جرایم ایرانیان خارج از کشور، مرور زمان در رسیدگی به دعاوی، تجدید نظرخواهی و دهها مسئله از این دست.

امید می‌رود این مجموعه که با تلاش چند نفر از شاگردان معظم له و در مدت چهار سال و بهره‌گیری از اساتید حقوق دانشگاهها و با اشراف و نظارت ایشان برای نشر سامان یافته، بتواند برای مراجعان در سطوح مختلف از جمله قضات محترم، حقوقدانان، و وکلا راه‌گشا باشد و گامی مفید در بسط فقه و رشد علم و کاهش مشکلات به شمار آید. از آنجاکه تدوین این مجموعه در نوع خود، اقدامی نو به حساب می‌آید، جهت گسترش و ارائه هر چه بهتر این حرکت، انتظار می‌رود اساتید محترم دانشگاهها، حقوقدانان، وکلا و قضات گرامی، چنانچه در ارتباط با موضوعات مختلف حقوقی، مدنی، کیفری (جزایی) در مجامع علمی و قضایی با مسائل جدیدی برخورد نمودند، مزید امتنان خواهد بود در صورتی که نسخه‌ای از آن را به این مؤسسه ارسال نمایند تا در مجلدات بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

به روح بلند فقهای بزرگوار شیعه بویژه روح ملکوتی حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) درود می‌فرستیم و از خداوند تعالی حفظ و تقویت حوزه‌های علمیه و نیز سلامتی و طول عمر حضرت آیه الله العظمی صانعی را مسئلت می‌کنیم.


مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

اسفند ۱۳۸۳ - محرم الحرام ۱۴۲۶



بخش نخست
کلیات قضا و راه‌های اثبات دعوا

سفید

بِسْمِ اللَّهِ
این مجموعه استماتات قضایی،
آراء و نظریات فکری این جانب می باشد.
محرم الحرام ۱۴۲۶ هجری قمری


فصل اول: شرایط و وظایف قاضی

مبحث اول: شرایط قاضی

۱. عدم شرطیت ذکوریت در قاضی

- ﴿س ۱﴾ با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قاضی مکلف است طبق قانون عمل کند نه بر مبنای اجتهاد شخصی، و از طرفی قضات مأذون فعلی در واقع قاضی شرع مذکور در فقه نبوده و تقریباً کار قضایی حالت کارشناسی داشته و از باب تطبیق موضوع بر قوانین مقرر می‌باشد و با پیشرفت روزافزون حضور زنان در مسائل و علوم مختلف، از جمله حقوق، به عنوان ابزار اساسی در مسائل قضایی کنونی، بفرمایید:
۱. آیا در نظام قضایی موجود، ذکوریت شرط لازم برای تصدی امر قضا می‌باشد؟
 ۲. آیا زنان می‌توانند به عنوان قاضی تحکیم، عهده‌دار فصل خصومت شوند؟
 ۳. با توجه به اینکه امروزه غالباً رسیدگی به دعاوی دو مرحله‌ای است (مرحله بدوی و تجدیدنظر) و در مرحله بدوی، قاضی حکم صادر می‌کند به

خلاف مرحله تجدیدنظر که در بسیاری موارد صرفاً کار آنها رسیدگی شکلی است، یعنی حکم صادره از لحاظ مطابقت و یا عدم مطابقت با قانون موضوعه، بررسی می‌شود. در این صورت آیا زنان می‌توانند به عنوان قاضی تجدیدنظر انجام وظیفه نمایند؟

۴. با توجه به اینکه در احکام قابل تجدیدنظر، رأی قاضی در دادگاه بدوی قطعی نیست و در صورت اعتراض هر یک از طرفین، دادگاه تجدیدنظر نیز باید رأی صادره را از لحاظ شکلی و در مواردی از لحاظ ماهوی رسیدگی کند، آیا در این گونه موارد می‌توان از زنان در دادگاه بدوی به عنوان قاضی استفاده کرد؟

۵. اگر ذکوریت در قضا شرط باشد، با توجه به اینکه در مسائل اختصاصی زنان، شهادت آنان معتبر بوده و قاضی نیز بر این اساس حکم می‌دهد، آیا می‌توان گفت زنان در این موارد حق قضاوت دارند؟

ج ۱ - ذکوریت در قاضی مطلقاً شرط نمی‌باشد، هر چند قاضی، قاضی کارشناسی نباشد و قاضی مستنبط از ادله باشد.

ج ۲ - می‌توانند و قاضی تحکیم، تابع رضایت طرفین و قرارداد آنها می‌باشد.

ج ۳ و ۴ - از جواب «۱» روشن می‌باشد.

ج ۵ - اختصاص قضای زن به چنین مواردی، مطابق با فتوای بعضی از فقها می‌باشد. ۷۸/۵/۳۰

﴿س ۲﴾ مستدعی است نظر خود را در مورد قضاوت زنان و ورود آنان به دستگاه قضا (برای رسیدگی به دعاوی حقوقی، کیفری و امور حسبه از بدو تشکیل پرونده، مرحله تحقیقات و ختم رسیدگی و صدور و اجرای حکم)، مرقوم فرمایید.

ج - شرطیت ذکوریت در قضاوت، همان‌گونه که در مرجعیت و ولایت شرط نیست، در قضاوت هم شرط نیست و معیار در جواز قضا، علم و معرفت به موازین اسلامی قضا و قوانین است و مرد بودن، خصوصیت ندارد و اگر کلمه «رجل» در روایتی آمده، حسب متعارف در مکالمات

است و آن روایت، همانند بقیه روایات و مکالمات که تعبیر به رجل شده و می‌شود، قطعاً خصوصیت ندارد، کما اینکه مردان از قبل ائمه معصوم - صلوات الله علیهم اجمعین - مجاز در تصدی قضا هستند، زنان هم از قبل آنان مجازند.

۷۹/۷/۱۵

﴿س ۳﴾ نظر به اینکه حسب الامر ریاست محترم قوه قضائیه، دفتر امور زنان عهده‌دار تحقیق در خصوص استفاده از زنان در کارهای قضایی و استخراج مسائل و ارائه طرح می‌باشد، مستدعی است نظر خود را در این خصوص بیان فرمایید.

ج - ذکوریت و مرد بودن در قاضی شرط نیست و معیار در قضاوت، اعتدال قاضی و بر طریق مستقیم بودن در قضا، علم و معرفت به موازین اسلامی قضا و قوانین است؛ و هیچ دلیل معتبری بر شرطیت مرد بودن نداریم و مقتضای اطلاق مقبوله^۱ و الغای خصوصیت از تقييد به «رجل» در روایت ابی خدیجه،^۲ عدم شرطیت و صحّت قضای زن مانند قضای مرد است، به عبارت دیگر به نظر این جانب، همه عالمان به موازین قضا که دارای اعتدال، و وثاقت و بقیه شرایط باشند، مشمول ادله جواز قضا بوده و هستند و عرف و عقلا هیچ خصوصیت و تفاوتی بین قضای مرد و زن ندیده و نمی‌بیند و مناط را همان علم به قوانین و عدالت و بقیه شرایط می‌داند نه علم و عدالت مرد و رجل به ما هو رجل؛ و شارع و قانونگذار اگر بخواهد چنین تعبدی را اعمال نماید، نیاز به روایات کثیره و ادله واضح تر و تبیین آن به نحوی که الغای خصوصیت نشود، دارد. یعنی همان طور که شارع برای جلوگیری از عمل به قیاس که مطابق با اعتبار بوده به نحوی عمل کرده که «يعرف الشيعه بترك العمل بالقياس»، در امثال مورد سؤال هم باید به همان نحو عمل نماید، «و دون اثبات ذلك العمل خرط القتاد».

۷۹/۶/۱۹

۱. وسائل الشیعه، کتاب القضاء، أبواب صفات القاضی، باب ۹، حدیث ۱.

۲. همان، باب ۱، حدیث ۵.

۲. عدم شرطیت اجتهاد در قاضی

﴿س ۴﴾ آیا قاضی باید مجتهد باشد و در فرض وجوب در چه صورتی می‌تواند غیر مجتهد باشد؟

ج - اجتهاد در قاضی شرط نمی‌باشد. ۷۷/۶/۸

﴿س ۵﴾ تقریباً همگی فقهای فریقین، اجتهاد را در قاضی شرط می‌دانند و در قانون استخدام قضات نیز در غیر شرایط ضروری، اجتهاد برای قضات لازم شمرده شده است. با توجه به اینکه طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی که عدم مغایرتش با شرع مقدس به تأیید رهبر فقید انقلاب رسیده است (البته بعد از نظر خبرگان قانون اساسی و معظم علمای امامیه)، قاضی موظف است ابتدائاً حکم هر دعوا را در قوانین مصوب بیابد و از صدور رأی بر اساس نظر خود در صورت تعارض با قانون، اجتناب ورزد و همان‌گونه که رویه کلیه محاکم کشور باید چنین باشد، قضات در دعوی مطرح شده ابتدائاً به قوانین مصوب و معتبر موجود مراجعه نموده، حکم را از آنها استخراج می‌کنند. و قوانین مزبور نیز بعضاً مستخرج از فقه نیستند، و چه بسا قضاتی که با فقه عن تقلید آشنا بوده، بهتر می‌توانند دعوی را با قوانین موجود تطبیق داده، حکم آن را بیان کنند، لذا به نظر حضرت عالی آیا در شرایط امروز، هنوز هم اجتهاد در قاضی شرط است؟

ج - عدم شرطیت فقاہت و اجتهاد در قاضی و کفایت دانستن و علم به مسائل و موازین قضا، ولو از روی تقلید به حیث که بتواند خصوصیات موارد و موازین شرعی را تشخیص دهد، خالی از اقوائیت نمی‌باشد و همان‌طور که فقها و مجتهدین از طرف شرع و معصومین، مجاز در قضا هستند. مقلدین همانند آنها مجاز و مأذون هستند و شرطیت اجتهاد و عدم کفایت تقلید در قاضی، گرچه مشهور است، لیکن محققان همانند میرزای قمی^۱ در کتاب القضا از کتاب «جامع الشتات» کتاب گران وزن فقهی که در حدّ خودش مانند آن را نمی‌توان پیدا کرد، قائل به عدم شرطیت شده و حتی از عبارت منقوله در تنقیح از مبسوط شیخ^۲ به علاوه که نه تنها برای

اجماعی نبودن شرطیت اجتهاد از آن استفاده نموده است؛ بلکه بالاتر، برای اثبات عدم مهجوریت کفایت تقلید و عدم شرطیت اجتهاد نیز بهره کامل برده، اشعار آن را به اینکه قول اول (یعنی جواز قضای مقلد راکه از علما استفتا می نماید) در نظر شیخ الطائفه مهم بوده به خاطر آنکه او را قول اول قرار داده و این اول قرار دادن، اشعار به اهمیت دارد و بلکه بالاتر از این، بهره برده و فرموده: «لو لم نقل (قول اول) أرجح الأقوال عنده بل لم يظهر من التنقيح انكاره أيضاً سيما مع تمسكه باصالة البرائة في دفع القول الثاني»، و برای عدم شرطیت، هر چند به وجوهی در «جواهر» و «جامع الشتات» استدلال شده و مورد نقض و ابرام از طرفین قرار گرفته و من أراد الاطلاع عليها فعليه الرجوع بمطائنها من الكتائين و غيرهما، لیکن عمده وجه به نظر این جانب، دو وجه است:

۱. «صحيحه ابی خديجه سالم بن مكرم الجمال قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام «إياكم ان يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور ولكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فاني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه»^۱ و مؤيد اوست - اگر نگوییم مثل خود او دلیل است - صحيحه حلبی: «قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ربما كان بين الرجلين من أصحابنا المنازعة في الشيء، فيتراضيان برجل منا، فقال ليس هو ذاك انما هو الذي يجبر الناس على حكمه بالسيف و السوط». کیفیت استدلال، آن است که آنچه در صحيحه مورد و موضوع نصب برای قضا از طرف امام صادق عليه السلام قرار گرفته، علم به قضایاست و علم در اصطلاح کتاب و سنت و لسان قانون، به عنوان مصداق روشن حجت اخذ شده، نه به عنوان خودش بماهو هو تا علم و یقین فلسفی موضوعیت داشته باشد و این معنا در جای خودش تحقیق شده، وگرنه اصولاً از ضروریات دین که بگذریم، علم

۱. وسائل الشیعة، باب ۱، أبواب صفات القاضی، حدیث ۵.

۲. همان، باب ۱، أبواب صفات القاضی، حدیث ۸.

فلسفی و یقینی وجود ندارد و نتیجتاً این همه آیات و روایات مربوط به علم و علما و عالم، بی مورد و بی محل می ماند؛ کما هو واضح، و حمل آن بر اعتقاد راجح یا اعم از یقینی و ظن حجّت، برخلاف ظاهر است و جهی ندارد؛ به علاوه که اخذ حجّیت در اعتقاد ظنی، خود شاهدی است بر همان که ما اختیار کردیم. به هر حال، علم در لسان قانون و مکالمات و محاکمات، به عنوان مصداقی از مصادیق حجّت مأخوذ است نه به عنوان موضوعیت. کما لا یخفی علی من راجع العرف و العقلاء فی لسانهم و من المعلوم حجّیه فتوی المجتهد للمقلّد فکما انّ له الحجّة بموازين القضاء فکذلک المقلّد کما هو ظاهر و الا فلیس المجتهد ایضاً عالماً بالعلم الخاص و کون المراد علمه بالمعنی الأعمّ مع عدم تمامیته فی نفسه لانه مخالف للظاهر کما مرّ لیس تمام فی المجتهد ایضاً کالمقلّد لعدم حصول الظن الشّخصی له فی غیر واحد من المسائل الظنیّه کما هو واضح أولاً و لعدم الاعتبار به علی حصوله ثانیاً فانّ الاعتبار بالنوعی منه لا الشّخصی منه کما لا یخفی فتأمل و لعدمه من رأس فی موارد الأصول ثالثاً فالصّحیحة شاملة لهما ولا ینبغی الاشکال فی ذلك أصلاً، و گفته نشود که اطلاق صحیح به وسیله مقبوله ابن حنظله که اختصاص به مجتهد دارد، تقیید می شود؛ چون جواب داده می شود که بر فرض تسلیم اختصاص نصب به مجتهد، در مقبوله که بعید هم به نظر نمی رسد، نمی توان تقیید نمود؛ چون مثبتین می باشند و نمی توان اطلاق را قید زد و گرنه تأخیر بیان از وقت حاجت نسبت به صحیح لازم می آید چون بحث در صحیح، بحث نصب است و روشن نمودن حال مردم از حیث مراجعه به قاضی و نصب قضیه شخصیه است؛ ولو موردش عام باشد و نمی توان تقیید نمود؛ چون قضیه خارجیّه جزئیّه، قابل تقیید نیست و از همه گذشته، در وجه دوم، عدم تمامیت این اشکال، واضح تر می شود.

۲. وجه دوم تنقیح مناط و الغای خصوصیت از اجتهاد و کفایت تقلید

است؛ یعنی بر فرض که ما بگوییم از مقبوله و صحیحه، نصب مجتهدین استفاده می‌شود، نه اعم از مجتهد و مقلد و یا به خاطر تقیید اطلاق که در وجه قبل در اشکال ذکر شد و یا به جهت وجوه دیگری که در کتب فقهی مورد بحث قرار گرفته است، به هر حال، بیش از قصور ادله نسبت به مقلد، چیز دیگری نیست؛ و اما دلالت آنها بر عدم جواز قضای مقلد، واضح‌البطلان است. و لم یقل به أحد بل لایقول به صغیر من اصاغر اهل العلم فضلاً عن کبرائهم و علمائهم الا از باب قیدیت، لیکن می‌گوییم ذکر روایت حدیث و مجتهدین در مورد نصب، از باب غلبه است؛^۱ یعنی آنچه عرف می‌فهمد که مناط است، در قضاوت شرعی و قضاوت حسب مذهب اهل بیت علیهم‌السلام همان علم به موازین و احکام است، لیکن چون در آن زمان، علم به مسائل و احکام اسلامی، لاسیما نسبت به مسائل قضا که مورد ابتلای عامه نبوده، راه غالبش، بلکه تقریباً تمام راهش منحصر به نقل روایات و روایت احادیث و تدبیر آنها و اجتهاد مجتهدین بوده است، بدین جهت، آنها مورد نصب قرار گرفته‌اند و گرنه معلوم است که در قضای قاضی علم به مسائل بئر و منزوحات آن و مسائل فروع اجمالی خلل که فقیه یزدی در خلل «عروة» متعرض آن شده یا کفارات احرام و محرّمات آن و امثال آنها، هیچ تأثیری در باب قضا ندارد؛ کما اینکه در دانستن قوانین قضایی و موازین آن که در قضا تأثیر تام و بسزایی دارد نیز فرقی بین دانستن عن اجتهاد و یا عن تقلید نمی‌باشد و خلاصه آنکه به نظر بنده، تنقیح مناط عرفی و الغای خصوصیت عرفیه در مورد مسلم است و حجّت شرعیّه تامّه برای عدم شرطیت اجتهاد می‌باشد، فعلی هذا همه دانایان به مسائل قضا و قوانین آن با وجود بقیّه شرایط مجاز در قضا از طرف معصومین علیهم‌السلام و شارع مقدس بوده و هستند و در این جهت، فرقی بین مجتهد و مقلد و فقیه جامع الشرائط و غیر آن نیست؛ و چه نیکوست

۱. یعنی قید وارد مورد غالب است.

که فضلا و محققین در مسائل اسلامی از حوزه علمیه و دانشگاهها و همه مراکز تحقیقات علمی قضایی و حقوقی به صفحه پانزدهم تا نوزدهم از کتاب القضاة جواهر مراجعه و بحث تحقیقی و تبیی آن فقیه والا که جواهرش افتخار فقه شیعه است را مورد دقت قرار داده تا ان شاء الله بتوان به وصیت امام امت علیه السلام که حوزهها را به اضافه نمودن تحقیق بر تحقیقات با حفظ سنت فقه جواهری توصیه می کرد، عمل نموده باشیم. ۷۸/۱۲/۱۵

۳. جواز قضاوت غیر مجتهد و لزوم عمل حسب قوانین شرعی مصوبه

﴿س ۶﴾ در صورت کمبود قاضی مجتهد، آیا قضاوت قاضی غیر مجتهد را تجویز می فرمایید؟ و آیا قاضی غیر مجتهد باید طبق نظرات مقلد خود یا طبق نظرات مقلد متهمان یا قانون که تدوین شده حکم نماید؟

ج - مانعی ندارد و باید حسب قوانین شرعی مصوب و مقرر عمل نماید. ۷۵/۱۰/۵

۴. قاضی تحکیم

﴿س ۷﴾ اگر طرفین بر اساس حکم یک مجتهد جامع الشرایط و حکمیت فرد یا افرادی که شغلشان قضاوت نیست، دعوی خود را ولو دعوی قتل هم که باشد حل و فصل نمایند. آیا با این وصف نیز طرفین دعوی می توانند از طریق محاکم صالحه در رابطه با همین دعوا، اقامه دعوا نمایند؟

ج - بعد از حل و فصل دعوا در محکمه صالحه و یا حکمیت مرضی طرفین، دعوا شرعاً خاتمه یافته تلقی می شود، و نه رجوع به دیگران جایز است و نه دیگران حق قضاوت دارند. مگر آنکه یکی از طرفین دعوا، مدعی عدم صحت حکم و یا حکمیت از جهت شرایط و مقررات باشد. ۷۸/۳/۱

﴿س ۸﴾ نظر به اینکه با حاکمیت نظام مقدس جمهوری اسلامی (حکومت

شرعی) قوانین ملهم از شرع مقدس اسلام بر تمامی شئون مملکت حاکمیت پیدا نموده و صراحت اصل چهارم قانون اساسی مبنی بر اینکه کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی و سیاسی و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد و عنایت به این نکته که موضوع مراجعه طرفین دعوا در صورت توافق، به قاضی تحکیم سابقه دیرینه در فقه اسلام داشته و دارد و نظر به اینکه با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ مجلس شورای اسلامی و صراحت ماده شش همان قانون که به طرفین دعوی، اجازه داده شده برای احقاق حق و فصل خصومت در صورت توافق به قاضی تحکیم مراجعه و اینکه در مشروعیت مراجعه به قاضی یاد شده تردیدی وجود ندارد. استدعا دارم که به سؤالات مطرح شده در ذیل پاسخ مستدل و مستند مرقوم فرمایید؟

۱. آیا بعد از انتخاب قاضی تحکیم از جانب مترافعین، لزومی دارد که امام علیه السلام یا حکومت شرعی (ولی فقیه) به وی مجوز اعطا نماید، یا احتیاجی به نصب او از جانب امام یا ولی فقیه نمی‌باشد. اگر احتیاج به نصب از جانب امام علیه السلام یا ولی فقیه دارد، پس چه فرقی بین قاضی تحکیم و قاضی منصوب می‌باشد؟ همچنین آیا حکم قاضی تحکیم و عمل به آن مانند حکم قاضی منصوب، واجب‌الاطاعه (لازم‌الاتباع) است یا عدول از آن جایز است؟

۲. آیا نصب قاضی تحکیم فقط در زمان حضور امام معصوم علیه السلام صحیح است یا اختصاص به زمان غیبت دارد یا در هر دو زمان صحیح است؟

۳. آیا حکم قاضی تحکیم صرفاً در امور مالی و حقوقی قابل پذیرش است، یا به مسائل جزایی (کیفری) نیز تسری دارد و شامل تعیین جزا مانند: حبس، حدود و قصاص می‌شود؟

۴. آیا وجود شروط قاضی منصوب در قاضی تحکیم نیز لازم است یا نه؟

۵. آیا اعتبار نفوذ حکم قاضی تحکیم مشروط به تراضی مترافعین بعد از حکم است، یا اینکه شرط نیست بلکه حکم او مطلقاً واجب‌الاتباع می‌باشد؟

۶. آیا حکم قاضی تحکیم قابل تجدیدنظر در نزد قاضی منصوب می‌باشد یا اینکه

حکم او قطعی است؟

۷. در صورت قطعیت حکم قاضی تحکیم، اجرای آن توسط چه مرجعی باید

صورت گیرد؟

۸. آیا حضرت عالی شرط اجتهاد را در قاضی منصوب و قاضی تحکیم، معتبر

می دانید؟

ج ۱ - نیازی به نصب نمی باشد، چون این گونه قضا، قضای قانونی الزامی نیست بلکه ناشی از حاکمیت اراده و رضایت طرفین و مشمول عموم «المؤمنون عند شروطهم» می باشد، و مقتضای اطلاق مثل المؤمنون عند شروطهم صحت قاضی تحکیم و لزوم عمل به گفته او می باشد، و در اصل لزوم اطاعت فرقی بین قاضی منصوب و قاضی تحکیم نیست. هرچند در جهت و سبب آن تفاوت وجود دارد، و ناگفته نماند آنچه بیان شد حکم کلی قضای قاضی تحکیم می باشد، و قاضی منصوب در زمان قضاوتش نمی تواند قاضی تحکیم شود، مگر قانون به او اجازه داده باشد.

ج ۲ - در هر دو زمان صحیح است و «المؤمنون عند شروطهم» مثل همه احکام و قواعد اسلام مربوط به همه زمانها می باشد نه زمان خاص.

ج ۳ - شامل همه امور مذکور می شود بجز حدود و تعزیرات که از شئون حکومت است.

ج ۴ - ظاهراً لازم نباشد و مقتضای اطلاق عقود و شروط و ادله سلطنت افراد بر حقوق و اموالشان عدم شرطیت است، چون قضای قاضی تحکیم به خاطر رضایت و قرارداد طرفین است.

ج ۵ - مشروط نمی باشد و رضایت و شرط قبلی طرفین ملزم است.

ج ۶ - تابع قرارداد طرفین می باشد.

ج ۷ - اگر حکومت قانونش را جعل نماید طبعاً خود مسئول اجراست، و اما اگر خود افراد تصمیم گرفتند اجرایش به وسیله ایمان و حکم شرعی به

لزوم عمل به شرط و عقد است و مشمول ادله امر به معروف و نهی از منکر هم می باشد.

۷۷/۱۰/۸

ج ۸ - در هیچ کدام معتبر نمی باشد.

۵. رجوع به قاضی غیر شیعه

﴿س ۹﴾ در نظام مقدس جمهوری اسلامی در خصوص استخدام قضات، آیا می توان از علمای اهل سنت و تحصیل کردگان رشته حقوق دانشگاه ها که سنی هستند استفاده کرد یا خیر؟ و چنانچه می توان استفاده کرد آیا مراجعه طرفین شیعه نزد آنان جایز است یا خیر؟

ج - استفاده از آنها برای قضاوت در امور خودشان قطعاً مانعی ندارد و اما مراجعه شیعه و کسانی که با آنان در مذهب و عقیده اختلاف دارند، با فرض اطمینان به قضاوت نمودنشان بر مبنای مذهب شیعه، تابع نصب و مقررات حکومت مشروعه می باشد، و ایمان به معنای خاص گرچه بر شرطیتش ادعای اجماع در کنار اخبار شده که در جای خود بحث بیشتری را می طلبد، لیکن به هر حال ممکن است حکومت به خاطر ضرورت و یا جهات دیگر رجوع به آنان را مقرر دارد.

۷۷/۷/۱۳

۶. رجوع به محاکم غیر اسلامی و بین المللی

﴿س ۱۰﴾ همانگونه که مستحضر هستید یکی از ارکان سازمان ملل، دیوان دادگستری لاهه است که دولت ها اختلافات خود را برای حل و فصل به آنجا ارجاع داده و به لحاظ حقوقی و قضایی، حل اختلاف می نمایند. حال سؤال این است که اولاً با توجه به شرایط قضاوت و قاضی در اسلام به ویژه اسلام و عدالت قاضی آیا کشورهای مسلمان و دولت های اسلامی که به حکمیت دیوان تن داده و حکم آن را اجرا نموده و فصل الخطاب اختلافات خود را رأی دیوان قرار می دهند به لحاظ فقهی چه حکمی دارد؟ آیا صلاحیت قضایی از منظر فقه - به ویژه با توجه به دو شرط مذکور که نوعاً قضات دیوان،

فاقد آن هستند - پذیرفته است؟ به طور کلی آیا اجرای رای صادره مجاز است یا لازم و واجب یا این که حرام است؟

ج - مراجعه مسلمانان و یا دولت‌های اسلامی به امثال دادگاه‌های لاهه که قضات آن واجد همه شرائط قضاء - که حداقل آن اسلام و یا ایمان است - نمی باشند، جایز است و نه تنها منع شرعی ندارد بلکه به حکم لزوم استنفاذ حق در موارد لزومش مانند استنفاذ برای صرف درامری که بر مکلف واجب است «کاداء دینه و نفقة من یجب علیه نفقة» واجب می باشد چون اولاً به حکم جواز توصل بحق بکل ما امکن امثال الطریق (ولو آن که قضاوتشان و در مسند قضاء نشستن آنها حرام و نادرست هم باشد) و با فرض توقف و انحصار طریق، محکوم به جواز است علاوه بر این که سلطه ناس بر حقوق و اموالشان همان گونه که سبب جواز اسقاط و یا داد و ستد و یا عفو و امثال آنها بوده، سبب جواز استنفاذ و گرفتن آنها از دیگری هم به هر نحو ممکن هم می باشد، و ثانیاً حرمت رجوع به آن محاکم غیر واجد شرایط، (حتی مراجعه به محاکم طاغوت و منصوبین از قبل حکام جور همچون حکام و سلاطین و خلفای بنی الامیه و بنی العباس که حتی حق گرفته شده به وسیله آنها حسب مقبوله ابن حنظله «فان ما یاخذ سُحتاً وان کان حقاً ثا بتا له» سحت و حرام می باشد) با قاعده لاضرر و لاجرح از بین می رود و منتفی می گردد و این دو قاعده حاکم و مقدم بر همه احکام و ادله آنها بوده و هستند و اشکال فاضل سبزواری در «کفایه» اش بر جواز رجوع به این که رجوع اعانه بر اثم است قطع نظر از عدم صدق اعانه - چون اعانه و کمک نمودن بر اثم منوط به قصد آن می باشد که در جای خودش بحث شده - و قطع نظر از آن که قاعده حرمت اعانه بر اثم بر فرض جریان با قاعده لاضرر و لاجرح، تعارض به نحو عام من وجه دارد و با تساقط متعارضین من وجه، اصل جواز و حل، محکم است اصولاً این دو قاعده همان گونه که گفته شد حاکم بر همه قواعد و

احکام می‌باشد و با جریانشان محلی برای قاعده و دلیل محکوم نمی‌ماند تا مسأله جریان آن و معارضه‌اش مورد بحث و زمینه ساز اشکال گردد و بناءً قطعی فقه و عقلا و لسان قوم بر تقدم دلیل حاکم که ناظر به دلیل محکوم و کأَنَّهُ شارح و مفسّر آن می‌باشد بوده و هست و جای هیچ گونه اشکالی در آن وجود ندارد و ثالثاً ادله حرمت رجوع به غیر واجد شرائط همانند مقبوله ابن حنظله و یا صحیححه ابی خدیجه سالم بن مکرم ظاهرند بلکه کالنّص و الصّراحه هستند در اختصاص به صورت امکان رجوع به اهل واجد شرائط و امکان گرفتن حق به وسیله آنها و شامل امثال مورد سؤال که راه حل و فصل خصومت و گرفتن حق دولت‌ها منحصر به آن دادگاه‌ها بوده نمی‌شود و صحیححه ابی بصیر هم بر این اختصاص دلالت دارد، در نتیجه منع و حرمتی برای مراجعه وجود ندارد. و از همه اینها گذشته حرمت مراجعه به قضات و محاکم غیر واجد شرائط در غیر مورد قضات منصوب از قبل حکام طاغوتی همچون بنی الامیه و بنی العباس و با فرض آن که حکمشان به حق یعنی به نفع من له الحق باشد، خیلی روشن و واضح نمی‌باشد و بعید نیست همانند قضاوت یک نفر نه به عنوان منصب قضاء و جلوس بر مسند آن بلکه به عنوان حکمیت و داوری بین مترافعین، فی حد نفسه و من اول الامر جایز باشد به شرط آن که مانع از تشکیل محاکم شرعیه و قانونیه در داخل ممالک اسلامی نگردد، و از آن چه بیان شد روشن گردید که اجرای رأی صادره و اخذ حق به وسیله آن، حرام نبوده و جایز است بلکه اجرا و مراجعه برای رسیدن به حق در مواردی که استنقاذ آن واجب باشد واجب است و ناگفته نماند آن چه در پاسخ سؤال حضرت عالی ذکر شد - گرچه تا حدی با تفصیل و بیان ضوابط و اشاره به ادله احکام مسأله بوده - لکن فکر نمی‌کنم یک بیستم از بحث‌های مسأله بیان شده باشد چون مسأله از نظر فروع و صور و خصوصیات آن از صد و دو بیست تجاوز می‌نماید و نیز ناگفته نماند که مورد سؤال را با مسأله داوری

و قاضی تحکیم حتی با توسعه آن نسبت به فاقد شرائط و قول به لزوم آن حتی با عدم رضایت بعد از حکم به وسیله تمسک به اطلاقات عقود و شروط نمی توان حل نمود چه رسد به قول به اختصاص آن به واجد صفات و شرایط قاضی و داشتن تنها تفاوت با قاضی محکمه در عدم نصب و اشتراط لزوم آن به رضایت بعدالحکم مضافاً بر رضایت قبل الحکم، چون باب محکمه لاهه و دادگستری آن باب محکمه و اعتبار محکمه بودن آنها می باشد و توجه به این که قاضی آن، قاضی تحکیم است از نظر همه عقلاء و طرفداران و مراجعه کنندگان به آن مطرود و نادرست می باشد و امور اعتباریه مخصوصاً در مسائل حقوقی و محاکم تابع اعتبار آنها می باشد نه تابع توجیه.

۸۲/۱۱/۲۹

مبحث دوم: وظائف قاضی

۱. وظیفه قاضی در موارد سکوت قانون

﴿س ۱۱﴾ با توجه به قانون مجازات اسلامی که سن مسئولیت کیفری اطفال، بلوغ شرعی در نظر گرفته شده است. اگر قاضی صادر کننده حکم مقلد یکی از مراجع باشد که نظر آن مرجع مخالف نظر اجماعی باشد، آیا می تواند با بقاء بر تقلید و کسب استفتاء از مرجع مورد تقلید بر مبنای فتوای وی حکم صادر نماید؟ یا باید بر طبق نظر اجماعی یا نظر ولی فقیه حکم صادر نماید هر چند که نظر ولی فقیه مغایر با نظر مرجع مورد تقلید باشد؟

ج - چون بزه و جرم بودن در حکومت قانونی تابع تعیین مجازات برای آن می باشد پس فرض بزه و جرم بودن با سکوت قانون از مجازات، تحقق و تصور ندارد و آنچه که در مثل شرایع و کتب فقهی دیگر آمده که هر فعل حرام و یا ترک واجب تعزیر دارد بر فرض تمامیت کلیت آن، مربوط به فقه

و حکم الله است و مربوط به حاکم علی الاطلاق است و اما در محاکم قانونی جرم بودن عمل نیاز به قانون دارد بنابر این قاضی باید حسب قانون حکم کند و هر چه در قانون در اختیارش است باید انجام دهد نه زیادتر نه کمتر؛ اما اگر در مسائل حقوقی مدنی، قانونی را که بتواند به آن استناد کند پیدا نکرد می تواند از راه مراجعه به فتاوی معتبر یعنی فتوای کسی که او را اعلم میدانند و مرجع تقلیدش می باشد حکم نماید. ۸۴/۹/۱۹

﴿س ۱۲﴾ در صورتی که قاضی بر اساس شهادت شهود معتبره شرعیه حکم کند و بعداً کشف شود که آنها به دروغ شهادت داده اند آیا قاضی باید از حکم خود برگردد؟ و خسارت وارده از ناحیه حکم بر محکوم علیه، به عهده چه کسی می باشد قاضی که حکم کرده یا شهود که دروغ گفته اند؟

ج - هرگاه قاضی متوجه اشتباه خود در حکم شود، ولو به وسیله کشف دروغگویی شهود حکم او چون بر مبنای باطل بوده کأن لم یکن می شود و وجوده کعدمه لا بتناؤه علی الباطل.

و اگر ضرر و زیانی از ناحیه حکم متوجه کسی شده باشد در مفروض سؤال نصاً و فتواً شهود که سبب ضرر و زیان شده اند و مقصر هستند باید ضرر و زیان را جبران نمایند. ۸۳/۷/۱۶

۲. وظیفه قاضی در صورت مخالفت قانون با مشهور یا شرع

﴿س ۱۳﴾ در بعضی از موارد نظر قانون، مخالف نظر مشهور فقهای بزرگ و یا حتی به نظر می رسد مخالف اجماع و شرع باشد. با توجه به اینکه قاضی مأذون هستیم و ابتدائاً موظف به اجرای قانون می باشیم، آیا اجرای چنین قوانینی دارای مسئولیت اخروی است یا خیر؟ آیا در این مورد می توانیم به نظر مقلد خود عمل نماییم؟ چنانچه قانون، مخالف نظر مشهور باشد تکلیف ما چیست؟ از موارد آن عدم لزوم تعهد ابتدایی در شرع مقدس و جواز عمل به آن مطابق ماده ۱۰ قانون مدنی یا عدم صحت ضم ذمه به ذمه در شرع در باب ضمان و صحت آن در قانون تجارت و موضوع مهریه که اخیرالتصویب می باشد.

حال چنانچه قانون در موردی ساکت باشد، باید به قول مشهور عمل نمود یا نظر مقلد خود را هر چند مخالف مشهور باشد می‌توان به آن عمل کرد؟

ج - بر قاضی منصوب در حکومت است که حسب قانون عمل کند، و معیار در صحت حکم، قانون و موازین شرع است نه نظر مشهور و غیره، و اجرای این‌گونه قوانین دارای مسئولیت اخروی نیست؛ و در مورد سکوت قانون باید به نظر مرجع تقلید خود عمل کند، چون فتوای او از منابع معتبر برای مقلد است؛ و ناگفته نماند که ضمّ ذمه به ذمه که امروز مستعارف در باب ضمان است، صحیح و نافذ است و مشمول عموماً عقود می‌باشد، و فقیه یزدی رحمته الله در کتاب الضمان عروة الوثقی^۱ هم میل به صحت داشته و هم صحتش را ممکن و مشمول عموماً دانسته و مسئله مهریه هم به نظر این‌جانب به قدرت خرید آن روز محاسبه می‌شود.

۷۷/۱/۱۰

۳. مسئولیت قاضی در صورت اشتباه (تقصیر)

﴿س ۱۴﴾ شخصی به موجب حکم قاضی به تحمّل ۷۴ ضربه شلاق و قریب به یک سال حبس محکوم شده است. پس از تجدید نظرخواهی، بی‌گناهی ایشان در دیوان عالی کشور به اثبات رسیده. آیا با توجه به اینکه وی شاغل بوده می‌تواند به جهت حبس خود و همچنین ۷۴ ضربه تازیانه که نتیجه اشتباه قاضی بوده است، خسارت دریافت نماید؟

ج - اگر صلاحیت قاضی مورد تأیید باشد، و قاضی هم طبق قانون و مدارک و شواهد حکم کرده و هیچ کوتاهی در مقدمات حکم نکرده، چیزی بر عهده او نمی‌باشد؛ ولی اگر برخلاف وظیفه قانونی عمل نموده یا طبق شواهد و مدارک حکم نکرده، مقصّر است، ضامن خسارات وارده بر محکوم علیه می‌باشد و محکوم علیه می‌تواند از او مطالبه خسارت

۱. عروة الوثقی، ج ۲، فی احکام الضمان، ص ۵۹۱، مسئله ۲.

نماید، و آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و از قضیه شخصیّه
اطلاع ندارم.

۸۰/۱۱/۸

۴. قانون حاکم در دعوی غیر مسلمان

﴿س ۱۵﴾ اگر مسلمان با غیر مسلمان توافق کرده باشد که در صورت بروز اختلاف
بین آنان، قانون اهل کتاب بین آن دو حاکم باشد. آیا حاکم طبق توافق آن دو حکم
خواهد کرد؟

ج - حاکم می تواند طبق توافق آن دو در امثال این گونه اختلاف در
قراردادها، نظر بدهد و حکم کند و این قضاوت برمی گردد به داوری به
رضایت طرفین نه قضای قانونی. آری، اگر مورد اختلاف برگردد به نظر
دادن قاضی به امری که برای مسلمان حرام و گناه است و ملکیت
نمی آورد، نمی تواند قاضی آن گونه نظر و حکم را بدهد، و اصل قرارداد
مسلمان هم نسبت به این گونه قراردادها از اول باطل بوده است. ۸۳/۲/۲۲
﴿س ۱۶﴾ در رجوع دو اهل کتاب متحدالمذهب، اولاً آیا محکمه باید دعوا را
بپذیرد؟ و ثانیاً طبق کدام قانون حکم نماید؟ در صورت رجوع دو اهل کتاب
مختلف المذهب، آیا محکمه اسلامی موظف است که رسیدگی به دعوی آن دو نفر را
بپذیرد؟ بعد از پذیرش طبق قانون کدام یک حکم نماید؟

ج - قاضی مخیر است بین حکم کردن به موازین اسلامی - همانند حکم
بین مسلمانان - و بین اینکه از حکم کردن اعراض نماید و آنها را به قاضی
اهل مذهب خودشان ارجاع دهد، مگر آنکه آنان حکم اسلام را بپذیرا
باشند، که در این صورت بر قاضی است که به همان حکم اسلام قضاوت
نماید، و با اختلاف در مذهب هم باید قاضی طبق موازین اسلامی حکم
کند، مگر طرفین راضی به حکم یکی از دو مذهب شوند. ۷۶/۸/۲۲
﴿س ۱۷﴾ در صورت رجوع یک مسلمان و یک اهل کتاب ذمی به محکمه اسلامی،
حاکم طبق چه قانونی باید حکم نماید؟

ج - اگر مُدعی مسلمان درخواست حکم به غیر موازین اسلامی می‌نماید، بر حاکم جایز نیست که بر حسب آن موازین حکم کند، چون حکم به غیر ما انزل الله، ترویج باطل و کفر می‌باشد، مگر آنکه مدعی علیه غیر مسلم که حکم بر طبق آن موازین بر ضرر او تمام می‌شود چنین درخواستی را بنماید، که در این صورت حاکم حسب قاعده الزام حکم می‌کند. ۷۶/۸/۲۲

۵. وضعیت رسیدگی به جرایم ایرانیان در خارج از کشور

﴿س ۱۸﴾ اگر یک نفر ایرانی در کشور خارجی (اعم از کشورهای اسلامی یا غیر اسلامی) مرتکب جرمی شود و دادگاه همان کشور به پرونده او رسیدگی و حکم به مجازات وی صادر و اجرا شود، بفرماید:

۱. چنانچه جرم معنونه مستلزم حدّ شرعی باشد مانند زناى محصنه به عنف، آیا می‌توان مجرم را مجدداً در ایران محاکمه و مجازات نمود یا خیر؟
۲. اگر جرم طبق قوانین شرع انور اسلام، جزء جرایم مستلزم قصاص یا دیات باشد، آیا مجدداً می‌توان مجرم را در ایران محاکمه و مجازات نمود؟
۳. اگر جرم طبق قوانین شرع انور اسلام، جزء جرایم مستلزم تعزیر باشد، آیا مجدداً می‌توان مجرم را محاکمه و مجازات نمود؟

ج ۱ و ۲ - اگر مجازات شدن افراد مجرم مربوط به قوانین آن مملکت بوده و از طرف مقتول یا مجنی علیه شکایتی نشده باشد، حقّ قصاص آنها محفوظ است، اما اگر مجازات شدن او به خاطر شکایت اولیای دم بوده و رضایت به مجازات از باب لابدیت بوده نه از باب عفو و گذشت، بنابراین، حقّ قصاص گرچه باقی است، اما برای آنکه بر قاتل، عقوبت زایده بر قصاص تحمیل نشود که معصیت و حقّ الناس می‌باشد باید اولیای دم، ضرر و خسارت وارده بر جانی را جبران نمایند.

ج ۳ - آنچه مربوط به حقّ الله می‌باشد مجازات دوباره مشکل است، مگر مقرّرات، مجازات خاصّی را پیش‌بینی کرده باشد.

﴿س ۱۹﴾ اگر مسلمانی علیه مسلمان دیگر نزد قاضی غیر مسلمان یا قاضی مسلمانی که مکلف به اجرای قوانین غیر شرعی می باشد (مانند بعضی از قضات قبل از انقلاب اسلامی) طرح شکایت نماید و در نتیجه به شکایت مطرح شده رسیدگی و حکم مقتضی صادر شود، بفرمایید:

۱. چنانچه قاضی طبق قوانین حاکم، مشتکی عنه را از بزه انتسابی تبرئه نماید، آیا شاکی حق دارد همان شکایت را نزد قاضی که تمام شرایط قضا را دارد مطرح نماید و تقاضای مجازات مشتکی عنه را بخواهد؟

۲. چنانچه قاضی طبق قوانین حاکم، مشتکی عنه را محکوم و حکم نیز اجرا شود، آیا شاکی حق دارد همان شکایت را به علت اینکه مجازات جرم مثلاً رجم بوده و حبس مشتکی عنه و جاهت قانونی نداشته، مجدداً تقاضای مجازات وی را نماید؟

ج ۱ و ۲ - تابع مقررات قضایی مصوب مجلس شورای اسلامی است.
۸۱/۵/۳

۶. فصل خصومت با انشای کتبی

﴿س ۲۰﴾ با توجه به اینکه روش جاری در دستگاه قضایی، انشای حکم به صورت کتبی است. آیا انشای کتبی نافذ است و فصل خصومت می کند یا خیر؟
ج - انشای کتبی نافذ و فصل خصومت می کند.
۷۴/۸/۱۳

۷. دادرسی غیابی

﴿س ۲۱﴾ اگر متهمی به محکمه و قاضی کتباً اعلام کند که من از تخلّفات و تقصیرات منتسبه مُبرّایم و از محکمه بخواهد که او را احضار کند تا حضوراً توضیحات لازم را بدهد و مدارک بی گناهی خود را ارائه نماید، آیا قاضی و دادگاه حق دارد به تقاضای او توجهی نکرده و بدون احضار متهم غیاباً رأی صادر کند؟ اگر چنین حکمی صادر شود، محکوم به بطلان است یا خیر؟

ج - چنین حقی را ندارد و حکمش، نافذ نبوده و باطل است و اصولاً این

گونه رأی‌ها قضاوت نبوده و خارج از ادله قضااست و غیر مشروع می‌باشد و در صحیح ابن مسلم امام علیه السلام می‌فرماید: «اذا تقاضی الیک رجلاً، فلاتقض للاول حتی تسمع من الاخر».^۱ به طور صراحت همین امر عقلایی را بیان داشته و نص صریح در بطلان چنین قضاوتی می‌باشد، بلکه شهید در درس،^۲ قضاوت با وجود بینه مدعی قبل از سؤال از طرف دعوی و منکر حاضر در مجلس و محکمه را غیر جایز دانسته و صحت حکم را مشروط به علم منکر و سؤال از او دانسته و صاحب مستند^۳ هم از او تبعیت نموده و آن را مستفاد از اخبار و اظهار دانسته، پس عدم جواز در مورد سؤال نباید جای شک و شبهه قرار گیرد.

﴿س ۲۲﴾ در مواردی که جنبه حق الناس دارد، آیا قاضی می‌تواند اگر متهم را پیدا نکرد، غیاباً حکم کند؟

ج - آری، لیکن غایب در زمان حضور می‌تواند حجت خود را اقامه نماید، که «الغائب علی حجتة». اما حکم غیابی در حق الله باطل است، به خاطر اجماع و اصل «ادراً والحدود بالشبهات»^۴ و احتمال آنکه غایب بتواند حجتی را اقامه کند شبهه است و ای شبهه، بعلاوه که اصل شمول عمومات حکم بر حقوق الله معلوم نبوده، بلکه ظاهر مثل «احکم بین الناس واقض لهم»، اختصاص به حقوق الناس و دعاوی حقوقی، مدنی و اجتماعی دارد و حکم در باب حقوق الله و حدود از باب حاکمیت و دولت است نه از باب قضاوت.

﴿س ۲۳﴾ در مسائل حکومتی از قبیل: مواد مخدر، کلاهبرداری، رشوه‌خواری و... آیا صدور حکم غیابی جایز است یا خیر؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، أبواب آداب القاضی، ص ۲۱۶، حدیث ۲.

۲. الدرر، ج ۲، فی القضاء علی الغائب، ص ۹۱.

۳. مستند، ج ۱۷، البحث السادس فیما اذا كان المدعی علیه غائباً، ص ۳۰۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، أبواب مقدمات الحدود و احکامها العامة، ص ۴۷، حدیث ۴.

ج - صدور حکم غیابی با فرض اینکه احتمال ایجاد شبهه از طرف محکوم علیه نباشد، جایز است.

۷۴/۱/۱۳

﴿س ۲۴﴾ ممنوعیت محاکمه غیابی متهم در جرایم حقّ الهی، آیا فقط در حدود الهی نظیر زناست یا تعزیراتی را که جنبه حقّ الناس نیز ندارد شامل می‌گردد؟ و چنانچه متهم در دسترس نباشد و دلایل کافی نیز در پرونده موجود نباشد، آیا می‌توان حکم برائت وی را صادر نمود یا خیر؟

ج - چون مناط ممنوعیت حکم غیابی، ذرّ حدّ به شبهه است، فرقی بین این گونه حدها و تعزیرها نیست.

۷۴/۳/۲۳

۸. مرور زمان در رسیدگی به دعاوی و اجرای حدود و تعزیرات

﴿س ۲۵﴾ ۱. با توجه به معضل مرور زمان در سیستم قضایی کشور و طرح دعوایی که سالها از آن گذشته و نیز از بین رفتن اوضاع و شرایط دعوا و همچنین مدارک و بیّنه، آیا تعیین مدّت معینی برای هر نوع دعوا از قبیل: ملک یا دین و غیره که پس از آن مدّعی حقّ مراجعه به دادگاه را نداشته باشد (نه سقوط حق) به چه صورت می‌باشد؟

۲. با توجه به مواردی که در سؤال بالا عنوان گردید در رابطه با خارجیان که از گذشته دور دارای مدارکی می‌باشند و ممکن است به ناحق دارای آن شده باشند و قابل اثبات هم نباشد، نظر خود را بیان فرمایید.

ج ۱ - محاکم شرعی می‌توانند به خاطر جهات ذکر شده در سؤال و رعایت حقوق دیگران خود را از رسیدگی به این گونه دعاوی معذور دارند، که این نه به معنای از بین رفتن حق است بلکه به معنای عذر شرعی داشتن محاکم از رسیدگی به آنهاست، و در نتیجه اگر قانون مرور زمان به همین منظور بوده منطبق با موازین می‌باشد؛ و ناگفته نماند که ظاهر عبارت شیخ در مقنع^۱ بلکه صراحت آن در رابطه با دار و عقار و ارض، سقوط حق است

۱. المقنع، ص ۳۱.

با مرور زمان با شرایط خاصی که در آن آمده، گرچه به نظر تمام نمی‌باشد.

۷۷/۲/۱۱

ج ۲ - تابع مقررات قانونی است.

«س ۲۶» در میان فقیهان امامیه (حفظهم الله) نیز هر چند برخی به استناد قاعده «تدرء الحدود بالشبهات» معتقدند اگر در اثر مرور زمان حتی اگر «شک در تحقق توبه» هم ایجاد شود حد نباید اجرا گردد، با وجود این مشهور علمای شیعه به استناد عموم و اطلاقات ادله اجرای مجازات‌های شرعی و یا به کمک اصل استصحاب، بر این باورند که مرور زمان به تنهایی هیچ‌گونه تأثیری در سقوط مجازات‌ها به ویژه حدود ندارد. با توجه به مقدمه یاد شده خواهشمند است درباره پرسشهای ذیل ما راهنمایی فرمایید:

۱ - آیا مرور زمان (یا التقادم) می‌تواند موجب سقوط حدود گردد؟

۲ - آیا مرور زمان می‌تواند موجب سقوط قصاص یا دیات شود؟

۳ - تأثیر مرور زمان بر سقوط تعزیرات چگونه است؟

۴ - آیا استناد به قواعدی مانند «درء» و اثبات سقوط حدود به واسطه احتمال توبه

متهم یا مجرم، درست است؟

۵ - آیا اصطلاح «مجازات‌های باز دارنده» که در ماده ۱۷ قانون مجازات‌های

اسلامی مصوب ۱۳۷۰، نوع پنجمی از مجازات‌ها و در مقابل (حدود و قصاص) و (دیات

و تعزیرات) نام برده شده است، ماهیتاً چیزی غیر از تعزیرات است؟

ج ۱ - بر مبنای جواز اجرای حدود در زمان غیبت که مبنای سؤال است،

مرور زمان - همان طرز که مشهور است بلکه ظاهراً بدیهی مذهب است -

سبب سقوط آن نمی‌گردد و حد ثابت، ثابت است و ساقط نمی‌شود تا اجرا

گردد که این یک حقیقت عقلیه و عقلاییه است و عدم تقیید در ادله حدود

به شرط اجرا در زمان معین و محدود خود نیز دلالت دلیل و ظهور آن در

همان حقیقت است. بناءً علی هذا درایة و روایة، عقلاً و عقلاً، نقلاً بل

ضروره من المذهب، حد بعد از ثبوت و حکم آن با مرور زمان ساقط

نمی‌شود.

ج ۲ - قصاص و دیات، حق الناس است و روشن است که باگذشت زمان،

ساقط نمی‌شود.^۱ آری محاکم می‌توانند مقرر نمایند که اگر صاحب حق در مدت معینی مطالبه حق خود را ننمود و بعد از آن دعوی مطالبه و الزام محکمه براداء من علیه الحق را داشته باشد پذیرفته نیست و محکمه دعوی را استماع نمی‌کند و خود کرده را تدبیر نیست و گرچه قضاوت و محکمه برای استیفاء حقوق مردم و اجرای عدالت و رسیدن مردم به حقوقشان می‌باشد لکن این وجوب و لزوم در حد قدرت است و در حد حفظ حقوق همگان، بنابراین اگر حکومت و محکمه تشخیص دهند که شرط نمودن و مقرر نداشتن و آزاد گذاشتن همگان برای مراجعه و مطالبه در هر زمان موجب حرج و مشقت برای محکمه و نرسیدن به حقوق همگان است می‌تواند و بلکه باید استماع دعوی مطالبه را مشروط به زمان نماید که در حقیقت بر می‌گردد به تأثیر مرور زمان در عدم استماع دعوی در محکمه نه سقوط حق و علی هذا طرف، خودش اگر بخواهد وصول کند چون حقیقت باقی است ولو ده‌ها سال، گذشته باشد مانعی ندارد و حتی حق تقاض هم دارد، آری نسبت به قصاص، چون مسأله استیفاء ولی دم، حق القصاصش را محل شبهه است و برخی از فقها آن را مشروط به حکم محکمه نموده‌اند، استیفاء آن بدون حکم محکمه جایز نمی‌باشد و حرام است.

ج ۳ - در تعزیرات حکومتی و تخلف از نظامات دولتی، تابع قانون آن

۱. و آنچه را که شیخ صدوق در کتاب المکاسب و المتاجر و مقنع خود آورده و گویای آن است که گذشت ده سال موجب سقوط حق الناس در بعضی از موارد می‌باشد، اگر برنگردد و به کاشفیت مرور آن مدت از زمان و عدم مطالبه به اعراض و صرف نظر نمودن از حق سقوط آن به خاطر همان اعراض نمی‌توان به آن فتوی داد و مخالف با اطلاق ادله‌ای است که حق را ثابت و غیر قابل سقوط با مرور زمان می‌داند، چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده: «الحق جدید وان اطالت علیه الايام» و ناگفته نماند که حکومت و قانونگذار می‌تواند تقاضای اجراء و یا سماع دعوا را برای محاکم به خاطر کثرت مراجعات و مشاغل و جمع بین حقوق همگان در اجرای عدالت به زمان معینی محدود نماید که نتیجه و تقریباً با قوانین مرور زمان در حقوق الناس در مسئله اجرا مساوی گردد و گرچه از نظر ماهوی و واقع بین آن قوانین و رای که بیان شد تفاوت آشکار و واضح می‌باشد چون مرور زمان در آن قوانین ظاهراً موجب سقوط حق است واقعاً، و در آن چه بیان شد موجب عدم اجرا گرچه حق به حسب واقع ثابت است و از بین نرفته.

می‌باشد و قانون می‌تواند اجراء آن را مقید به عدم مرور زمان نماید و مرور زمان را مسقط آن قرار دهد. البتّه این توانستن، مشروط است به رعایت تأثیر تعزیر در جلوگیری از تخلف؛ یعنی اگر قانون‌گذار می‌بیند مسقط قرارداد مرور زمان در جلوگیری از تخلف و یا در قدرت حکومت بر مجازات مجرمین، تأثیر دارد می‌تواند مرور زمان را مسقط قرار دهد که در حقیقت، شرط سقوط بر می‌گردد به محدودیت ثبوت، نه به سقوط علی نحو الحقیقه و الامر فی ذلک سهل و اما در تعزیرات شرعی که مورد نصوص و فتاوی است و مربوط به فعل محرّمات الهیه و یا ترک واجبات الهیه می‌باشد نیز چون خصوصیات آن از حیث مدّت اجراء و عفو و مشروط به زمان نمودن، در اختیار حکومت و در مسیر جلوگیری از گناه می‌باشد، قانون باز هم می‌تواند از حیث مدّت زمان و بارعایت آن چه در تعزیرات حکومتی ذکر شد قانون را مقید و مشروط نماید.

ج ۴ - درء نمی‌شود و اگر بنا باشد با چنین احتمالاتی درء شود؛ موضعی برای اجرای حدود و تعزیرات نمی‌ماند.

ج ۵ - خیر چون تعزیر، عبارت است از آنچه که بازدارنده است و اختصاص به جلد و حبس و جریمه ندارد و ادلّه تعزیرات، شامل انواع بازدارنده‌ها می‌شود؟

۸۲/۷/۲۶

۹. تجدیدنظر خواهی

﴿س ۲۷﴾ مطابق بند دو ماده هجده قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و فتاوی فقها، یکی از مواردی که رأی قاضی نقض می‌شود، تذکر قاضی دیگر به قاضی صادرکننده حکم و ایجاد تنبّه در وی می‌باشد، با توجه به اینکه بعضاً قاضی دیگر به غیر قانونی و شرعی بودن رأی صادره یقین دارد لیکن قاضی حاکم نمی‌پذیرد، آیا پذیرفتن به معنای متنبّه نشدن می‌باشد؟ در این صورت اجرای رأی خلاف شرع و قانون با وصف فوق توجیه شرعی دارد یا خیر؟

ج - باید توجه داشت موضوع نقض حکم قاضی در کتب فقهی که ماده قانون مورد سؤال هم از آنجا سرچشمه گرفته، مربوط به تنفیذ و اجرای قاضی، حکم قاضی دیگر است، یعنی بر هر قاضی لازم است که حکم قاضی پرونده را اجرا و عمل نماید، لیکن یک بحث و مسئله دیگری در باب قضا مطرح است و آن مسئله شکایت محکوم علیه از قاضی و اعتراض به نحوه رسیدگی که در این مسئله نقض حکم تابع تشخیص قاضی دوم و از مسئله قبلی خارج می باشد، یعنی در حقیقت محکوم علیه دادخواستی به طرفیت قاضی پرونده داده که حسب مقرّر باید عمل شود. ۷۶/۱۲/۲۱

﴿س ۲۸﴾ در صورتی که قاضی به استناد علم خود حکم نماید، آیا این حکم که بر

مبنای علم قاضی صادر شده، قابل تجدیدنظر است؟

ج - در موارد قابلیت تجدیدنظر، یعنی مواردی که محکوم علیه به خاطر اشکال و شبهه‌ای که در حکم قاضی و رسیدگی او وجود دارد، درخواست بررسی مجدد می نماید، فرقی بین قضاوت او بر مبنای علم و یا طرق دیگر نمی باشد؛ و ناگفته نماند که علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قرائنی باشد که معمولاً موجب علم است و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظانّ تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجت است.^۱ ۷۵/۱۰/۲۰

﴿س ۲۹﴾ بعضی از احکام صادره توسط دادگاه‌ها قابل اعتراض است. چنانچه محکوم علیه به حکم اعتراض نداشته باشد، آیا این به معنی رضایت به حکم می شود تا از این جهت چنانچه حکم اشتباه باشد، قاضی دچار مسئولیت اخروی نباشد؟

ج - اگر محکوم علیه متوجه حقّ اعتراض باشد و اعتراض ننماید، حقّ قانونی اش ساقط و قاضی که بر حسب موازین قضاوت نموده، معذور و مأجور است. ۷۷/۱/۱۰

۱. تفصیل این امر را در فصل مربوط خواهیم آورد.

۱۰. حبس مدعی اعسار

﴿س ۳۰﴾ آیا می‌توان بدهکار مدعی عسر را تا زمان ثبوت عسر و روشن شدن حالش، با اقدام تأمینی از قبیل گرفتن وثیقه عین یا اعتباری که متضمن حق طلبکار باشد او را رها کرد، یا حتماً باید در زندان باشد تا ثابت شود؟

ج - مانعی ندارد، بلکه اگر با اقدامات تأمینی ذکر شده که صدمه و اذیت و عقوبت نمی‌باشد، بتوان حق طلبکار را محفوظ داشت، حبس که یک عقوبت و اذیت است، جایز نیست و وجهی ندارد، و جوازش به عنوان اقدام تأمینی مختص به انحصار طریق به آن می‌باشد که از باب حفظ حقوق دیگران جایز می‌گردد و اینکه فقیه یزدی^۱ در الجزء الثالث از کتاب معروف به نام ملحقات عروة^۱ و صاحب جواهر^۲ حبس را از باب عقوبت و تعزیر دانسته‌اند و نتیجتاً تبدیل به غیر آن جایز نمی‌باشد، تمام نبوده و غیرموجه است، چون عمده استناد آنها به استصحاب یسر و مسئله شرطیت اعسار در وجوب انظار است، لیکن استصحاب یسر برای اثبات مماطله ولی الواجد که از آثار عادیة یسر مدعی عسر است، مثبت می‌باشد و اصل مثبت حجت نبوده، کما اینکه مسئله انظار با عسر و عدمش با یسر، خود یک تکلیف مستقل و مفهوم جداگانه‌ای از حبس و تعزیر نمودن مماطل است. و اضعف از هر دو وجه استدلال به روایت اصبح بن نباته^۳ است چون قطع نظر از اینکه قضیه خارجییه و شخصیه است، اطلاق ندارد و حکم کلی از آن استفاده نمی‌شود و ناقل امام معصوم^{علیه السلام} نمی‌باشد تا مقدمات اطلاق در نقل از معصوم جاری گردد، متفاهم عرفی از آن و امثال آن به عنوان اقدام تأمینی است نه تعزیری، کما لایخفی.

۸۱/۴/۲۵

۱. ملحقات عروة، جزء سوم، فی دعوی الاعسار، ص ۵۳.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۴۷، أبواب کیفیتة الحکم، باب ۱۱، حدیث ۱.

﴿س ۳۱﴾ با توجه به آثار زیانبار و جبران ناپذیر زندانی شدن افراد مدیون برای جامعه، زندانی و خانواده‌اش آیا می‌توان مسلمانی را به دلیل نداشتن توانایی مالی برای پرداخت دین - مانند دیه ناشی از جرح و یا قتل غیر عمد، مهریه و... - زندانی نمود؟

ج - هیچ انسان بدهکاری را که اعسار و نداشتن او محرز باشد نمی‌توان زندانی نمود و زندان نمودنش قطع نظر از بی‌فایده بودن و چون مخالف است با قاعده «فنظره الی میسر» غیر جایز و حرام است چون عقوبت و مجازات نمودن انسان است بدون جرم و بدون دلیل؛ لکن باید توجه داشت که در شرایط فعلی هر نحو دینی را همانند دیه و امثال آن که می‌توان بایمه تأمین نمود به افراد تذکر داده شود که تأمین نمایند تا ضرری و زحمتی متوجه طلبکاران نگردد و ناگفته نماند که قاعده «فنظره الی میسر» در آن جایی است که مرد بخواهد زن را بدون آن که زن تقصیری داشته و مشکلی در زندگی آفریده باشد طلاق دهد راه ندارد و اگر خواست طلاق دهد یا باید مهریه را پردازد و یا آن که زن را نگه دارد و طلاق ندهد و سرّ عدم جریان آن قاعده هم این است که قاعده و آیه ناظر به جایی است که روی جریان عادی، انسان بدهکار شده و طرف، مطالبه می‌نماید نه مثل مهریه زن که اگر او را طلاق ندهد علی‌المفروض مطالبه نمی‌کند. توضیح و تفصیل مسأله نیاز به مراجعه به کتب مفصل فقهی دارد.

۸۳/۱۰/۱۶

۱۱. حکم به زندان یا تبعید به مدّت نامعین

﴿س ۳۲﴾ آیا در مورد کسانی که کراً مرتکب جرم می‌شوند می‌توان حکم زندان و یا تبعید به مدّت نامعین صادر نمود و پایان آن را به کیفیت و زمان اصلاح و توبه مجرم موکول کرد، و یا اینکه مدّت و میزان مجازات باید حتماً در حکم قاضی تصریح شود؟

ج - مصلحت قانونگذاری تعیین مدت را می‌طلبد، اما به هر حال چون

کیفیت تعزیر است مانند مدت و بقیه خصوصیات آن به ید حکومت اسلامی و قانون است.
۷۶/۸/۷

مبحث سوم: مسائل مرتبط

۱. توقیف اموال بدهکار توسط برخی از طلبکارها

﴿س ۳۳﴾ افراد متعددی از شخصی طلبکار بوده‌اند و از وی در دادگاه شکایت نموده‌اند. لازم به یادآوری است بعضی از افراد زودتر از دیگران شکایت نموده و برای اینکه مدیون، دارایی خود را برای فرار از دین به دیگری منتقل نکند و مال مزبور در صورت محکومیت مدیون کلاً به وی پرداخت شود، به اندازه سهم خود اموال وی را توقیف نموده‌اند و بقیه طلبکارها در حین شکایت از روی ناآگاهی و یا سراغ نداشتن مال دیگر، موفق به توقیف مالی از متهم نشده‌اند. و با توجه به اظهارات آنان و مشخص بودن مدیون مال دیگری از او به دست نیامده که آنها بتوانند توقیف کنند. آیا اقدام بعضی از طلبکاران بر توقیف اموال موجب می‌شود که آنها حق تقدم بر سایرین داشته باشند و ابتدائاً سهم آنها پرداخت گردد، هر چند به دیگران نرسد یا خیر؟ با فرض اینکه مدیون از دادگاه درخواست می‌نماید که کلیه دارایی‌اش را بین طلبکاران نسبت به سهمشان تقسیم کند و دادگاه هم اجازه تصرف در اموال توقیف شده را به مدیون نمی‌دهد. مستدعی است نظر مبارک را بیان فرمایید؟

ج - درخواست توقیف مال از طرف بعضی از طلبکاران - چه به خاطر جلوگیری از انتقال به غیر و چه به جهت دیگر باشد - مانع از تعلق حق بقیه طلبکارها که طلبشان حال بوده و وقتش رسیده، نمی‌شود و اموالش متعلق به همه طلبکاران می‌باشد. چون محض درخواست توقیف - حتی اگر از موارد حجر بدانیم و منوط به سلب اهلیت ندانیم - باز موجب سلب حق دیگران نمی‌گردد، و درخواست بعضی هم نمی‌تواند سبب ضرر و زیان به

دیگران و محرومیت آنها از حقوقشان گردد. و چگونه بتواند سبب باشد، با اینکه بین فقها خلافی نیست که اگر بعضی از طلبکارها تقاضای حجر مدیون را نموده، بعد از حکم به حجر، اموال مدیون باید بین طلبکارها تقسیم شود. حتی آنها که غایب بوده‌اند و یا اصلاً متوجه افلاس مدیون و تقاضای حجر نبوده‌اند، بلکه اگر بعد از تقسیم بعضی از طلبکاران متوجه حجر شدند، باید اموال دو مرتبه بین همه آنها تقسیم گردد. آری، تعلق حق دیگران منوط به حال بودن دین در زمان حجر می‌باشد، پس بنا بر آنچه ذکر شد، درخواست توقیف از طرف بعضی طلبکارها در مفروض سؤال، مانع از حق بقیه طلبکارها نمی‌شود و عمل به درخواست خود مدیون هم که درخواستی مطابق حفظ حقوق آنهاست، جایز و بدون اشکال می‌باشد.

۷۳/۱۱/۲۱

۲. هزینه‌های دادرسی

﴿س ۳۴﴾ وصول هزینه دادرسی از محکوم علیه آیا شرعیت دارد یا خیر؟
ج - هرگونه هزینه و مخارجی که محکوم‌له برای گرفتن طلب و حقیقت از محکوم علیه متحمل می‌گردد، اگر محکوم علیه واجد و مامل و مقصر بوده که سبب ضرر و زیان و تلف کردن مال بر محکوم‌له شده، ضامن می‌باشد.

۷۵/۷/۲۷

۳. عدم جواز اجرای حکم در رسیدگی‌های خارج از صلاحیت دادگاه

﴿س ۳۵﴾ اگر قاضی منصوب - که صلاحیت آن را قانون اساسی و همچنین قوانین عادی مشخص و معین نموده -، خارج از صلاحیتش حکمی را صادر نماید، و دادیار اجرای احکام، دستور اجرای آن را به مأمورین اجرا بدهد و مأمور اجرا با علم به اینکه حکم صادره خارج از صلاحیت دادگاه بوده، در اجرا یا عدم اجرا مردد گردد و از طرفی چون حکم مزبور مسیر قانونی خود را طی کرده و توجه به صلاحیت دادگاه از وظایف

دادیار اجرای احکام می‌باشد، نه مأمور اجرا، چنانچه مأمور حکم صادره را اجرا نماید، آیا شرعاً و قانوناً مسئول و ضامن خواهد بود یا خیر؟ آیا شرعاً می‌تواند از اجرای حکم خودداری کند؟

ج - با علم به عدم صلاحیت دادگاه، اجرای حکم، غیر جایز و باعث ضمان است، و محض سیر قانونی و ابلاغ از طرف دادیار باعث جواز حد و تعزیری که خارج از صلاحیت دادگاه است، نمی‌باشد و هر کسی موظف است به یقین خود عمل نماید، لیکن در موارد شک باید حکم اجرا شود، چون اصل در اعمال صحت است و باید بنا را بر داشتن صلاحیت گذاشت و شخص مجری هم با کشف خلاف، ضامن نیست. ناگفته نماند که اگر قاضی محکمه‌ای، مجتهد جامع‌الشرایط باشد و نظام حکومتی صلاحیتش را محدود نموده باشد، فرقی بین این‌گونه حاکم با بقیه حکام که منصوب هستند، نمی‌باشد و صلاحیتها محدود می‌گردد. آری، اگر محدود نشده باشد، در هر گونه امری می‌تواند قضاوت و کیفر نماید. ۷۰/۵/۱۷

۴. هدیه به قاضی

﴿س ۳۶﴾ بعد از تمام شدن مرافعه و صدور حکم، آیا قاضی می‌تواند هدیه یکی از اصحاب دعوا را قبول کند یا خیر؟ و به طور کلی قبول هدیه برای قاضی چگونه است؟

ج - اگر غرض از هدیه‌ای که می‌دهد جلب علاقه قاضی است که شاید در مواقع دیگری به نفعش حکم کند، حرام و رشوه است. ۷۶/۹/۱۳

فصل دوم: راه‌های اثبات دعوا

مبحث اول: اقرار

۱. اقرار از روی تهدید

﴿س ۳۷﴾ متهمی را در بازداشتگاه تحت فشار قرار می‌دهند، آیا می‌تواند به خاطر رهایی از آن مخمصه به اتهامات اعتراف نماید، هر چند ممکن است عواقب ناگواری چون زندان رفتن و جریمه و... در پیش رو داشته باشد، آیا گناهی مرتکب شده است؟

ج - گرچه اقرار برای رهایی از فشار جایز است یعنی مرتکب حرام نشده، اما آنهایی که سبب چنین اقرارهایی می‌شوند، معصیتکار هستند.

۷۷/۱۰/۲۰

﴿س ۳۸﴾ آیا گرفتن اقرار از متهمان زندانی تحت فشارهای روحی و شکنجه‌های روانی پس از تحمل چندین ماه زندانی انفرادی، به لحاظ شرعی معتبر است؟

ج - قطع نظر از اینکه هرگونه اذیت و آزار و شکنجه و فشارهای روحی و

یا جسمی نسبت به همه انسانها حرام و معصیت کبیره است چه رسد به زندانی که اسیر است و درباره اسیر در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمودند احسان به اسیر، یک حق لازم اوست که حتی اگر فردا هم باید اعدام شود و محکوم بقتل است باز باید این حق رعایت گردد و تخلف از آن نشود. چنین اقراری در حقوق مدنی که حکومت مأمور بفحص و دقت و احتیاط در آنها می باشد تا مبدا حقی ضایع و یا به کسی ظلم شود چه رسد به امور کیفری و جزائی و حدود و تعزیرات که اصل در آنها بر براءت و تخفیف و درء و رفع حد به شبهه است، هیچگونه ارزشی شرعاً و عقلاً و عقلاً اولاً؛ نداشته و ندارد و یکی از شرائط مسلمة حجیت اقرار نزد همه فقها اختیار و نبود اکراه و فشار است و حدیث رفع مانند غیر آن از آیات و احادیث بر بی تأثیری آن دلالتی آشکار و روشن دارد و در قانون اساسی در فصل حقوق ملت در اصل ۳۸ هم به طور واضح و بدون استثناء بیان شده و آمدنش در آن فصل و بدون استثناء حتی در یک مورد و صراحت در بیان، همه و همه گویای اهمیت و ارزش این حق انسانی اسلامی است و ثانیاً: اطلاق مثل «اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ» قدر متیقنش باب حقوق مدنی است و نسبت به حقوق جزائی که اصل در آن بر براءت و تخفیف است اگر شک در شمول باشد؛ اطلاقش قاصر از شمول می باشد و باید سراغ دلیل دیگری رفت، پس اگر فرض کنیم که حجتی بر شرطیت اختیار در اقرار نسبت به امور جزائی و کیفری هم نبود؛ باز باید قائل می شدیم که اقرار متهم همراه با اکراه و فشار و امثال آن، حجّت نمی باشد بخاطر عدم دلیل بر حجیت آن، و برای تأیید مطلب کافی است که بدانیم فقیه حرّ و دقیق و متتبع، مقدّس اردبیلی رحمته الله در کتاب «مجمع الفائدة والبرهان» در رابطه با ثبوت قذف با اقرار می گوید: راجع به اقرار آنچه از ادله اش می تواند شامل همه موارد بشود بعض اطلاقانش می باشد که مقتضای بناء حدود بر تخفیف و درء به شبهه و احتیاط، آن است که بگوییم شامل آنها نشده و

نیاز به دو مرتبه اقرار است و ثالثاً: چگونه می‌توان نظر به اعتبار شرعی اقرار مورد سؤال را داد در حالیکه بزرگ فقیه که بعنوان علامه معرفی می‌شود در کتاب بزرگ و پربار خود «تذکره الفقهاء» در بحث اقرار می‌گوید اگر اقرار در حالی گرفته شود که اقرار کننده در زندان و حبس و یا دست و پایش بسته شده و یا مورد اذیت و آزار بوده؛ سخن و ادعای او بر اینکه اقرار من از راه فشار و اکراه بوده نه اختیار، مورد قبول است و تمام می‌باشد و در مقابل قاضی مدعی اختیار، او می‌تواند عدم اختیار خود را با قسم ثابت نماید و ادعای قاضی با قسم رد می‌شود. و سرّ قبولی ادعایش آن است که قرائن یعنی زندانی و یا دست و پا بسته بودن و یا اذیت و آزار شدن و امثال آن هر یک دلیلی بر عدم اختیار و اکراه در اقرار است.

﴿س ۳۹﴾ آیا باز جویی‌های طولانی بویژه در نیمه‌های شب از متهم زندانی جهت اقرار شرعاً جائز است؟

ج - حرمت و عدم جواز و عدم حجیت و دلیل نبودن چنین اقرارهائی روشن و ضروری فقه اسلام و شیعه است.

۲. استفاده از نوار، فیلم، فاکس و... در اثبات دعوا

﴿س ۴۰﴾ آیا پر کردن نوار به وسیله تلفن علیه کسی که یک نفر عین و مانند مدعی علیه صحبت کرده و یا عمداً تو حلقی و یا تغییر صدا داده در مقام قضا حجت است یا نه؟

ج - نه تنها حجت نیست بلکه معصیت و گناه است، و آمر به آن از عدالت خارج می‌شود.

۷۸/۴/۴

﴿س ۴۱﴾ نظر اسلام را در مورد اعتبار اسنادی که توسط دستگاه‌های مدرن مانند: فاکس، فیلم، عکس، نوار ضبط و... تهیه می‌شود، بیان فرمایید؟ کدام یک می‌تواند مستند حکم قاضی قرار گیرند و به عنوان مؤید تا چه حد قابل استنادند؟

ج - در اموری که امارات و مؤیدها کارساز است مانند حقوق مدنی، آنها

هم یکی از شواهد و امارات است نه حجت شرعیه و مستند قانونی، و اما در امور عرضی که آئین دادرسی خاص خود را دارد ارزش قرینه و شاهد بودن هم نداشته و ندارد.

۸۵/۸/۲۳

﴿س ۴۲﴾ شخصی، مالک قطعه زمینی است که سند نیز دارد ولی شخص دیگری بدون سند آن زمین را در تصرف خود دارد. لطفاً حکم شرعی در مورد مالکیت فوق را بیان فرمایید؟

ج - در مفروض سؤال اگر سند جنبه قانونی دارد و یا این که شاهد بر صحّت سند می باشد، به طوری که نزد عرف به عنوان اماره شناخته شود، مورد از موارد تعارض دو اماره می باشد و اگر مدعی نتواند برای ادّعی خودش بیّنه اقامه کند، ذی الیید باید قسم بخورد، چون منکر است.

۸۰/۲/۱۸

مبحث دوم: شهادت

۱. معیار در استماع شهادت شاهد

﴿س ۴۳﴾ آیا شهادت دادن بدون اطلاع دقیق که از گفته دیگران باشد، مورد قبول است یا خیر؟

ج - شهادت بر آنچه انسان از آن اطلاع دقیق ندارد، حرام و غیر جایز است.

۷۷/۵/۲۶

﴿س ۴۴﴾ آیا برای استماع شهادت شاهد، باید عدالت واقعی وی برای دادگاه احراز شود و یا عدالت ظاهری کفایت می کند؟

ج - عدالت ظاهری کافی است.

۷۷/۱/۲۲

﴿س ۴۵﴾ ۱- عدالت شاهد در دعوی آیا باید از جانب مدعی اثبات شود و یا رأساً از جانب محکمه احراز گردد و یا طریق دیگری باید پیموده شود؟

۲- از جمله ارکان عدالت شاهد، حسن ظاهر اوست اولاً مقصود از حسن ظاهر چیست؟ ثانیاً آیا داشتن محاسن در شاهد مرد، شرط احراز حسن ظاهر وی می‌باشد یا خیر؟

۳- آیا سابقه کار دولتی داشتن شاهد می‌تواند حسن ظاهر یا عدالت وی را اثبات نماید یا خیر؟

۴- هرگاه میان شاهد و طرفی که علیه او گواهی داده می‌شود در دادگستری دعوی حقوقی در جریان باشد آیا این امر، وجود دشمنی دنیوی میان آنها شمرده می‌شود یا خیر؟

ج ۱- عدالت شاهد در نزد محکمه باید احراز گردد.

ج ۲- مراد از حسن ظاهر آن است که مدتی با او مراوده داشته و کارهای خلاف عدالت را از او مشاهده نکرده است.

ج ۳- سابقه کار دولتی فی حد نفسه نه حسن ظاهر را اثبات می‌کند و نه عدالت را.

ج ۴- اگر شهادتش به ضرر طرفی که با او دعوا دارد تمام می‌شود شهادتش از باب تهمت و متهم بودن، نافذ نمی‌باشد.

۸۴/۷/۲۸

﴿س ۴۶﴾ اگر فردی تغییر جنسیت دهد، آیا احکام دیه و شهادت او تغییر می‌یابد یا

خیر؟

ج - بنابر قول به تفاوت بین زن و مرد احکام تغییر می‌کند گرچه نظر اینجانب بر عدم تفاوت در دیه و قصاص و غیر واحدی از موارد شهادت می‌باشد.

۸۵/۸/۲۲

۲. شهادت از روی عدم آگاهی

﴿س ۴۷﴾ اگر انسان در باره موضوعی که از آن اطلاع کافی ندارد، نظر یا شهادت

بدهد، گناه کرده یا خیر؟

ج - شهادت دادن و نظر دادن، در صورت عدم علم و آگاهی، گناه

۷۵/۱۰/۲۳

است.

﴿س ۴۸﴾ هرگاه کسی برخلاف واقع شهادت دهد و از این راه ضرر مادی بر مشهود علیه وارد گردد شاهد دروغ ضامن است یا خیر؟

ج - ضامن است چون او سبب ضرر می‌باشد و سبب اقوی از مباشر

۸۳/۴/۴

است.

﴿س ۴۹﴾ اگر شخصی مورد تجاوز و ضرب و جرح دیگری قرار گیرد و بدین خاطر خسارات و صدمات مختلف بدنی، مادی یا معنوی متحمل شود و هیچ شاهدی جریان جنایت را مشاهده نکرده باشد و مظلوم، متعدی را شناسایی کند. با توجه به این اصل کلی که شاهد باید یقین و علم به قضیه مورد شهادت داشته باشد. به منظور مجازات متجاوز و جانی و جلوگیری از تجاوزات و جنایت بعدی اش و به منظور احقاق حق، برای اثبات جرمهای متعدی، آیا مجنی علیه می‌تواند شهادتی را معرفی کند که واقعه تعدی را ندیده‌اند، اما کاملاً به اظهارات وی اعتماد و ایمان دارند و حاضرند در این باره شهادت دهند؟ اگر هیچ راهی برای مجازات متعدی و جلوگیری از تجاوزات بعدی اش و احقاق حق و اثبات جرمهای متجاوز نباشد، آیا حصول علم و یقین شاهدان فقط از طریق اظهارات مجنی علیه و قرائن موجود بدون اینکه صحنه جنایت را دیده باشند، حجت است؟

ج - همان طور که مرقوم شده در شهادت، مطلقاً اطمینان و علم لازم است، لیکن در حصول علم برای شاهد از هر راهی که حاصل شود در جواز شهادت کفایت می‌کند، هر چند از گفته خود شخص مظلوم و صاحب حق باشد، اما حصول اطمینان از گفته خودش بسیار مشکل است. چون معمولاً افراد، متهم به علاقه به خود می‌باشند و احتمال سهو و خطا و غلط در حرفهایشان زیاد است، به هر حال شاهد باید مطمئن به صحت شهادتش باشد و مسئله از بین رفتن حق و امثال آن، مجوز شهادت بدون علم نمی‌باشد.

۸۰/۸/۲۸

۳. آثار شهادت از روی اکراه

﴿س ۵۰﴾ اگر کسی را اکراه بردادن شهادت دروغی که مستوجب قتل است نمایند حکم مکره و مکروه را بفرمایید؟

ج - باید توجه داشت که شهادت دروغ اگر سبب قتل باشد و قاضی به استناد او حکم قتل را صادر نماید شاهد را که دروغ گفته و عمداً این کار را انجام داده و متوجه بوده که شهادت دروغش منجر به قتل مشهود علیه می‌شود باید قصاص کرد و حکم به قصاص برای شاهد دروغ‌گو از باب اقوائت سبب بر مباشر ثابت می‌باشد و نیز باید دانست همانطور که در شرکت در قتل همه شرکاء مسؤول در قتل می‌باشد و با فرض تعددشان ولی دم حق قصاص همه آنها را دارد باب شهادت هم که سببیت و اقوائت دارد همان باب مباشرت است و در باب مباشرت نسبت قتل برای قصاص کفایت می‌کند هر چند ضربه بعضی از آنها تأثیرش در قتل کمتر از دیگری باشد پس در باب سببیت هم همان سببیت و اقوائت کفایت می‌کند گرچه تأثیر سببی از بقیه اسباب کمتر باشد هذاکله نسبت به حال اختیار و امّا حکم اکراه در قتل به نظر این جانب قصاص بر مکره بالکسر است اگر تهدیدش به قتل باشد و الا بر مکره بالفتح و اگر در قتلی که چند نفر شرکت داشته بعضی مقهور بوده و بعضی مختار و یا بعضی از روی عمد و بعضی از روی خطا و شبه عمد هر کدام آنها حکم خاص خود را دارد یعنی عامد قصاص می‌شود مانند جائی که همه عامد بوده‌اند و حکم سبب هم با اقوائت همان حکم مباشر است.

۷۷/۱۰/۲۱

۴. تساوی زن و مرد در شهادت

﴿س ۵۱﴾ ۱. این حدیث شریف که می‌فرماید: «حرام خدا حلال نمی‌شود و حلال خدا حرام نمی‌شود»، آیا نسبت به همه احکام است یا اینکه بر اساس زمان و مکان قابل تغییر هستند؟ در صورت مثبت بودن جواب، ملاک تشخیص چیست؟ آیا می‌توان گفت

قبول نشدن شهادت زنان در بعضی احکام، خاص زمان ظهور اسلام بوده که آگاهی و ارتباطات آنها کم بوده است؟

۲. آیا حکم شهادت زنان یعنی اینکه حدّ نصاب معین و نصف مرد دارند و یا مواردی که اساساً شهادتشان معتبر نیست تا ابد، علی‌رغم تغییرات زمان و مکان ثابت است؟ همچنین علت تفاوت حدّ نصاب شهادت زن و مرد چیست؟ آیا نقص عقل، احساساتی بودن زن... است؟ و اگر جواب مثبت است و این علت در جنس مرد هم بود، یعنی مثلاً مرد فراموشی دارد یا احساساتی است، حکم حدّ نصاب شهادت زن جاری می‌شود و نسبت به او مثل زن برخورد می‌کنیم؟ آیا جنسیت موضوعیت دارد؟ علت تفاوت شهادت زن و میزان و حدّ نصاب در احکام مختلف چیست؟ مثلاً چرا در زنا شهادت زن قابل قبول نیست و در امور مالی شهادت دو زن به جای یک مرد قابل قبول است؟ آیا تعبداً باید قبول کنیم؟

ج ۱ - در خود حدیث شریف «حلال محمّد حلالاً ابدآلی یوم القيامة و حرامه حرام ابدآلی یوم القيامة، لا یكون غیره ولا یجی غیره»^۱ قید الی یوم القيامة آمده است و حلال و حرام واقعی خدا قابل تغییر نیست، گرچه تشخیص حلال فعلی ظاهری و یا حرام فعلی ظاهری ممکن است با اجتهاد مجتهدین با اختلاف قرائتها و برداشتها و تشخیص ظهور الفاظ در ادله و درک ادله لیه فرق کند. مثلاً ممکن است مرجعی چیزی را طبق ادله‌ای که دارد، حرام بداند و مرجع دیگر همان چیز را طبق ادله‌ای که دارد، حلال بداند، ولی به هر حال ما نمی‌توانیم زمان و مکان را در احکام الهی دخیل قرار دهیم. چون قانونگذار و شارع نیستیم و این خود شارع است که می‌تواند حکمی را برای همیشه جعل کند و یا برای آن زمان و مکان معین جعل نماید. پس زمان و مکان هم مثل بقیه خصوصیات احکام به ید شارع تعالی می‌باشد که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُضُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^۲ و حدیث هم ناظر

۱. الکافی، ج ۱، باب البدع والرأی والمقائیس، ص ۵۸، حدیث ۱۹.

۲. انعام، آیه ۵۷.

به عدم تغییر و اینکه بعد از پیامبر مکرم اسلام ﷺ و احکام نورانی اش پیامی و احکام دیگری نخواهد بود. نه قیدیت ابدیت برای همه احکام، به عبارت دیگر حدیث ناظر به ابدیت احکام در ظرف خودش می‌باشد، یعنی مثلاً اگر نماز جمعه در زمان حضور پیامبر واجب باشد باز مشمول حدیث است نه ابدیت. و استمرار زمانی که استمرار و ابدیت قید همه احکام و مخالف با احکام ازمنه و امکانه خاصه و نسبت به مورد سؤال دلیلی بر اختصاص به زمان ظهور اسلام وجود ندارد، و مثل بقیه احکام اسلام برای ابد و همیشه است

ج ۲ - به نظر این جانب فرقی بین شهادت مردها و زنها - از لحاظ تعداد و موارد قبول - نیست، به جهت بنای عقلا و الغای خصوصیت و عموم علت در بعضی از ادله، مگر مواردی که دلیل خاص بر داشتن خصوصیتی در شهادت زنها داشته باشیم، مانند همان موردی که در آیه شریفه با ذکر علت آن آمده است و آن حکم در همه زمانها و در مورد آیه و در مواردی که مثل مورد آیه به حکم آن علت و به حکم عمومیتش ثابت است، کما اینکه نسبت به مورد هم اگر در بعضی از زمانها و از بعضی زنها آن علت نبود، آن حکم هم در باره آنها نیست چون العلة تخصّص و تعمّم.

۸۰/۱۰/۱۱

﴿س ۵۲﴾ مورد شهادت زنان در أبواب مختلف فقه از نظر کمی، نسبت به مردان بسیار کمتر و مختلف است، یعنی در بعضی موارد به صورت یک دوم و در مواردی حتی شهادت هشت نفر زن در باب زنا پذیرفته نیست و حتماً باید در بین آنان یک نفر مرد نیز باشد. لطفاً فلسفه ایجادی آن را بیان فرمایید.

ج - به نظر این جانب فرقی بین شهادت زنها و مردها از جهت کمیّت و موارد آن نیست، مگر در مثل موردی که در آیه شریفه^۱ آمده و علت آن

۱. بقره، آیه ۲۸۲.

هم بیان شده است. آری، اصولاً چون باب حدود بر تخفیف به شبهه است، لذا شهادت دو مرد عادل هم در مورد زنا که در سؤال نیز آمده بی فایده است، بر همین منوال مصلحت حفظ اعراض مقتضی عدم قبولی شهادت زنان است و شارع هم بدین جهت شهادت آنها را در باب زنا معتبر ندانسته و نیز طرق و امارات را هم معتبر ندانسته و از باب لابدیت برای موارد بسیار نادر شهادت مردان را آن هم با خصوصیات معتبر دانسته، و این جملات اجمالی از بحث تفصیلی است و الا بحث روشن و مفصل است و هیچ خلاف عقلی و تبعیض و تفاوتی در آن دیده نمی شود.

۸۰/۱۱/۳

۵. شهادت غیر شیعه و اهل کتاب

﴿س ۵۳﴾ با عنایت به سکوت قانون، در اجرای اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، خواهشمند است حکم فقهی مسائل ذیل را به نحوی که عملاً بتوان از آن در دادگاه استفاده کرد و مستند حکم قرار داد، بیان فرمایید.

۱. شهادت اهل سنت علیه اهل تشیع (چنانچه خواهان سنی مذهب و خواننده شیعه مذهب باشد) در دعاوی مالی یا کیفری.

۲. شهادت اهل سنت علیه اهل سنت (چنانچه خواهان و خواننده هر دو سنی باشند) در دعاوی مالی یا کیفری.

۳. شهادت اهل سنت (چنانچه خواهان و خواننده هر دو شیعه باشند، لیکن شهودشان سنی باشند) در دعاوی مالی یا کیفری.

۴. شهادت اهل سنت به نفع اهل تشیع (چنانچه خواهان دعوا شیعه و خواننده دعوا سنی مذهب باشد).

۵. شهادت اهل کتاب در دعاوی له یا علیه مسلمانان.

ج - چون شهادت شرعی در محاکم امروز یا مطرح نیست و یاد حد بسیار کم مطرح می باشد و شهادت به عنوان اماره مطرح است، لذا فرقی بین

افراد و خصوصیات نمی‌باشد و حجیت آن، دایر مدار حصول اطمینان و علم عادی از قرائن و امارات می‌باشد؛ و اما از حیث حجیت شرعی به نظر این جانب ایمان و اسلام در شاهد شرط نمی‌باشد، و آنچه شرط است تنها وثاقت و اعتدال است، و شهید ثانی نیز ایمان را در شاهد معتبر نمی‌داند و اعتدال را کافی می‌داند.^۱

۸۱/۶/۱۷

۶. ادای شهادت با کتابت

﴿س ۵۴﴾ با توجه به اینکه کتابت مسئله بسیار مهم و مورد ابتلاست و عقودیه که امروزه انجام می‌گیرد، عمدتاً با کتابت و نوشتار انجام می‌شود، آیا کتابت اعتبار و حجیت شرعی دارد؟ مثلاً اگر شاهد در محکمه حضور پیدا نکند و شهادت خود را به نحو کتابت به محکمه ارسال کند، برای محکمه معتبر است؟

ج - اگر نسبت مکتوب به شاهد محرز گردد و ثابت شود که به عنوان ادای شهادت نوشته است، شهادت محسوب و حجت می‌باشد، و ظواهر الفاظ به صورت کتابت مانند حالت تکلم معتبر می‌باشد.

۷۷/۶/۳

۷. اعتبار نوشته‌های غیر رسمی

﴿س ۵۵﴾ اسناد رسمی و مملکتی و یا نوشته‌های عادی که با امضای علمای بزرگ و با مهر آنهاست، آیا در فصل خصومت می‌تواند به معنای شاهد یا حجت باشد؟

ج - اسناد رسمی و مملکتی، مانند مهر و امضای علمای وارسته، از امارات و حجج قویّه است که معمولاً موجب اطمینان و حجّت است.

۷۴/۱۲/۲۲

۸. نظریه کارشناس

﴿س ۵۶﴾ همان طور که مستحضر هستید در بعضی از مباحث فقهی مانند: ارش مبیع، ارش در جنایات و... به خبره ارجاع شده است، و در قوانین کنونی کشور نیز

۱. مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۱۶۰.

اظهار نظر کارشناس (که همان خبره است) در موارد متعددی مطرح بوده و مورد اعتماد و استناد محاکم قرار می‌گیرد و گریزی از آن نیست. در این صورت، آیا کارشناس باید جامع جمیع شرایط شاهد، مانند شرط تعدد باشد یا خیر؟ کارشناس زن (که اکنون وجود دارد) چه حکمی خواهد داشت؟ اگر فقط یک کارشناس در دسترس باشد چه باید کرد؟

ج - نظر کارشناس جزو قرائن و اماراتی است که می‌تواند به عنوان قرائن، مفید باشد و تابع وثوق و اطمینانی است که از قول او حاصل می‌شود، مگر آنکه عادل باشد، بلکه اگر ثقه هم باشد و متعدّد (یعنی دو نفر) گرچه زن هم باشند، قولشان مانند بیّنه حجّت است؛ و باب حجّیت نظر کارشناس همان طور که واضح است، باب خبرویّت و نظر و رأی است نه باب شهادت تا مسئله تفاوت زن و مرد از حیث عدد مطرح شود.

۷۷/۴/۲۴

۹. احقاق حق با توسل به وسایل متقلّبانه

﴿س ۵۷﴾ هرگاه ذی حق نتواند حقّ خود را نزد حاکم به اثبات برساند، اما بتواند از راه حيله و تزویر همانند شهادت کذب یا دلیل متقلّبانه برای قاضی اثبات کند، به عبارت دیگر واقعیت را با وسایل متقلّبانه به اثبات برساند و حکم مقتضی و مطلوب را از قاضی اخذ نماید، آیا چنین حکمی معتبر است؟ مثلاً زوجه با علم به معلوم‌المکان بودن زوج، وی را مجهول‌المکان معرّفی و بدین وسیله عسر و حرج یا تحقق شرط ضمن عقد (داشتن وکالت در طلاق در صورت ترک زندگی توسط شوهر بیش از شش ماه) را اثبات و حکم طلاق را اخذ نماید.

ج - هر کس برای رسیدن به حقّ خودش که اطمینان به آن حق دارد، می‌تواند از راه‌های جایز و حلال برای اثباتش استفاده نماید، و اگر از آن راه نتوانست می‌تواند از راه‌های غیر مباح همانند آنچه در سؤال ذکر شده استفاده کند و استفاده‌اش برای خودش

جایز است، و اما نسبت به قضیه مورد سؤال اولاً سؤال ابهام دارد و معلوم نیست مربوط به قاعده کلیه ذکر شده باشد، و ثانیاً این گونه پاسخ‌ها فی‌مابین خود و خدا و برای کسی که متمسک به آن راه‌ها می‌شود مفید است، و ثالثاً بیان حکم کلی الهی رافع اختلاف نمی‌باشد و رفع اختلاف در امثال مورد سؤال با حکمیت و مرافعه شرعی ممکن است. ۸۰/۱۱/۳

۱۰. معیار جواز شهادت و قسم دروغ

﴿س ۵۸﴾ در فرض اینکه مصلحت ضروری و ملزمه، جهت حفظ خون، مال یا ناموس مؤمنی وجود داشته باشد، آیا امکان دارد جهت حفظ خون، مال یا ناموس آن مؤمن، شهادت کذب داد یا قسم دروغ یاد کرد؟
ج - قسم و شهادت دروغ برای حفظ جان و آبروی افراد و مال معتدبه که محترم است، مانعی ندارد. ۷۷/۶/۲۲

۱۱. راه اثبات اعسار

﴿س ۵۹﴾ آیا در ثبوت اعسار اشخاص فحص و تحقیق مبنای شرعی دارد یا خیر؟
آیا در این مورد نیز باید از قاعده «البینه علی المدعی واليمين علی من انکر»، استفاده نمود یا راه‌های دیگری از قبیل علم قاضی، استظهار از حال معسر و تحقیق از افراد و توجه به مستندات و ادله ارائه شده نیز طرق شرعی هستند؟
ج - برای حاکم لازم است که تفحص و تحقیق کند تا اعسار معسر، معلوم گردد و استفاده از بینه یکی از راه‌های ثبوت اعسار است، و بعضی از علما مثل علامه، شروطی را برای بینه ذکر کرده‌اند که حاکی از این است که اگر بینه اطمینان نیاورد، می‌تواند فحص نماید، قال فی التذکره: «وإن شهدت البینه بالاعسار وقد كان له مالٌ لم تسمع إلا ان تكون البینه من اهل الخبرة الباطنة لأن الاعسار أمر خفی فافتقرت الشهادة به الى العشرة الطويلة والاختبار فی اکثر

الاقوات»^۱ و علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قرائنی باشد که معمولاً موجب علم است و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظانّ تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجت است.

۷۹/۵/۱۹

مبحث سوم: علم قاضی

۱. محدوده اعتبار و حجیت علم قاضی

﴿س ۶۰﴾ محدوده اعتبار حجیت علم قاضی شرع را که به استناد آن بتواند حکم کند، نسبت به موارد ذیل بیان فرماید:

۱. حقّ الله فردی.
۲. حقّ الله اجتماعی.
۳. حقّ الناس فردی.
۴. حقّ الناس اجتماعی.

ج - علم قاضی در حقوق الناس به شرط آنکه از روی حس و مبادی قریب به حس باشد، یعنی از راه قرائن و امارات، قابل اثبات و استناد باشد، حجت است؛ و اما در حقوق الله در حدودی که طرق اثباتش در شرع معین شده و منحصر به شهادت و اقرار با شرایط خاصّه آنها می باشد، حجت نبوده، و خصوصیات معتبره در اثبات و بلکه انحصار آنها خود حجت بر عدم حجیت علم قاضی در آنها می باشد، کما اینکه در تعزیرات مربوط به امور عرضیه که باب در آنها بر چشم پوشی و عدم اظهار و درّ به شبهه می باشد نیز حجت نبوده است.

۷۴/۲/۲۳

۱. تذکرة الفهاء، ج ۲، ص ۵۸.

﴿س ۶۱﴾ آیا علمی که برای قاضی از طریق مشاهده و حس (علم خارج از محتویات پرونده) حاصل می‌شود، حجیت دارد یا نه؟ آیا علمی که برای قاضی از ادله و اماراتی حاصل می‌شود که آن ادله و امارات را شرع و قانون برای اثبات جرم خاص، کافی ندانسته، حجّت است یا نه؟ برای نمونه، اثبات زنا با چهار بار اقرار یا یا شهادت چهار شاهد امکان پذیر است. اگر در موردی مثلاً دو بار اقرار، یک شهادت و سایر قرائن و امارات که هیچ کدام به تنهایی برای اثبات کافی نیست، وجود داشته باشد و منجر به علم قاضی شود، آیا این علم قابل استناد است یا خیر؟ و بر فرض حجیت علم قاضی، آیا فقط علم قاضی واجد شرایط شرعی، مثل اجتهاد، حجّت است یا علم هر قاضی حجیت دارد؟

ج - علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قرائنی باشد که معمولاً موجب علم است و می‌توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظانّ تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجّت است و به عمل معصومین علیهم‌السلام معتضد و مؤید است و هر چه قاضی در فنّ قضا قوی تر باشد، تحصیل علم برایش زیادتر و راحت است؛ اما در باب حدود که جنبه عرضی دارد، مانند زنا و لواط، راه اثباتش منحصر به چهار مرتبه اقرار خود متهم، آن هم از روی اختیار و بدون هیچ شائبه توطئه و نقشه و یا چهار شاهد عادل است، آن هم به نحوه خاصی که در روایات آمده، نه شهادت حدسی و نه هرگونه شهادت حسّی او، و قرائن و شواهد؛ گرچه موجب یقین صد در صد هم باشد، چه رسد به اطمینان، موضوع حکم حاکم به اجرای حدود نیست. ناگفته نماند که علم حاکم، جنبه موضوعیّت دارد نه طریقیّت و مقتضای اصل هم، عدم جواز حکم است و در تعزیرات هم که جنبه عرضی دارد، تنها شهادت عدلین و اقرار متهم، ولو یک مرتبه حجّت است؛ و اما غیر آن حجیت علم قاضی، همانند حقوق اجتماعی که گذشت و سیره عملی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر آن بوده و به جهت جلوگیری از تخلّفها و معصیتها کفایت می‌کند. ناگفته نماند

که در مسائل حدود و تعزیرات که جنبه حق الله دارد و مسائل عرضی مطرح است، تحصیل علم برای قاضی، غیر واجب، بلکه مذموم (اگر نگوییم ممنوع) است، چون امر به درء حدود با شبهه شده «ادرتوا الحدود بالشبهات» و جمله معروف «الحدود تدرء بالشبهات» از همین امر و حدیث و روایات عملیه استفاده شده است. ۷۸/۴/۲۴

﴿س ۶۲﴾ اگر از ناحیه شخص حقیقی و یا حقوقی، حقوق مادی شخصی بدون دلیل و تعمداً پرداخت نشده باشد و به واسطه این تعمد به شخص مورد نظر خساراتی وارد شده باشد و قاضی نسبت به تعمد به یقین رسیده باشد:

۱. آیا دریافت وجه از سوی خسارت دیده بابت خسارات وارده، وجاهت شرعی

دارد؟

۲. اگر حکم به پرداخت خسارت در قوانین قضایی پیش‌بینی شده باشد، آیا قاضی با

یقین خود می‌تواند رأی به وصول خسارت دهد؟

ج ۱ - به خاطر سببیت بدهکار واجد و ماطله او، دریافت وجه، وجاهت شرعی دارد و قاعده ضمان شامل این گونه خسارتها که بالتسبیب است مانند خسارت بالمباشره می‌باشد.

ج ۲ - اگر مستند به اماره و قرائن محکمه پسند و عقلائی باشد، می‌تواند حکم کند.

مبحث چهارم: سوگند

۱. اثبات حق با سوگند

﴿س ۶۳﴾ شخصی حق ارثش توسط پسر عموهایش به یغما رفته و هیچ گونه دلیل و بیینه‌ای از نظر قانونی برای اثبات آن ندارد. اگر مسئله را به دادگاه ارجاع و پسر عموها از قسم خوردن نکول کنند، آیا می‌تواند این شخص قسم بخورد و حقش را بگیرد. با توجه

به اینکه یقین دارد قسمش راست و جهت احقاق حق است؟

ج - قسم صدق و راست برای اثبات حق، مانعی ندارد. ۷۱/۶/۱۶

﴿س ۶۴﴾ آقای «الف» مدّعی است از آقای «ب» مبلغی را طلب کار است و برای اثبات ادّعی خود به چک «ب» استناد نموده. آقای «ب» صدور چک و امضاء و خط آن را منسوب به خود دانسته و آنرا قبول دارد. لیکن مدّعی است که چک در تضمین کاری بوده که شرائط انجام آن کار فرا نرسیده است. آقای «ب» برای اثبات ادّعی خود به اتیان سوگند آقای «الف» استناد نموده است آیا با وصفی که «الف» دارای مدرک کتبی است که خط و امضاء آن از ناحیه «ب» اقرار شد می‌توان گفت جایگاه، جایگاه قسم نیست، همانگونه که در اقرار و بیّنه، ادّعی خلاف مقتضای اقرار و اظهار گواهان از ناحیه منکر، قابل استناد به قسم نمی‌باشد؟

ج - بطور کلی قسم، اماره و حجّت کشف بر واقع نیست بلکه راهی است برای فصل خصومت و استحکام فصل خصومت؛ یعنی در جایی که مدّعی نتواند ادّعی خود را ثابت کند، گرچه باید حکم به ردّ دعوی و فصل خصومت شود و پرونده، مختومه گردد، لکن شرع مقدّس برای محکم کاری و برای اینکه مدّعی، هر روز به محکمه نیاید و هر روز علیه منکر، دادخواست صادر ننماید دستور قسم خوردن منکر را داده و فرموده: از آن به بعد ادّعاهای مدّعی، مسموع نمی‌باشد و پرونده، بعد از قسم، مختومه می‌گردد، بناءً علی هذا چون صاحب چک و امضاء کننده چک یعنی آقای «ب» ادّعی برخلاف ظاهر و جریان عادی چک دارد باید ادّعایش را ثابت کند و اگر ثابت ننماید بر طرف مقابل است که بر نفی دعوی صاحب چک، قسم بخورد و ادّعی او را با قسم، باطل نماید تا نتیجه بتواند از چک استفاده کند.

﴿س ۶۵﴾ در فرضی که آقای «ب» امضاء و متن چک را قبول دارد ولی مدّعی است چک را بدون تاریخ، تنظیم نموده آیا جایگاه، جایگاه قسم است؟ اگر جایگاه قسم باشد

قسم متوجه کدامیک می باشد؟

ج - نویسنده چک که مدعی بی تاریخ بودن است باید گفته خود را اثبات کند و الا طرف مقابل باید قسم بخورد که چک بی تاریخ نبوده است.
۸۳/۲/۳۱

﴿س ۶۶﴾ آیا ادعا بر میّت جایز است که در زمان حیات میّت صورت نگرفته؟

ج - به طور کلی ادعا علیه میّت، همانند ادعا علیه زنده احتیاج به اثبات و مراجعه به محکمه دارد و به علاوه که اثبات ادعا علیه میّت باید از طریق محکم تری از ادعا علیه زنده باشد چون در ادعا علیه میّت در شرع مقدّس به علاوه از بیّنه مدعی، او باید قسم هم بخورد تا حقّ ثابت شود این بود حکم کلیّ مسأله و از قضیه شخصیه اطلاعی ندارم.
۸۳/۳/۴

﴿س ۶۷﴾ در ادعا علیه میّت که یک بیّنه و قسم کفایت می کند، آیا این حکم اختصاص به دیون دارد یا هر ادعایی علیه میّت را شامل می شود (چه دین و چه غیر آن)؟
ج - در لزوم قسم با بیّنه در ادعا علیه میّت، فرقی بین دین و غیر آن نمی باشد و اطلاق روایت هم حجّت و دلیل بر عدم فرق است و مورد روایت مطلق حقّ بر میّت است، مضافاً به این که با اعتبار هم مطابق است.
۸۰/۲/۱۸

﴿س ۶۸﴾ متهمی مدعی است که در بازداشتگاه به علت فشار روحی، جسمی، کتک کاری و... بالاجبار به جرایم اعتراف نموده است و از ترس مأمورین بازداشت کننده و برگرداندن مجدّد او به بازداشتگاه نتوانسته علیه آنها شکایت کرده و ادعای خود را به اثبات برساند و اکنون چون مدّت زیادی گذشته آثار شکنجه ها از بین رفته است و امکان اثبات ادعا ممکن نیست، مگر با ادای سوگند، آیا قاضی وظیفه دارد از او بخواهد که ادعای خود را اثبات نماید و یا اینکه فقط به اظهارات متهم در محضر دادگاه باید توجه نماید و بر اساس آن حکم کند که اگر متهم اقرار کرد، حکم به مجرم بودن و اگر منکر شد، حکم به تبرئه صادر نماید؟ و آیا متهم می تواند جهت اثبات

ادعای خود سوگند یاد کند؟

ج - ادعای متهم، دافع حجیت اقرار و نافی آن می‌باشد، چون باید احراز شود که اقرار از روی اختیار و بدون اجبار و اکراه بوده و پیگیری لازم نمی‌باشد و نیازی به سوگند نیست، بلکه سوگند دادن متهم برخلاف شرع است. آری، اگر متهم بخواهد علیه ضابطین اثبات جرم نماید، قاضی می‌تواند از راه ادله و امارات قضیه را دنبال کند و متهم مدعی است و ضابطین منکر و حسب «البیتة علی المدعی والیمین علی من انکر» عمل می‌شود.

۷۷/۱۰/۲

۲. جایگاه سوگند در دعاوی کیفری

﴿س ۶۹﴾ در مورد حدیث شریفی که می‌فرماید: «لا یمین فی حدّ»، اگر در دعاوی کیفری، فقدان بیّنه و اقرار بود، آیا شاکی می‌تواند از متهم تقاضای قسم کند؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، در صورت نکول متهم و ردّ قسم به شاکی، آیا با قسم شاکی، متهم به مجازات مقرر محکوم می‌شود؟ چنانچه متهم عمل ارتكابی را انکار کند و بگوید اگر شاکی قسم بخورد، مسئولیت آن را می‌پذیرم، آیا به استناد حلف شاکی، می‌توان متهم را به مجازات جرم ارتكابی محکوم کرد؟ و در صورتی که بتوان محکوم کرد، آیا در جرایمی مثل سرقت که جنبه حقّ الله و حقّ الناس دارد، از جهت اثبات جنبه مالی و کیفری فرقی هست؟

ج - چون قطع نظر از حدیث نقل شده مفاد قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» که مستفاد از حدیث نبوی و علوی «ادرتوا الحدود بالشبهات» است، درء حدود بلکه درء تعزیرات از باب اولویت و فحوا می‌باشد، نمی‌تواند قسم دهد، چون وقتی که در جرم بزرگ و سنگین که برای فرد و جامعه مفاسدش زیاد است قسم در آن راه ندارد و به محض شبهه مجازات درء و دفع و حکم بر براءة متهم داده می‌شود، در جرم کوچک و مورد تعزیر به طریق اولی و

در جرم بزرگ مورد تعزیر مثل جنایتهای خطرناک از باب الغای خصوصیت باید حکم به براءت متهم بشود، اصولاً یمین و حلف برای فصل خصومت و سقوط دعوا می باشد و در باب دعوی کیفری طرف دعوایی وجود ندارد و کیفر و جرم هر دو مربوط به شرع و قانون است، علاوه بر این، لزوم یمین و حلف با اصل براءت هم منافات دارد. آری، کیفرهایی مثل قصاص و دیه که جنبه حق الناس دارد بابش، باب دعواست و قسم در آنها نافذ و لازم است.

۷۸/۱/۱۷

۳. لفظ سوگند

﴿س ۷۰﴾ گفته شده قسم فقط با اسم خداوند منعقد می شود، ولی دیده شده در دعاوی و مرافعه بین اشخاص، افراد برای ردّ تهمت وضو می گیرند و بعد به قرآن قسم می خورند، آیا این مسئله شرعی است یا نه؟ آیا اینها دو مسئله هستند؟

ج - قسم خوردن به قرآن برای رفع تهمت، مانعی ندارد، لیکن قسمی که در محاکم، حق با آن ثابت می شود، باید به یکی از اسامی خداوند عالم باشد.

۷۵/۶/۲۰

۴. شرطیت اذن مدعی در احلاف منکر

﴿س ۷۱﴾ در محاکم دادگستری بخصوص در بخش کیفری در مواردی بستگان متوفی یا مقتول از دادن سوگند به متهم امتناع نموده می گویند ما سوگند او را قبول نداریم. آیا در این فرض که فصل خصومت و پایان دادن به نزاع، متوقف بر سوگند مدعی علیه است قاضی می تواند بدلیل اینکه ولی ممتنع است برای فصل خصومت خود اقدام به دادن سوگند مدعی علیه نموده و متعاقباً حکم به براءت صادر نماید یا باید حکم به توقف دعوی صادر نماید تا حق احلاف شکات محفوظ بماند؟

قابل ذکر است تالی فاسد توقف دعوی با ملاحظه اینکه دعوی پایان نیافته و طبعاً تبعاتی از جمله احتمال وقوع درگیری و نزاع بین طرفین نزاع و مخاصمه

وجود دارد اینست که مدعی یا وکیل او هر وقت با احتمال یافتن دلیلی هر چند ناتمام می‌تواند مدعی علیه را به دادگاه کشانده موجب سلب آسایش او شود و این امر از سوی دیگر، موجبات اطاله دادرسی و اتلاف وقت قضات و دست اندرکاران امور قضائی می‌شود که به طور طبیعی تأخیر در رسیدگی به پرونده‌ها را بدنبال خواهد داشت بخصوص در پاره‌ای موارد، پرونده حدود ده سال بیشتر یا کمتر مورد تعقیب و بررسی قرار گرفته و اگر امکان دست یابی به دلیل یا حجتی بوده از سوی شکات یا وکلای آنان بدست می‌آید. البته در موارد خیلی کم توقف دعوی همراه برخی فوائد جهت دست یابی به دلیل یا رسیدن زمان مقدسی برای سوگند دادن مدعی علیه وجود دارد.

ج - قطع نظر از تمامیت وجه وجیه فاضلانه و فقیهانه که حضرتعالی برای جواز احلاف قاضی با عدم استحلاف مدعی در سؤال مرقوم فرموده‌اید، چون امتناع با فرض عدم اقامه حجّت حسب متعارف از حیث زمان و مکان و مقررات قضائی سبب ترک واجب بزرگ و با اهمیت فصل خصومت و ادامه دعوی و نزاع می‌گردد پس بر قاضی است که بمدعی اعلام نماید اگر استحلاف ننمائی خود از باب ولایت بر ممتنع از اداء واجب اجتماعی و تمام شدن دعوا، مدعی علیه و منکر را قسم میدهم و خصومت و دعوی پایان می‌یابد و حکم به براءت مدعی علیه می‌شود می‌توان بوجوه دیگری هم استدلال و استناد نمود ۱ - شرطیت استحلاف مدعی و عدم جواز احلاف قاضی بدون استحلاف، دلیلی ندارد جز لا خلاف واجماع علی الظاهر و اینکه حلف مدعی علیه، حقّ مدعی است و اقامه حق او بدون مطالبه‌اش جایز نمی‌باشد چون ممکن است غرضش در عدم استحلاف، توقع و امید پیدا شدن شهود و ادله و یا برگشتن منکر از انکارش باشد و یا دعوی با مصالحه و یا بنحو دیگر خاتمه پیدا کند و معلوم است که اجماع در مسئله که مدرکی

است حجت نمی‌باشد بعلاوه که همانند حق لبی و باید به قدر متیقن اقتصار شود و اما مسأله حق هم مورد سوال از آن خارج است چون خارج از مقررات و متعارف است و رجاء پیدا شدن شهود و ادله و یا طرق دیگری اینکه منجر به ختم دعوی می‌شود یا عادتاً نیست و یا بسیار ضعیف و نیز خارج از متعارف است چون فرض بر این است که بمقدار کافی متعارف بمدعی فرصت داده شده و معلوم است که شرع و عقل و عقلاً برای مدعی بیش از این مقدار حق را قائل نمی‌باشند و یا لا اقل از شك در مقدار زیاده فلا بد من الاقتصار علی المتیقن وبالجملة كلا الوجهین لبی فلا بد من الاقتصار علی المتیقن و مورد السؤال خارج منه قطعاً للشك فيه وجداناً کما بیّناه و نا گفته نماند که مرحوم فقیه یزدی در «ملحقات عروه» در مسئله ۲ از الفصل الرابع فرموده ممکن است به برخی از روایات برای شرطیت استحلاف مدعی استدلال نمود مثل صحیحه ابن ابی یعفور و اشتمال اخبار بر کلمه استحلفه لکن با مراجعه همانطرز که آن فقیه هم با کلمه و یمكن اشاره فرموده بیش از اشعار ضعیفی نمی‌باشد و بر فرض دلالت و اطلاق بر بیش از شرطیت بنحو متعارف، دلالت ندارد و از غیر متعارف منصرف است ۲ - جمله اینکه ما سوگند او را قبول نداریم با توجه آنها به اینکه راه، منحصر در سوگند است بر میگردد بعدم استفاده از حق و اعراض از آن که خود در حکم اسقاط است و بمنزله حلف مدعی علیه است و با همین اعراض و عدم قبول سوگندش، حکم به براءت می‌شود و در این جهت بین ابراء و اسقاط و اعراض ظاهراً فرقی نباشد لکن احتیاط به سوگند مطلوب است ۳ - حق مدعی به احلاف بوسیله لاضرر و لا حرج منفی است چون عدم رضایتش به حلف و به باز بودن پرونده و متحیر ماندن مدعی علیه و اینکه ممکن است هر روزی با اقامه شاهد و یا پیدا

کردن حُجج دیگر، محکوم گردد، خود، ضرر و حرج است بر منکر اگر نگوییم برای حاکم هم، پس حقیق ساقط می‌شود و با یمین منکر، دعوی فیصله پیدا می‌کند و بالجمله اساس قضاوت در اسلام بر فصل خصومت است و فصل خصومت بر قاضی واجب است و کسیکه نمی‌خواهد بعد از طی مراحل از دعوی و حالت اطمینان به اینکه شاهد و حجّتی پیدا نمی‌کند دعوی فیصله پیدا کند مانع از انجام واجب است و قانون شکن مخصوصاً به عبارت ذکر شده در سؤال و اطلاق ادّله حقوق نافع از قانون شکن انصراف دارد و عقلاء قانون گذار را حامی قانون شکن نمی‌دانند و او را از اطلاق ادّله گویای حمایت، خارج و منصرف عنه دانسته بنائاً علی هذا اگر اطلاق دلیلی اقتضاء حق مدعی بر استحلاف و شرطیتش در احلاف را بنماید از مثل مورد منصرف است و حسب اطلاق ادّله «البینه علی المدعی والیمین علی من ادّعی علیه» با یمین مدعی علیه، دعوی خاتمه و حکم به برائت داده می‌شود و می‌توان این وجه را هم وجه چهارم دانسته که نتیجه جواز احلاف قاضی در مثل مورد سؤال پنج وجه دارد و به پنج دلیل می‌توان استدلال نمود و در عدد خمس هم ظرافتی است مطلوب (لی خمسۀ اطفی بهم حرّ الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة).

۷۹/۷/۲۴

۵. معنای عبارت « قول، قول، قول اوست با قسمش »

﴿س ۷۲﴾ در کتب فقهای بزرگ شیعه در بعضی از موارد آمده است که مثلاً در یک مسئله (قول، قول فلانی است با قسمش) آیا چون فلانی منکر است با قسم قول او معتبر است و برابر قاعده کلی «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» باید مدعی هم مطالبه قسم نماید یا اینکه حکم خاصی است و بدون مطالبه از ناحیه مدعی و بدون در نظر گرفتن منکر و مدعی این حکم جاری می‌شود؟

ج - این گونه تعییرها در باب قضا، بیانگر منکر بودن او می باشد و چیزی اضافه بر قاعده «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» را متضمن نمی باشد و حکم خاصی نیست.

۷۷/۱/۱۰



بخش دوم
حدود

سفید

فصل اول: کلیات حدود

۱. اجرای حدود در عصر حاضر

﴿س ۷۳﴾ اگر حاکم اسلامی تشخیص دهد که تعطیلی حدی از حدود الله به مصلحت اسلام و مسلمین است و اجرای آن موجب ضرر به اصل اسلام می شود، آیا در چنین شرایطی تعطیل نمودن حدود الهی جایز است؟

ج - اگر اندیشمندان و آگاهان به مسائل و نمایندگان مردم تشخیص دادند که اجرای حد در فلان مقطع از زمان یا مکان در کمال محدودیت برای کیان اسلام ضرر دارد، می توان اجرای آن را حسب قاعده «تراحم»^۱ و

۱. قاعده تراحم و ترجیح اهم حکم مسلم عقل است و در باب اطاعت و عصیان و اجرا و امتثال تکالیف متبع می باشد، و واضح است که مصلحت کیان اسلام بر مصلحت فوریت و عدم تأخیر در اجرای حد ترجیح دارد. قاعده لاضرر، چون در جایی که حکمی موجب ضرر بر فرد باشد، به حکم لاضرر منتفی است و اطلاق و عموم دلیل حکم، محکوم قاعده لاضرر است. پس به طریق اولی اگر فوریت اجرای حدی موجب ضرر برای کیان اسلام و عزت و عظمت آن باشد، فوریت منتفی و تأخیر جایز می گردد، و اطلاق دلیل فوریت و عدم جواز تأخیر اجرای حد، محکوم قاعده لاضرر بوده و منتفی می گردد، خلاصه آنکه اگر لاضرر شامل ضرر به اسلام نشود و مختص ضرر به افراد باشد - (ظهوراً یا انصرافاً) - شمولش برای ضرر به اسلام بالأولویة است، گرچه احتمال اطلاق خود لاضرر و عدم انصرافش به افراد بعید نمی باشد و ظاهراً انصراف یک انصراف بدوی باشد، و معلوم است در جایی که به خاطر احتمال مخافة ملحق نشدن یک نفر به

←

روایت غیاث بن ابراهیم^۱ و قاعده «لاضرر» به تأخیر انداخت، نه آنکه حد را تعطیل و از قانون برداشت و قانونی بودنش را تعطیل کرد، که آن خلاف ما انزل الله است؛ و هیچ گاه بشر مصلحت را بیش از ذات باری تعالی نمی فهمد بلکه علم بشر با او قابل مقایسه نیست. ۸۰/۹/۱۶

﴿س ۷۴﴾ آیا اجرای حدود الهی اختصاص به زمان معصوم علیه السلام دارد یا خیر؟ چرا؟

ج - برخی از فقها را عقیده بر آن است که اختصاص به زمان معصوم علیه السلام دارد، به خاطر شک در شرطیت حضور و لزوم اجرا به ید امام علیه السلام و اصل با فرض شک بر عدم جواز است و آنان ظاهراً معتقدند که در زمان غیبت ولو در موارد حدود، باید با تعزیر، جلوی مفساد گرفته شود و البته به نظر این جانب تبعاً للمشهور، اختصاص به زمان حضور ندارد و اطلاق ادله اش دلیل بر عمومیت است؛ و ناگفته نماند که با توجه به محدود بودن موارد حدود و با توجه به نظر این جانب تبعاً لغير واحد من الاصحاب که در امور عرضیه بیش از دو راه اثبات وجود ندارد: یکی، چهار مرتبه اقرار ناشی از وجدان دینی و با کمال رضایت و اختیار، دوم، با شهادت چهار شاهد عادل، آن هم به نحو خاص که غالباً بلکه دائماً در ازمنه مختلف مخصوصاً امروزه غیر قابل تحقق است؛ به نظر می رسد که اسلام بیشتر مایل به ثابت نشدن سبب حد در امور عرضیه بوده و هست، و می خواسته امور عرضیه مستور بماند و بر فرض معلوم شدن هم به نحوی معلوم شود که به تعزیر

→ جمعیت دشمن که در روایت غیاث آمده، اجرای حد به تأخیر می افتد به خاطر ضرر محتمل - چه رسد به ضرر مظنون - به کیان اسلام بالاولویة القطعیة به تأخیر می افتد و با آنچه بیان شد معلوم گشت که برای جواز تأخیر اجرای حد با فرض ضرر به اسلام و کیان و عظمت آن، سه وجه و دلیل وجود دارد: ۱. قاعده تراحم و ترجیح اهم، ۲. روایت غیاث بن ابراهیم بالاولویة، ۳. قاعده لا ضرر اما بالظهور و اما بالاولویة.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۲۴، باب ۱۰ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۲. و باسناده عن الحسن بن سعید، عن محمد بن یحیی عن غیاث بن ابراهیم، عن جعفر، عن ابيه، عن علی علیه السلام أنه قال: لا اقيم على رجل حداً بارض العدو حتى يخرج منها مخافة ان تحمله الحمية فيلحق بالعدو - و رواه الصدوق في (العلل) عن ابيه عن سعد، عن احمد بن محمد، عن محمد بن یحیی مثله - و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسی الخشاب عن غیاث بن ابراهیم، عن اسحاق بن عمار، عن جعفر عن ابيه عن علی علیه السلام في حدیث مثله.

اکتفا گردد.

۸۰/۹/۱۶

﴿س ۷۵﴾ آیا جاری کردن حد و تعزیر به ضرر مسلمان یا جامعه اسلامی نیست؟

ج - در اخبار مستفیضه^۱ وارد شده است که جاری ساختن یک حد از حدود الهی، از بارانی که چهل شبانه روز ببارد، نافع تر است، چون سبب منع مردم از انجام کارهای نامشروع می شود و باعث حفظ معاد و معاش مردم است و در تعزیر شرعی نیز چنین است.

۸۰/۹/۲

﴿س ۷۶﴾ چنان چه اجرای رجم یا مجازاتهایی نظیر لواط با شیوه های مخصوص، در شرایط خاص به مصلحت اسلام و نظام مقدس اسلامی نباشد، مثلاً وهن اسلام و مسلمین باشد یا چهره خشنی از اسلام یا نظام مقدس جمهوری اسلامی نشان دهد آیا جایز است آن مجازاتها را به مجازاتهای دیگر تغییر داد؟

ج - به هیچ وجه جایز نیست چون قوانین اسلام برای همیشه است و شارع تعالی رعایت مصلحت را نموده و برای همه دورانها هم رعایت مصلحت نموده، چون برای همیشه است و اصولاً جواز تغییر احکام بر می گردد به نفی حاکمیت و قانونگذاری شارع و شرک در قانونگذاری است ﴿ان الحكم الا لله يقض الحق وهو خير الفاصلين﴾ و بعد از آنکه امری به صورت حکم اسلامی مطرح باشد و فقیه آن را حکم اسلامی دانسته و از منابع، استفاده نموده همان حکم برایش حجّت است و جایگزین نمودن چیزی به آن افتراء علی الله بلکه با شک در بودن و نبودن آن در اسلام، چه رسد به علم به نبودن که تشریح و ادخال مالیس من الدین فی الدین است نیز افتراء و حرام می باشد و مسأله ناپسندی جوامع و یا خشن دانستن آنها احکام اسلام را نمی تواند مشرّع باشد و قوانین اسلام تابع انظار و بینش های دیگران نیست و الا احکام باید به تدریج تغییر کند و در نتیجه اسلامی نمی ماند تا خشن باشد یا سهل. آری وقتی به این گونه مسأله ها

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، أبواب مقدمات الحدود و احکامها، باب ۱.

برخورد نمودیم باید دقت زیادتری در استنباطمان بنمائیم تا شاید به نظریه و فتوای مثل میرزای قمی^۱ برسیم که معتقد است جواز اجرای حدود در زمان غیبت، محلّ تأمل و توقّف است و باید به جای آنها تعزیر نمود و یا به نظریه اختصاص اثبات به طرق خاصّه، یعنی چهار مرتبه اقرار از وجدان دینی با وضعی که در روایات آمده و چهار شاهد عادل آن هم با وضع خاص به خود که غالباً بلکه به طور کلی در ازمنه بعد از زمان حضور ائمه معصومین «صلوات الله علیهم اجمعین» تحقّق پیدا نکرده و نمی‌کند برسیم، که بنده بر این نظر هستم و راه اثبات را در حدود عرضیه منحصر به همان دو راه می‌دانم لا غیر، به هر حال با یکی از این دو نظریه، اشکالها مندفع می‌گردد و احکام اسلامی با توجه به فتوای فقهاء عظام برای همیشه محفوظ می‌ماند و شبهه تغییر و تجدید نظر در احکام و همیشگی نبودن آن به وجود نمی‌آید.

۸۲/۲/۱۸

۲. مفهوم و قلمرو قاعده دَرء

﴿س ۷۷﴾ در ارتباط با قاعده دَرء، لطفاً جواب شرعی سؤالات ذیل را بیان فرماید:

۱. آیا این قاعده به باب حدود اختصاص دارد یا شامل أبواب قصاص، دیات و

تعزیرات نیز می‌شود؟

۲. معیار در عدم اجرای حد چیست؟ شکّ در حلیت، توهم جواز عمل، صرف ظن

به اباحه ولو غیر معتبر یا عدم علم به حرمت؟

۱. اما اثبات زنا و لواط به همان نهجی که در محل خود مسطور است که باید اقرار و چهار مرتبه یا چهار شاهد، تفصیلی که مذکور است در کتب علماء و چون حقیر در اجرای حدود در زمان غیبت امام^{علیه السلام} توقّف دارم ثمره در بیان این نیست لکن حاکم شرع یعنی مجتهد عادل شاید چنین شخصی را به مقتضی حال تعزیر می‌تواند کرد و بهتر این است که این شخص توبه کند و صاحب حقّ هم اسقاط حقّ خود کند و عفو کند تا آنکه حدّ هم ساقط شود چون از جمله حقوق الناس است.

هرگاه چهار مرد عادل مثل میل در سُرمه دان دیده و شهادت بدهند بر زنا حدّ لازم می‌شود، اما حقیر در جواز اجرای حدود در زمان غیبت امام^{علیه السلام} تأمل دارم و لیکن هرگاه بر مجتهد عادل ثابت شد به قدری که مصلحت داند او را تنبیه و تعزیر می‌کند.

۳. محل بروز شبهه در قاعدهٔ دَرءِ کیست؟ قاضی، مرتکب عمل یا هر دو؟
۴. آیا شبهات موضوعیه، حکمیّه، شبه عمد و غیر عمد، اکراه، اجبار، نسیان و... مشمول این قاعده می شود؟
۵. در فرض شمول شبهات حکمیّه، آیا بین جاهل قاصر و مقصّر، تفاوتی وجود دارد؟

ج ۱ - شامل قصاص و دیات که حقوق الناس است نمی شود، و اما نسبت به تعزیرات، آنچه که از آنها مربوط به امور عرضیه و ناموسی باشد و آنچه را که قانون و مقررات نظامهای حکومتی، در آیین دادرسی اش دَرءِ به شبهه را ملحوظ داشته باشد، شامل است.

ج ۲ - معیار، عدم ثبوت با حجج شرعیّه است، بعلاوه که تفحص و تحقیق در موارد حقوق الله نه تنها واجب و مطلوب نمی باشد، بلکه به حکم امر به دَرءِ حدود به شبهات «درئوا الحدود بالشبهات»^۱ قول به وجوب دَرءِ و ترک تحقیق و تفحص، جزاف نبوده است.

ج ۳ - از سؤال قبل معلوم می شود و خلاصه آنکه به طور کلی در باب حدود مخصوصاً عرضیه آن، شارع میل به ثبوت آن نداشته و از مجموع احکام اسلام بر می آید که ترک تفحص و جستجو از عمل و اسباب آن به هر نحو و هر جهت و از هر کس اگر واجب نباشد، قطعاً مطلوب است.

ج ۴ - همهٔ اینها از مصادیق شبهه است.

ج ۵ - شبهه، شبهه است و در قاعدهٔ دَرءِ، سبب شبهه دخالتی در دَرءِ ندارد.
۸۲/۴/۱

۳. مجازات حدی در صورت انکار بعد از اقرار

- ﴿س ۷۸﴾ ۱. آیا انکار بعد از اقرار در حدود، مطلقاً موجب سقوط حدّ است یا فقط در رجم و قتل و یکصد ضربه تازیانه؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، أبواب مقدمات الحدود و احکامها، باب ۲۴، حدیث ۴، ص ۴۷.

۲. در موردی که قاضی مخیر بین عفو و مجازات می‌باشد، آیا این تخییر قبل از صدور حکم است یا بعد از صدور حکم و اجرا نیز قاضی می‌تواند مجرم را عفو نماید؟
ج ۱ - تنها انکار بعد از اقرار موجب رجم، مسقط رجم است نه غیر آن از حدود.

ج ۲ - توبه بعد از اقرار موجب حد، مطلقاً مورد تخییر بین عفو و اجراست.
۷۸/۹/۲۲

۴. نفی بلد و امکان تبدیل به مجازات دیگر

﴿س ۷۹﴾ در خصوص نفی بلد، لطفاً در مورد سؤالات ذیل حکم شرعی را بیان فرمایید:

۱. منظور از نفی بلد چیست؟ از بین بردن، تبعید، آواره نمودن دایمی.
۲. اگر نفی بلد به معنای تبعید باشد، آیا منظور تحت نظر قرار دادن در محل تبعید است یا زندانی کردن وی در آن محل؟
۳. اگر منظور تحت نظر قرار دادن باشد، در موارد خاصی که تبعید به مفسد دیگری منجر می‌شود مانند زنا، قاجاق و ارتباط با افراد شرور. آیا می‌توان مدت تبعید را به حبس تبدیل نمود؟
۴. اگر محارب از محل تبعید فرار کند، آیا حاکم شرع می‌تواند پس از دستگیری وی، تبعید را به یکی دیگر از مجازاتهای چهارگانه: جزای نقدی، حبس، تعزیر و... تبدیل نماید؟
۵. آیا حکم عدم جواز نفی بلد زن در باب زنا را می‌توان به تبعید زن در باب محاربه تسری داد؟

ج ۱ - نفی بلد در محارب، آواره نمودنی است که در حد مجازاتهای سه‌گانه دیگر باشد تا تناسب بین مجازاتها و جرم محفوظ بماند، یعنی وحدت سیاق مجازاتها از نظر اندازه و از نظر کیفیت مجازاتها باید حفظ شود، خلاصه آنکه در حد یک دست و یا یک پا بریدن

باشد، چون فرض این است که محارب است و با اسلحه ناامنی به وجود آورده است.

ج ۲ - نفی بلد در محارب، غیر از اقامت اجباری است که در قوانین آمده که عبارت است از منع هم نشینی، هم سفره شدن، خرید و فروش، نکاح، مشاوره و امثال اینها.

ج ۳ - این گونه امور جزو تعزیرات حکومتی است که نیاز به قانون مصوّب نمایندگان مجلس دارد، و آنچه که مرقوم شد مربوط به نفی بلد به عنوان حدّ شرعی است.

ج ۴ و ۵ - حدود اسلامی قابل تغییر و تبدیل نیست. ۸۲/۴/۱

﴿س ۸۰﴾ در خصوص نفی بلد، چنانچه به معنای تبعید باشد، لطفاً در مورد سؤالات ذیل حکم شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا می توان مدّت محکومیت به تبعید را طی چند مرحله و به طور متناوب اجرا نمود؟

۲. مدّت نفی بلد در مورد زانی بکر چقدر است؟ (یک سال، تا زمان توبه، تا زمان مرگ، یا به طور کلی تعیین مدّت با حاکم است).

۳. در دو فرض معسر یا مؤسر بودن محکوم علیه هزینه های ضروری در تبعیدگاه به عهده کیست؟

ج ۱ - تبعید قانونی، تابع قانون است و نفی بلد شرعی، قابل تغییر نیست.

ج ۲ - یک سال است.

ج ۳ - کلاً به عهده خود مجرم است. ۸۲/۴/۱

۵. جمع بین اعدام و سایر مجازاتها

﴿س ۸۱﴾ کسی که قرار است اعدام شود - حدّاً یا قصاصاً - اگر حدود یا تعزیرات دیگری کمتر از قتل، برای او ثابت شود، آیا می توان از آنها صرف نظر نمود؟ و آیا بین حقّ الله و حقّ الناس تفاوتی در این مسئله وجود دارد؟

ج - اول باید حدود و تعزیراتی که با اعدام، فوت می شوند، اجرا نمود و بعد، حدّ قتل را اجرا کرد و بین حقّ الله و حقّ الناس فرقی نیست. ۷۵/۹/۲۳

۶. چگونگی اجرای مجازات اعدام

﴿س ۸۲﴾ در مواردی که مجرم باید کشته شود و از طرف شارع مقدس نیز شیوه خاصی برای مجازات معین نشده، آیا لازم است حکومت، به گونه‌ای حکم را اجرا نماید که حداقل درد را برای محکوم در بر داشته باشد؟

ج - چنین وجوبی دلیل ندارد و بر حاکم چنین امری واجب نیست. ۷۵/۱۰/۳۰

۷. اجرای مجدد حکم اعدام، در صورت زنده ماندن محکوم به اعدام

﴿س ۸۳﴾ در صورتی که پس از اعدام و قبل از دفن، در سردخانه یا پزشکی قانونی و... در مجرم علایم حیاتی دیده شود و با مداوا سلامت خود را باز یابد، اجرای مجدد حکم چه صورتی دارد؟ آیا بین حد و قصاص تفاوتی وجود دارد؟

ج - باید مجدداً او را اعدام نمایند، چون اعدام صورت نگرفته است، و در این جهت بین حد و قصاص فرقی وجود ندارد. ۷۵/۹/۲۳

﴿س ۸۴﴾ اگر شخص مجرمی را به قصد اعدام از دار آویزان کنند، ولی طناب اعدام پاره شود و متهم جان سالم به در برد، آیا آن شخص آزاد است یا خیر؟

ج - چون حکم او اعدام است و دار و طناب وسیله و مقدمه، لذا باید حکم اجرا شود و تغییر مقدمه دخالتی در تغییر حکم ندارد. ۷۳/۵/۱۱

۸. قرار دادن معدوم در انظار عمومی

﴿س ۸۵﴾ در مواردی که محکوم باید اعدام شود بفرمایید:

۱. آیا قاضی (حاکم شرع) می‌تواند صرف نظر از نوع جرم ارتكابی در هر موردی بنا به صلاحدید خود، برای عبرت گرفتن مردم و بازداشتن آنان از ارتكاب جرم، حکم

کند که جنازه محکوم، مدتی در ملأ عام قرار داده شود؟

۲. در صورت منفی بودن پاسخ، آیا نوع جرم ارتكابی می تواند مجوزی برای عمل فوق باشد؟ (به عنوان مثال مرتکب قتل فجیعی شده و یا چند نفر را به قتل رسانده است).

۳. آیا طبق نظر قاضی (حاکم شرع) می توان قبل از اجرای حکم اعدام، محکوم را مدتی در معرض دید عموم قرار داد؟

۴. آیا در موارد فوق بین حد قصاص و تعزیر (بنا بر جواز قتل از باب تعزیر) تفاوتی وجود دارد؟

ج - قطع نظر از اینکه قضات در حکومتها موظف به عمل به قانون هستند و خود نمی توانند در مجازاتها و یا قصاص و حدود و تعزیر تصمیم بگیرند و مصلحت اندیشی نمایند، شرعاً امور ذکر شده حرام و غیر جایز می باشد، چون عقوبت زایده است و عقوبت زایده حرمتش مانند اصل عقوبت بدون حکم شارع، واضح و روشن است و همه مصالح در اسلام و قوانین آن رعایت شده است و اعتبارات ناشیه از عقول ناقص ما نمی تواند مجوز و قانون شرعی باشد، و چگونه اعتبارات ما قانون جزایی را بتواند کم یا زیاد کند با اینکه **﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾**^۱، **﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾**^۲.

۷۸/۱/۱۲

۹. اجرای حکم بر بیمار

﴿س ۸۶﴾ چنانچه مجرمی بیمار باشد، آیا حاکم شرع می تواند در حال بیماری، حکم وی را اجرا نماید یا باید تا بهبودی کامل وی، آن را به تأخیر بیندازد؟

ج - در اجرای حد جلد، اگر خوف و احتمال سرایت مرض به جای دیگر و

۱. انعام، آیه ۵۷.

۲. بقره، آیه ۲۲۹.

یا موجب طولانی شدن بیماری و یا منجر به قتل گردد، باید تا بهبودی، حدّ
به تأخیر افتد. ۸۲/۴/۴

﴿س ۸۷﴾ در فرض سؤال فوق و لزوم تأخیر اجرای حکم تا کسب بهبودی کامل، لطفاً
در مورد سؤالات ذیل حکم شرعی را بیان فرمایید:

۱. از بیمارهایی که مانع از اجرای حکم از نظر شرعی می شود، چیست؟ آیا همان
فهم عرفی از بیماری است یا آنچه پزشکان آن را بیماری می نامند یا امر سومی است؟
۲. آیا حیض و نفاس و استحاضه در حکم بیماری اند؟
۳. آیا بین عارضه‌ای که قبل از صدور حکم حاصل شده با آنچه بعد از حکم بوده،
تفاوتی است؟

۴. آیا بین عارضه‌ای که محکوم عمداً بر خود وارد کرده، با آنچه به طور طبیعی
عارض شده تفاوتی است؟

۵. آیا بین عارضه‌دایمی (مثل سرطان) و موقتی (درد آپاندیس) فرقی است؟
۶. در عوارض زایل شدنی آیا بین مواردی که درمانش زمان زیادی نیاز دارد
(بیماری سل) با مواردی که چنین نیست (تب و لرز) تفاوتی است؟
۷. آیا بین مواردی که درمان آن هزینه بسیار بالایی دارد (جراحی قلب) با مواردی
که چنین نیست تفاوتی است؟

۸. اگر محکوم مغمی علیه شود، چه حکمی دارد؟
۹. در موارد فوق آیا بین حدّی که حکمش اعدام باشد یا قصاص نفس، تفاوتی
وجود دارد؟

ج ۱ - منظور هر نوع بیماری است که اجرای حدّ جلد یا تعزیر، سبب
خوف انجرار به قتل در آن باشد و معیار همان خوف از انجرار به
قتل است.

ج ۲ - در حکم بیماری نیست، اما در نفساً، احتیاط در تأخیر حدّ است.

ج ۳ - معیار همان است که در جواب سؤال ۸۶ گذشت.

ج ۴ - تفاوتی در بیماری نمی باشد.

ج ۵ - چنانچه امید بهبودی بیمار نباشد، باید حدّ جلد به صورت ضغث اجرا شود.

ج ۶ - در صورتی که بیماری در مانش به زمان زیادی نیاز دارد، حاکم اگر مصلحت ببیند، می تواند حدّ جلد را به صورت ضغث اجرا نماید.
ج ۷ - تفاوتی نیست.

ج ۸ - بیهوشی مانع از اجرای حد نمی باشد.

ج ۹ - در مثل حدّ رجم و قتل، بیماری مانع نمی باشد. ۸۲/۴/۴

۱۰. تأخیر اجرای حدّ زن شیرده

«س ۸۸» در باره لزوم تأخیر اجرای حدّ زن شیرده، لطفاً در مورد سؤالات ذیل حکم شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا این حکم، شامل مادر رضاعی نیز می شود؟

۲. در فرض شمول، بین امکان و عدم امکان جایگزین دایه ای دیگر یا استفاده از

شیر خشک یا شیر حیوان، تفاوتی وجود دارد؟

۳. در صورت امکان، یافتن جایگزین (دایه)، وظیفه حاکم شرع است یا ولیّ طفل؟

ج ۱ و ۲ - آنچه که مناط عدم اجرای حدّ در مادر اصلی است، اگر در مادر رضاعی هم موجود باشد، حد جاری نمی شود و آن مناط و ملاک عبارت است از رسیدن ضرر به شیرخوار و مرتضع. بنابراین، حتی نسبت به مادر هم اگر زن شیر دهنده دیگری پیدا شود و یا بتوان جلوی ضرر شیردادن را با هر وسیله ای ولو با تغذیه از شیر خشک و مرضعه دیگر گرفت، شیردادن مانع از اجرای حد نمی باشد. خلاصه اینکه اصل اجرای حدّ است، مگر آنکه احتمال ضرر به شیرخوار باشد و نتوان جلوی ضرر را گرفت.

ج ۳ - وظیفه هیچ کدام نیست، چون باب حدود، باب تخفیف است. ۸۲/۴/۱

۱۱. تخفیف مجازات افراد زیر هجده سال

﴿س ۸۹﴾ از آنجا که در حقوق عرفی کشور ما و بسیاری از کشورهای جهان، سن رشد متعاملین برای ذکور و اناث هجده سال شمسی تمام دانسته شده، همین طور در قوانین جزایی کشور ما و اکثر کشورها، اطفال کسانی هستند که بین شش تا هجده سال تمام سن دارند و باید طبق قانون در دادگاه اطفال به جرایم آنها رسیدگی شود بفرماید:

۱. آیا حاکم شرع در محاکم قضایی می تواند در احکام کیفری این افراد که از نظر شرعی بالغ اند، ولی زیر سنّ قانونی (هجده سال) هستند، تخفیف قائل شود؟

۲. اگر جواب منفی است با توجه به اینکه در اکثر کشورهای جهان، برای بزهکاران زیر هجده سال، رژیم حقوقی و کیفری خاصی اعمال می شود که بیشتر مبتنی بر اقدامات تأمینی و تربیتی است و این امر به عنوان عرف قانونی در سطح بین المللی شناخته شده است بفرماید:

۱. ۲- آیا حاکم شرع می تواند با توجه به عناوین ثانویه (پیشگیری از وهن اسلام و نظام اسلامی و نیز جلوگیری از بهانه جویی سازمانهای بین المللی و معاندین اسلام و نظام اسلامی و به منظور عمل اجمالی به تعهدات بین المللی) در بعضی از مجازاتهای این دسته، تخفیف قائل شود؟

۲. ۲- آیا در موارد مذکور بین پسر و دختر تفاوتی وجود دارد؟

۲. ۳- آیا در موارد مذکور بین حد و قصاص تفاوتی وجود دارد؟

ج - در معاملات، عقود، ایقاعات و تصرفات مالی بعلاوه از بلوغ، رشد هم شرعاً معتبر است و قرآن دفع اموال صغار را قبل از رشد ممنوع نموده ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾^۱ و اما نسبت به جرایم، مجازاتها و کیفرها، تنها بلوغ کفایت می کند و این معنا از نظر نصوص و فتاوا مسلم

۱. نساء، آیه ۶.

بلکه جزو ضروریات فقه است، و ناگفته نماند که حدود، هر چند حد است و غیر قابل تغییر و تخفیف، لیکن هم مواردش در مقابل تعزیر بسیار معدود و اندک و هم با شبهات، دَرء و دفع می شود، بلکه امر به دَرء و دفع شده: قال رسول الله ﷺ: «ادروا الحدود بالشبهات» و بلکه راه‌های اثبات آنها هم طرق خاصه است. حتی اگر سه شاهد عادل شهادت به عمل منافی عفت دادند و چهارمی نیامد بلکه دیر کرد، آنها حد زده می شوند و متهم تبرئه می گردد و در مورد اقرار با شرایطش هم می تواند مورد عفو قرار گیرد و آنچه زیادتین جزائیات اسلام را تشکیل می دهد، تعزیر است که همه خصوصیات آن تابع نظر حاکم و حکومت است و به هر نحو که مصلحت بداند کمّاً و کیفاً می تواند تنبیه نماید و یا تخفیف دهد و یا تعلیق نماید. حتی با یک ملامت هم تعزیر نسبت به بعضی از افراد حاصل می شود. بنابراین، از جهت فقه اسلامی مجازات کردن بالغ‌ها یعنی پسر بعد از پانزده سال تمام و دختر بعد از سیزده سال تمام قمری و قبل از هجده سال به نحو خاص خودشان در عمده جزائیات بلکه تقریباً کل آنها از جهت ثبوت در دادگاه‌ها هیچ مشکلی نداشته و ندارد و با مسائل جزایی مطروحه در دنیا (آنچه از آنها که درست می باشد) مخالفتی نداشته و اشکالی پدید نمی آورد، لیکن باید دانشمندان محترم قضایی و صاحبان قلم و بیان، فقه جزایی اسلام را با همه ابعادش از منابع فقهی و حوزه‌های علمیه اخذ و بیان نمایند تا چهره و شکل باطلی را که دشمنان اسلام و انقلاب ساخته‌اند به وسیله حق، زاهق و کوبیده شود و از بین برود. آنچه مرقوم شده اجمال و کلیاتی از فقه غنی شیعه می باشد که بر همگان است تبیین نمایند، و اگر وقت و فرصت و حوصله زیادت‌تر بود باید کتابها و جزوه‌ها و رساله‌ها راجع به آنها نوشته شود و به هر حال از مطالب مرقومه معلوم می شود

که فرقی بین پسر و دختر نمی‌باشد و معیار در جزا، تمیز است چون بر حسب مبنی اخیر اینجانب حدیث رفع قلم شامل محرمات نسبت به ممیز نمی‌شود و مقتضی لطف هم جعل حرمت بر آنها نیز می‌باشد لکن کیفر آنها کمّاً و کیفاً با کیفر بالغ‌ها و بزرگسان همان طرز که در روایات آمده و اعتبار هم با آن مساعد است تفاوت دارد کما اینکه چون قضا، بعلاوه از علم، عمدۀ اش فن است، تشکیل دادگاه‌های خاص برای بزه‌کاران قبل از هجده سال، مانعی ندارد و بلکه مطلوب است، و جمله آخر آنکه احکام قالب‌بندی شده اسلام را باید حفظ نمود و وهن مغرضان و مشرکان و استهزای آنان نمی‌تواند و نتوانسته آنها را تغییر دهد و یا عنوان ثانوی موجب تبدیل گردد و تا زمانی که ما از احکام نورانی و سعادت بخش اسلام دست برنداریم، آنها به حرفهای توهین آمیز خودشان ادامه می‌دهند. آری، وهن به اسلام در قالب‌بندی احکامی که قالب‌بندی نداشته و بیان صغریاتش به دست فقیه و حاکم سپرده شده، می‌تواند با شرایط خاص خودش مؤثر باشد. بنابراین، از کفایت بلوغ، در جزائیات اسلام باید با توضیح دفاع نمود و استهزا و وهن و امثال آن نمی‌تواند تحت عنوان ثانوی سبب تغییری گردد.

۷۵/۱۱/۷

﴿س ۹۰﴾ آیا صرف رسیدن به حدّ بلوغ شرعی (دختر نه سال - پسر پانزده سال)، شخص از لحاظ کیفری مسئول تلقی می‌شود، یا اینکه سن تنها یک اماره ساده برای تسهیل کار است و باید بین سنّ مسئولیت کیفری و سنّ بلوغ کیفری، با توجه به ماهیت عمل ارتكابی و شرایط محیطی، اجتماعی، جنسی و... تفاوت گذاشت و قدرت تمیز و تشخیص فرد توسط کارشناسان فنی هر چند به سن بلوغ رسیده باشد ثابت گردد، خصوصاً اینکه طبق تحقیقات در دختران در سیزده سال و شش ماه، علایم بلوغ ظاهر می‌شود. حال اگر دختری ده ساله مرتکب زنا شود، باید حدّ جلد بر او جاری شود؟

ج - چون عمده مجازاتها در اسلام (اگر نگویم تقریباً کل آنها) جنبه تعزیری دارد، و لذا مسائل ذکر شده در سؤال می‌تواند در آن با نظر کارشناسی و قانون مصوب نمایندگان مجلس قرار گیرد، بلکه باید قرار بگیرد، چون همه خصوصیات تعزیر به ید حکومت است. و اما در مورد حدود، نسبت به حدود عرضی هم، مشکل مورد سؤال ممکن است با راه‌هایی که در فقه وجود دارد، رفع گردد و نسبت به همه حدود، با مسئله «ذَرَّ حَدًّا بِشَبْهَةٍ» و راه‌های دیگر حل گردد، و در مورد سرقت، حدش آنقدر شرایط دارد که مورد حدش بسیار کم است. به هر حال، در حدود اسلامی بلوغ شرط است و کفایتش جای بحث - ظاهراً - نیست؛ و مسائل ذکر شده در سؤال هم در فقه حل شده و اسلام دین عدل و عقل است، و باید توجه داشت جواب این گونه سؤالات مفصل است و با یک سؤال و یک جواب استفتایی نمی‌توان بیان کرد، اما اجمالاً در حدود اسلام، همه جهات رعایت شده است. و ناگفته نماند سن بلوغ دختران با فرض نبودن بقیه علائم بلوغ به نظر اینجانب تمام شدن سیزده سال قمری می‌باشد.

۸۰/۱۰/۳۰

۱۲. توبه مسقط حدّ

﴿س ۹۱﴾ با عنایت به اینکه توبه مجرم در باب حدود اسلامی در بعضی موارد، موجب عفو وی می‌گردد، آیا صرف اظهار مجرم مبنی بر توبه کفایت می‌کند یا توبه مجرم «عند من بیده الحکم» باید محرز گردد؟

ج - قطعاً محض اقرار زبانی به توبه و یا اخبار به آن از طرف مجرم کفایت نمی‌کند، و باید نحوه اطمینانی به تحقق آن حاصل شود، چون توبه هم یکی از موضوعات است که ترتب اثر و حکم به آن، منوط به احراز آن به نحوی از انحاء عرفی و شرعی می‌باشد و اصالة الصحة

در این گونه موارد که محلّ تهمت و نقشه فرار از مجازات وجود دارد، جریان نداشته و حجت نمی باشد، بعلاوه اگر محض توبه زبانی کافی باشد، مستلزم لغویت حدود در موارد قبولی آن می گردد. چون هر مجرمی می تواند بگوید من توبه کرده ام و خود را از مجازات نجات دهد.

۷۹/۵/۱۸

فصل دوم: حدّ زنا

۱. تعریف حدّ زنا

﴿س ۹۲﴾ در تعریف زنا آمده است: «جماع مرد با زنی که ذاتاً بر او حرام است اگرچه در دُبر باشد، در غیر موارد وطی به شبهه». بفرمایید در چه صورت موجب حد می شود؟
ج - اگر مردی با زنی که ذاتاً بر او حرام است زنا کند، حد دارد، و منظور از وطی به شبهه این است که مثلاً مردی اشتهاً با زنی به خیال اینکه همسر خودش می باشد، همبستر شود و بعد معلوم شود همسر خودش نبوده که در این صورت حد ندارد، و موارد دیگری نیز هست که وطی به شبهه محسوب می شود.^۱

۷۶/۵/۱۶

۲. عدم تأثیر استفاده از وسایل پیشگیری کننده در تحقق زنا

﴿س ۹۳﴾ اگر زن شوهردار و مرد زن دار نعوذ بالله زنا کنند، در صورتی که از کاندوم (پوشش پلاستیکی) استفاده کنند از حیث حد و حکم، آیا زنا می باشد یا خیر؟

۱. برای آگاهی بیشتر می توانید به کتابهای فقهی مراجعه کنید.

ج - چون زنا عرفاً صادق است، پس احصان هم به وسیله شوهرداری زن و زن داشتن مرد، با فرض بقیه شرایط، تحقق پیدا می‌کند. ۷۸/۱۲/۳

۳. عدم صدق زنا در ازدواج موقت بدون اذن ولی

﴿س ۹۴﴾ اگر دختر و پسری بدون اذن ولی دختر، به صورت موقت با یکدیگر ازدواج نمایند، آیا در مورد آنان حد زنا جاری می‌شود؟
ج - عقد باطل است ولی حد ندارد، چون آمیزش به عنوان نامشروع نبوده و عمل منافی عفت تحقق پیدا نکرده است. ۷۶/۱۲/۲

۴. حکم زناهای اکراهی

﴿س ۹۵﴾ زن بیوه‌ای برای امرار معاش خود و فرزندان یتیمش در یک شرکت مشغول به کار شده است و چون امکان اشتغال در جای دیگری وجود ندارد و برای آنکه از کار اخراج نشود، تحت فشار روانی رئیس شرکت مجبور به تمکین از زنا شده است. آیا در فرض مزبور، ادعای مکره و مضطر بودن زن برای دادگاه قابل قبول است یا خیر؟ اساساً معیار برای تشخیص اکراه و اضطرار چیست؟

ج - نمی‌توان زن را حد زد و حد در باره‌اش اجرا نمود، چون حدود با شبهه منافع است و اکراه و اضطرار رافع حرمت محرمات است، مگر در مثل قتل، که مکره توعید به قتل نشده باشد، بنابراین، احتمال صدق زن در تحقق اکراه برای دزء حد کفایت می‌کند؛ و اکراه و اضطرار دافع محرمات بستگی به تشخیص عرف دارد. «اکراه» عبارت است از تهدید شخصی که قدرت اجرای تهدید را دارد به تهدید عرضی یا جانی یا مالی، و «اضطرار» هم عبارت است از مجبور شدن شخص به انجام عملی از ناحیه جریان عادی و طبیعی. ۷۷/۱/۲۲

﴿س ۹۶﴾ اگر شخصی، فاعل و مفعول یا یکی از آن دو را اکراه بر زنا نماید، حکم

مکره را بیان فرمایید؟

ج - مکره تعزیر می شود و مقهور و مکره به این نحو، حکم مقهورهای دیگر را دارد یعنی حدّ و گناه از او برداشته شده است. ۷۷/۱۰/۲۱

۵. تقصیر قبلی زن در تحقق اکراه

﴿س ۹۷﴾ اگر تقصیر قبلی شخص مکره در ایجاد اکراه مؤثر باشد، برای مثال زنی که با مردی قبل از ازدواجش رابطه نامشروع داشته و بعد از ازدواج، مرد او را تهدید نماید که اگر به او زنا ندهد شوهرش را مطلع خواهد ساخت، و زن از ترس این امر و از هم پاشیدگی بنیان خانواده راضی به این عمل شود. آیا اکراه محقق می شود و این زنا در حقّ زن، زنا ی اکراهی محسوب می گردد؟

ج - تحقق اکراه در امثال مورد بعید به نظر نمی رسد، بنابراین، بر زن گناه و حدّی نیست و مسئله تقصیر قبلی اولاً با توبه رفع شده و ثانیاً از این گونه افراد بی وجدان، اکراه با دروغ نیز تحقق پیدا می کند. ۷۷/۱۰/۲۱

۶. عدم تأثیر رضایت بعدی زن در صدق زنا ی عنفی

﴿س ۹۸﴾ اگر زنا از روی عنف و اکراه بوده، لیکن زن در حین عمل و یا بعد از آن رضایت دهد، آیا رضای بعدی تأثیری در برداشتن عنوان زنا ی اکراهی از فعل مرد دارد یا خیر؟

ج - به نظر می رسد که رضایت - چه در وسط و چه بعد از عمل - مسقط حدّ زنا ی به عنف نباشد، چون موضوع حدّ یعنی زنا ی با عنف و اکراه محقق شده و رضایت بعدی زن رافع آن نیست، غایه الامر معنای رضایت، رفع ید زن از حقّ خود است، و در این گونه حدود حقّی برای زن نیست، بلکه حقّ الله فقط می باشد، بعلاوه که مقتضای استصحاب هم بقای حدّ است. ۷۷/۱۰/۲۱

۷. ادعای اکراه در زنا

﴿س ۹۹﴾ خانمی در اثر زنا حامله شده است و ادعا می‌کند که در موقع زنا، مکره بوده است اما مرد زانی منکر است، آیا زانیه مستحقّ مهرالمثل می‌باشد یا خیر؟

ج - اکراه و ترتّب آثار آن، نیاز به اثبات دارد. ۷۷/۱۱/۵

﴿س ۱۰۰﴾ آیا ادعای زن مبنی بر مکره بودن در زنا بدون دلیل پذیرفته می‌شود، و یا ادعای او تنها در صورت اثبات در مراجع ذیصلاح معتبر خواهد بود؟

ج - نسبت به خودش و رفع حد از او حسب قاعده (دَرِّ حَدُودِ بِه شَبَهه)

پذیرفته می‌شود، و اما نسبت به دیگری اقرار به ضرر غیر است و اخبار در

حقّ او می‌باشد که حسب مقرّراتش عمل می‌شود. ۷۷/۱۰/۲۱

۸. طرق اثبات زنا به عنف

﴿س ۱۰۱﴾ آیا طرق اثبات زنا به عنف و آئین دادرسی آن همان طرق و آئین

دادرسی زنا بدون عنف می‌باشد یا با هم تفاوت دارند؟

ج - بنابر اقوی و اظهر تفاوت دارند و طرق اثبات زنا به عنف همان طرق

اثبات حقوق و دعاوی یعنی بینه و اقرار و قرائن و شواهد و امارات معتبره

شرعی و قانونی و عقلایی می‌باشد نه شهود اربعه یا چهار مرتبه اقرار، آن

هم با شرائط خاصه هر یک از آن دو؛ چون اصل در اثبات امور همان

حجج ثلاثه ذکر شده در اثبات حقوق و دعاوی می‌باشد به خاطر اطلاق و

عموم ادله اعتبار آن طرق مثل «اقرارالعقلاء علی انفسهم نافذ» و «انما

اقضی بینکم بالبینات و الأیمان» و حجیت بینه در همه امور و موضوعات به

دلیل استقراء، پس آن طرق، حجت بر اثبات زنا به عنف و نیز بقیه

موضوعات بوده و هست و ادله آئین دادرسی زنا و طرق اثبات آن از کتاب

و سنت (یعنی منحصرأ چهار شاهد عادل و یا چهار مرتبه اقرار، آن هم با

شرائط خاصه در هر یک از آن دو) مختص به باب زنا و حد جلد و یا رجم

بوده و شامل زنای به عنف که حدش قتل است نمی باشد تا شبهه تخصیص و تقيید عمومات و اطلاقات ذکر شده، به آنها وجود داشته باشد و اختصاص کتاب یعنی آیه ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾^۱ که دلیل بر اعتبار چهار شاهد است و آیه ﴿اربع شهادات﴾^۲ که وجه اعتبار چهار مرتبه اقرار است به زنای بدون عنف، واضح و روشن است کما این که اختصاص سنت یعنی اخباری که بر اعتبار چهار مرتبه اقرار و یا اعتبار چهار شاهد به آنها استدلال شده موردش حد جلد و یا رجم و یا اعم از هر دو می باشد و اطلاقی که شامل زنای به عنف شود - که حدش قتل است - در آنها وجود نداشته و ندارد بلکه می توان گفت حتی بر فرض تسلیم اطلاق و وجود آن شامل زنای به عنف نمی شود؛ چون اصولاً در روایات از زنای به عنف تعبیر به «غصب فرج المرأه او نفسها» شده فتدبّر جيداً و الغاء خصوصیت از مورد روایات به زنای به عنف قطعاً نادرست و ناتمام است چون باب زنا باب حق الله محض است که بنای در آن بر تخفیف و عدم تحقیق و درء است و باب زنای به عنف عرفاً و عقلاً و حسب دلالت صحیحه ابن مسلم^۳ (از راه ترك استفصال) که هر جنایت وارده به انسان را حق الناس دانسته (و چه جنایتی بالاتر از خیانت به زنای به عنف می باشد) و حسب صحیحه فضیل بن یسار^۴ که حق الله را منحصر به سرقت و زنا و شرب خمر دانسته باب حق الناس و خیانت ناموسی است که بنای در آن بر تحقیق و عدم تخفیف و عدم درء است پس چگونه می توان الغاء خصوصیت نمود و ناگفته نماند که چون زنای به عنف حق الناس است و اختیار حق الناس عقلاً و عقلاً و سنه به دست صاحب حق است پس زنی

۱. نور: آیه ۴.

۲. نور: آیه ۶.

۳. وسائل، باب ۱۷، من ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱.

۴. وسائل، باب ۳۲، من ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱.

که مورد تجاوز به عنف قرار گرفته می تواند مطالبه اعدام زانی به عنف را بنماید و می تواند او را عفو نماید یا مجاناً یا مع العوض و الصلح به ، و نیز باید دانست که بعد اللّتی و التّی و لو گفته شود که طریق اثبات زنا به عنف همان طرق اثبات اصل زنا می باشد که آن هم اثباتش مشکل است پس معمولاً ثابت نمی شود؛ لکن باز با فرض حصول یکی از طرق ثلاثه، ضمان زانی به مهر المثل ثابت می شود چون مالی و حق الناس است گرچه حدش ثابت نشود همانند باب سرقت که با یک مرتبه اقرار، ضمان سارق ثابت، گرچه حد آن که حق الله است غیر ثابت.

۸۴/۱/۲۲

۹. عدم تفاوت حکم قتل در زنا به عنف بین مسلمان و غیر مسلمان

﴿س ۱۰۲﴾ زنا با تجاوز عنف به مرتده، آیا مستوجب عقاب الهی و مشمول تمامی احکام زنا و تجاوز می شود؟ تجاوز به عنف و زنا با کفار غیر اهل کتاب، و اهل کتاب و اهل کتاب حربی و کفار حربی چطور؟

ج - زنا به عنف حکمش قتل است، مطلقاً، و فرقی بین مُسلمه (زن مسلمان) و کافره نیست.

۷۵/۶/۳۱

۱۰. پرداخت مهر المثل در زنا به عنف

﴿س ۱۰۳﴾ در زنا به عنف آیا برای زنی که مورد تجاوز به عنف قرار گرفته (اعم از ثیب یا باکره)، علاوه بر مجازات و یا ارش البکاره در خصوص مورد، آیا مهر المثل هست و باید مورد حکم قرار گیرد یا خیر؟ ضمناً مسئله ۵ و ۶ از قسم هفدهم دیات اعضا از کتاب تحریر الوسیله حضرت امام علیه السلام جلد دوم با توجه به مسئله ۴ همان بخش، به نظر می رسد در باب افضا باشد؟

ج - در زنا به عنف، بعلاوه از مجازات که جنبه کیفری دارد، زانی باید مهر المثل را هم بپردازد، چون دخول به زن با فرض عدم زنا و گناه از طرف او، مهر المثل دارد و جنبه حقوقی دارد، و فرقی بین باکره و ثیب در این

جهت وجود ندارد و تفاوت فقط در مهرالمثل است؛ و مسئله ارش برای مکره که در مسئله ۵ و ۶ از قسم هفدهم تحریرالوسیله، همان گونه که مرقوم شده مربوط به افضا است و منشأ تردد هم از یک طرف زوال بکارت است با دخول که مهرالمثل می آورد و از طرفی هم چون دخول غیر متعارف است، گفته شود برای بکارت باید ارش داد و فرض هم این است که مرد با دخولش مرتکب گناه و تعدی شده است. ۷۶/۶/۱۹

۱۱. شرایط احسان

﴿س ۱۰۴﴾ چنانچه مرد موقتاً به زنش دسترس نداشته باشد و یا زن حائض باشد و مرد مرتکب زنا شود، آیا زنا را می توان در مورد وی محصنه دانست یا خیر؟ و اساساً باید مرد چه مدتی از زنش دور باشد و به وی دسترسی نداشته باشد، تا زنا ی وی محصنه تلقی نشود؟

ج - عدم تمکن از مجامعت در زمان حیض مضرّ به احسان نمی شود و زنا در چنین زمانی زنا ی محصنه می باشد، و اما مسافرت اگر از حیث مدت و وسیله سفر و غیر آنها در خصوصیات سفر به نحوی است که اگر زنا از مرد مسافر مثلاً تحقق پیدا کند، گفته می شود این مرد که همسرش در اختیارش بوده همانند دیگران است، پس چرا دست به عمل نامشروع زده، این گونه زناها زنا ی با احسان است و الاً اگر چنین نباشد یا شکّ در صدق عرفی باشد، حدّ زنا است، به خاطر عدم احراز احسان و ذرّ حدّ به شبهه در فرض شکّ. ۷۷/۷/۱۱

﴿س ۱۰۵﴾ با توجه به مسائل جاری و مبتلابه در مورد رجم، آیا در موارد ذیل زانی مستحق رجم می باشد؟

۱. وقتی به قصد فرار از شرط احسان، به مسافرت رفته و مرتکب زنا شده است.
۲. در شرایطی مرتکب زنا شده که همسر وی (زن یا شوهر) به علت بیماری توان جماع نداشته باشد (گرچه دیگر استمتاعات ممکن بوده).
۳. زنا وقتی محقق شده که به علت اختلافات خانوادگی یا انزجار همسر از او، جماع

با وی ممکن نبوده است.

۴. ارتکاب زنا به هنگام روزه‌داری همسر و یا در ایام حیض یا نفاس وی بوده است.

۵. زنی که در ایام عده طلاق رجعی، مرتکب زنا شده است (با عنایت به اینکه زن

حَقَّ رجوع ندارد).

ج ۱- اگر مسافرت به نحوی باشد که عرفاً گفته شود تمکن از همسر خود و همبستر شدن با او را ندارد، مثل سفرهایی که بازگشت از آن تحت شرایط خاص بسیار مشکل باشد و یا مسافرت‌هایی که مسافر علی‌الطبع باید مدتی در آنجا بماند، و در این گونه سفرها که مرد امکان آمیزش با همسرش برایش میسر نباشد فرقی بین سفر عمدی در مورد سؤال و غیر آن نیست.

ج ۲- محض عدم توان زوجه برای مجامعت در عدم تحقق احصان، کفایت می‌کند و تمکن و عدم تمکن از بقیه استماعات مؤثر نمی‌باشد.

ج ۳- مسئله محتاج به تأمل است و به خاطر دَرِّ حَدِّ به شبهه، حدّ رجم ساقط می‌باشد.

ج ۴- زنا، زنا محصنه است، چون حرمت شرعی مانع از صدق احصان نیست و حرمت شرعی به نحو مرقوم در سؤال، حرمتی موقت و زودگذر است.

ج ۵- گرچه مطلقه رجعیّه اختیار رجوع ندارد و اختیار رجوع به دست مرد است، لیکن چون در حکم زوجه است و در زوجه هم نیز اختیار آمیزش به دست او نمی‌باشد، اما زنا او زنا محصنه است، پس مطلقه رجعیّه هم زناش، زنا محصنه است؛ و علاوه بر این، عمده دلیل بر ثبوت رجم نسبت به مطلقه رجعیّه، صحیحه یزیدکناسی^۱ است. ۷۸/۹/۲۷

﴿س ۱۰۶﴾ اگر زن دارای همسر دائمی باشد و مرد در حضر است، ولی شوهر او قدرت جماع نداشته باشد، چنانچه وی مرتکب عمل منافی عفت (زنا) شود، آیا مورد رجم است یا نه؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۲۶، أبواب حدّ زنا، باب ۲۷، حدیث ۳.

ج - مورد رجم نیست، چون یکی از شرایط احصان زوجه، تمکّن زوج از جماع و بودن زن، علی نحو تَشْتَعْنِي به المَرْتَةُ مِنْ غَيْرِهِ است و مسئله روشن است و خلافی هم نیست؛ بلکه از ظاهر غُنْيِهِ نقل اجماع بر تساوی زن و مرد در شرایط احصان شده است. لیکن معصیت کبیره و زنا و عمل منافی با عَقْت و خیانت به شوهر و موجب حدّ زنا بودن کار ناشایست زن، مسلّم است، چون زن زانیه است.

﴿س ۱۰۷﴾ مردی با دختری ازدواج نموده و در ایام نامزدی، دختر از دُبر تمکین می‌دهد و دخول از دبر انجام می‌شود، اگر این مرد زنا کند، آیا حکم مرد محصن را دارد یا خیر؟

ج - وطی در دبر برای محصن بودن مرد، علی الاحوط کفایت نمی‌کند.

﴿س ۱۰۸﴾ اگر مرد محصن و زنی که طلاق رجعی گرفته، هر دو عالمًا و عامدًا در ایام عدّه طلاق رجعی، با توسل به خدعه و نیرنگ با هم ازدواج کنند (چه موقت، چه دائم) آیا مجازاتشان همان مجازات زنا محصنه است؟

ج - چون خدعه و نیرنگ در سؤال مفروض می‌باشد و مطلقه رجعی به حکم زوجه است، آثار زنا از احصان و غیر آن مترتب می‌گردد. آری، اگر ازدواجشان به زعم و گمان صحت بوده و فکر می‌کردند با عقد - چه دائم و چه منقطع - عملشان جایز و مشروع می‌گردد، احکام زنا بر آن بار نمی‌شود، کما اینکه اگر ادعای چنین امری را نمودند مورد از موارد ذَرِّءِ حدود به شبهه می‌باشد.

۱۲. عدم تحقق احصان با عقد منقطع

﴿س ۱۰۹﴾ آیا مردی که در علقه زوجیت منقطع است، فردی مجرد است یا متاهل؟

ج - جهت سؤال گرچه نامعلوم است و در سؤال هم ذکر نشده، اما از حیث حدّ زنا باید توجه داشت که یکی از شرایط احصان آن است که زن در عقد دائم مرد باشد و احصان با متعه محقق نمی‌گردد، ولو متعه در اختیارش

باشد.

۷۸/۱۲/۶

۱۳. موضوعیت داشتن اقرار بر اربعه برای اجرای حدّ زنا

﴿س ۱۱۰﴾ فردی که سه فرزند صغیر و کبیر دارد و پنجاه و یک ساله است و سه بار نزد قاضی صادر کننده حکم، اقرار به زنا می‌کند محصنه کرده است با این توضیحات بفرماید:

۱. آیا قاضی صادر کننده حکم می‌تواند به اعتبار اقرار متهم نزد حاکم دیگر که دخالتی در صدور حکم ندارد، وی را به حدّ شرعی زنا محصنه محکوم نماید یا خیر؟

۲. چنانچه اقرار متهم ناشی از رعب و وحشت انجام شده باشد، آیا معتبر و نافذ خواهد بود یا خیر؟

ج ۱ - اقرار موجب حدّ زنا، باید چهار مرتبه باشد و کمتر از آن ولو نزد قاضی صادر کننده حکم، موجب حدّ نیست، لیکن موجب تعزیر است آن هم به مقداری که در قانون معین شده باشد و قدر متیقن از ادله آن است که اقرار باید نزد قاضی باشد - برای صدور حکم و در مسیر اثبات در محکمه مثل شهادت، نه در غیر محکمه -، بنابراین، اگر دو مرتبه مثلاً نزد یک قاضی اقرار نمود و او موفق به سماع بقیه اقرار تا چهار مرتبه نشد و دو مرتبه دیگر را نزد قاضی دومی اقرار نمود که با ثبوت شرعی دو مرتبه قبلی نزد حاکم، جمعاً چهار مرتبه شود موجب حدّ محقق گشته است. *وَالْأَفْلَا، وَدَرِ حُدُودِ نَهْ تَنْهَأُ تُدْرُءُ بِالشَّيْبَهَةِ بَلَكَهْ دَرِ نَصِّ آمَدَهْ «ادْرَأُوا الْحُدُودَ بِالشَّيْبَهَاتِ».*

ج ۲ - عدم حجّیت اقرار با رعب و وحشت، از مسائل روشن اسلام است و همه عقلا هم بر آن اتفاق دارند.

۷۷/۱۱/۱۷

﴿س ۱۱۱﴾ برای ثبوت حدّ زنا چند بار اقرار لازم است؟ در یک جلسه یا جلسه‌های

مختلف؟

ج - چهار بار اقرار از روی اختیار و وجدان دینی، کافی است ولو در یک مجلس باشد هر چند احوط، تعدد جلسات است.

۷۶/۱۰/۲۹

۱۴. عدم نفوذ اقرار تلقینی

﴿س ۱۱۲﴾ آیا قاضی در گرفتن اقرار در مورد زنا، وظیفه تلقین یا سؤال دارد یا خود شخص باید اعتراف کند؟

ج - نه تنها تلقین و سؤال و امثال آن لازم نیست، بلکه ترکش به حساب امر به دَرِّ حدود با شبهات، «ادراوا الحدود بالشبهات» لازم است. ۷۶/۱۰/۲۹

۱۵. تبدیل رجم به نوع دیگری از قتل

﴿س ۱۱۳﴾ با توجه به اینکه در زنا محصنه هنگام اثبات جرم با بیّنه، در صورت فرار مجرم از حفره می‌توان وی را برگرداند و حکم را اجرا نمود، ولی در صورت اقرار این کار را نمی‌توان انجام داد، بفرمایید: آیا می‌توان حکم رجم را به انواع دیگری از قتل تبدیل نمود یا خیر؟ همچنین با فرض اینکه جواب مثبت باشد، آیا بین انواعی که احتمال زنده ماندن محکوم در آن وجود ندارد با مواردی که این احتمال هست، تفاوتی وجود دارد؟

ج - حدّ رجم، قابل تغییر نیست. ۷۷/۶/۲۶

۱۶. فرار از حفره در مجازات رجم

﴿س ۱۱۴﴾ با عنایت به اینکه در صورت ثبوت جرم مستوجب رجم با اقرار، اگر هنگام اجرای مجازات رجم، مجرم از حفره فرار کند نباید برگردانده شود، بفرمایید:

۱. در این حکم بین موردی که پس از آغاز رجم هنوز سنگی به وی اصابت نکرده با موردی که سنگ به وی اصابت کرده، آیا تفاوتی وجود دارد؟

۲. اگر مجرم پس از قرار داده شدن در حفره و قبل از پرتاب سنگ فرار کند، آیا مشمول حکم فوق خواهد بود؟

ج - فرقی نمی‌باشد و فرار مجرم مقَرّ، مطلقاً مشمول اطلاق ادلّه است، بعلاوه که مقتضای تعلیل سقوط رجم به اینکه فرار به منزله رجوع است همه موارد را شامل می‌شود. ۷۸/۱/۳۰

۱۷. سقوط حدّ زنا از شخص دیوانه

﴿س ۱۱۵﴾ آیا حدّ زنا در مورد شخص زناکار که در حین ارتکاب زنا مجنون بوده است، ساقط می‌گردد یا خیر؟

ج - آری، ساقط می‌باشد و قلم از مجنون، مرفوع است. ۷۷/۷/۱۱

۱۸. سقوط حدّ زنا در صورت توافق بر ازدواج

﴿س ۱۱۶﴾ متهمین به ارتکاب زنا مدعی شده‌اند که با هم ازدواج کرده‌اند، ولی صیغه عقد را نخوانده‌اند (مدعی هستند که صیغه را بلد نبوده‌اند و کسی هم نبوده که برای آنها بخواند) ولی با هم توافق کرده‌اند که با یکدیگر زن و شوهر باشند. آیا در این صورت حدّ زنا ساقط است و یا اینکه باید اجرا گردد؟

ج - چون احتمال می‌رود که همان قول به بناگذاری، صیغه به فارسی باشد، کما اینکه احتمال اعتقاد آنها به کفایت بناگذاری عمل را از نامشروع بودن و بی‌عفتی بیرون می‌برد، حدّ ساقط است و وجود شبهه، حدّ و تعزیر را دفع می‌کند «ادراؤ الحدود بالشبهات».

۷۷/۷/۱۱

۱۹. حکم ضغث در سایر مجازاتها

﴿س ۱۱۷﴾ آیا حکم تأخیر حدّ جلد یا اجرای آن به صورت ضغث که در باب زنا مطرح است به تعزیرات و سایر حدود نیز قابل تسری است؟

ج - اجرای حدّ جلد به صورت ضغث در بقیه حدود نیز جاری است «قضائاً لالغاءالخصوصیة»، و اینکه مناط خوف از سرایت و انجرار به قتل است، اما نسبت به تعزیرات، قاضی باید تعزیر را به نحوی قرار دهد که خوف از سرایت بیماری و انجرار به قتل وجود نداشته باشد.

۸۲/۴/۱

فصل سوم: حدّ لواط و قوادی

۱. عدم اشتراط احسان در حدّ لواط

﴿س ۱۱۸﴾ در خصوص حدّ قتل در لواط، لطفاً حکم شرعی در مورد سؤالات ذیل را بیان فرمایید:

۱. آیا احسان از شرایط لازم برای این مجازات است؟

۲. در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در این حکم بین فاعل و مفعول، تفاوتی وجود دارد؟

ج ۱ و ۲ - احسان در حدّ لواط، مطلقاً شرط نیست و در حدّ لواط بین محصن و غیر محصن و فاعل و مفعول، فرقی نمی باشد. ۷۸/۱/۱۴

۲. عدم حدّ لواط در اشخاص دیوانه

﴿س ۱۱۹﴾ اگر محارم بالغ نسبی در حال مستی و یا جنون ادواری و یا جنون دایم، با یکدیگر زنا و یا لواط کنند، مجازاتشان چیست؟

ج - مجازات زنا و لواط حسب اطلاق ادله و موافقت اعتبار، شامل افراد

مست هم می باشد، مگر آنکه مستی به سر حدّ جنون رسد که چیزی درک نکند که به عنوان جنون بعید نیست قلم تکلیف از او برداشته شده باشد، لیکن این موضوع باید محرز گردد و معمولاً هم محرز نمی شود، و اما نسبت به مجنون به طور دایم یا ادواری در دوران جنونش روشن است که مجازات ندارد. ۷۷/۱۰/۱۴

۳. شمول توبه مسقط حدّ لواط به محارم نسبی

﴿س ۱۲۰﴾ آیا مفاد مواد ۷۲، ۸۱^۱ و ۱۲۵^۳ قانون مجازات اسلامی درباره محارم بالغ نسبی هم قابل اعمال می باشد؟
ج - فرقی بین محارم نسبی و غیره نیست و اطلاق ادله حکم، شامل همه افراد می گردد. ۷۷/۱۰/۱۴

۴. اکراه در قوادی و محاربه

﴿س ۱۲۱﴾ آیا در حدّ قوادی و محاربه و افساد فی الارض، اکراه محقق می شود؟
ج - سؤال مبهم است، لیکن اگر مراد این باشد که اکراه در قوادی و محاربه بر فرض تحققش، آیا رافع حکم از مکروه (بافتح) مانند سایر موارد اکراه می باشد باید گفت، اکراه در قوادی مثل اکراه در بقیه محرمات رافع حرمت و سایر آثار وضعیه آن می باشد که از آن جمله حدّ است، و نسبت به محاربه اگر اکراه به قتل باشد و منجر به قتل شود، بر مکروه (بافتح) حسب نظر اخیر این جانب چیزی نیست و قصاص و احکام قتل نفس بر

۱. ماده ۷۲ ق.م.ا. : « هرگاه کسی به زناپی که موجب حدّ است اقرار کند و بعد توبه نماید، قاضی می تواند تقاضای عفو او را از ولی امر بنماید و یا حدّ را بر او جاری نماید.»

۲. ماده ۸۱ ق.م.ا. : « هرگاه زن یا مرد زانی قبل از اقامه شهادت توبه نماید، حدّ از او ساقط می شود و اگر بعد از اقامه شهادت توبه کند، حدّ ساقط نمی شود.»

۳. ماده ۱۲۵ ق.م.ا. : « کسی که مرتکب لواط یا تضحید و نظایر آن شده باشد، اگر قبل از شهادت شهود، توبه کند حدّ از او ساقط می شود و اگر بعد از شهادت توبه نماید، حدّ از او ساقط نمی شود.»

مکره (بالکسر) است که سبب اقوی از مباشر است، و اما اگر اکراه بر قتل به غیر قتل از امور دیگر بوده است بر مکره (بافتح) است که آن را تحمل نموده و دست به آدم‌کشی نزنند و اگر تحمل ننمود و مرتکب قتل شد، هم قتل نفس از قصاص و غیر آن بر مباشر و مکره (بافتح) است؛ و اما نسبت به بقیه محرمات، حرمت محاربه در رابطه با آنها هر چند به حکم اکراه مرتفع، و تحمل ضرر برای دفع ضرر متوجه به غیر واجب نمی‌باشد، لیکن کسر و انکسار نمودن ضرر متوجه به خود از ناحیه اکراه و ضرر متوجه به دیگران و تحمل اقل ضرراً، مطلوب و مرغوب است و مطابق با احتیاط نیز هست.

فصل چهارم: حدّ قذف و مسکر

۱. نحوهٔ اسناد در تحقق حدّ قذف

﴿س ۱۲۲﴾ آیا رمی به زنا فقط شامل لفظ (شفاهی) است یا جرأید (کتبی) را هم شامل می‌شود، به عبارت دیگر اسناد در قذف به چه صورت است؟

ج - هر چه دلالت بر رمی به زنا نماید - چه قولی باشد و چه کتبی و چه افعال دیگر - قذف می‌باشد و احکام قذف بر او جاری است، و تعبیر فقها به «الفاظ» از باب بیان مصداق غالب است، نه قید و انحصار. ۷۴/۱۰/۱۲

﴿س ۱۲۳﴾ اگر کسی نسبت زنا یا لواط به کسی بدهد یا ولد الزنا بگوید و نتواند نسبت را ثابت کند، حکمش چیست؟

ج - هر چه دلالت بر رمی و نسبت به زنا یا لواط نماید - چه قولاً، و چه کتباً - در صورتی که رمی کننده و نسبت دهنده معنای آن را بدانند و قصد معنا را هم داشته باشد، به گونه‌ای که عرف از کلام یا فعل او رمی و نسبت بفهمد، قذف است و احکام قذف بر او جاری است، بنابراین، نسبت زنا یا لواط در مورد سؤال از موارد قذف و موجب حدّ قذف است، اما نسبت و ولد الزنا

اگر قذف هم باشد، قذف نسبت به پدر و مادر است نه خود طرف، و نسبت به او تنها توهین است که موجب تعزیر است.

۷۹/۲/۲۵

۲. اقرار به شرب خمر و ادعای توبه قبل از اقرار

﴿س ۱۲۴﴾ متهم بعد از دو بار اقرار به شرب خمر در محضر دادگاه مدعی شده است که قبل از دستگیری از گناه خود توبه نموده است، آیا با قبول توبه وی از طرف قاضی دادگاه، موجبی برای اسقاط حد و یا تقاضای عفو برای وی (از ولیّ فقیه) وجود دارد؟

ج - محض ادعای توبه قبل از اقرار رافع حد نمی‌باشد، آری، اگر آن توبه محرز گردد به نحوی که اقرار از حجّیت ساقط شود، نتیجتاً وجهی برای حد باقی نمی‌ماند، و ناگفته نماند که اگر بعد از اقرار توبه نماید، حاکم مخیر است بین عفو و اجرای حد.

۷۷/۱/۲۲

فصل پنجم: حدّ محاربه

۱. قلمرو محاربه و افساد فی الارض در خصوص جرایمی نظیر هواپیماربایی و...

﴿س ۱۲۵﴾ احتراماً به استحضار می‌رساند در نوع کتب فقهی، تعریف جامع و مانعی که ارکان و عناصر تشکیل دهنده موضوع (محاربه و افساد فی الارض) را مشخص نماید ذکر نشده است و ابهام در این مورد به قوانین مصوّب جمهوری اسلامی نیز سرایت نموده و شمول و عدم شمول این موضوع نسبت به برخی مصادیق مورد ابهام است. از طرفی بسیاری از فقها در مورد تعریف رایج «من شهر السیف لإخافة الناس» در خصوص تشهیر سیف الغای خصوصیت نموده و ملاک را «إخافة الناس» یا «سلب امنیت عمومی» دانسته‌اند. با توجه به این نکته استدعا می‌شود نظر خود را در مورد شمول عنوان محاربه و افساد فی الارض در خصوص اشخاص یا باندهایی که با ارتکاب اعمالی نظیر هواپیماربایی، شرارت، دزدیدن کودکان خردسال، اسیدپاشی و... موجب ایجاد ناامنی و اضطراب در جامعه می‌شوند بیان فرمایید. به عبارت دیگر آیا شخص یا گروهی که با ارتکاب هر یک از اعمال فوق‌الذکر و نظایر آن موجب ترس و ناامنی عمومی می‌شوند، به عنوان «محارب» قابل مجازات می‌باشند یا خیر؟

ج - در مواردی که صدق محاربه، به خاطر عدم تعریف جامع و مانع که در سؤال آمده مشکوک باشد، و تشخیص مصداق برای فقیه هم مشکل باشد، حسب قاعده کلیه لزوم تعزیر برای ارتکاب حرام، حکم در آن موارد تعزیر می باشد، لیکن باید توجه داشت که تعزیر مجازاتی است مناسب با گناه که باعث تنبیه مجرم و ردع گردد، هر چند ردع فقط مربوط به دیگران باشد، مانند تعزیر به قتل که در موارد عدیده در روایات آمده، و به نظر می رسد که تعزیر مناسب با اکثر انواع اعمال ذکر شده در سؤال اگر نگوئیم همه آنها، قتل است؛ اما مثل شرارت و پاشیدن اسید که دارای مراتبی است باید در نظر قاضی در حدّ بالایی باشد که برایش مسلم شود مجازات اعدام مناسب با آن است و مطابق با عدل اسلامی است، و چگونه جزای آنها اعدام نباشد با اینکه در مورد آتش زدن خانه دیگران و سوختن متاعشان در موثقه سکونی^۱ بعلاوه از غرامت مالی، قتل به عنوان کیفر مقرر گشته و چون باب، باب تعزیر است حکم به قتل، شامل همه کسانی که در مثل پاشیدن اسید و یا هواپیماربایی دست قوی داشته اند، می باشد.

۷۶/۹/۱۵

﴿س ۱۲۶﴾ در جنایت اخیر شهرستان پاکدشت دو متهم طی فاصله زمانی ۸۱/۱۲/۲۳ لغایت ۸۳/۶/۱۰ مرتکب بیش از بیست فقره قتل فجیع کودکان و نوجوانان ۸ تا ۱۶ ساله شده اند به این نحو که ابتداء باقرار گرفتن بر سر راه ایشان از طریق حيله، عنف و تهدید آنها را به محل خلوتی برده پس از انجام لواط و ... نسبت به قتل ایشان مبادرت و اجسادشان را می سوزاندند لذا خواهشمند است پاسخ فرمایید آیا اتهام ایشان غیر از قتل عمدی مشمول افساد فی الارض و محاربه نیز می باشد یا خیر؟ لازم به توضیح است که ایشان همواره همراه خود سرنگ آغشته به سیانور و چاقو جهت انجام جنایت داشته و اعمال ایشان رعب و وحشت فراوانی در میان مردم ایجاد نموده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، موثقه سکونی، باب ۳، أبواب حدّ المحارب، ص ۳۱۵.

ج - هر چند قتل و اعدام مفسد فی الارض به عنوان جزاء و قانون شرعی برای این جانب ثابت نیست، مصداق محاربه شمردن قتل با حيله که به صورت مخفیانه انجام بگیرد نیز مشکل به نظر می رسد چنان چه علامه حلی^{رحمته} در قواعد، قهری و عملی بودن عمل را در صدق عنوان محاربه لازم دانسته و نیز با توجه به آن که ایجاد رعب و وحشت از شروط اصلی و ارکان محاربه شمرده شده چنان چه علامه در «ارشاد» و شهید اول در «دروس» و شهید ثانی در «روضه» به آن تصریح نموده و مستفاد از مجموع روایات نیز لزوم ایجاد خوف و رعب در عمل محارب می باشد چه آن روایتی که کشیدن سلاح را محاربه دانسته و چه روایتی که حمل سلاح توسط شخصی شرور و تبهکار سابقه دار را از مصداق محاربه معرفی نموده و یا روایتی که تعقیب شخص و گرفتن مال او را با زور و قهر مشمول مجازات ذکر شده در آیه شریفه برای محارب دانسته است همه بر لزوم استفاده از قدرت و ایجاد جوّ بیم و هراس در جامعه از راه استفاده از قدرت در صدق عنوان محارب دلالت می کند هر چند ایجاد خوف نسبت به یک نفر باشد و بر همین مبنا فقیه بزرگوار میرزای شیرازی دوم سارق مسلح را محارب دانسته است لیکن با توجه به موارد عدیده شبیه به مورد یا کمتر از آن که در روایات حکم آنها قتل قرار داده شده نظیر آن چه که در موثقه سکونی در مورد آتش زدن خانه دیگران و سوختن متاعشان علاوه بر غرامت مالی، قتل هم مقرر گردیده و یا غصب نفس المرثه و یا نباش که چندین مرتبه نبش قبر نموده و دستگیر نشده که در حقیقت یک ناامنی به وجود آورده است که با وضع خاصی کشته می شود و یا آکل الربا بعد از علم به حرمت و دو مرتبه تأدیب شدن و یا موارد دیگری که در روایات وارد شده است حکومت می تواند به نحو موردی برای جلوگیری از جنایاتی نظیر مورد سؤال و اشباه و نظایر آن و ایجاد آرامش و امنیت، مرتکبین چنین اعمال ضد انسانی را به قتل تعزیر نماید با فرض اطمینان از

این که هیچ تعزیری جز اعدام در این گونه اعمال رادع دیگران از تکرار چنین گناہانی در جامعه نمی شود و تعزیر به قتل در موارد متعددی که بیان شد در شرع وجود دارد و شبهه این که تعزیر دون الحد است در جای خود پاسخ داده شده است لذا برای ایجاد آرامش و امنیت در جامعه که از وظایف حکومت است اعدام چنین افرادی به صورت موردی جایز است تا انسان‌ها بپذیرند که مجازات اعدام در اسلام در امثال مورد سؤال وجود دارد که نه تنها هیچ خشونت‌ی در آن وجود نداشته بلکه در آن، حقوق بشر در حد کاملش مراعات شده است.

﴿س ۱۲۷﴾ آیا مخالف سیاسی که از طرق مسالمت آمیز و قانونی در اندیشه اصلاح مفاسد جامعه، امر به معروف و نهی از منکر بوده، بدون اینکه به شیوه‌های مسلحانه و خشونت بار متوسل شود، و انتقاد فرد را تنها از طریق نوشتن و گفتن و مانند آن ابراز داشته مجازات برانداز و محارب را دارد؟

ج - محارب در موازین شرعی به کسانی اطلاق می شود که بقصد ایجاد نا امنی دست بمثل اسلحه ببرند تا مردم را بترسانند و اما حرکت‌های سیاسی که دارای انگیزه خدمت به جامعه است ولو خلاف سیاست‌های کلی مسئولین هم باشد گرچه غلط و خلاف، محسوب گردد لکن محاربه نبوده و حسب منطق علی علیه السلام و نظر فقهی مثل شیخ الطائفه در «مبسوط»، اینگونه افراد از همه حقوق اجتماعی حتی حضور در مساجد، مانند دیگران بر خوردار می باشند و باید با منطق و استدلال با آنها روبرو شد و بعد از آن هم اگر باز در اشتباهشان باقی بودند، تا دست به اسلحه نبرده اند نباید با آنها جنگید و نباید آنان را کشت.

﴿س ۱۲۸﴾ احتراماً به این وسیله خواهشمند است پاسخ فرمائید عبارت «... لاخافه الناس...» در تعریف محارب آیا ترس نوع مردم ملاک عمل است یا ترس حاضرین و ناظرین؟ و از سوی دیگر آیا می توان در صورت ترس گروه و طبقه‌ای خاص از عمل فردی - مثلاً ترس جامعه قضات، جامعه پزشکان و... - آن فعل را مشمول محاربه دانست یا

خیر؟ مثلاً در مورد اخیر که قضات مورد ترور واقع می‌شوند عمل فرد تروریست رعب و وحشت زیادی در بین جامعه قضات ایجاد نموده است حال اگر عمل وی را نتوانیم مقابله با نظام مقدس جمهوری اسلامی بگیریم و ضارب نیز از منافقین و... نباشد با توجه به اینکه بنظر میرسد چنین اعمالی رعب و وحشتی برای عموم مردم ایجاد نمی‌کند چگونه خواهد بود عنوان عمل مجرمانه این گونه افراد؟

ج - به طور کلی ترور گرچه حرام و معصیت کبیره است و دارای مجازات‌های شدید می‌باشد و به هیچ وجه اجازه داده نشده، لیکن تروریست، محارب نمی‌باشد و مجازات خود را دارد که اشد مجازات محارب می‌باشد.

۸۴/۷/۱۵

۲. شمول مجازات نفی بلد در حدّ محارب به زن

﴿س ۱۲۹﴾ در ادله نقلیه از کتاب و سنت نسبت به نفی بلد برای کیفر محارب، اطلاق مشهود است و در نتیجه شامل مرد و زن محارب می‌شود، مورد سؤال این است که آیا راهی برای انصراف اطلاق ادله در خصوص نفی بلد به عنوان یکی از اقسام کیفر محارب نسبت به زن محارب وجود دارد؟ و آیا می‌توان حکم عدم جواز نفی بلد زن را در باب حدّ زنا که بر آن ادعای اجماع شده به باب محاربه از باب وجود وحدت ملاک و موضوع، که زن بودن، از جمله آنهاست و رعایت مصالح تسری داد یا نه؟

ج - عمومیت احکام محارب در شمول نفی بلد برای زن و مرد، نه تنها مقتضای ظواهر ادله است و زنها هم مانند مردها هستند و حکم مشترک است و آنکه معیار محاربه است و آن هم نسبت به هر دو صادق است، بلکه از معلومات و مسلمات فقه است و «یُرسلونهُ الفقهاء ارسالاً مسلماً». تنها خلافتی که وجود دارد نسبت به اصل جزای محاربه است که از ابن ادریس عبارات مختلفی و مضطربه نقل شده و از ابی علی هم فتوای به خلاف و اختصاص مجازاتها به مردان

نقل شده، هر چند شاذّ و بر خلاف قواعد است، و مسئله قیاس به باب زِنایِ رجلِ بکر که دارای همسر است و دخول نکرده، قطع نظر از قیاس بودن، مع الفارق است و با معیارها مخالف، چون نکته نبود نفی برای زن در آنجا به خاطر آن است که در خانه بودن زن و بین اقوام و اقارب و آشنایان، مانع بهتر و رادعی نیکوتر برای جلوگیری از زناست و آشنایی با افراد در حیا اثر بهتری دارد، و این جهت در محارب کاملاً به عکس است، چون با نفی بَلَدِ قدرت او طبعاً کمتر و نفی بَلَدِ، اَنْسَبِ به جلوگیری از فساد و محاربه است.

۷۵/۳/۳۰

۳. تشدید مجازات تبعید به حبس در محلّ تبعید

﴿س ۱۳۰﴾ آیا دادگاه می تواند در مورد مجازات تبعید متهم به محاربه، اعلام نماید که محکوم باید مدت تحمّل محکومیت خود را در زندان محل تبعید بسر ببرد؟
ج - خلاف مقرّرات اسلامی است، مگر آنکه به خاطر ترس از فرار باشد.

۷۷/۱۱/۵

۴. عدم جواز استفاده از داروهای مقاوم کننده در مجازات صلب

﴿س ۱۳۱﴾ اگر قاضی در مجازات، صورت صلب (به دار آویختن) را انتخاب کرد، با توجه به اینکه اگر بعد از سه روز زنده بماند، حقّ حیات دارد، چنانچه بخواهد قبل از اجرای حکم از داروها و غذاهای مقاوم کننده بدن استفاده نماید، آیا می توان او را منع نمود یا خیر؟ و اگر کسی عصباناً به او آب یا غذا رساند، باید از او جلوگیری کرد یا خیر؟

ج - نباید گذاشت از داروهای نیروزا استفاده کند، کما اینکه نباید آب و غذا بخورد، و باید دیگران را هم از این کار منع نمود تا صلب که در کنار قتل و غیر آن از جزای محارب آمده، محقق گردد، والا صلب حاصل نشده و حد جاری نگشته است.

۷۵/۱۰/۱۵

۵. نقش توبه محارب در سقوط مجازات

﴿س ۱۳۲﴾ توبه محارب در مجازات وی چه تأثیری دارد؟

ج - اگر قبل از دستگیری و قدرت پیدا کردن بر او توبه کند، حد ساقط است و مجازات ندارد، لیکن اگر محارب، کسی را کشته باشد یا حق الناس به عهده او باشد، با توبه، قصاص یا حق الناس ساقط نمی‌گردد، مگر آنکه صاحبان دم و حق، او را عفو نمایند؛ و اگر بعد از دستگیری و قدرت پیدا کردن بر او توبه کند، توبه وی تأثیری در مجازاتش ندارد و حد محارب بر او جاری می‌شود.

﴿س ۱۳۳﴾ چنانچه متهم به محاربه بعد از دستگیری توبه نماید، آیا حد از وی ساقط

می‌شود یا خیر؟

ج - ساقط نمی‌شود، و عدم سقوطش روشن و مستفاد از مفهوم آیه محاربه است.

فصل ششم: حدّ سرقت

۱. معیار طلا یا نقره مسکوک در نصاب حدّ سرقت

﴿س ۱۳۴﴾ با عنایت به نصاب قطع در باب سرقت که قیمت ربع دینار طلای خالص مسکوک رایج، ۴/۵ نخود طلای مسکوک که به صورت پول معامله می شود یا ارزش آن طبق ماده ۱۹۸ قانون مجازات اسلامی^۱ می باشد و از طرفی در کشور تنها اقسام سکه های طلای بهار آزادی به عنوان طلای مسکوک جریان داشته که هیچ یک از آنها اولاً خالص ۲۴ عیار نمی باشد، و ثانیاً همانند سایر نقود مسکوکات، رواج واقعی نداشته، آیا قیمت ربع دینار سکه طلای مسکوک غیر خالص و غیر رایج مانند سکه تمام بهار آزادی فعلی که ظاهراً ۱۸ عیار می باشد یا قیمت ربع دینار طلای خالص غیر مسکوک را می توان ملاک قرار داد یا خیر؟ و اصولاً در صورت نبود سکه طلای مسکوک رایج خالص، آیا

۱. ماده ۱۹۸ ق.م.ا. : « سرقت در صورتی موجب حد می شود که دارای کلیه شرایط و خصوصیات زیر باشد: ۱- سارق، به حد بلوغ شرعی رسیده باشد. ۲- سارق در حال سرقت، عاقل باشد. ۳- سارق با تهدید و اجبار، وادار به سرقت نشده باشد. ۴- سارق، قاصد باشد. ۵- سارق بداند و ملتفت باشد که مال غیر است. ۶- سارق بداند و ملتفت باشد که ربودن آن حرام است. ۷- صاحب مال، مال را در حرز قرار داده باشد. ۸- سارق به تنهایی یا با کمک دیگری، هتک حرز کرده باشد. ۹- به اندازه نصاب یعنی ۴/۵ نخود طلای مسکوک که به صورت پول معامله می شود یا ارزش آن به آن مقدار باشد در هر بار سرقت شود. ۱۰ و ... ».

حدّ سرقت ثابت می‌شود یا خیر؟

ج - معیار در نصاب حدّ سرقت و امثال آن که قید مسکوک آمده، طلا و یا نقره‌ای است که قابل ضرب باشد، یعنی طلا و نقره خوب و متعارف بدون تقلّب و رواج در سابق هم عمده فایده‌اش احراز عدم تقلّب بوده، و الاً ظاهراً طلا بدون امتزاج با چیز دیگری قابل انعطاف نمی‌باشد و شاید اصلاً در بازار پیدا نشود.

۷۷/۷/۲۰

۲. سرقت اطلاعات سرّی کد شده و رمزدار

﴿س ۱۳۵﴾ در خصوص سرقت، لطفاً حکم شرعی در رابطه با موارد ذیل را بیان فرمایید:

۱. سرقت اطلاعات سرّی کد شده و رمزدار از شبکه‌های کامپیوتری یا کامپیوترهای شخصی و کشف رمز آنها؟
 ۲. سرقت و فروش غیر مجاز شماره‌های تلفن همراه، توسط آشنایان به تکنیک الکترونیکی مرکزی؟
 ۳. آیا با وجود سایر شرایط، امکان اجرای حدّ سرقت وجود دارد؟
- ج - در موارد ذکر شده تعزیر دارد، و حدّ سرقت جاری نمی‌شود.

۷۵/۹/۲۳

۳. سرقت از مال مشاع

- ﴿س ۱۳۶﴾ اگر دو نفر مالی را به صورت مشاعی مالک باشند و یکی از شرکا کلّ مال یا بیشتر از حصّه خود را برباید، آیا عمل او مشمول عنوان سرقت می‌شود یا خیر؟ زمانی که کمتر از حصّه باشد، چطور؟
- ج - تصرف و بردن مال مشترک بدون رضایت شریک، گناه و معصیت است و از جهت حدّ شرعی، تابع تحقق چند امر است:
۱. قصد سرقت نه به قصد اینکه مال را می‌برد که بعد شریک را راضی کند

و یا به قصد تقسیم ببرد؛ ۲. بیش از حقّ خودش برده باشد؛ ۳. مقدار بیش از حقّش به مقدار نصاب حدّ سرقت باشد؛ ۴. عالم به حرمت بردن و تصرف در مال مشترک باشد و با شبهه در هر یک از این امور و عدم اثباتش در محکمه، حد به حکم درء حدود بالشبهات مندفع است.

۷۸/۹/۶

۴. عدم تحقق اضطرار در باره سارقان معتاد به مواد مخدر

﴿س ۱۳۷﴾ سارقی در چند مورد مرتکب سرقت شده است و ارزش برخی از این کالاها بیش از صد هزار تومان بوده، ولی از روی ناچاری و نیاز به مواد مخدر، همه را خرج اعتیاد کرده است. سؤالی که مطرح است اینکه در این گونه موارد، صدق اضطرار و یا شبهه آن پیش می آید که مسقط حدّ سرقت است، یا آنکه اضطرار فقط اختصاص به غذا و خوراکی آن هم به مقدار قوت لایموت دارد؟

ج - اضطرار و حَرَج و عُسر و امثال آنها، که رافع تکالیف واجبه و محرّمه می باشند و در نتیجه مجوّز تصرّف در اموال غیر و عدم حرمت سرقت و جواز آن در موردش، بلکه مجوّز مقابله با صاحب مال بر فرض امتناع است، همه آنها اولاً، ظاهراً از مواردی مثل سؤال که اضطرار ناشی از ارتکاب حرام و معصیت بوده، یعنی روی آوردن به مواد مخدر و اعتیاد به آن منصرف است، زیرا چگونه شارع حکیم از عاصی و گناهکار حمایت نماید و چگونه ممکن است خداوندی که این همه ابزار و وسایل از فرستادن انبیای عظام، کتب آسمانی، نعمت عقل، خوبان، اسوه ها و... و قوانین جزایی و غیر آنها برای جلوگیری از گناه و معصیت مهیا ساخته و مورد استفاده بشر قرار داده، خود از گناهکار و عاصی در مواقع ناچاری و اضطرار و حَرَج حمایت و مشکل و حَرَجش را مرتفع سازد و از نظر قوانین شرعی، عاصی مطمئن گردد تا راحت به دنبال عصیان برود و در زمان اضطرار هم، چون محرّمات، دیگر برایش حرام نیست، از آنها استفاده

می نماید؛ همچنین آیا وضع چنین قوانینی، جرئت دادن به گناهکار و فاسق و افراد بی تعهد نمی باشد، به هر حال بعضی از این جهات برای انصراف به نظر عرف کافی است چه رسد به همه آنها، «ولك ان تقول مناسبة الحكم والموضوع وغيرها موجبة للانصراف»؛ ثانياً ادلة عسر و حرج و رفع اضطرار یا ظاهر در غیر مُقَدِّم از آنها می باشد و یا از آن انصراف دارد و مورد سؤال یعنی اضطرار معتاد، اضطرار مُقَدِّم و از راه اقدام خود مکلف و معتاد می باشد، نه از ناحیه حکم شرع به حرمت تصرف در مال غیر و حرمت سرقت، بنابراین، شامل مورد سؤال نخواهد شد؛ ثالثاً گفته می شود که حکم در همه عناوین حرج و عسر و اضطرار حکم امتنانی است و شامل جایی که خلاف امتنان ولو نسبت به بعضی افراد باشد، نبوده و معلوم است که در مورد سؤال جواز تصرف در مال غیر و سرقت از او نه تنها خلاف امتنان برای صاحب مال می باشد، بلکه نحوه ای تعدی و ظلم قانونی نسبت به او، ممکن است صادق باشد. «لا يقال على هذا فليس الاضطرار مجوّزاً لأكل مال الغير و لو مع الضمان فضلاً عن عدمه بل يكون الجواز به مختصاً بالحرام الشرعي الساذج الخالص عن حقوق الناس كاكل الميتة والخمر مثلاً و هو كما ترى للاتفاق على جواز الاكل للمضطر مطلقاً، بل كما قلنا في اول الجواب يجوز له المقاتلة مع الممتنع لانه يقال الاجماع بل بداهة الفقه على الجواز مطلقاً كما ذكرت لكنه مخصوص بما اذا امتنع المالك عن البذل مع حضوره و عدم احتياجه الى ذلك المأكول المضطر اليه و من المعلوم وجوب البذل له وكونه مذموماً عند العقلاء مع المنع بل لا يرون له السلطنة على المنع من المضطر و رفع الحرمة و الحكم بجواز التصرف للمضطر في مال ذلك المالك بل جواز المقاتلة معه اضطراراً ليس مخالفاً للامتنان لكونه مقصراً في اداء التكليف الواجب و التعاون الواجب على الخير والبر و اداء حق المضطر فانه لا بد للشارع على الناس الحكم بالجواز و رفع الحرمة في مقابل منعه و لا يخفى انه لا يجب على الناس اعانة المعتاد بالمواد المخدرة الممنوعه بل لا يجوز ذلك ايضاً فالمقايسة من

باب الابدیة و ضیق الخناق و الالمسألة واضحة»؛ رابعاً آیه شریفه «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ نَاغٍ وَ لَا غَادٍ»،^۱ که راجع به همین حکم خاص اضطرار در اکل محرّمات می باشد، مقید به عدم بغی و عاد شده و معتاد به مواد مخدر، هم باغی و ظالم و متعدی به قانون است و هم متعدی به خود و جامعه؛ لذا اگر چه برای حفظ جانش لازم است دست به ارتکاب حرام بزند، اما در عین حال حرمت و آثار آن از حد سرقت و یا تعزیر حسب مورد بر آن حرام، مترتب است و معتاد مضطر مانند کسی است که عمداً و عصیاناً وارد ملک غیر شده که هم توقف در آن برایش حرام است و هم خروج، در عین اینکه خروج به حکم عقل برای فرار از معصیت برایش لازم است. ۷۸/۸/۲۴

۵. لزوم مقاومت در مقابل جانی یا سارق

﴿س ۱۳۸﴾ در باره مقاومت در مقابل جانی یا سارق برای جلوگیری از تجاوز، هتک ناموس یا سرقت، لطفاً حکم شرعی در رابطه با موارد ذیل را بیان فرماید:

۱. آنجا که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد؟
۲. آنجا که احتمال قتل یا ضرب و جرح شدید مجنی علیه باشد؟
۳. آنجا که مال زیاد، معمولی یا کم مورد تعرض باشد؟
۴. آنجا که مقاومت، منجر به قتل جانی یا سارق شود؟
۵. در موارد عدم جواز برخورد با جانی یا سارق، تکلیف قاتل مدافع و دم متجاوز

چیست؟

ج ۱- احتمال آبروریزی برای جلوگیری از هتک ناموس و جنایت به نفس و یا جنایتی که سبب مثل نابینایی و ناشنوایی و فلج شدن و قطع نخاع و یا جنون و... باشد، مانع از جواز دفاع نمی شود، «قضاء لاطلاق ادلة الدفاع و کون الهتک للناموس و الجنایات المذكورة اقوی و اهم من تضييع العرض لاسيما الاحتمالی

۱. بقره، آیه ۱۷۳.

منه علی فرض النزاحم و اما فی مثل المال القلیل فالظاهر اهمیة العرض المضیع احتمالاً منه و عدم جواز الدفاع و اما المال الكثير فلا بد من ملاحظة اهمیة العرض منه و عدمها بحسب الموارد فان حفظ العرض و المال كلاهما واجب».

ج ۲ - مع احتمال قتل الدافع غیر جائز و اما مع احتمال الضرب و الجرح فالدفاع له جائز کغیره من موارد الدفاع الشخصی.

ج ۳ - لافرق فی جواز الدفاع للمال بین القلیل و الكثير و الذی یسهل الامر أن الدفاع فی مثل المال جائز و ذلک بخلاف النفس فان الدفاع عنها واجب حیث ان للمجنى علیه حق الدفاع عن نفسه لثلاثیقتل من جهة حفظ النفس و لانه یصیر مقتولاً لو لم یدافع قطعاً و ذلک حرام بخلاف حال الدفاع ففیه احتمال الحیاة.

ج ۴ - دمهما هدر قضاءً لادلة الدفاع و لعدم کون قتلها قتل المظلوم كما هو واضح.

ج ۵ - لامورد له الآعلى القول بلزوم مراعات الاسهل مع تخلفه عنه، و ذلک ممنوع فان المراعات کذلک منافی مع حالة الدفاع عن الناموس و النفس و امثاله و کیف کان فالظاهر عدم جواز قصاص المدافع مع تركة المراعاة اللازمة لعدم کونه ظلماً و عدواناً نعم مع احراز قصده العدو ان کان له غرض شخصی و کان ملتفتاً الى امکان دفعه بغير القتل و مع ذلک قتله به فعلیه القصاص قضاءً لأدته.

۷۸/۹/۲۰

۶. اختلاف مالباخته و سارق در تعداد اموال ربوده شده

﴿س ۱۳۹﴾ در موردی که از منزل یا مغازه ای سرقت صورت می گیرد و بعد از شناسایی و دستگیری سارق و اقرار وی به سرقت یا احراز آن توسط دادگاه، در مورد اینکه چه اموالی توسط سارق به سرقت رفته است، اختلاف وجود دارد و شاکی اجناس ارقام بیشتری اعلام می کند که از وی به سرقت رفته است ولی سارق اموال کمتری را اعلام نموده است. در این صورت که هیچ کدام جهت اثبات ادعای خود دلیلی ندارند، قول کدام یک پذیرفته شده و کدام یک از طرفین باید ادعای خود را اثبات کند؟

ج - بر مدعی سرقت اجناس زیادتر از آنچه سارق می گوید اثبات لازم است، همان طور که نسبت به اصل مورد سرقت هم اثبات لازم بوده و اگر

مدعی نتواند اثبات نماید، حقّ تحلیف مدعی علیه (دزد) را دارد و سارق، منکر محسوب می‌شود و «البیتة علی المدعی والیمین علی من انکر».

۷۷/۵/۱۲

۷. لزوم یا عدم لزوم مطالبه در قطع ید

﴿س ۱۴۰﴾ اگر شخصی نزد حاکم، به سرقت اقرار نماید، بفرماید:

۱. آیا در صورت وجود سایر شرایط اجرای حد، صرف اقرار برای قطع ید کفایت می‌کند، یا نیاز به مرافعه مالباخته نیز دارد؟
۲. در صورت نیاز به شکایت، آیا برای اجرای حد صرف مرافعه کافی است یا مطالبه قطع ید از سوی مالباخته نیز لازم است؟

ج ۱ - کفایت نمی‌کند و همان طور که در روایت حسین بن خالد^۱ آمده، محض اقرار یا قیام حجت و علم حتی نزد امام معصوم^{علیه السلام} برای اجرای حد، کفایت نمی‌کند، و اجرای حد بدون مطالبه، غیر جایز است و در روایت تعلیل شده است به جمله بلند که به بلندای همه آسمانهاست «و اذا کان للناس فهو للناس» یعنی آنچه برای مردم و حق مردم است حتی امام معصوم هم نمی‌تواند در آن دخالت کند، و حق مردم که حد سرقت یکی از آنهاست همان گونه که در روایت آمده بعد از مرافعه و ثبوت در محکمه، مطالبه او لازم نمی‌باشد و بر محکمه است که حد را اجرا کند.

ج ۲ - محض ثبوت سرقت در محکمه بعد از مرافعه و شکایت مالباخته، موجب اجرای حد است، حتی اگر مالباخته تقاضای اجرا هم ننموده باشد، حد باید جاری شود ﴿الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾^۲.

۸۲/۴/۱

﴿س ۱۴۱﴾ آیا برای اجرای حد سرقت، باید توسط شاکی از دادگاه تقاضای اجرای

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۵۷، أبواب مقدمات الحدود، باب ۳۲، حدیث ۳.

۲. توبه، آیه ۱۱۲.

حدّ سرقت گردد؟ یا به صرف اینکه شاکی اعلام نماید از سارق شکایت داشته و تقاضای مجازات وی بر طبق مقررات قانونی را بنماید، کافی است؟

ج - هنگامی که مرافعه به نزد حاکم برده شود با وجود شرایط، حدّ سرقت جاری می‌شود و نیاز به درخواست اجرای حدّ سرقت از شاکی نیست.
۷۷/۳/۲۹

۸. تعدّد سرقت و مجازات آن

﴿س ۱۴۲﴾ در خصوص مسئله اجرای حدّ در سرقت‌های متعدّد، لطفاً به سؤالات ذیل پاسخ فرماید:

۱. هرگاه انگشتان دست سارق بریده شود و پس از اجرای این حدّ، سرقت مستوجب حدّ دیگری از او ثابت گردد که قبل از اجرای حد مرتکب شده است. آیا پای چپ او نیز قطع می‌گردد؟

۲. هرگاه پس از قطع ید، دو سرقت دیگر از او ثابت گردد که قبل از اجرای حد مرتکب شده است، بر فرض وجوب اجرای حدّ در این مورد، آیا یک حد اجرا می‌شود؟

۳. در فرضی که پس از ثابت شدن سرقت دیگری که قبل از اجرای حدّ اول مرتکب شده، پای چپ او قطع گردد، اگر پس از قطع پا، مجدداً سرقت دیگری از او ثابت شود که قبل از اجرای حدّ اول مرتکب شده است، آیا سارق حبس ابد می‌شود؟ در راستای همین مسئله بر فرض اینکه سارق حبس ابد شود، اگر پس از آن سرقت دیگری از او ثابت شود که آن را نیز قبل از اجرای حدّ اول مرتکب شده، آیا سارق کشته می‌شود؟

۴. اگر فتوا و نظر شریف حضرت عالی نسبت به فروع فوق بر عدم اجرای حدّ است، آیا اثبات سرقت در این موارد، موجب برای تعزیر سارق می‌باشد؟

ج - حسب اصل و قاعده دَرِّ حدود به شبهه و اینکه باب حدود بر تخفیف است، ظاهراً سرقت‌های قبلی حد ندارد و دلیلی هم بر تعزیر نمی‌باشد، و مورد مثل مورد ثبوت چندین سرقت با یک شهادت و با یک حجّت است

که بیش از یک حد جاری نمی‌شود، و روایت وارده در باب که محقق^۱ هم در شرایع به آن اشاره فرموده و صاحب جواهر^۱ در آخر بحث عمل به آن را متّجه دانسته، قطع نظر از حجّیت خبر واحد در امثال موارد از امور خطیره، چون به هر حال روایت بر خلاف قاعده است اختصاص به موردش دارد که اولاً مخصوص به سه سرقت است و ثانیاً مربوط به امساک شهود و در مرحله اول از شهادت نسبت به سرقت اول است و اصولاً احتمال دارد که روایت مربوط به قضیه خارجیّه که اتفاق افتاده است باشد، و به هر حال حجّت بر قطع انگشتان پا و حجّت بر حدّ در مثل مورد سؤال نمی‌باشد.

۸۰/۱۰/۲

۹. مجازات جایگزین حد سرقت

﴿س ۱۴۳﴾ اگر ثابت شود که مجازات دیگری برای جلوگیری از سرقت مؤثرتر است، آیا جایز است آن مجازات جایگزین حد سرقت شود؟ چرا؟

ج - در موارد حد سرقت با فرض وجود همه شرایط، حسب منطق قرآن^۲ و کلام ذات باری تعالی، مطمئناً هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود و مؤثرتر باشد، و با توجه به اینکه قرآن قطع ید را جزای مؤثر دانسته، احتمال جزای مؤثرتر داده نمی‌شود. آری، کسی که قرآن و وحی را قبول نداشته باشد - مثل غیر مسلمان -، فرض مؤثرتر بودن غیر قطع ید در سرقت برایش متصوّر است، لیکن چنین سؤالی از طرف او نمی‌تواند اعتراض به ما که مسلمان هستیم باشد که زیربنای فکری مان آگاهی ذات باری تعالی از همه امور است، و اینکه معلومات ما در مقابل مجهولاتمان، بسیار کم و ناقص و اندک است، و ما بر حسب زیربنای عقیده مان او را در اشتباه می‌دانیم، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه علم بشر هر روز در

۱. جواهرالکلام، ج ۴۱، المسألة الثالثة، ص ۵۴۷.

۲. مائده، آیه ۲۸.

حال تغییر و تحوّل است و مخصوصاً در باب جزائیات بیش از یک سلسله حدسها و گمانها زیادتر نبوده و نیست، و چگونه بشر می تواند به همه آثار و عواقب جزائیات از همه جهات آگاه گردد و بر خلاف وحی، قضاوت یقینی صد درصد بنماید.

۸۰/۹/۱۶

۱۰. استفاده از داروی بی حس یا بی هوش کننده، هنگام اجرای مجازات

﴿س ۱۴۴﴾ ۱. در زمان اجرای حدّ الهی قطع ید نسبت به سارق، شخص محکوم تقاضا می کند برای کاهش درد قبل از اجرا از مواد بی حس کننده استفاده شود و یا اینکه توسط پزشک بی هوش شده و بعد، حدّ قطع ید اجرا گردد تا درد را احساس نکند. نظر به اینکه معلوم نیست منظور شارع تنها قطع ید است و یا احساس تألم و درد نیز باید با آن همراه باشد، آیا تقاضای سارق را می توان پذیرفت یا خیر؟

۲. آیا بعد از اجرای حدّ سرقت، سارق می تواند با عمل جراحی انگشتان بریده شده را به دست خود پیوند بزند؟ چرا؟

ج ۱ - پذیرش درخواست او مانعی ندارد، کما اینکه خود سارق هم اگر بخواهد قبل از اجرای حد، این گونه اعمال را انجام دهد، جلوگیری لازم نیست، بلکه نباید جلوگیری کرد و خلاف سلطه افراد بر خودشان است و آنچه در حدّ سرقت لازم است همان قطع ید می باشد، اما مسئله لزوم احساس درد و آلم و مانند آن - که شاید از حکمت حکم باشد - با اطلاق ادله مندفع است.

ج ۲ - نمی تواند، چون بعد از آنکه بی حس کردن جایز باشد، اگر پیوند نمودن هم جایز باشد، قطع ید دیگر جزا و نکال نبوده و نیست. ۸۰/۹/۱۶

۱۱. نقش عفو در سرقت حدّی

﴿س ۱۴۵﴾ در مورد سرقت مستوجب حدّ بفرمایید:

۱. آیا مسروق منه می تواند رضایت داده و تقاضای ترک تعقیب نماید؟

۲. در صورت سرقت جامع شرایط حد، که با اقرار سارق نزد حاکم ثابت شود آن‌گاه سارق توبه نماید، آیا عفو وی توسط امام علیه السلام جایز است؟

ج ۱ - آری، می‌تواند چون شکایت حق او بوده و صرف نظر کردن هم حق اوست، و بر حاکم هم دنبال کردن این‌گونه امور لازم نیست، بلکه شاید جایز هم نباشد «و اذا كان للناس فهدى للناس»^۱. آری، عفو مالباخته و تقاضای عدم اجرای حد بعد از ثبوت در محکمه، مانع از وجوب اجرا نمی‌باشد و حد باید جاری شود.

ج ۲ - تخییر امام علیه السلام بین عفو و قطع، خالی از وجه نیست و مطابق با احتیاط است.
۸۲/۴/۱

﴿س ۱۴۶﴾ در مواردی که سارق قبل از اثبات عند المحکمه، مورد عفو مسروق منه قرار می‌گیرد، آیا حاکم شرع بنا به مصالحی می‌تواند حد را اجرا نماید یا خیر؟

ج - حاکم به هیچ وجه نمی‌تواند حدی که به حسب موازین شرعی ساقط شده، اجرا نماید و مصلحت‌اندیشی شارع تعالی قابل مقایسه با مصلحت‌اندیشی انسان نمی‌باشد (این التراب و رب الارباب). آری، حاکم برای جلوگیری از فساد و رعایت مصالح می‌تواند با استناد به قانون، تعزیر نماید.
۷۷/۳/۱۴

۱۲. ملکیت، فروش و پیوند عضو مقطوع در سرقت

﴿س ۱۴۷﴾ پس از اجرای حد سرقت، عضو قطع شده ملک کیست؟ ملک حکومتی که مجری حد است یا شخصی که حد بر او جاری شده است؟ در صورت دوم، آیا می‌توان آن را جراحی یا پیوند زد؟

ج - ید قطع شده به خاطر سرقت را ظاهراً نمی‌توان در اختیار سارق قرار داد تا به دست خود پیوند بزند و حکم به جواز مطلق، به‌طور کلی و در همه

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۵۷، أبواب مقدمات الحدود، باب ۳۲، حدیث ۳.

جا سبب از بین رفتن حکمت حکم است و انگشتان قطع شده، عضو مبان و جدا شده از زنده است که حکم میتة را دارد و باید دفن شود، لیکن ظاهراً اگر خودش یا حاکم بخواهد برای پیوند به دیگری هدیه نماید که مَهْدی الیه به دستش پیوند بزند، مانعی ندارد.

۷۵/۱۰/۱۵

فصل هفتم: حدّ ارتداد

۱. تعریف مرتد و قلمرو آن

﴿س ۱۴۸﴾ مرتد کیست و آیا فرزند مسلمان، حقّ انتخاب دین ندارد و اگر اسلام را انتخاب نکند و دین دیگری را انتخاب کند و یا اصلاً دینی را اختیار نکند، فقط به دلیل اینکه به نتیجه عقلانی نرسیده است، آیا چنین شخصی مرتد است؟ و آیا وظیفه کشتن اوست؟

ج - مرتد کسی است که بعد از اظهار اسلام، خدا یا رسالت پیامبر را به نحوی انکار کند که به بی احترامی و هتک و تکذیب پیامبر ﷺ و نسبت غلط دادن به میلیونها مسلمان برگردد؛ و اما کسی را که در حال تفتیش و تفحص است، ظاهراً نمی توان حکم به ارتداد نمود، چه رسد به مسئله قتل و اعدام؛ بعلاوه، قتل و اعدام از وظایف حاکم است که خود باید موضوع و حکم را تشخیص دهد.

﴿س ۱۴۹﴾ آیا کسی که به حلال و حرام نمی اندیشد و واجباتش را انجام نمی دهد،

مرتد است؟

ج - خیر.

۷۷/۴/۱۴

﴿س ۱۵۰﴾ چنانچه شخصی به پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت علیهم السلام از روی جهالت یا عصبانیت و بدون عناد، سب نماید، آیا مستحق قتل است یا تعزیر؟

ج - در فرض سؤال که از روی عصبانیت و نادانی بوده که از شدت غضب و نادانی اختیار خودش را نداشته، حکم به ارتداد نمی شود و احکام مرتد را نخواهد داشت.

۷۸/۱/۲۴

﴿س ۱۵۱﴾ ۱- مجازات اسلامی و شرعی سب نبی اکرم و یا سب ائمه معصومین و یا فاطمه زهرا (سلام الله علیهم اجمعین) را بیان فرماید.

۲- اگر متهم به سب نبی و امثال آن از توهین به مقدسات و عنوان ها که شاکه خاصی ندارد و نمی تواند هم داشته باشد اتهام را به نحوی از انحا انکار نماید آیا محکمه می تواند قضیه را دنبال کند تا حقیقت امر روشن شود یا خیر؟

۳- آیا جایز است برای مجازات کردن کسی که مثلاً متهم به توهین به مقدسات و یا اسلام است جوسازی کرد و علیه او در مجامع عمومی و یا در اجتماعات اسلامی سخن گفت و او را مورد تهمت و افترا قرار داد یا خیر؟

ج ۱- حد و مجازات تعیین شده آن ها قتل و کشتن است لیکن ناگفته نماند که اگر نگوییم اثباتش محال عادی است حداقل آن که بسیار مشکل و متعسر است چون که اثبات آن نیاز به اقرار متهم به دو مرتبه با تمامیت شرایط اقرار در محکمه و یا شهادت شهود معتبره شرعیه دارد آن هم به عین جملاتی که شهود از آن برداشت سب نموده اند (با فرض صراحت آن جملات به حیثی که انکار متهم و توجیه و حمل نمودن کلام خودش بر احتمال قریب - چه رسد به بعید - نزد مردم و عقلا انکار امر بدیهی محسوب شود همانند انکار روز در مقابل وجود آفتاب) آری همه این ها در جایی است که دلالت الفاظ و جملات شهود به نحوه نص و صراحت باشد و اما در جایی که جملات مورد شهادت به نحو ظهور (نه صراحت و نصیت که گذشت) باشد و متهم دلالت آن را انکار نماید و بگوید قصد

سب نداشته و مرادش از آن جملات، معنی و مطلب و امر دیگری بوده؛ انکارش مضر به حجیت و موجب عدم حجیت آن ظواهر نسبت به اثبات حد - لاسیما حد قتل و کشتن که حکم در مثل سبّ النبی ﷺ است - می باشد و مانع از اثبات سبب بوده و آن شهادت‌ها در این جهت بی اثر است به خاطر جهات معتبره اربعه:

۱- درء حدود به شبهه .

۲- وجوب احتیاط در دماء.

۳- بنای اسلام بر سهولت و تخفیف، لاسیما در حدود الله و لاسیما فی حد القتل منها.

۴- مذاق شرع در باب اقرار اثبات مواردی از حدود مثل اعتبار دو مرتبه در غیر واحد از آن‌ها و یا چهار مرتبه اقرار در باب زنا و این که شارع راه فرار از اقرار به جرم و اصرار بر یاد دادن بر چگونگی نرسیدن اقرار به چهار مرتبه (که در احادیث اقرار به زنا آمده) و یا شهادت عدول اربعه با خصوصیات خاصه در حد زنا و امثال آن‌ها که فقیه با توجه به مجموع این گونه احکام می‌یابد که اسلام نمی‌خواهد بر کسی که خودش منکر گناه و معصیت و سبب آن می‌باشد حد جاری شود با فرض آن که ثبوت سبب، یقینی نباشد بلکه حتی با یقین، آن هم در بعضی از موارد مثل شهادت سه شاهد عادل و این که در شهادت بر زنا هنگامی که سه شاهد عادل شهادت داده‌اند و لیکن نفر چهارم نیامده، شارع مقدس امر به اجرای حد بر آن سه شاهد عادل نموده است و این خود دلیل دیگری است بر این که مبنا و مذاق شارع مقدس در حدود، بر عدم اجرای موارد مذکور است. هم چنین شارع مقدس نمی‌خواسته قبح معاصی با اشاعه آن و یا به محکمه کشیدن افراد، از بین برود تا جرأت بر آن اعمال در جامعه به وجود آید و جامعه آن چنان شود که ایمان به قبح و زشتی گناه از درون از بین برود و دیگران نتوانند مانع شوند؛ چرا که بزرگترین و جدی ترین خطری که یک

جامعه را تهدید می‌کند همانا از بین رفتن ضمانت اجرایی از درون و باطن انسان‌هاست. آری انکار و دلالت ظواهر جملات مورد شهادت، در غیر باب حدود و تعزیر است که جنبه حق اللّهی دارد، همانند انکار بعد الاقرار در باب عقود و ایقاعات و انشائیات و آن چه که بر ضرر مقرر است بی‌فایده بوده و مضر به حجیت نمی‌باشد.

ج ۲- همان طرز که از جواب سابق معلوم شد نه تنها دنبال کردن و تعقیب نمودن، واجب نمی‌باشد بلکه به حکم و جوب درء حدود به شبهه، حرام هم می‌باشد. به علاوه دنبال کردن با فرض عدم و جوب در امثال موارد، مستلزم دخالت در حدود و سلطه دیگران بر خودشان می‌باشد که حرام بوده و هیچ کس حق احضار و بازجویی از افراد و تحت تعقیب قرار دادن آن‌ها را شرعاً (جز در مواردی که خود شارع مقدس اجازه داده باشد) نداشته و ندارد. آری اگر اتهامی سبب جرأت افراد بر ارتکاب آن جرم و گناه گردد؛ تعقیب و دنبال کردن همانند حقوق الناس بر محکمه لازم است لیکن چنین فرضی با فرض انکار متهم، قابل جمع نمی‌باشد.

ج ۳- جایز نمی‌باشد؛ چون اولاً جو ساختن گویای عدم قدرت حکومت در برخورد است که می‌تواند خود تضعیف حکومت و نظام باشد و ثانیاً افترا و توهین و غیبت نمودن و از بین بردن آبروی افراد مسلمان ولو آبروی اجتماعی و اسلامی آن‌ها حتی بعد از ثبوت جرم و اتهام و مجازات هم حرام می‌باشد چه رسد به قبل از آن، چراکه ادله حرمت آن محرمات، اطلاق دارد و به علاوه که آن‌ها عقوبت زایده است و عقوبت زایده مستقل، حرام است. آری در صورتی که حکومت اسلامی و دولت آن نعوذ باللّٰه نباشد (که به حمد اللّٰه امروز هست) و راه جلوگیری از چنان گناهی منحصراً به ذکر در مجامع و رسانه‌های گروهی باشد؛ در این صورت از باب نهی از منکر با رعایت شرایطش نه تنها جایز بلکه واجب می‌باشد و ناگفته نماند که مسأله بدعت گذاری و مبدع، مسأله دیگری

است که حکم خاص خود را دارد و بقیه موارد را نمی‌توان با آن قیاس نمود؛ چون اولاً قیاس مع الفارق است و ثانیاً از متفردات شیعه، عدم عمل به قیاس است. ۸۱/۴/۳۱

﴿س ۱۵۲﴾ اگر فرد مسلمانی بر اثر تبلیغات و یا مطالعه و تحقیق و یا دیدن بعضی بدی‌ها از بعضی مسلمانان مخصوصاً از الگوهای آنها و عدم ظرفیت و تحمل از عقیده‌اش به اسلام برگردد و عقیده دیگری انتخاب کند آیا احکام مرتد بر او بار می‌شود و اگر این حکم به صورت مطلق باشد چگونه با «لا اکراه فی الدین» که گویای آزادی در عقیده می‌باشد سازگار است و وظیفه دیگران در قبال این فرد چیست؟

ج - به نظر اینجانب احکام مرتد در مورد افراد قاصری که مرتکب جرمی همانند هتک قرآن و پیامبر اکرم اسلام ﷺ و سایر مقدسات و مانند آنها نشده‌اند بار نمی‌شود چون جزاء و کیفر و عقوبت اعم از دنیوی و اخروی بر امری که انسان بر آن حجت نداشته عقلاً از باب حکم قطعی عقاب بلا بیان و شرعاً که قرآن عذاب بدون حجت و رسول را نفی فرموده و بداهتاً، قبیح و غیر جایز است. آری اگر از روی تقصیر و عناد، اسلام را انکار کند مانند تکذیب نبی مکرم اسلام ﷺ و توهین به مقدسات آنان که موجب نسبت غلط دادن به میلیون‌ها مسلمان گردد، البته چنین شخصی مستحق مجازات است و مجازاتش هم سنگین خواهد بود و چگونه مجازات نشود با اینکه به خدا و پیامبر ﷺ و مسلمانان توهین نموده و مقدسات مذهب و ملتی را هتک نموده است. و ناگفته نماند که اثبات ارتداد و احکام جزائی آن مربوط به محکمه می‌باشد و نه افراد. بنابراین تشخیص حکم و موضوع هم با محکمه است که خود حسب قوانین و مقررات باید عمل نماید.

﴿س ۱۵۳﴾ در عصر ارتباطات و اطلاعات که دسترسی به آگاهی‌های گوناگون به سهولت و تحت هر شرایطی برای عموم مهیاست، آیا طرح سؤالات و شبهات را که پیرامون دین در میان افراد جامعه و بویژه جوانان رایج است، می‌توان به نام تخصصی

بودن موضوع و ارجاع آن به مراکز دینی بی پاسخ گذاشت و یا با متهم کردن فرد به تشکیک در مسلمات دین، زمینه‌های مشابه طرح سؤالات و شبهه‌ها را در جامعه از بین برد؟

ج - بر همه عالمان و محققان دینی و مراکز آن، پاسخ دادن به شبهات، واجب کفایی است و نتیجه ترک پاسخ از طرف همه، ترک واجب کفایی از همه می‌باشد و همگان مسئول هستند و سؤال کننده و کسی که در برخی از امور به شک افتاده و می‌خواهد سؤال نماید تا شکش رفع بشود، نمی‌توان او را متهم به تشکیک در مسلمات کرد و او را طرد نمود و مستحقّ تعزیر و یا مرتد دانست و اگر در حدّ بالایی باشد که عملاً ارتداد و بازگشت محسوب می‌گردد و مرتد هم می‌شود، اما ترتّب احکام خاصّه مرتد بر آن با فرض اینکه جحود و انکار ندارد، مشکل بلکه ممنوع است و فقط مستحقّ تعزیر بالاتر و زیادتر می‌باشد، چون تعزیر مربوط به تشکیک به معنای مصدری یعنی به شک انداختن مردم برای سست شدن عقاید آنها که جنبه عناد دینی و غرض ورزی به خود می‌گیرد، می‌باشد؛ و مسئله سیره ائمه علیهم‌السلام با این بیان روشن است و آنها همیشه پاسخگوی شبهات حتی از ملحدین و معاندین بوده و هیچ سؤالی را بی پاسخ نمی‌گذاشتند و کیفیت پاسخ دادن آنها هم با حکمت و موعظه حسنه و اخلاق پسندیده و نیکو همراه بوده و هیچ‌گاه با چوب تکفیر و ارتداد، سؤال کنندگان از مسلمین و از غیر آنها که غرضشان سؤال و کشف حقیقت بوده را طرد ننموده‌اند، و نه تنها طرد نکرده‌اند بلکه طرد برای آنها محال است، چون طرد و چوب تکفیر در پاسخ سؤال دینی منشأش یا جهل است و یا ظلم که معصومین علیهم‌السلام از هر دوی آنها مبرا و منزّه می‌باشند. ۷۸/۶/۲۳

﴿س ۱۵۴﴾ طرح موضوعات سؤال برانگیز و شبهات جوانان در رسانه‌هایی مانند مطبوعات (که کمتر از رادیو و تلویزیون بُرد و مخاطب دارد) چه حکمی دارد؟ آیا روزنامه یا نشریه‌ای که این چنین سؤالات جوانان را مطرح می‌نماید، عمل آن به عنوان

تشکیک در مبانی اسلامی تلقی می‌شود، یا طرح شبهه برای یافتن پاسخ فقهی صحیح از سوی علما و مجتهدان و آگاهی بخشی به جامعه؟

ج - اگر سؤال برای یافتن پاسخ فقهی باشد، طبعاً باید به صورت استفتا همراه با جواب مرقوم گردد، و اما طرح محض این گونه سؤالهای فقهی فرعی برای یافتن جواب از طرف مراجع اگر همراه با قصد تشکیک باشد و مردم و اهل قلم و تحقیق هم برداشت ضربه زدن بنمایند، تشکیک در مسائل فرعی است نه مبانی، و هر زمان عنوان ضربه زدن به فقه و استنباط و اجتهاد شیعه با راه مرقوم بر آن صادق بود، استحقاق تعزیر را دارد و همه خصوصیات تعزیر هم به دست حکومت یعنی قانون مصوب نمایندگان مجلس شورای اسلامی است، کما اینکه دیگران هم می‌توانند نصیحت و ارشاد نمایند و یا به وسیله مطبوعات عمل را تذکر دهند تا هم جامعه آگاه شود و هم بلکه خود ضرر زننده نیز تکرار ننماید.

س ۱۵۵ ﴿در سوره بقره می‌خوانیم﴾ لا اکراه فی الدین^۱ و همچنین در جای دیگر از قرآن آمده است ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲ در حالی که اگر مسلمانی کافر شود و یا به دین دیگری غیر از اسلام در آید، مرتد بوده و حکم وی اعدام است؟ این دو قضیه چگونه با هم جمع می‌شود؟ آیا هیچ مسلمانی حق خروج از دین اسلام را حتی با دلایل محکم و قاطع و حتی با فرض بازگشت دوباره با پختگی بیشتر ندارد؟

ج - آیه مرقومه مربوط به اعتقاد و متابعت در اعمال حسنه است و ارتداد و احکام آن مربوط به اعمال ظالمانه نسبت به مقدسات جامعه است، یعنی مثل سوزانیدن قرآن نعوذ بالله و یا سب و دشنام به رسول الله ﷺ که در هر حکومت و هر نظامی، قانونی حسب مورد برای مجازات دارد. ۷۸/۱/۲۸

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲. زمر، آیه ۱۸.

۲. شرایط اجرای حکم مرتد

﴿س ۱۵۶﴾ در چه صورتی، حکم مرتد باید جاری شود؟

ج - در صورت وجود حکم حاکم و با اجازه او، چون اختیار در دست اوست.
۷۴/۱۱/۸

۳. توبه مرتد

﴿س ۱۵۷﴾ شخصی مسلمان و فرزند مسلمان بوده است. در بیست سالگی بر اثر تبلیغ فرقه ضالّه بهائیت، بهایی شده، چندین سال در این گروه ضالّه بوده تا زمان مرگ پدرش. پدر او وصیت کرده که این پسر من بهایی است و حقّ شرکت در تدفین من را ندارد، اهالی روستا عرصه را بر این شخص تنگ کردند و با فشار و مصادره اموال و جلوگیری از ملاقات با همسرش، به ناچار اقرار کرده که دوباره مسلمان شدم، در حال حاضر مسلمان است و اخیراً حتی پیشکار و نماینده مسجد هم شده است. آیا می توانیم مثل مسلمان با او رفتار کنیم و یا اینکه مرتد است؟

ج - احکام مسلمان بودن بعد از توبه مترتب می گردد و احکام حالت قبل، بر فرض تحقق موضوع، مانع از ترتیب احکام اسلام بعد از توبه نمی باشد.

۷۸/۵/۹

۴. مجازات مدعی نبوت

﴿س ۱۵۸﴾ مجازات مدعی نبوت چیست؟ و آیا ملاک در صدور حکم برای مدعی نبوت به کار بردن لفظ «نبوت» و دادن عنوان «نبی» به خود می باشد یا ادعای مفهوم نبوت و پیامبری کافی می باشد؟ به عبارت روشنتر آیا ادعای ارتباط با خدا به صورت نزول و وحی با هر لفظی که باشد، برای احراز موضوع این حکم کافی است؟ یعنی اگر کسی که آشنا به زبان عربی و فارسی نیست، خود را فرستاده خدا و دارای ارتباط به صورت وحی معرفی نماید و یا با این که آشنا به زبان عربی و فارسی است از لفظ «نبی» استفاده نکند و مثلاً

بگوید من «پیامبر» هستم یا «رسول» هستم یا بگوید «به من وحی می شود» و مفهوم نبوت را با لفظ دیگری ادعا کند مشمول مجازات مدّعی نبوت می باشد یا خیر؟

ج - مجازاتش همانند بقیّه معاصی، تعزیر است و جواز قتلش چه رسد به وجوبش دلیل معتبر و حجّت شرعیّه ندارد و سه خبری که صاحب جواهر^{رحمته} به آنها استدلال فرموده مورد مناقشه و اشکال می باشد چون خبر «ابن ابی یعفر» گرچه از نظر سند به خاطر موثّق بودنش تمام است لکن از جهت دلالت، سؤالاً و جواباً یک قضیه شخصیّه جزئیّه مربوط به شخصی بنام «بزیع» است که مدّعی نبوت شده و روشن است روایاتی که متضمّن قضایای شخصیّه است قابل استدلال و اخذ به اطلاق نبوده و نیست و خبر «ابی بصیر یحیی ابن ابی القاسم الاسدی» و «حسن بن فضال» گرچه از نظر دلالت ممکن است تمام باشد (هرچند از اشکال به اینکه چگونه مجازات به کشتن را برای همه جایز دانسته با اینکه مجازات به حسب طبع و عادت، مربوط به حکومت است نه افراد، صرف نظر شود) لکن در سند اول یعنی خبر «ابی بصیر» خود «یحیی ابن ابی القاسم ابی بصیر» فوق العاده محل کلام و اختلاف در وثاقت و جهات دیگرش می باشد و در سند دوّم «محمد ابن ابراهیم الطالقانی» وجود دارد که وثاقتش ثابت نمی باشد. پس استدلال به این دو حدیث، مشکل و نادرست است به علاوه که اگر سند هر دو حدیث را هم تمام بدانیم اثبات حکمی به مانند قتل که از احکام مهمه است با یک روایت و دو روایت، همان طرز که فقیه مدّقی و متّقی مرحوم حاج «سید احمد خوانساری» صاحب «جامع المدارک» فرموده و به حقّ هم فرموده، مشکل است چون حجّیت خبر ثقه با بناء عقلا است و بناء عقلا در امثال مورد یا معلوم العدم است و یا مشکوک، چون ثقه بودن راوی مانع از تعمّد در کذب است و اما مسأله عدم خطا و سهو در نقل و در کتب و یا در نسخه خود و در نقل با وسائط متعدده تنها راهش، همان اصول عقلائیّه مشکوکه الجریان فی امثال المورد است و از همه اینها

گذشته آن دو روایت، در «کافی» شریف - که اتقن کتب اربعه است - و «تهذیب» - که جامع ترین کتاب از کتب اربعه در نقل روایات فقهی است - و «استبصار» نیامده است بلکه یکی از آنها در «عیون اخبار الرضا» آمده که جزء کتب اربعه معتمده نیست و تنها روایت «ابن فضال» در «من لایحضره الفقیه» آمده است. و اما تمسک مثل «مسالك» در مسأله به عنوان ارتداد مضافاً به این که اختصاص مجازات قتل در مسأله، آن هم مطلقاً با وجود احکام و خصوصیات دیگر در ارتداد، نا هماهنگ می باشد چون ارتداد، احکام دیگری هم دارد و مسأله فطری و ملی و استتابة و عدم آن هم در آنجا مطرح است. اصولاً اطلاق ادله ارتداد از مانحن فیه که ادعای تشکیلاتی در مقابل اسلام دارد منصرف است اگر نگوییم که ظهورش از اول و قبل از اطلاق، شامل مانحن فیه نمی شود و خلاصه اینکه قطعاً احتیاط در دماء، مقتضی ترک قتل مدعی النبوه است و بهر حال در تحقیق عنوان ادعای نبوت، فارسی و عربی و صراحت بر دلالت و یا غیر آن، دخالت نداشته و صدق عنوان عرفاً کفایت می کند. آری باشک در صدق، به حکم اصل برائت، مجازات و تعزیر مدعی نبوت منتفی می باشد.



بخش سوم
قصص

سفید

فصل اول: تعیین نوع قتل

۱. ارتکاب قتل با فعل مادی

﴿س ۱۵۹﴾ شخصی نسبت به دیگری کاری انجام می‌دهد که یا نوعاً کشنده است، مثل سم مهلك دادن یا نوعاً کشنده نیست، مثل جرح جزئی به بازوی دیگری، در هر حال طرف مقابل به بیمارستان منتقل می‌شود و پزشک از انجام وظیفه و تخلیه مواد سمی در فرض اول خودداری می‌نماید و یا با سهل‌انگاری و به کار بردن مواد و ابزار آلوده و غیر بهداشتی در فرض دوم، موجب ایجاد عفونت و تسری آن و قطع عضو یا مرگ مجروح می‌گردد، در دو فرض مذکور چه کسی قاتل است؟ نوع قتل چیست؟ در صورتی که پزشک و ضارب هر دو مسئول باشند، میزان مسئولیت هر کدام چگونه است؟

ج - در فرض اول، در صورتی که پزشک سهل‌انگاری کرده و در تخلیه مواد سمی ترک واجب نموده، فعل حرام مرتکب شده است، ولی قاتل فردی است که سم را خورانیده و قتل عمدی محسوب می‌شود، به خاطر آنکه عمل و فعل خوراندن سم مهلك، نوعاً کشنده است؛ و اما فرض

دوم ضارب باید دیه جراحات را بپردازد، و لیکن چون پزشک با به کار بردن ابزار آلوده و غیر بهداشتی، موجب ایجاد عفونت و تسری آن و قطع عضو یا مرگ مجروح گردیده، پزشک قاتل شناخته می‌شود، و از حیث عمد و غیر عمد، تابع شرایط خود می‌باشد، کما اینکه قاطع عضو هم محسوب می‌گردد. ۷۵/۱/۲۵

﴿س ۱۶۰﴾ سربازی در حین انجام خدمت، به تصور اینکه اسلحه‌اش تیری ندارد (مسلح نمی‌باشد)، به حالت شوخی آن را به طرف هم‌رزم خود می‌گیرد، ناگهان دست وی به ماشه اسلحه اصابت می‌کند و چهار تیر از اسلحه خارج و طرف به قتل می‌رسد، نوع قتل عمدی است، یا شبه عمد و یا خطای محض؟

ج - اگرچه قاتل مجرم است و باید مجازات شود، تا درسی برای دیگران و خودش باشد که با اسلحه شوخی نکند؛ اما قتلش قتل عمد نبوده و شبه عمد است، و بدهکار دیه می‌باشد و قصاص ندارد. ۸۱/۵/۳۱

﴿س ۱۶۱﴾ راننده‌ای مقصّر با عابر پیاده تصادف می‌کند و به بهانه انتقال به بیمارستان، مصدوم را سوار اتومبیل خود می‌کند، اما برای فرار از مجازات، او را در بیابان و دور از دسترس مردم رها می‌سازد و مصدوم، به علت خون‌ریزی و عدم کمک و مراقبت، در همان محل فوت می‌نماید. آیا قتل عمد است یا شبه عمد؟

ج - قتل، قتل عمد است، چون مصدوم را در جایی قرار داده که توان نجات خود را نداشته است و در حقیقت، از مردن و کشته شدن او باک نداشته است. و مورد از نظر «صدق قتل عمد» اگر نگوییم روشن تر است از «القائه فی النار» (که محرز نشود، که فرد خود نخواسته از آتش بیرون آید تا اینکه بسوزد که معروف بین فقها، بلکه فی الجمله اش اجماع بر تحقق قتل عمد است) لا اقل مساوی با او در «صدق» می‌باشد. ۷۴/۲/۱۳

﴿س ۱۶۲﴾ دو نفر با توسل به حیله و به عنوان مسافر، فردی را سوار ماشین خود می‌نمایند. در بین راه مسافر را با خوراندن محلول چای توأم با قرص‌های خواب آور بی حال و تقریباً بی هوش و حواس می‌نمایند بطوریکه قادر به حفاظت

و نگهداری خود نمی‌باشد و هرچه زمان بگذرد در خواب و بی‌هوشی کامل فرو می‌رود. در این حال اموال او را به سرقت می‌برند محتویات جیبش را خالی می‌کنند و سپس او را در محلی فاقد سکونت (در بیابان) و در هنگام شب، او را از ماشین پائین کشیده و کنار جاده رها می‌کنند که پس از مدتی تلف می‌شود و علت مرگ ناشی از خوراندن مایع خوراننده شده اعلام نگردیده است - اگر چه در این موارد اگر امداد پزشکی به قربانی نرسد تلف خواهد شد - بهر حال علت مرگ قربانی صدمات متعدد جسمانی و شکستگیهای متعدد استخوان اعلام گردیده است. بصحت و یقین هم علت مرگ را نمی‌توان در اثر برخورد ماشین با قربانی اعلام نمود. زیرا دلایل یقینی در این مورد وجود ندارد. ماده ۶۳۳ قانون تعزیرات اسلامی اشعار می‌دارد که مخلص آن چنین است: هرگاه شخصی را که قادر به محافظت از خود نمی‌باشد در جایی مسکونی یا غیر مسکونی رها کنند؛ اگر شخص رها شده فوت شود؛ رها کنند علاوه بر مجازات عمل رها کردن (حبس و یا جریمه) در صورت فوت. قصاص خواهد شد.

۱- آیا قتل واقع شده عمد است یا غیر عمد؟

۲- آیا هر دو نفر مشارکت در جرم معنونه داشته‌اند یا یکی مباشر است و دیگری

معاون جرم است؟

ج ۱- آری همان طرز که در ماده قانون آمده، قتل عمد است؛ چون عمل

از اعمالی است که متعارفاً سبب قتل می‌گردد.

ج ۲- آری هر دو به عنوان شرکت در قتل باید مجازات شوند چون هر دو

شرکت داشته‌اند. ۸۴/۱۰/۵

﴿س ۱۶۳﴾ مردی پس از برقراری رابطه نا مشروع - زنا - با زن اجنبیه وی را با ضربات

متعدد چاقو به قتل رسانده و چون طفل خردسال آن زن، شاهد ماجرا بوده او را نیز با فشار

به عناصر حیاتی گردن - به گمان اینکه خفه شده و فوت گردیده - در همان حالت رها

می‌نماید لیکن به جهت صحنه سازی و به اشتباه انداختن مسوولان قضائی و انتظامی پس

از بازگذاشتن شیر گاز ساختمان، محل را به آتش کشیده و متواری می‌گردد و اکنون

پزشکی قانونی علت تامه مرگ طفل خردسال را استنشاق گاز CO اعلام نموده است. حال با توجه به اینکه قاتل فکر نمی‌کرده که آن طفل زنده باشد و اصولاً عمل باز گذاشتن شیر گاز را نه به انگیزه قتل بلکه به انگیزه وانمود کردن مرگ به لحاظ آتش سوزی انجام داده است خواهشمند است پاسخ فرمائید:

۱- چگونه خواهد بود مجازات قاتل صرفاً به لحاظ قتل کودک خردسال که با استنشاق گاز CO فوت نموده است؟

۲- عنوان قتل طفل خردسال چه خواهد بود؟

۳- آیا می‌توان عمل قاتل در فشار بر عناصر حیاتی گردن را مشمول ماده ۲۱۷ قانون مجازات اسلامی دانست که بیان نموده: «هرگاه جراحی که نفر اول وارد کرده مجروح را در حکم مرده قرار داده و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال، دیگری کاری را انجام دهد که به حیات او پایان بخشد؛ اولی قصاص می‌شود و دومی تنها دیه جنایت بر مرده را می‌پردازد» و عبارت دیگر عمل خفه نمودن قاتل را در حکم قتل و به آتش کشیدن ساختمان را که منجر به سوختن جسد شده عمل جنایت بر میت دانست؟

ج- قتل، عمد است و از موارد جنایت بر میت نمی‌باشد چون جنایت بر میت در جایی است که شخص مرده است و نفس کشیدن همانند نفس کشیدن حیوان بعد از ذبح باشد که مورد، چنین نمی‌باشد. ۸۴/۵/۱۴

﴿س ۱۶۴﴾ در نزدیکی یکی از روستاها تلمبه‌خانه‌ای قرار دارد که آب آن روستا را تأمین می‌کند و نگهبانی و حراست آن به عهده یکی از اهالی ده بوده که ماهیانه از طرف دولت حقوق دریافت می‌کرد و در مقابل حفظ موتور فوق را به عهده داشت. در یکی از روزها که شخص نگهبان کلید موتور را به دست فرزندش داده تا آن را روشن کند، چند دختر جوان برای آب آوردن از نزدیکی تلمبه‌خانه به آنجا می‌روند که بر اثر ریزش باران دختران به ساختمان تلمبه‌خانه پناه می‌برند که اتفاقاً بر اثر تماس لباس یکی از دختران به موتور، جان خود را از دست داده است. البته فرزند آن نگهبان چون طریقه خاموش کردن موتور را نمی‌دانسته، نتوانسته موتور را خاموش کند و همراه دختران دیگر به طرف

بیرون دویند، از آنجایی که مسئول تلمبه‌خانه بر اثر بی احتیاطی و کوتاهی، کلید ساختمان را به پسرش داده که نتوانسته موتور را خاموش کند و اینکه دختران نمی دانستند که نزدیک شدن به موتور، خطرناک است و عدم جلوگیری از ورود آنان، بیان فرماید آیا کسی مقصر است یا خیر؟

ج - چون خود مقتوله به محلی که جای عبور و مرور عامه مردم نیست وارد شده، و فردی هم او را دعوت ننموده، لذا قتل به کسی نسبت داده نمی شود و قصاص و دیه ندارد، و مورد مانند فرعی است که فقها مطرح نموده اند که اگر کسی وارد منزل کسی شد که در آن منزل چاهی بوده و در چاه افتاد و فوت کرد بدون آنکه دعوت شده باشد، در اینجا فتوا داده اند کسی ضامن نیست، قتل به خودش منتسب است نه دیگری، چون صاحب منزل نه سبب است و نه مباشر. ۷۷/۴/۱

﴿س ۱۶۵﴾ در یک مقر نظامی یکی از سربازان دو شیشه الکل صنعتی را با خود به مقر می آورد و ابتدا به انگیزه رفع خطر از الکل صنعتی با وسایلی که در اختیار هست با همکاری همزمانش آن را تقطیر نموده و سپس آن سرباز و چند تن دیگر از همزمان او از آن مایع به قصد مست شدن میل می کنند. با توجه به اینکه مصرف الکل صنعتی بسیار خطرناک و بعضاً مهلک است، یکی از سربازان به دلیل مصرف زیاد، فوت می کند و سایرین نیز دچار تهوع و استفراغ می شوند.

به نظر حضرت تعالی آیا سربازی که الکل را به مقر آورده، در مقابل خون کسی که از روی اختیار الکل مصرف نموده و فوت نموده است مسؤولیت دارد یا خیر؟

ج - به طور کلی هر کسی که بوسیله نوشیدن مایع نوشیدنی و یا خوردن چیز خوراکی از دنیا برود و نوشیدن و خوردن با اختیار و اراده و خواست خودش بوده، لاسیما اگر همراه با ارتکاب حرام و بخاطر عیاشی و مستی و قانون شکنی باشد و نوشیدنی و خوردنی را اطلاع داشته باشد که چه چیز است؛ کسی غیر از خودش مسئول خویش نمی باشد و مقدمات قریبه چه رسد به بعیده در امثال این گونه موارد تأثیری در رفع مسؤولیت نداشته و

ندارد «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و از قضیه شخصیّه اطلاعی ندارم و رفع اختلاف با مرافعه شرعیّه خواهد بود. ۸۴/۴/۱۵
 ﴿س ۱۶۶﴾ در صورتی که شخصی شراب بنوشد و آن گاه مسلوب الاراده گردید و شخصی را بکشد، نوع قتل ارتكابی و حکم قضیه را بیان فرمایید؟

ج - قتل عمد است و قصاص ثابت است؛ زیرا با اختیار خودش که می دانسته عقلش را از دست می دهد اقدام به خوردن شراب نموده. ۸۰/۶/۲۶

﴿س ۱۶۷﴾ در جریان یک درگیری از طرف ضارب جراحی به شخصی وارد شده است و بعد از انتقال به بیمارستان مضروب فوت می نماید. پزشکی قانونی اعلام کرده که ۶۵ درصد علت مرگ ناشی از ضربه ای بوده که توسط ضارب واقع شده است و ۳۵ درصد علت مرگ ناشی از بیماری قلبی (یا بیماری قند) متوفاً بوده که ضارب از این مسئله بی اطلاع بوده است. با این توضیح بفرمایید آیا قتل عمدی است؟ همچنین با تقاضای اولیای دم از ضارب، آیا باید قصاص نفس به عمل آورد یا وجه دیگری دارد؟

ج - اگر قصد قتل محرز شود و یا عمل، عادتاً کشته شده و یا ضربه را به جایی زده که متعارفاً و عادتاً موجب قتل است، حکم به قصاص می شود، زیرا عمد و یا در حکم عمد است، و اگر هیچ یک از آنها احراز صد درصد نشود؛ به حکم احتیاط در دماء و عدم احراز سبب قصاص، حکم به دیه می شود.

﴿س ۱۶۸﴾ شخصی با داشتن زمینه بیماری قلبی در یک نزاع و درگیری مورد هجوم قرار می گیرد و با مختصر کتککاری پس از جیغ و داد، خودش به زمین افتاده و از دنیا می رود. پزشکی قانونی علت مرگ را سکت قلبی تشخیص داده، ولی اعلام نموده که عمل مهاجم موجب هیجان در متوفاً و تسریع در فوت گردیده که تأثیر آن در مرگ به میزان سی درصد برآورد می شود. آیا این مقدار جنایت موجب قصاص می شود یا دیه و یا هیچ کدام؟ و در صورتی که موجب دیه شود، آیا

مهاجم به همین درصد ذکر شده ضامن دیه است و یا اینکه درصدها ملاک نیست دیه تنصیف می‌گردد؟

ج - اگر قصد مهاجم به قتل محرز گردد (هر چند اثباتش مشکل است)، قتل علی‌المشهور و الاشبہ بالقواعد موجب قود و قصاص و عمد می‌باشد، چون قصد قتل را نموده است، قتل عمدی است هر چند آلت قتاله نبوده و لیس ممّا یقتل به غالباً و هر چند ضربه هم به جایی که غالباً موجب قتل است نخورده باشد، کالضرب بالحصاة فی رجله مثلاً بقصد القتل قضاءً لصدق القتل متعمداً فیکون مشمولاً لاطلاق مادّل علی القصاص فيه و لما فی بعض الاخبار من تفسیر العمد بما فيه القصد کخبر المروى عن تفسیر العیاشی عن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی عبدالله علیه السلام - فی حدیث - فأما کل شیء قصدت الیه فأصبته فهو العمد،^۱ بل فی بعضها التصریح بالقود کمرسل ابن ابی عمیر المروى عن تفسیر العیاشی ایضاً عن احدهما علیهما السلام قال: کلّمَا ارید به فیه القود، و انما الخطأ أن ترید الشیء فتصیب غیره^۲ و یؤید ذلك کله بما فی الجواهر،^۳ «و ان ارسل» و بعدم مدخلية الالة لغة و عرفاً فی الصدق، و قلت تأثیر عمل مهاجم مانع از نسبت نمی‌باشد، همان طور که در مریض مشرف به موت مانع نبوده، ففی الجواهر: [و فی القواعد «ولو قتل مریضاً مشرفاً و جب القود» و هو كذلك لصدق القتل عرفاً^۴، انتهى، و لا یخفی که صدق و نسبت عرفی به خاطر آن است که اگر عمل مهاجم نبود ناراحتی قلبی به تنهایی سبب مرگ نمی‌شد، کما اینکه عمل هم بدون ناراحتی علی المفروض نیز به تنهایی سبب نمی‌شد،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، باب ۱۱ من أبواب القصاص فی النفس، حدیث ۱۸، ص ۴۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، باب ۱۱ من أبواب القصاص فی النفس، حدیث ۱۶، ص ۴۰.

۳. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۱۳.

۴. همان جا، ص ۵۸.

پس سببیت، سببیت مشترک در نسبت و صدق است، لیکن یکی از آنها یعنی عمل مهاجم موضوع و سبب قصاص است مثل عمل احدالشركاء فی القتل العمدی دون دیگری، مثل عمل السبع الشریک للشخص فیه؛ و اما اگر به قصد قتل نبوده که ظاهراً سؤال هم از آن می باشد چنین قتلی به خاطر عدم عمد در قتل و عدم غالبیت آلت ضرب و یا محل آن برای کشته شدن، قتل عمدی نیست، بلکه شبه عمد است كما علیه المشهور بل عن الغنیة الاجماع علیه و علیه اتفاق الفتاوی فی عصرنا ایضاً بل لا خلاف فیه الا من الشیخ فی المبسوط فقط مع مافی المنقول عنه الخلاف من انه على الاطلاق او فی الآلة المحدده فقط و کیف کان فیدل علی المشهور مضافاً الی عدم صدق العمد كما هو واضح صحیحة ابی العباس، البقباق عن ابی عبد الله انه قال: قلت له: ارمى الرجل بالشیء الذی لا یقتل مثله، قال: هذا خطأ ثم اخذ حصاة صغيرة فرمى بها، قلت: ارمى الشاة فاصیب رجلاً، قال: هذا الخطأ الذی لا شک فیه، و العمد الذی یضرب بالشیء الذی یقتل بمثله. بنابراین، قصاص ندارد. اما دیه به حکم نسبت قتل به مهاجم و به حکم «لا یبطل دم امرء مسلم»، ثابت و به عهده او می باشد و تمام دیه هم از باب دیه شبه عمد به عهده اش ثابت است، چون دخالت ناراحتی قلبی همانند دخالت سبع سبب ضمان نمی گردد، چون دخالتش در اختیار و اراده مقتول قطعاً نبوده تا ضمان بیاورد، بلکه باید گفت: «فعلیة السببیه لذلك المرض القلبی و صیورته دخیلاً فی موت صاحبه لم یکن الا بتسیب من المهاجم القاتل ایضاً».

۷۷/۶/۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۴۲، باب ۱۱ من أبواب القصاص فی النفس، حدیث ۷.

۲. ارتکاب قتل با فعل غیر مادی

﴿س ۱۶۹﴾ اگر فردی در حالت و وضعیتی باشد که با شنیدن خبر ناگوار احتمال مرگش می‌رود، و شخصی با اطلاع از این موضوع به قصد قتل وی، به وسیله تلفن خبر ناگواری به اطلاع وی می‌رساند و آن فرد هم بر اثر شنیدن آن خبر فوت می‌نماید، حکم قضیه چگونه است؟

ج - قتل عمد است و مورد مانند بقیه موارد قتل تسبیبی است. ۷۶/۲/۳۱

﴿س ۱۷۰﴾ اگر فردی - با علم به این که مبتلا به بیماری کشنده ایدز می‌باشد و مبتلایان به این بیماری در آینده ای نه چندان دور، جان خود را از دست می‌دهند. و نیز با علم به این که یکی از شایع ترین راههای انتقال این بیماری به افراد دیگر از طریق برقراری تماس جنسی می‌باشد - عمداً با برقراری تماس نامشروع جنسی با دیگر افراد جامعه به قصد مبتلا کردن آنها به بیماری ایدز، عده ای را به این بیماری دچار کند هر چند تا به حال هم کسی از این مبتلا شدگان توسط فرد مورد نظر نمرده باشد چه کیفری مقرر است؟

ج - این گونه اعمال جزء معاصی کبیره است که تعزیر و مجازات دارد و اگر متوجه احتمال تلف شدن و مردن طرف بوده و این امر پزشکی و بهداشتی را می‌دانسته، با فرض مردن بیمار، جرمش قتل عمد می‌باشد و موجب قصاص است. ۸۲/۸/۲۳

﴿س ۱۷۱﴾ با توجه به مهلک بودن بیماری قابل انتقال ایدز، لطفاً نظر خود را در مورد سؤالات ذیل بیان فرمایید:

اگر فردی که حامل ویروس ایدز است از طرق مختلف این ویروس را به افراد دیگر منتقل کند در موارد زیر چه حکمی دارد؟

الف - در موردی که فرد در اثر انتقال ویروس بیمار شود؟

ب - در صورتی که در اثر انتقال ویروس، فرد، بیمار شده و سپس فوت کند؟

ج - در صورت عدم آگاهی فرد ناقل به ماهیت خطرناک بیماری یاد شده، سرایت

آن چه تأثیری در هر یک از احکام بالا دارد؟

ج - انتقال دهنده و ویروس ایدز یا هر مرض دیگری اگر آگاه به مرض خود و به مسری بودن و اثر گذاشتن آن مرض در دیگری باشد و به خاطر عدم دقت و بی‌مبالاتی، سبب انتقال گردد؛ به حکم اضرار و مباشرت در قتل، ضامن جبران خسارت در بیماری و دیه در قتل می‌باشد نیز اگر سبب این عمل باشد همان حکم جاری است چون اضرار و جنایت به او منتسب است. و اما اگر آگاه به بیماری یا به مسری بودن نباشد و غافل از هر دو یا یکی از آنها باشد به نحوی که احتمال سرایت اصلاً در ذهنش وجود نداشته، ضامن خسارت وارده نبوده؛ چون به خاطر جهل و غفلت، جنایت و قتل به او نسبت داده نمی‌شود و بی‌مبالاتی و بی‌دقتی هم در حق او تحقق پیدا نکرده و ضامن بر مباشرت است و از آنچه گذشت، روشن می‌باشد که با احتمال و شک در سرایت اگر احتیاط‌های لازم رانمود، به حکم اضرار و اتلاف و عدم مبالات، ضامن است چه رسد به صورت علم و آگاهی به سرایت. این بود حکم فروع مسأله از حیث ضامن و جبران خسارت که مورد سؤال است و اما مسأله مجازات و کیفر، بحث دیگر و سؤال و جواب دیگر را می‌طلبد.

۸۲/۱۱/۲۶

۳. خطای در تطبیق در قتل نفس

﴿س ۱۷۲﴾ شخصی برای کشتن زید به طرف شخصی به تصور اینکه آن شخص زید است تیراندازی نموده و او را می‌کشد، اما معلوم می‌گردد که آن شخص که به قتل رسیده اساساً زید نبوده و قاتل شخص دیگری را اشتبهاً به جای زید تلقی و کشته است. آیا این نوع قتل که از مصادیق اشتباه در شخصیت مقتول است، قتل عمدی است یا خیر؟

ج - ظاهراً در حکم قتل عمد باشد و اولیای مقتول که مظلوم می‌باشند، حق قصاص دارند و برای آنها سلطنت بر قصاص ثابت است «وَمَنْ قُتِلَ مُظْلُوماً

فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّهِ سُلْطَانًا»^۱

۷۷/۴/۱

﴿س ۱۷۳﴾ در صورتی که به قصد قتل به طرف شخص معینی تیراندازی شود و به علت موانع خارجی تیر به شخص دیگری اصابت کند و موجب مرگ وی گردد، آیا در این مورد قتل عمد است یا غیر عمد؟

ج - به نظر این جانب در این گونه قتلها که قصد آدمکشی وجود دارد و مقتول هم مظلومانه کشته می شود، حسب اطلاقات قصاص و آیه شریفه و من قتل مظلوماً، حق القصاص ثابت است.

۷۷/۱/۱۶

﴿س ۱۷۴﴾ شخصی دختر دوازده ساله‌ای را ربوده و پس از ۲۴ ساعت او را رها کرده است، پدر و برادر دختر به گمان اینکه به دختر هتک حرمت شده، تصمیم می‌گیرند که رباینده را به قتل برسانند، لذا کمین کرده و شخص دیگری را اشتبهاً به قتل می‌رسانند، آیا مورد از موارد قتل عمد محسوب است، یا شبه عمد؟

ج - حکم قتل عمد را ندارد و قتل ظالمانه و با سوء نیت نبوده، چون بنابر این بوده که قتل به تصور مهدورالدم بودن و دفاع از ناموس و هتک حرمت، تحقق پیدا کند. پس نمی‌توان گفت مقتول مظلومانه به خاطر سوء نیت کشته شده، تا ولی، حق قصاص پیدا کند؛ آری، دیه دارد.

۷۱/۸/۳

۴. شرکت و معاونت در قتل

﴿س ۱۷۵﴾ زید قصد قتل عمرو را دارد و به بکر پیشنهاد می‌کند به اتفاق عمرو را در استخر بیندازیم. زید می‌داند که عمرو شنا بلد نیست و استخر نیز عمیق است، اما بکر از این موضوع (یعنی شنا بلد نبودن عمرو و عمیق بودن استخر) اطلاعی ندارد و اصولاً قصد قتلی ندارد. ولی پیشنهاد زید را پذیرفته و هر دو به اتفاق عمرو را در استخر می‌اندازند و او در اثر خفگی در آب می‌میرد. حال قتل نسبت به هر یک از این دو (زید و بکر) چه نوع قتلی است؟ و برای هر کدام چگونه باید مجازات تعیین کرد؟ توضیح اینکه قتل

۱. اسراء، آیه ۳۳.

مستند به فعل هر دو می باشد.

ج - هر چند مفروض در سؤال آن است که بکر قصد قتل نداشته، لیکن اگر انداختن فردی مانند مقتول در استخر مفروض، به نظر مردم و عرف و عادت، وسیله کشتن حساب شود، او هم شریک در قتل محسوب می گردد و اولیای دم می توانند با پرداخت دیه کامل، هر دو را قصاص نمایند؛ و اما اگر این معنا احراز نشود که ظاهراً احرازش هم مشکل است، زید به عنوان قاتل محکوم به قصاص و بکر هم تعزیر می شود چون انداختن افراد در آب بدون رضایتشان، دخالت در سلطه آنها و ایذا و حرام می باشد. و بکر دیه بدهکار نمی باشد چون اولاً سبب یعنی زید که سبب دخالت بکر بوده اقوای از او که مباشر است می باشد بخاطر جهل بکر و عدم قصدش.

و ثانیاً اگر از مسئله اقوایت سبب صرف نظر شود و بکر را قاتل شبه عمد بدانیم باز دیه بدهکار نیست چون اطلاق ادله دیه در شبه عمد بر فرض اطلاقش، از چنین مواردی که دیگری او را فریب داده و مغرورش نموده و قانون شکنی کرده، انصراف دارد، چون مغرور ضمان مستقر ندارد نه شرعاً و نه عقلاً و قانون گذار هم از قانون شکن آن هم آدم کش و قاتل حمایت نمی کند و معلوم است که اگر از بکر نصف دیه گرفته شود باید به قاتل (زید) داده شود و هو کما تری. وبالجملة شریک شدن بکر در قتل گرچه بنحو مباشرت است لکن سببیت زید در شریک شدن بکر اقوا است. ۸۳/۱۲/۱۳

﴿س ۱۷۶﴾ اگر دو نفر به قتل متهم باشند و هر کدام ادعا کنند که دیگری قاتل است، چه

باید کرد؟

ج - اگر مورد لوث نباشد، راهی جز تقسیم دیه بین آنها به طور مساوی نیست، به خاطر آنکه قصاص هر یک خلاف احتیاط در دماء است، و قصاص هر دو هم قطعاً نادرست است و قصاص به وسیله قرعه را هم کسی

فتوا نداده است.

۷۴/۱۲/۲۲

﴿س ۱۷۷﴾ اگر سه نفر با سلاح‌های مشابه به طرف فردی تیر اندازی کنند و یکی از فشنگ‌های شلیک شده به سمت قلب مجنی علیه اصابت نماید و منجر به قتل وی شود اگر هر سه در بازجویی اقرار به قصد قتل مقتول بنمایند ولی در تحقیقات مشخص نشود گلوله از کدام اسلحه ضاربین شلیک شده چه مجازاتی در انتظار متهمان خواهد بود؟

ج - اینگونه اقرارها چون عرفاً اقرار به ضرر نمی‌باشد (چون این اقرارها سبب می‌گردد که قاتل معلوم نشود و با معلوم نشدن قاتل، قصاص تحقق نیابد و تنها محکوم به دیه شوند و دیه در چنین مواردی که در مقابل قصاص است از نظر عقلاً ضرر محسوب نمی‌شود) معتبر نبوده و وجود این اقرارها کالعدم است و اولیاء و محکمه باید به دنبال ادله و براهین دیگر بروند و اگر مورد از موارد لوث بود فیها و الاً حسب قواعد دیگر عمل شود مثلاً با فرض عدم ادعای اولیای دم نسبت به شخص معین و ادعای جهل نسبت به قاتل، همراه با علم اجمالی که در سؤال آمده ظاهراً حکم به دیه می‌شود و دیه هم به عهده افراد متهم است که بالسویه باید به اولیای دم پردازند و ناگفته نماند که قتل هر چند عمد است لیکن بخاطر شبهه و نبود علم تفصیلی قصاص جایز نیست و در دماء باید احتیاط کرد بعلاوه که گفته می‌شود قصاص، حدّ است و «الحدود تدرأ بالشبهات» و اگر بخواهیم هر دو را اعدام کنیم؛ اسراف در قتل است و زیاده روی و کشتن انسان بی‌گناه یعنی یک نفر از آنها و اگر قائل به تبعیض شویم؛ آن هم بی‌وجه است چون سبب کشتن کسی می‌گردد که قاتل بودنش مشکوک است و آن هم حرام می‌باشد قرعه نیز با قطع نظر از عدم شمول ادله‌اش امثال مورد را، هیچ یک از فقها به آن فتوا نداده و نمی‌توان چنین فتوایی داد چون باب، باب قتل و کشتن انسان است و اما پرداخت دیه برای آن است که خون نباید هدر رود.

۸۴/۳/۲۹

﴿س ۱۷۸﴾ ۱- پسر و دختری که عاشق هم بوده‌اند نسبت به قتل چهار نفر از خانواده دختر - که با ازدواج آنها مخالفت می‌کردند - تصمیم می‌گیرند و مقدمات قتل و نحوه آن را برنامه‌ریزی نموده‌اند، و با تبانی قبلی دختر، برادر و خواهر خود را فریب داده و با عنوان کردن مسابقه، هر یک از آنها را به درون زیر زمین برده و در ابتداء با طناب دست‌های آنها را بسته و سر هر یک را در طشت آب برده و سپس پسر جوان به کمک وی آمده و سر آن دو را زیر آب نگهداشته تا در نتیجه به قتل رسیده‌اند. آیا اتهام این دو، شرکت در قتل بالمباشرة می‌باشد و یا اینکه نسبت به دختر عنوان امساک دارد؟

۲- نظر به اینکه ابتدا خواهر دختر به قتل رسیده و در مرحله دوّم مادر دختر و مرحله سوم برادر دختر، و مرحله چهارم پدر دختر به قتل رسیده، و از طرفی چون دختر در قتل شرکت داشته، چه بالمباشرة (نسبت به خواهر و برادر) و چه با تسبیب (نسبت به پدر و مادر - نگهداری) قهراً محروم از ارث می‌باشد، و نسبت به قصاص از پسر جوان در رابطه با قتل‌ها محروم است، اما نظر به اینکه پدر دختر دارای یک برادر می‌باشد، و مادر دختر نیز دارای پدر و مادر می‌باشند، و عموی دختر نسبت به قصاص برادرش از پسر و دختر متهم به قتل گذشت نموده، و پدر و مادر (جدّ و جدّه مادری) نیز از دختر گذشت نموده‌اند، آیا با توجه به گذشت آنها، ولی فجیع بودن واقعه قتل چهار نفر در یک خانواده و ایجاد ناامنی در جامعه، و قهراً تشویق فساد در یک شهرستان محدود حکم به قصاص و استفاده از ولایت حاکم، و ولی امر در اجرای قصاص، پس از عفو ولی دم، قصاص ساقط می‌شود؟

۳- آیا در مورد ممسک نیز پس از عفو ولی دم حکم قصاص ساقط می‌شود یا حکم در دو مورد حسب مورد و دلیل اختلاف دارد؟

ج ۱- در مفروض سؤال، پسر قاتل چهار نفر می‌باشد و حق القصاص برای اولیای آنها ثابت است، هر چند نسبت به قتل برادر و خواهر، دختر شریک در قتل می‌باشد. اما نسبت به دختر در قتل پدر و مادر دیده‌بان بوده و مجازات دیده‌بان برایش ثابت است و نسبت به برادر و خواهر شریک در

قتل می‌باشد.

ج ۲ - در مفروض سؤال هر چند قتل به نحو فجیعی بوده، اما با عفو اولیای دم، مانند سایر موارد، قصاص ساقط می‌گردد. لیکن حاکم شرع برای مصلحت جامعه و جلوگیری از فساد در آن می‌تواند قاتل را با حبس تعزیری و غیر آن هر نحو مصلحت بداند، کما و کیفاً، مجازات نماید.

ج ۳ - مجازات ممسک و دیده‌بان، مانند حق قصاص در اختیار اولیای دم می‌باشد و جزو حق الناس است. ۷۴/۸/۲۴

﴿س ۱۷۹﴾ زیدی عمری را از محل خود به محل دیگری می‌برد تا حق خود را از دیگری به وسیله او که مسلح به سلاح گرم بوده بگیرد، در بین راه برخورد می‌کنند به شخص ثالثی که سابقه درگیری با عمرو داشته، عمرو از فرصت استفاده می‌کند و با او درگیر می‌شود و او را به وسیله گلوله به قتل می‌رساند، زید در این بین تمام تلاش خودش را کرده تا از درگیری جلوگیری نماید، آیا این زید که باعث شده آن فرد را با اسلحه به روستای دیگر ببرد و منجر به قتل فرد سومی شود، در قتل شریک است یا خیر؟

ج - کسی که همراه با قاتل است با فرض اینکه قصد درگیری با مقتول را نداشته، با او هم درگیر نشده و شریک در قتل هم نبوده، بلکه در حدّ توان خود میانجیگری هم کرده است، مسؤول و مقصّر نیست، و ناگفته نماند که رفتن به اماکن دیگران آن هم با فرض مسلح بودن، علاوه بر آنکه عمل خطرناکی می‌باشد حرام و معصیت است و باید از آن استغفار و توبه نمود. ۷۵/۸/۱۷

﴿س ۱۸۰﴾ آیا مجازات معاونت در قتل عمد همچون قتل عمد، حق الناس است و از سوی اولیای دم قابل گذشت است؟ یا جنبه حق الله دارد و عفو آن منحصرأ در اختیار حاکم شرع می‌باشد؟

ج - حق الناس است، چون اگر معاونت به شرکت در قتل و نسبت قتل به همه آنها برگردد که حق الناس بوده، به اعتبار نسبت قتل به آنها و قاتل

بودنشان واضح است، و اگر معاونت به چنین حدی هم نرسد نیز حق الناس است، چون جرم بودن آنها باز به اعتبار دخالت در کشتن مردم و دیگران است نه به اعتبار حرمت الهیّه محض مثل زنا که هیچ ربطی به حق الناس ندارد و لذا عفو مؤثر در سقوط حد نمی باشد. ۸۱/۱۱/۱۷

﴿س ۱۸۱﴾ در یک نزاع دسته جمعی که حدود بیست نفر از دو طرف شرکت داشته اند، یک نفر بر اثر دو ضربه شدید کشته می شود که تقدم و تأخر ضربات مشخص نیست و ضارب یا ضاربان این دو ضربه از گروه مقابل بوده، لیکن مشخص نیست که چه کسی یا کسانی می باشند، آیا حکم قضیه باید با قرعه و پرداخت دیه تمام شود و یا قصاص امکان پذیر است؟ و اگر قرعه باشد چون دو ضربه بوده، یک نفر با قرعه محکوم شود یا دو نفر؟ و چنانچه گروه قاتل «طوعاً» حاضر باشند که جمعاً دیه مقتول را بپردازند، باز هم قرعه لازم است یا خیر؟

ج - با فرض عدم ادّعی اولیای دم نسبت به شخص معین و ادّعی جهل نسبت به قاتل، همراه با علم اجمالی که در سؤال آمده، ظاهراً حکم به دیه می شود، و دیه هم به عهده افراد متهم است که بالسویه باید به اولیای دم بپردازند، و ناگفته نماند که قتل هر چند عمد است، لیکن به خاطر شبهه و نبود علم تفصیلی، قصاص جایز نیست، و در دماء باید احتیاط کرد، بعلاوه که گفته می شود قصاص حد است و «الحدود تُدرء بالشبهات»، و اگر بخواهیم بیش از یک نفر را اعدام کنیم، اسراف در قتل است و زیاده روی و کشتن انسان بی گناه، و اگر قاتل به تبعیض شویم، بی وجه است و سبب کشتن کسی می گردد که قاتل بودنش مشکوک و آن هم حرام می باشد. قرعه نیز با قطع نظر از عدم شمول ادله اش امثال مورد را، هیچ یک از فقها به آن فتوا نداده و نمی توان چنین فتوایی داد، چون باب، باب قتل و کشتن انسان است، و اما پرداخت دیه برای آن است که خون نباید هدر رود؛ و پرداخت دیه از طرف همه آنها که با رضایتشان باشد، مانعی ندارد، بعلاوه که در مفروض سؤال حسب شرع باید همه آن افراد دیه را بپردازند، یعنی

اگر راضی هم نباشند نیز باید همه بالسویه دیه را بپردازند، چون دیه در موارد علم اجمالی بین افراد بالنسبه به عدد آنها تقسیم می‌شود. ۷۹/۴/۲

۱.۵. اکراه در قتل

﴿س ۱۸۲﴾ آیا دستور شوهر به زن برای قتل یک فرد، مجوز تخفیف مجازات او می‌باشد؟

ج - زوج مستحق کیفر امر به قتل است، لیکن امرش موجب تخفیف در مجازات زوجه‌اش نمی‌گردد. ۷۷/۱۲/۲۰

﴿س ۱۸۳﴾ اگر مکره، مکره را به بیشتر از قتل تهدید کند به این معنا که بگوید اگر فلانی را به قتل نرسانی، خود و خانواده‌ات را به قتل می‌رسانم یا تو را قطعه قطعه می‌کنم. آیا این صورت، مجوز قتل می‌باشد؟

ج - هر چند معروف در فتوای اصحاب عدم اکراه در قتل است و اینکه مباشر در قتل قصاص می‌شود، کما اینکه مقتضای اطلاق عباراتشان عدم فرق است بین آنچه قاهر و مکره (بالکسر) توعدش به قتل مقهور و مکره (بافتح) تنها باشد یا زیاده بر آن مانند مورد سؤال، اما به نظر این جانب قتل هم مانند بقیه امور قابل اکراه است و بر مباشر مکره (بافتح) و مقهور قصاص نیست، و قصاص بر سبب قاهر و مکره (بالکسر) است به شرط آنکه توعدش به قتل باشد. ۷۷/۱۰/۳۰

﴿س ۱۸۴﴾ اگر شخصی دیگری را اکراه «اجبار» کند که: اگر فلانی را نکشی تو را خواهم کشت یا اگر فلانی را نکشی تو را مثله خواهم کرد و خواهم کشت؟ یا اینکه اگر فلانی را نکشی تو و خانواده‌ات را خواهم کشت. در صور فوق، آیا مکره مجاز است آن عمل را انجام دهد؟ و آیا مسئولیت دارد یا خیر؟

ج - معروف بین فقها آن است که قتل اکراه بردار نمی‌باشد و قاتل محکوم به قصاص است، لیکن نظر این جانب آن است که اکراه به قتل اگر با توعد

به قتل باشد که مفروض در سؤالها می باشد، قاتل قصاص نمی شود، بلکه قصاص بر اجبار کننده است و بر مقهور و مکره (بافتح) چیزی نیست. قضااً لعموم حدیث الرفع.

۷۷/۱۰/۲۵

﴿س ۱۸۵﴾ اگر بگوییم که اکراه در قتل نفس مجوز قتل نیست و مرتکب قصاص می شود، شامل اکراه در مادون النفس نیز می شود و یا اینکه اکراه در مادون النفس، موجب دفع ضمان مرتکب و ایجاد ضمان برای اکراه کننده می شود؟

ج- بر همان قول و مبنا هم شامل مادون النفس نمی شود و باید اقتصار نمود در حکم برخلاف قواعد به موردش، و نمی توان تعدی نمود. ۷۶/۹/۲۱

۶. ایراد ضرب و جرح یا قتل با رضایت مجنی علیه

﴿س ۱۸۶﴾ ایراد ضرب و جرح با رضایت مجنی علیه چه حکمی دارد؟ کشتن انسانی با

رضایت خود او، چگونه است؟

ج- حرام است و حکم عدم رضایت را دارد، و کشتنش موجب قصاص می باشد. ۷۸/۴/۴

فصل دوم: شرایط قصاص

۱. حکم قتل غیر مسلمان توسط مسلمان

﴿س ۱۸۷﴾ اگر مسلمانی عمداً یا به طور شبه عمد، یا خطای محض، مرتکب قتل غیر مسلمان شده باشد، آیا محکوم به قصاص است یا پرداخت دیه؟

ج - در موارد عمد، محکوم به قصاص است «ولکم فی القصاص حیاة» یا اولی الالباب»، و همان طور که مالش محترم و در مجازات خیانت به مالش و سرقت از آن، بین مسلم بودن خائن و سارق و غیر مسلم بودن فرقی نیست، در قتل عمدی اش هم که مربوط به احترام به جانس که محترم است می باشد نیز فرقی نمی باشد، و اطلاق ادله قصاص محکم و متبع است، و ناگفته نماند که اخبار خاصه در مسئله با هم تعارض و اختلاف دارد، و در موارد غیر عمد محکوم به پرداخت دیه است.

۲. اسلام آوردن کافر پس از ارتکاب قتل مسلمان

﴿س ۱۸۸﴾ آیا اسلام آوردن قاتل بعد از ارتکاب قتل، مانع از قصاص می شود؟ اگر مانع می شود، آیا میان اسلام ظاهری (به انگیزه فرار از قصاص) با اسلام واقعی

(قلبی) تفاوتی وجود دارد؟

ج - بر مبنای کسانی که قتل مسلم به وسیله کشتن کافر را جایز نمی‌دانند و می‌گویند «لا یقتل المسلم بالکافر»، اسلام آوردن قاتل بعد از قتل، حکم اسلام قبل از قتل را دارد و حقیقت اسلام همان اظهار شهادتین بر زبان است و همان کفایت می‌کند، مگر آنکه محرز شود شهادتین را می‌گوید ولی اصلاً به آن اعتقاد ندارد، که در این صورت به عقیده بعضی‌ها اسلام محقق نمی‌شود.

۷۸/۱/۱۷

۳. قتل فرزند توسط پدر یا مادر

﴿س ۱۸۹﴾ همان‌گونه که مستحضرید شورای فرهنگی اجتماعی زنان در حال بررسی مبانی فقهی قوانین مدنی و جزایی مربوط به خانواده است، و پس از اتمام تحقیق هر بخش از احکام، خلاصه‌ای از نتایج حاصله خدمت علمای عظام برای کسب رهنمود تقدیم می‌گردد. لذا به پیوست نتیجه تحقیق (مجازات کشتن فرزند از دیدگاه فقه)، مشتمل بر شش فصل در یکصد صفحه از حدود پنجاه و هفت منبع فقهی استخراج گردیده است. در حد چکیده‌ای اجمالی از استدلالات موجود جهت مطالعه و اعلام نظر جناب عالی تقدیم می‌گردد، مستدعی است بذل عنایت فرموده نظر فقهی خود را در این زمینه اعلام فرمایید؟

ج - با توجه به الغای خصوصیت از والد، و تنقیح مناط به نظر عرف و اینکه معیار ولادت و دخالت در پیدایش و سببیت در به دنیا آمدن فرزند است، و اینکه حقوق مادر و رعایت جنبه‌های عاطفی و ترحم به او زیادتر از پدر است، و به اینکه هر چند حیات معلول قصاص است « ولکم فی القصاص حیاة »، اما عفو و قصاص نمودن هم خیر است و به اینکه در دماء باید احتیاط نمود، و به اینکه با فرض اتفاق علمای عامه از آنهایی که قائل به عدم قصاص والد به ولد هستند، به عدم قصاص مادر و ردع نمودن ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - و سؤال نمودن محدثین هم از مسئله، با فرض

اینکه از قصاص فرزند به قتل مادر سؤال شده، همه و همه اگر اقوایت عدم قصاص در مادر را ثابت ننمایند، حداقل از اینکه منشأ شبهه است و عدم قصاص خالی از وجه نمی باشد، و عمومات و اطلاقات قصاص با وجوه مذکوره و تراکم ظنون که حجیتش نزد عقلا بعید نمی باشد، تخصیص و تقیید می خورد.

۷۷/۱۲/۲

﴿س ۱۹۰﴾ آیا قتل فرزند توسط مادر، قصاص دارد یا خیر؟

ج - به نظر این جانب، عدم قصاص مادر هم مثل پدر خالی از وجه نمی باشد، به خاطر اینکه عرف خصوصیت پدر بودن را مورد توجه قرار نمی دهد، بلکه معیار را نقش پدر و مادر در پیدایش و سببیت در بدنیا آمدن فرزند می بینند، و اینکه قتل از طرف والد که دارای عاطفه خاص به فرزند است معمولاً ناشی از عداوت انسانی و اغراض شخصی نمی باشد، و این معنا در مادر اگر به طور اشد و اقوی موجود نباشد به طور مساوی قطعاً وجود دارد، بعلاوه که وقتی حقوق مادر زیادتر از پدر است، کشته نشدن او اولی از کشته نشدن پدر است، و از همه گذشته عفو و قصاص ننمودن هم خیر است و در دماء هم شرع مقدس احتیاط نموده است و مادر به ترحمی بیشتر از پدر نیازمند است، با توجه به همه این ظنون که حجیت آن نزد عقلا بعید نیست، سبب تقیید اطلاقات قصاص و یا انصراف آنها می گردد.

۸۰/۱۱/۱۷

﴿س ۱۹۱﴾ اخیراً در یکی از برنامه های سرتاسری امریکا، یکی از مجریان گفته است طبق قانون ایران پدر در قتل فرزندش مجرم شناخته نمی شود و این قانون از قرآن گرفته شده است. لطفاً نظر تان را بیان فرمایید؟

ج - لازم به ذکر است که اسلام هر چند در قتل عمدی و با سبق تصمیم، حکم به قصاص برای جلوگیری از آدمکشی دارد «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب»، لیکن از جهت تربیتی و اخلاقی عنایت خاصی به عفو و گرفتن دیه و مجازاتهای دیگر دارد، تا جایی که درباره همان قتل

عمد فرموده « و ان تعفوا خیر لکم ». « عفو برای اولیای دم بهتر است و برای آنها خیر است ». و بر همین مبناست که تا توانسته موارد قصاص را کم کرده و به حداقل و ضرورت اکتفا نموده و مواردی را استثنا کرده که یکی از آنها مسئله قتل فرزند توسط پدر است که مجازات اعدام برای او قرار داده نشده، هر چند مجرم است و مجازاتهای دیگری را باید متحمل شود؛ و کم کردن اعدام خواسته امروز طرفداران حقوق بشر است و چگونه پدر مهربان و متکفل امور خانواده را اعدام نماییم، با اینکه قطعاً وقتی دست به کشتن فرزندش می‌زند، برای آدمکشی نمی‌باشد و گویای دشمنی با انسانها نیست، بلکه، لابد عمل خلاف بزرگی را در فرزندش مشاهده کرده و ناراحت و عصبانی شده و دست به چنین عملی زده، و آیا می‌توان این پدر عصبانی شده را کشت. آری، باید مجازاتش نمود و مجرم است که همه بشریت هم او را مجرم دانسته و مجازات می‌نمایند، خلاصه پدر مجرم است اما جزایش اعدام نمی‌باشد، نه آنکه کشتن فرزند جرم نیست، که نه تنها شرع اسلام نمی‌گوید، بلکه هیچ قانونی نمی‌تواند او را غیر مجرم بداند.

۷۷/۲/۲۴

﴿س ۱۹۲﴾ چنانکه مستحضرید در ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی چنین آمده است «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد» که این ماده باعث قتل‌های زیاد و استناد پدر و جد پدری به این ماده شده است.

لذا مستدعی است با تکیه بر مفتوح بودن باب اجتهاد - که راز ماندگاری فقه شیعی است - نظر فقهی خود را در این خصوص مرقوم فرمائید؟

ج - استثناء از اصل کلی قصاص در قتل ولد توسط والد که در روایات صحیح و معتبره آمده به نظر این جانب اختصاص به جایی دارد که قتل از راه عواطف و تخلف فرزند از نصایح خیر خواهانه پدر باشد نه سایر موارد که قتل با انگیزه‌های دیگر - که در بقیه قتل‌ها وجود دارد - باشد، که در آن

صورت اصل کلی قصاص ثابت است و به عبارت دیگر عدم قصاص والد اختصاص دارد به جایی که جان پدر با همه عواطف و نصایح و خیر خواهی برای فرزندش و تخلف فرزند، به لبش رسیده و تقریباً اگر نگوییم تحقیقاً، پدر کانه به خاطر همان نصایح و تخلف‌ها بدون اختیار دست به چنین عملی زده، نه در جاهایی که پدر با انگیزه‌هایی که در سایر قتل‌ها موجود است قتل را انجام دهد؛ یعنی قتل به خاطر اغراض شخصی و دشمنی و طمع در مال و پست و ریاست و یا فاش نشدن خیانت‌ها و امثال آن‌ها بوده؛ چون در این گونه قتل‌ها والدیت و ولدیت که در لسان ادله آمده، هیچ‌گونه دخالت و سهمی نداشته و ادله استثناء به خاطر همین دلالت، یا ظهور در قسم اول دارد و یا از قسم دوم منصرف است و به هر حال شمول دلیل استثناء به خاطر اطلاق دلیل می‌باشد و آن اطلاق یا به خاطر همان اشعار ذکر شده و مناسبت حکم و موضوع، منصرف از قتل‌هایی با انگیزه ضد بشری و ضد انسانی (یعنی قسم دوم) می‌باشد و تنها شامل قسم اول است یعنی انصراف به سوی او دارد و یا اصولاً همان جهت دخالت عنوان والده و ولد در قتل و فهم عقلائی که قانونگذار نمی‌خواهد جنایت بر فرزند را بدون قصاص بگذارد و مناسبت حکم و موضوع، سبب ظهور لفظی آن دلیل به واسطه قرینه ذکر شده در اختصاص به قسم اول است. به علاوه که اگر بر فرض قبول کنیم که دلیل اطلاق دارد و شامل همه قتل‌های فرزند توسط پدر می‌شود نیز باید قائل به اختصاص بشویم، چون اطلاقش خلاف قرآن ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ می‌باشد به خاطر آن که با چنین استثنائی و نداشتن ترس از قصاص، حیات فرزندان و جامعه تأمین نخواهد شد و ناگفته نماند آیه ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ﴾ لسانش آبی از تخصیص است، پس اطلاق آن ادله مخالف با آن می‌باشد و باید ضرب علی الجدار شود. اما استثناء از قصاص در مورد قتل عاطفی ولد توسط والد که بیان شد به حیات جامعه ضربه ای

نمی زند، چون قتل پدر برای چنان قتل‌هایی مانع و رادع قتل پدران در آن حال خاص نمی‌باشد و از همه گذشته شاید بتوان گفت که اصولاً ادله قصاص نفس مختص به دعوای افراد از همان راه‌های دشمنی و حیوانی و ضد انسانی می‌باشد و از اول شامل قتل عاطفی و خیرخواهانه‌ای که جان پدر از باب خیرخواهی به لبش رسیده، نبوده و نمی‌شود و نیز باید توجه داشت که از همه گذشته احتمال اختصاص در ادله استثناء، مانع تمسک به اطلاق است و باید اقتضای بر قدر متیقن شود که همان قتل‌های عاطفی پدر می‌باشد.

۸۳/۱۲/۱۶

۴. قتل فرزند نامشروع

﴿س ۱۹۳﴾ جوانی مجرد توسط زنی متأهل مورد اغفال قرار می‌گیرد و با توطئه‌های شیطانی و فراهم کردن موقعیتی و سوسه‌انگیز، رابطه نامشروع جنسی با این فرد برقرار می‌کند که حاصل این رابطه تولد یک فرزند است. این زن با تهدید و ارباب تلاش می‌کند تا رابطه نامشروع با وی را ادامه دهد و سرانجام فرزند دوم آنها نیز متولد می‌شود. جوان که از اذیت و آزارهای زن به ستوه آمده، در نهایت برای رهایی از این آلودگی و گناه، تصمیم می‌گیرد آن زن و دو فرزند پسر نامشروع را مسموم کند که به فوت آنان منجر می‌گردد. اکنون دادگاه برای وی، سه بار قصاص و یکصد تازیانه به جهت عمل نامشروع (زنا غیر محصنه) صادر نموده که در دادستانی در حال بررسی است. با توجه به اینکه دو فرزند نامشروع به جوان تعلق دارد و زنا محصنه زن نیز تأیید شده - زیرا که بخاطر آن بوده که این جوان را به یکصد ضربه تازیانه محکوم کرده‌اند -، پس حکم آن زن رجم بوده، لذا مستدعی است حکم شرعی را بیان فرمایید.

ج - اصل در قتل عمد، قصاص است و عدم قصاص در قتل والد و ولدش را حکم خاص و استثنایی می‌باشد و شامل ولد الزنا بر فرض ثبوت آن نمی‌باشد، چون اولاً دلیل از ولد الزنا منصرف است و ثانیاً به نظر می‌رسد که احکام مربوط به والد و ولد آنچه جنبه نفعی و ارفاقی دارد شامل

ولدالزنا نمی شود و عدم قصاص والد به ولد از این قبیل می باشد، و ثالثاً به حکم الولد للفراش فرزندان زن شوهردار ملحق به شوهر می باشند، هر چند زن نعوذ بالله زناکار باشد و هر چند احتمال ارتباط فرزند به شوهر بسیار ضعیف باشد. آری، با عدم امکان تولد از شوهر، در آنجا حکم بالحاق نمی شود، پس قصاص قاتل آن دو فرزند جای بحث نبوده و نیست، و کما اینکه قصاصش برای قتل آن زن هم گرچه محصنه بودنش در محکمه هم اثبات شود، به نظر این جانب ثابت است و قتل امثال زانی محصن و یا زانیة محصنه و یا لاطی و امثال آنها که مجازاتشان اعدام و یا امر منجر به اعدام است، حسب اطلاق ادله قصاص و ظهور یا اطلاق اینکه حیات جامعه به آن بستگی دارد «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»، موجب قصاص است و هدر دهمشان از حیث مجازات مانع و مخصص و مقید ادله قصاص نمی باشد؛ چون هدر دهمشان از باب جزا است که غایت مستفاد از ادله آن اختصاصی به محکمه دارد و حکم آن بعد از ثبوت آن جرمها با طرق معتبره نه مطلقاً و برای هر کس که عالم به جرمشان باشد، گرچه بتواند بعد از قتل در محکمه هم ثابت نماید، پس دهمشان برای غیر محکمه محقون است و دم محقون موجب قصاص و شمول اطلاق و عموم ادله آن بوده و هست، و ناگفته نماند که مبنای عدم قصاص در قتل کسانی که قتلشان به عنوان حد واجب است همان طور که فقیه توانا، صاحب جواهر در ذیل مسئله قتل ذمی مرتد را و قتل شخص زانی و لاطی که قتلشان به خاطر زنا و لواط واجب بوده متعرض شده، منوط به آن است که از ادله استفاده شود که آنها مهدورالدم برای همگان می باشند، و الا مهدورالدم بودن در محکمه مانع از قصاصشان نمی باشد، و در آخر بحث هم می فرماید: «فالعمدة حينئذ ما سمعته أولاً من دعوى ظهور الادلة فى عدم كونه محترماً النفس ان ثبت مطلقاً او فى بعض الاحوال لمطلق الناس او لخصوص المسلمين و لم يحضرنى الآن من النصوص ما يشخص ذلك

بجميع افراده و الله العالم»^۱ بعلاوه از همه اين بحثها كه بگذريم حسب نظر كسانى كه قتل آن گونه افراد كه محكوم به مجازات اعدام باشند را موجب قصاص نمى دانند چون به نظرشان مهدورالدم هستند لکن نزد آنها باز مسلم است كه محض ثبوت زنا نسبت به زانى و اجراى حدّ بر او، حجّت بر زناى زن نمى باشد، بلكه گفته شده كه اقرارش به زنا با زن معيّن و مشخص هر چند چهار مرتبه هم باشد موجب حدّ قذف بر او مى باشد، به هر حال، زناى هر شخصى خود موضوع مستقلّى است كه اثباتش احتياج به حجّت شرعيه مستقل دارد و ثبوتش براى احدهما (زانى يا زانيه) مثبت نسبت به ديگرى نمى باشد.

۸۰/۵/۲۶

﴿س ۱۹۴﴾ مجازات قتل طفل ولدالزنا چيست؟ چنانچه حسب مورد، قصاص يا ديه به

او تعلق گيرد، وليّ دم وى چه كسى است؟

ج - مجازات قتل او با بقيه كودكان حلال زاده، تفاوتى ندارد پس در قتل عمد، قصاص و در شبه عمد، ديه و تعزير و در خطا هم ديه؛ ليكن ديه اش بحساب بيت المال و اريز مى شود تا صرف مصالح مسلمين شود، نه پدر و مادرش چون وارث نيستند، كما اينكه در كشتن عمدى آن وليّ دم مش حكومت است نه پدر و مادر. آرى، كسانى كه قصاص مسلم را به دليل قتل كافر، جايز نمى دانند، در قصاص قاتل ولدالزنايى كه قبل از سنّ تميز است (پدر و مادرش مسلمان هستند) به اعتبار مسئله تبعيت، اشكال كرده اند؛ اما بر مبنای اين جانب كه جريان قصاص براى هر مقتولى كه خونش محترم است - اگر چه از راه امنيت و حرمت به وسيله حكومت - حكم مسئله روشن است، و قاتل عمدى ولدالزنا مثل قاتل ديگر كودكان مشروع است كه محكوم به قصاص هستند.

۷۸/۷/۱۴

﴿س ۱۹۵﴾ در خصوص طفل متولد از زنا، لطفاً پاسخ شرعى سؤالات ذيل را بيان

فرماید:

۱. آیا طفل متولد از زنا، که والدین طبیعی او مسلمان می‌باشند به تبعیت از پدر و مادر تکوینی، حکم مسلمان را دارد؟
۲. مجازات قتل چنین کودکی چیست؟
۳. چنانچه حسب مورد، قصاص یا دیه به او تعلق می‌گیرد، ولی دم وی چه کسی است؟
۴. میزان دیه و مورد مصرف آن چگونه است؟

ج ۱- آری، چون ولد و فرزند، تابع اشرف ابوبین است و آنان هم ابوبین تکوینی هستند و هم ابوبین عرفی که موضوع احکام است، مگر آنجا که دلیل تخصیص زده باشد و در مثل مورد سؤال دلیل بر تخصیص وجود ندارد، بعلاوه که اگر زنا از یک طرف باشد، کودک نسبت به طرف دیگر که زنا نموده، فرزند مشروع می‌باشد و در همه احکام با حلال‌زاده فرقی ندارد.

ج ۲- حکمش همانند بقیه کودکان و انسانهاست، چون جانش و نفسش محترم است و مشمول عموم و اطلاق ادله قصاص می‌باشد، مثل «التفس بالتفس».

ج ۳- اگر زنا از یکی از آن دو نفر بوده، روشن است که ولیش همان دیگری است که زنا از او سر نزده، چون شرعاً و تکویناً و عرفاً فرزندش می‌باشد و رحمش حساب شده و ولیش می‌باشد؛ و اما اگر زنا از دو طرف بوده، ولیش حکومت است که ولی من لا ولی له است نه مرد و زن زناکار که قانون شکن هستند، چون اطلاق ادله ولایت در مثل قصاص و دیه که جنبه نفع و حمایت در آن ملحوظ است از آنها انصراف دارد، و اسلام از زنا و عمل نامشروع و معصیتکار حمایت نمی‌کند، و اصولاً حمایت قانونگذار از قانون شکن، خلاف حکمت است و عرف و عقلا نمی‌پذیرند، و بعلاوه که با حدیث

« و للعاهر الحجر » هم می توان بر فرض عدم انصراف، تقیید زد و مورد حدیث که باب ادّعی ولد است مخصّص نبوده و عموم للعاهر الحجر مثل عموم مقابلش که « الولد للفراش » است، اختصاص به مورد ندارد.

ج ۴ - دیه اش همانند دیه حلال زاده است « قضاء لاطلاق اخبار الدیه » لاسیما روایاتی که بیانگر دیه قبل از اسلام و در زمان جاهلیت می باشد، بناء علی هذا، اگر تابع اشرف ابوین در حکم به اسلامش نباشد، چون مقدار دیه در زمان جاهلیت که تقریر شده در اسلام است همان دیه معروف است، پس دیه اش با دیه فرزندان ملحق به اشرف ابوین، فرقی ندارد؛ و دیه، خون بها است و مذهب و ملیت حسب اطلاق آن روایات، دخالتی در دیه ندارد، و گفته نشود آن روایات در مقام بیان مقدار دیه است نه آنکه چه کسی دیه دارد و چه کسی ندارد، چون جواب داده می شود که اولاً دیه، خون بهاست و ثبوتش در همه خونها از خود کلمه دیه استفاده می شود، و ثانیاً که در بعضی از آنها هم سؤال از دیه رجل یا مسلم است، و ثالثاً که اصل در هر انسان محترم الدّم دیه است و اختلاف در ولد الزّنا در مقدار است نه در اصل دیه، پس اصل دیه مفروض است و روایات هم مقدارش را بیان کرده و صاحب وسائل در باب دیه ولد الزّنا سه روایت نقل کرده که دیه اش هشتصد درهم است، لیکن همه آنها به دلیل ارسال و مجهول بودن عبدالرحمن بن حماد، در سومی آنها قابل استناد نمی باشند و حجّت نیستند؛ و اما مصرف آن در درجه اول به کسی که مخارج او را داده، به قدر مخارجش داده می شود و مازاد آن به حکومت و بیت المال واریز می شود و اگر کسی مخارجش را نداده، همه آن به حکومت داده می شود.

۵. قصاص پدر توسط فرزند

﴿س ۱۹۶﴾ مردی همسر خود را به قتل رسانده و تنها ولیّ دم او، فرزند صغیر اوست. لذا با توجه به اینکه فرزند، ولیّ دم مادر است و از طرفی قاتل (پدر) ولیّ فرزند است، لطفاً نحوه استیفای قصاص یا دیه (نسبت به فرزند) را بیان فرمایید.

ج - اگر چه بعضی از فقها قائل به عدم ثبوت قصاص برای فرزند شده‌اند، و حتی شهید در مسالک ادّعی شهرت نموده است و فرموده‌اند که وقتی اصالة ثابت نمی‌شود، ارثاً هم ثابت نمی‌شود؛ لیکن اقوا ثبوت قصاص برای فرزند و اکتفا به مورد نص است. مورد نص هم ظهور در عدم قتل پدر به قتل فرزند دارد (لایقاد والد بولده) نه غیر آن و رجوع به اطلاق کتاب مثل «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»، قول به ثبوت قصاص برای فرزند است و در این مورد فرقی بین ولیّ دم صغیر و غیر صغیر نمی‌باشد.

۷۹/۹/۱۶

۶. سقط و قتل جنین

﴿س ۱۹۷﴾ سقط جنین در چه صورتی قصاص دارد؟ و اگر پزشکی به درخواست والدین، اقدام به سقط جنین کرد چه مسئولیتی دارد؟

ج - سقط جنین حرام است و اگر بعد از گذشتن چهار ماه و ولوج روح باشد، قتل نفس است، لیکن به نظر این جانب، قصاص ندارد. ۷۸/۶/۸

﴿س ۱۹۸﴾ چنانچه زن حامله‌ای بدون عذر شرعی، جنین خود را ساقط نماید و جنین ذی روح باشد، آیا با تقاضای ولیّ دم جنین، حامل قصاص می‌شود یا خیر؟

ج - شمول ادلّه قصاص و عدم انصرافش از قصاص در این موارد، محلّ بحث و تأمل است، بعلاوه که شاید اطلاق «فلا قود لمن لایقاد منه» که به منزله تعلیل است، شامل مورد هم بشود و اختصاص به عدم قود و قصاص

۱. وسائل الشیعة، ج ۴۲، باب ۲۸ من أبواب القصاص فی النفس، حدیث ۱.

به جایی که عاقلی دیوانه را کشته که مورد روایت است، نداشته باشد. پس ظاهراً، حامل قصاص نمی‌شود، بعلاوه که عدم قصاص موافق با احتیاط در دماء هم می‌باشد.

۷۶/۱۲/۲۱

﴿س ۱۹۹﴾ احکام سقط جنین عمدی را - در دو فرض قبل و بعد از ولوج روح - به تفکیک مرقوم فرماید.

ج - مقتضای اطلاقات و عمومات قصاص در قتل نفس مؤید به اینکه دیه جنین بعد از ولوج روح دیه کامله است، همان قود و قصاص است، بلکه مقتضای اطلاق عبارات فقها نیز همین است، هر چند مسئله بالخصوص کمتر مورد تعرّض قرار گرفته، لیکن در عبارات اصحاب اشعارهایی به قصاص دارد، کما اینکه احتمال انصراف در ادله بلکه فتاوا از آن و عدم قصاص هم وجود دارد بلکه انصراف قوی می‌باشد و قصاص ندارد، و به هر حال، حتی بر مبنای قصاص و اطلاق ادله باید محرز شود که سقط کننده جنین توجه به قتل نفس بودن آن داشته یا خیر، و گرنه چنانچه فکر می‌کرده که سقط جنین بعد از ولوج روح قتل نفس و آدم‌کشی نیست، قصاص به خاطر شبهه و احتیاط در دماء ثابت نمی‌گردد، و به هر حال، رعایت احتیاط به دیه امری مطلوب می‌باشد. لیکن سقط قبل از ولوج روح که آدم‌کشی و قتل محسوب نمی‌گردد، قود و قصاص ندارد، اما حرام و معصیت می‌باشد، لیکن در بعضی از موارد به خاطر حرج و مشقت غیر قابل تحمل ممکن است حرمتش به وسیله حرج از بین برود، چون ادله نفی حرج و ضرر بر عمومات و اطلاقات ادله اولیه احکام حاکم و مقدم می‌باشد و تنها در قتل نفس حاکمیت ندارد و قتل نفس و سقط جنین بعد از چهار ماهگی، مطلقاً حرام و گناه است.

۷۹/۳/۲۲

۷. قتل از روی ترحم

﴿س ۲۰۰﴾ یکی از مسائل بحث برانگیز دهه‌های اخیر به خصوص در غرب، بحث

آتانازی (Eutunsia) می‌باشد که در فارسی از آن به عنوان «قتل از روی ترحم» تعبیر شده است و در حقیقت تسریع در مرگ بیماری است که به علت بیماری از درد و رنج شدیدی در عذاب است و با معلومات کنونی علوم پزشکی امیدی به بهبودی وی نیست (تسریع در مرگ محتضر) مستدعی است ارشاد فرمایید:

۱- آیا پزشک می‌تواند از روی شفقت و ترحم به خواست خود بیمار با تزریق داروهای کشنده به زندگی پر درد و رنج بیمار پایان دهد؟ (آتانازی فعال (active)؟)
 ج- حرام و قتل نفس است و موجب قصاص و دیه می‌باشد و باید از اینگونه بی‌رحمی‌ها به خدا پناه برد.
 ۷۷/۶/۲۶

۸. قتل در اثر دفاع

﴿س ۲۰۱﴾ در جریان یک نزاع، زید در مقام دفاع مشروع پس از تحمل صدماتی که از ناحیه بکر به وی وارد می‌شود، صدمات و جراحاتی را به بکر وارد می‌نماید که این جراحات بیش از جراحات وارده از طرف بکر به وی (زید) بوده و در نهایت منجر به فوت بکر می‌گردد. با توجه به اینکه بکر آغازکننده نزاع بوده و زید در مقام دفاع قرار داشته، آیا در این صورت، زید مرتکب قتل عمد شده است و باید قصاص شود، یا اینکه حکم به پرداخت دیه می‌شود؟

ج- باید توجه داشت که اولاً اگر آلت ضرب، قتاله نبوده و محل جرح منتهی به قتل هم محل متعارف برای قتل نباشد و جانی هم قصد قتل را نداشته، اساساً قتل عمد تحقق پیدا نکرده، و ثانیاً اگر یکی از سه عامل ذکر شده ثابت گردد، هر چند قتل، قتل عمد است، لیکن با فرض ثبوت دفاع، نه تنها قصاص ندارد، بلکه دیه هم ندارد، چون دم حمله‌کننده‌ای که دفاعاً کشته می‌شود، هدر است و خود زمینه قتل خودش را آن هم با تعدی از قانون و ارتکاب معصیت فراهم نموده (و خود کرده را تدبیر نیست) و در دفاع، رعایت الاسهل فالاسهل لازم است نه مماثلت به تمام معنی، به هر حال،

اگر ثابت شود که قاتل دفاعش منحصر به قتل بوده، قتل دفاعی محسوب می‌شود. آری، با شکّ در تحقق دفاع و ابهام قضیه، طرف مکلف به پرداخت دیه از باب احتیاط در دماء است بعلاوه اگر طرف با شکّ در استحقاق قصاص با فرض تحقق عمد، واقعاً قصاص شود و بعد کشف خلاف گردد، راهی برای جبران وجود ندارد و شاید همین امر موجب جعل احتیاط شده است. ۷۷/۶/۱۶

﴿س ۲۰۲﴾ اگر فردی در موضع دفاع دیگری را بکشد، در حالی که می‌توانسته با ضرب یا جرح یا قطع، وی را دفع کند، آیا قصاص و دیه ساقط می‌گردد؟ و اگر فردی در موضع دفاع دیگری را بکشد، در حالی که امکان فرار برای او وجود داشته باشد، آیا قصاص و دیه ساقط می‌گردد؟

ج - اگر یقین داشته باشد که بدون قتل می‌تواند مهاجم را دور کند و یا خود فرار کند، در عین حال او را کشته است در نتیجه قتل با قصد و انگیزه کشتن عدوانی انجام گرفته و قتل عمد است و قصاص دارد. آری، اگر در اثر اضطراب خاطر نتوانسته تصمیم بگیرد، یعنی هر چند راه دفاع بدون قتل مهاجم و یا فرار خودش موجود بوده اما توجه نکرده و یا توجه بسیار ناچیز و همراه با سرعت و عجله و دلهره بوده که در حقیقت قصد قتل عدوانی محقق نشده مشمول اطلاقِ هَدْرِ دَمِ مهاجم و لُص و محارب و غادر می‌باشد و قصاص ندارد، بلکه صاحب جواهر رحمته در بحث دفاع، ج ۴۱، ص ۶۵۱ فرموده: «مقتضی اطلاق و ادره در باب و باب محارب و لُص عدم شرطیت دفاع الاسهل فالاسهل است، مگر آنکه گفته شود اجماع در مسئله وجود دارد و بعد هم اضافه فرموده که شاید سیره بر عدم شرطیت است».

﴿س ۲۰۳﴾ شخص جوانی بدون نقشه قبلی و در حالیکه شدیداً مست بوده شبانه دوست خود را بنام (م) در مسیر می‌بیند و باوی راجع به اختلاف کوچکی که بینشان بوده بحث و مشاجره و سپس با چاقویی که همراه داشته او را تهدید به کشتن می‌نماید شخص

(م) برای مصون ماندن از تیغ تیز چاقوی (الف) به داخل حیاط یکی دیگر از دوستان خود که در آن نزدیکی بوده فرار می‌کند و حدود نیم ساعت منتظر می‌ماند تا شخص (الف) از آن محل برود ولی وی همچنان در محل، منتظر بیرون آمدن شخص (م) می‌شود شخص (م) مجبور می‌شود از طریق تلفن به برادر خود ماجرا را اطلاع دهد تا بیاید و بین آنها وساطت کرده و او را به منزل ببرد. پس از حضور (ح) برادر (م) او با (الف) صحبت می‌کند و (الف) می‌گوید که خیالت راحت، کاری به برادرت ندارم و (ح) پس از اطمینان از اینکه خطری (م) را تهدید نمی‌کند او را از منزل دوستش صدا می‌کند تا به منزل ببرد، نهایتاً از منزل دوستش خارج و همراه برادر چند قدمی از محل دور می‌شوند که شخص (الف) آنها را از پشت سر صدا می‌کند و باحالت عربده‌کشی می‌گوید که باید (م) را بکشد و به طرف او حمله می‌کند. شخص (ح) برای اینکه مانع درگیری شود ظاهراً خود را به عنوان واسطه وسط دعوی انداخته که با ضربات (دو ضرب) شدید شخص (الف) به شانه و سینه مواجه و خون شدیدی از وی جاری می‌گردد، شخص (م) که ماجرا را می‌بیند با چاقویی که همیشه در جیب خود نگه می‌داشته به طرف (الف) حمله کرده و پس از زدن چندین ضربه با چاقو در نهایت او را به قتل می‌رساند. در خصوص حکم شرعی قضیه ارشاد فرمائید.

ج - با توجه به اینکه آقای «الف» تهدید به قتل نموده و آقای «م» برای نجات از کشته شدن، خود را مخفی کرده و بعد از مقدمات ذکر شده در سؤال دو مرتبه بابرادرش از مخفی گاه بیرون آمده به اطمینان اینکه او را نمی‌کشد و در عین حال باز از پشت سر با داشتن چاقو او را تهدید به مرگ نموده؛ یعنی تصمیم به قتل «م» مسلم بوده و به او حمله هم نموده و واسطه هم که برای وساطت آمده مجروح شده پس تصمیم داشتن آقای «الف» به قتل که مطمئن بوده و ظواهر حال هم گواهی می‌داده که او را خواهد کشت آقای «م» تصمیم به دفاع گرفته و اگر آقای «الف» از قصدش برگشته بود چه نیکو بود که فرار کند و اینکه گفته شود که آقای «م» می‌توانسته به جایی از

بدن او چاقو بزند که به زمین بیفتد و دفاع را از الاسهل فالاسهل شروع کند به نظر میرسد تمام نباشد؛ چون شخصی که با این نحو تهدید به قتل شده و برادرش هم مجروح گشته و طرف هم فرار نکرده چنین فکریایی در مغزش خطور نمی کرده و نمی توانسته تصور کند و تصدیق کند پس دفاعش دفاع درست بوده به علاوه که حکم به قصاص چنین قاتلی «م» که تهدید به قتلش از طرف یک آدم مست و قانون شکن بوده و آن هم برای دفاع، ترویج به آدمکشی در حال مستی می باشد یعنی اگر چنین قاتلی «م» قصاص شود افراد دیگر مرتب خود را مست می کنند تا طرفی را که می خواهند بکشند می کشند و از این راه از مجازات فرار می کنند غایه الامر اگر در دفاعش شبهه ای بشود از باب احتیاط در دماء نسبت به قاتل و از باب عدم بطلان خون نسبت به مقتول دیه ای باید پرداخت شود و در دیه هم باید مصالحه شود.

۸۴/۳/۲۹

﴿س ۲۰۴﴾ چنانچه فردی در موضع دفاع دیگری را بکشد یا جرحی به او وارد کند، آیا قصاص و دیه ساقط می گردد؟

ج - اگر دفاع در مقابل مهاجم به نفس یا عرض و ناموس یا مال معتابه، به غیر قتل ممکن نبوده، قصاص و دیه ندارد، چون مهاجم در این صورت مهدورالدم است.

۷۸/۱۱/۲۷

﴿س ۲۰۵﴾ چنانچه شخصی در غیاب و بدون اذن صاحبخانه به قصد خلوت کردن با دختر صاحب خانه وارد خانه بشود و مورد ضرب و جرح فرزند صاحب خانه که برادر دختر است قرار گرفته و به قتل برسد لطفاً مرقوم فرمایید حکم شرعی در مورد قاتل چیست؟ و چنانچه ورود به منزل از راه دیوار (عنف)، باشد حکم آن چگونه است؟

ج - گرچه هر قتلی که عمد بودن آن ثابت شود موجب قصاص است و اولیاء مقتول ظلماً، سلطنت در اخذ حق برایشان ثابت می باشد، لیکن کسی

که قصد خیانت به ناموس و حریم دیگران، مانند مادر و خواهر و دختر و... داشته باشد اگر به وسیله دفاع صاحب ناموس کشته شود خونش هدر است و قاتل حتی بدهکار دیه هم نمی‌باشد چون خون هجمه‌کنندگان به ناموس دیگران، هدر است، البته به شرط آنکه راهی برای دفاع، به غیر از قتل برای مدافع نباشد، اما اگر خیانت‌کننده به ناموس دیگران، مهاجم نباشد، بلکه با رضایت ناموس بوده و مثلاً برادر و پدر و شوهر که متوجه قصد طرف به زنا شده و برای جلوگیری و دفع منکر در مقابل شخص، می‌خواهد مانع این عمل بشود، لیکن طرف هم ایستادگی می‌نماید، گرچه چنین شخصی وظیفه جلوگیری تا سر حد قتل نداشته و قتل در نهی از منکر، محتاج به اجازه شرعی و قانونی می‌باشد، لیکن به خیال خودش و به خاطر احساسات مذهبی و غیرت انسانی مقاومت نموده و در نتیجه، طرف به قتل رسیده ظاهراً قصاص به خاطر جهاتی ثابت نمی‌باشد:

۱. انصراف ادله قصاص و قود از این‌گونه قتلها که قتل برای اغراض شخصی و دشمنی دنیایی نبوده و انصرافش به قتلهای متعارف که باعث از بین رفتن جان انسانها به خاطر اغراض شخصیه و باعث هرج و مرج می‌شود که قصاص هم در آنجا باعث حیات است، نه در مواردی که با تخلف و قصد خیانت ناموسی انجام می‌گیرد که اگر هدر بودن خون مقتول، باعث حیات مقصوده در جامعه نباشد، لااقل از اینکه قصاص قاتلش موجب آن حیات نیست.

۲. مظلوم نبودن مقتول در امثال موارد و نتیجه آیه شریفه «و من قتل مظلوماً» که عمده دلیل بر ولایت اولیای دم است، شامل آن نیست.

۳. حرمت قتل برای چنین قاتل جاهلی، که فکر می‌کرده قتل برایش جایز است، به حکم حدیث رفع و سعه در «ما لایعلمون» از بین رفته و در نتیجه قصاص هم از باب جهل به خودش و هم از باب جهل

به موضوعش که قتل مُحَرَّم است، مرفوع می‌باشد و گفته نشود که خلاف امتنان برای مقتول است، برای آنکه با فرض متخلف بودن و قصد تخلف ناموسی و زنا داشتن، عدم قصاص قاتلش خلاف امتنان در محیط عقلایی و شرعی نیست. بعلاوه آنکه با دیه جبران می‌شود و چگونه حدیث رفع در امثال مورد جاری نباشد با اینکه در مورد قتل مسلم در دارالحرب (سرزمین کفر) به گمان حربی بودن، قصاص ندارد اتفاقاً و حتی عده کثیری فرموده‌اند دیه هم ندارد، للأصل.

۴. مذاق فقه که از حکم شارع به هدر بودن دم لُص و مهاجم به عرض و ناموس و خانه و ضمان مُضَرِّ به طریق مسلمین نسبت به قتل و قطع واقع شده در طریق، به خاطر تقصیر و بی‌مبالاتی‌اش، هر چند نسبت قتل و قطع به او محرز نشود.

به هر حال، بعید است که اسلام حکم به قصاص کسی بدهد که نیت خیر و جلوگیری از گناه داشته و تحت تأثیر احساسات مذهبی و غیرت انسانی قرار گرفته، و اگر جهات ذکر شده بر عدم قصاص که مطابق با اصل است، نباشد، لا اقل موجب شک و شبهه و احتیاط در دماء است. ۷۷/۵/۱۶

﴿س ۲۰۶﴾ اگر دزدی در حال بالا رفتن از دیوار منزل شخص باشد و صاحب خانه بفهمد و در جایی قرار گیرد که هنگامی که دزد به روی دیوار رسید، بر او مسلط باشد و او را به پایین دیوار هل بدهد. اگر فرد کشته شود، حکم آن چیست؟ اگر جایی از بدنش بشکند، چطور؟

ج - در صورتی که در حال دفاع از مال و جان خود باشد با رعایت اسهل فالاسهل چیزی را ضامن نیست و خون طرف، هدر است. ۷۶/۷/۱۲

۹. قتل مهدور الدم

﴿س ۲۰۷﴾ مهدور الدم به چه کسی گفته می شود؟

ج - مهدورالدم مسلّم، کسانی هستند که در جنگ دفاعی و یا جهاد ابتدایی در حال جنگ به دست مسلمانان کشته می شوند؛ و اما غیر آنها از کسانی که مجازات آنها قتل و کشتن است دماء آنان نسبت به غیر محکمه و اثبات در آن برای دیگران محترم، بلکه به نظر این جانب قتلشان مطلقاً حرام و غیر جایز و عمد و موجب قصاص است و این نظریه به کلام محققین همچون صاحب جواهر و اشکال سیدنا الاستاذ (سلام الله علیه) در مسأله مهدورالدم تأیید می گردد.

﴿س ۲۰۸﴾ لطفاً مصادیق مهدورالدم نسبی و مطلق را بیان فرمایید؟ آیا در شرایط حاضر با نهی حاکم، کشتن مهدورالدم از جانب افراد عادی جایز است؟ آیا دیه و قصاص ثابت است یا خیر؟ همچنین اگر کسی دیگری را به اعتقاد قصاص یا مهدورالدم بودن بکشد و بعد معلوم گردد که مقتول، محقون الدم بوده چه حکمی دارد؟ و قتل از چه نوع می باشد؟

ج - پاسخ این گونه سؤاها را گرچه باید در کتب فقهی مستدل جستجو نمود و گذشته از اینکه اعتقاد، موجب نفی قصاص ولو مطابقت آن با واقع ثابت شود چه رسد که خلاف آن ثابت گردد که مفروض در سؤال است، نبوده و نمی باشد، و خون همه افراد برای همگان محقون است و تنها در موارد حدود برای محکمه و در موارد قصاص برای اولیای دم مهدور می باشد بعلاوه به هر حال در شرایط فعلی هیچ کس بدون مراجعه به محکمه حق کشتن افراد را ندارد، چون بر فرض در موردی ولو نادر پیدا شود که فی حدّ نفسه فتوا بر جواز در آن باشد «مثل سبّ النبی»، لیکن با توجه به مفسد

و ضررها و بدینی‌ها و ناامنی‌ها، حرام و قتل نفس محسوب می‌گردد و موجب قصاص است، و ادله جواز بر فرض عموم و شمولش برای نظام و حکومت اسلامی تخصیص خورده با ادله دفع مفساد، و نفی ضرر به آبروی اسلام و نظام آن هم در شرایط امروز نیز تخصیص می‌خورد.

۸۲/۱۲/۲۵

۱۰. قتل اسیر

﴿س ۲۰۹﴾ خواهشمند است نظر فقهی خود را در خصوص سؤالات ذیل بیان

فرمایید:

۱. آیا جوازی بر کشتن اسیر وجود دارد یا خیر؟ در صورت وجود، در چه مواردی؟
۲. مجازات قاتل اسرا (با فرض عدم جواز قتل اسیر و همجنس بودن قاتل و مقتول)

چیست؟

ج - ۱ - قتل و کشتن اسیر جنگی در دنیای امروز، که قدرت بر حفظ اسیر و منع از پیوستنش به دشمن وجود دارد، غیر جایز و حرام است و قتل نفس محسوب می‌شود، بعلاوه که با شرایط و مقررات و احکام اسیر در جهان بشریت امروز که کشتن اسیر را ممنوع می‌داند، باعث وارد شدن ضربه به اسلام است؛ و مخصوصاً در جنگهای دفاعی که در زمان غیبت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تحقق پیدا می‌کند که با اسیر شدن دشمن موضوع کشتن برای دفع که مجوز بوده، از بین می‌رود. آری، در شرایط خاصی که حکومت اسلامی با مشورت دیگران و رأی اکثریت دفاع را در قتل ببیند و فرمان به قتل بدهند، از باب دفاع حسب آنچه حکم کنند جایز می‌شود، و بالاتر از مسلمانانی نمی‌باشند که اگر دشمن به عنوان تُرس و سپر بخواهد از آنها استفاده نماید، قتلشان به حکم دفاع جایز است.

۲- قتل آنها اگر از روی ظلم و عمد باشد، حکم قتل عمدی غیر آنها از امثالشان که اسیر نیستند و جانشان محترم است را دارند، و اما مسئله قتل برای قصاص، مربوط به اولیای دم است نه دیگران. ۷۷/۶/۲۵

۱۱. قتل در فراش

﴿س ۲۱۰﴾ مستندات فقهی که موجب گنجانده شدن ماده ۶۳۰ (قتل در فراش) در قانون مجازات اسلامی شده است و به مرد حق داده است در صورت رؤیت همسر خویش با مرد اجنبی در حال زنا، آنها را به قتل برساند چه منابع و روایاتی می‌باشد؟

ج - به نظر این جانب قتل مرد و زن در مورد سؤال (یعنی جایی که مرد می‌بیند که اجنبی با زنش زنا می‌کند) حَسَبِ قَوَاعِدِ مَعْتَبَرَةٍ شَرَعِيَّةٍ و عقلی جایز نیست، چون در عین آنکه زوجه و مرد اجنبی هر دو گناهکار و خائن می‌باشند و مرتکب زنا شده‌اند و مستحقّ حد می‌باشند و حدّ آن هم (حَسَبِ قَوَاعِدِ بَابِ احْصَانِ) رجم است، و با عدمش جَلْد و در رجم خون هدر است؛ اما دلیلی بر هدر مطلق دم اجنبی و زوجه گرچه هر دو محصن هم باشند، نداریم و هدر دم آنها در محکمه و به حکم حاکم است نه برای هر کس مانند زانی‌های محصن دیگر که فقط در محکمه مهدورالدم‌اند، پس دشمنان نسبت به دیگران ولو زوجی که حالت زنا اجنبیه را ببینند، دلیلی نداریم و حَسَبِ عَمُومِ ادْلَةٍ قِصَاصِ، قاتل محکوم به قصاص می‌باشد مطلقاً، ولو اینکه بتواند زنا را با زوجه‌اش که دیده، مشاهده نماید و روایت ابی مخلد^۱ اگر چه به نظر این جانب حجت نباشد، لا اقل آنکه مؤید است لذا مناقشه ذکر شده در سؤال

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۳۴، أبواب القصاص فی النفس، باب ۶۹، حدیث ۱.

مدفوع است.

۸۰/۱۱/۱۵

﴿س ۲۱۱﴾ شخصی به هنگام مراجعت از سفر و ورود به منزلش، مرد اجنبی را در کنار همسرش مشاهده می‌کند. بنابراین، وی را دستگیر و از منزل خارج و سپس به قتل می‌رساند. حکم شرعی در مورد قاتل و همسرش را بیان فرمایید؟

ج - محض مشاهده نامحرم در کنار زوجه، فی حدّ نفسه مجوّزی برای قتل و موجب رفع قصاص نمی‌باشد، و آنچه که معروف است که قصاص ندارد، - گرچه به نظر این جانب ناتمام است - دیدن زنای مرد نامحرم با زوجه است، آن هم اگر آن را در محکمه ثابت نماید نه غیر آن.

۸۰/۱۱/۸

﴿س ۲۱۲﴾ اگر مرد محصن و یازن محصنه‌ای در حضور چهار تن شهود عادل مذکر، چهار بار اقرار کنند که با هم زنا کرده‌اند، آیا زوج زانیه می‌تواند بدون مراجعه به حاکم بر اساس شهادت شهود و اقرار زانی و زانیه، آنها را بکشد؟

ج - نمی‌تواند، و اقرار نزد حاکم آن هم با اذن حاکم موجب رجم است، و اما اقرار - ولو صد مرتبه نزد هزار عادل هم باشد - مجوّز رجم و کشتن نمی‌باشد و حدود در اختیار حکومت اسلامی است.

۷۸/۹/۹

۱۲. جهل به حکم در قتل عمدی

﴿س ۲۱۳﴾ در صورتی که قاتل ادّعا کند که جهل به حکم داشته و نمی‌دانسته مجازات قتل عمد، قصاص است و این ادّعا از نظر دادگاه مقرون به واقع باشد و احتمال صدق آن وجود داشته باشد. آیا تأثیری در اعمال قصاص دارد یا خیر؟

ج - قصاص منوط است به عمد در قتل و اینکه قتل عمدی باشد، و با تحقّق آن قصاص ثابت، و جهل به مجازات حتّی اگر محرز شود، مانع از قصاص نیست. کما اینکه علم به آن هم شرط نیست. آری، در جرایم و گناهایی که گناه بودنش به حکم شرع است و در بین مردم گناه بودن آن معروف

نیست، اگر مرتکب شونده، ادّعی جهل به حرمت نماید، حد دَرَأً و دفع می‌شود، چون حدود الهیه که حقّ الله است با شبهه مندفع است «الحدود تُدرَأُ بالشبهات».

۷۵/۱/۱۷

۱۳. اذن حاکم شرع در قصاص

﴿س ۲۱۴﴾ برای قصاص قاتل، به اذن حاکم شرع یا نماینده او نیاز است، در صورتی که این اجازه داده نشود، تکلیف قاتل چیست؟ آیا باید تا زمان اذن - ولو ده‌ها سال طول بکشد - در حبس بماند، و یا اینکه فوراً آزاد شود، در صورت دوم، چه تأمینی باید اخذ شود؟

ج - وجه سؤال برای ما مبهم است، چون هر چند اذن حاکم فی نفسه و فیما بین خود و خدا، شرط جواز قصاص ولیّ دم نیست که: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِیْتِهِ سُلْطٰنًا»، لیکن در یک نظام اجتماعی و حکومتی اِذْنٌش معتبر است، و اگر بدون اذن هم انجام گیرد، هر چند قصاص نمی‌شود و قتل به حقّ است، لیکن باید تعزیر شود؛ بنابراین، اگر قصاص مقدمات قانونی را طی کرده و قاضی حکم داده، طبیعی است مراحل اجرایی را باید طی کند و مشکلی به وجود نمی‌آید، و همان حکم محکمه کفایت می‌کند و دلیلی بر اذن حکومت زاید بر آن نداریم، و اگر هنوز حکم داده نشده و فرض هم بر این است که قاتل، منکر قتل یا منکر موجب و مسبب قصاص است، چون خود در تأخیر حکم مؤثر است، باید رعایت مقرّرات و ضوابط تأمین حفظ حقوق طرفین بشود، و ماندن او در بازداشتگاه، اگر فرضاً طول هم بکشد و راه تأمین منحصر به آن باشد، نمی‌توان گفت مانعی دارد، (چون خود کرده را تدبیر نیست) «والامتناع بالاختیار لاینافی الأختیار»؛ و اما اگر فرض بر این است که خود متهم تقاضای قصاص دارد، یعنی در

حقیقت اقرار به قتل و سبب قصاص می‌نماید، در این صورت باید محکمه حکم کند و تأخیرش در حکم معصیت و تضييع حق افراد است و جایز نمی‌باشد. ۷۵/۱/۱۷

﴿س ۲۱۵﴾ آیا اولیای دم بدون اجازه حکومت و محکمه می‌توانند قصاص کنند یا

خیر؟

ج - به احتیاط واجب در قصاص نمودن اولیای دم، اذن حکومت و محکمه معتبر است، و ناگفته نماند که همان حکم محکمه در اذن کفایت می‌کند و زیادتر از آن دلیل و وجهی ندارد، و حکم به لزوم اذن زاید بر آن، نادرست می‌باشد و خلاف اطلاق ادله ولایت ولی دم است. ۷۵/۷/۱۵

﴿س ۲۱۶﴾ در صورت لزوم استیذان از حاکم شرع یا منصوب از طرف او در قصاص،

بفرمایید:

۱. اگر بدون استیذان قصاص انجام شود، آیا صرفاً گناه کرده یا خود، قاتل محسوب

می‌شود؟

۲. اگر استیذان شود، لیکن حاکم شرع اذن ندهد و قصاص انجام گیرد، چطور؟

ج - ۱ و ۲ - در هیچ یک از دو صورت، ولی دم قصاص نمی‌شود چون حق خودش را استیفا نموده و عدم قصاص ولی دم در هر دو مورد اجماعی است، یعنی حتی قائلین به لزوم اذن هم قائل به قصاص نمی‌باشند و بدیهی است ادله قصاص شامل مورد نمی‌شود، چون قتلش عدوان و ظلم بر قاتل نبوده است. آری، بناءً علی القول بوجوب الاذن فعلیه التعزیر فقط للتخلف عن الواجب لحفظ النظم و المنع عن الهرج و المرج. و لایخفی ان اذن المحکمة الصالحة و حکمها کافٍ فی تحقق اذن الحكومة و ولی الامر كما انه لیس للحكومة و لا المحکمة عدم الاذن و عدم الحكم بعد الثبوت بل لیس بجائز لهما لكون المنع و عدم الاذن تضييعاً لحقوق الناس و مخالفاً لاطلاق ادلة

ولایة ولیّ الدم.

۷۸/۶/۴

۱۴. عدم کفایت علم اجمالی نسبت به قاتل

﴿س ۲۱۷﴾ چندین نفر، هم زمان به شخصی تیراندازی کرده‌اند و آن شخص به وسیلهٔ یک یا چند گلوله کشته شده است، اما معلوم نیست تیر کدام یک از تیراندازان به او اصابت نموده است، قدر مسلم تیر یکی از این چند نفر بوده است، حکم قضیه چگونه است؟

ج - با فرض عدم ادعای اولیای دم نسبت به شخص معین و ادعای جهل نسبت به قاتل، همراه با علم اجمالی که در سؤال آمده، ظاهراً حکم به دیه می‌شود، و دیه هم به عهدهٔ افراد متهم است، که بالسویه باید به اولیای دم بپردازند، و ناگفته نماند که قتل هر چند عمد است، لیکن به خاطر شبهه و نبود علم تفصیلی، قصاص جایز نیست، و در دماء باید احتیاط کرد، بعلاوه که گفته می‌شود، قصاص حدّ است «والحدود تدرأ بالشبهات» و اگر بخواهیم هر دو را اعدام کنیم، اسراف در قتل است، و زیاده روی و کشتن انسان بی‌گناه، یعنی یک نفر از آنها، و اگر قاتل به تبعیض شویم آن هم بی‌وجه است، چون سبب کشتن کسی می‌گردد که قاتل بودنش مشکوک است و آن هم حرام می‌باشد. قرعه نیز با قطع نظر از عدم شمول ادله‌اش امثال مورد را، هیچ یک از فقها به آن فتوا نداده و نمی‌توان چنین فتوایی داد، چون باب، باب قتل و کشتن انسان است، و اما پرداخت دیه برای آن است که خون نباید هدر رود.

۷۵/۱/۲۲

فصل سوم: راههای ثبوت قتل

مبحث اول: اقرار

﴿س ۲۱۸﴾ فردی مصدوم به بیمارستان منتقل می‌شود و پرونده از طریق مرجع انتظامی مورد پیگیری قرار می‌گیرد و مصدوم ابتدائاً اعلام می‌کند فلان شخص معین وی را مصدوم کرده است، که متعاقب آن متهم از طریق دادگاه احضار و در تحقیقات اولیه انکار می‌نماید، و سپس شاکی نزد قاضی و یا مأمورین انتظامی اعلام می‌نماید که خودم، خود را مصدوم کرده‌ام و پس از مدتی وی در اثر شدت صدمات وارده، فوت می‌نماید و متهم مذکور اقرار می‌نماید که او به صورت عمدی، صدمات منجر به فوت را به شاکی (متوفاً) وارد نموده است. حال مستدعی است اعلام نظر فرمایید با فرض اینکه مصدوم در زمانی که اظهار داشته خودش، خود را مصدوم کرده است مختار بوده، و سایر شرایط مربوط به قبول اقرار نیز جمع بوده است، آیا ملاک عمل، اظهارات شاکی (متوفاً) می‌باشد تا متهم تبرئه و آزاد گردد و یا اقرار متهم تا در نتیجه به قصاص نفس و یا به پرداخت دیه از باب احتیاط، محکوم گردد؟ همچنین اگر از اوضاع و احوال موضوع،

قاضی علم حاصل نماید که اقرار متهم مطابق با واقع است، اظهارات مصدوم قبل از فوتش مبنی بر اینکه خودش، خود را مصدوم کرده است، دلیل برگذشت از قصاص و دیه نفس و یا از قصاص و دیه به نسبت صدماتی که قبل از فوت ایجاد شده است می باشد یا خیر؟ و اولیای دم حق شکایت خواهند داشت یا نه؟

ج - اقرار متهم از آن جهت که اقرار بر علیه خودش می باشد، مسموع است و لذا مجرم شناخته می شود و اعلام شاکی که خودش را مصدوم نموده، نسبت به حق الدیه و یا قصاص در اطراف، اگر زنده می ماند، چون علیه خودش بوده مسموع و حق مطالبه از متهم را نمی داشت، اما با مرگ و کشته شدنش چون اقرارش بر می گردد به نفی حق ورثه نسبت به قصاص و دیه، لذا نسبت به ثلث از دیه نافذ است و متهم بدهکار دو ثلث از دیه می باشد و حق قصاص ورثه هم به وسیله عفو که لازمه اقرارش می باشد از بین می رود و نمی توان قصاص نمود، و در نتیجه اولیای دم حق مطالبه دو سوم از دیه را دارند. ۷۷/۳/۱

﴿س ۲۱۹﴾ هرگاه فرد نابالغی متهم به قتل یا جرح یا مادون قتل و مافوق موضعه گردد (عمداً) و پس از بلوغ اقرار و اعتراف نماید و با اقرار وی، جرم ثابت گردد، آیا دیه بر عاقله است یا چون اقرار نموده است، برعهده خود اوست؟ و در این خصوص تعقیب متهم قبل از بلوغ و اقرار بعد از بلوغ، برای قبل از بلوغ و یا اساساً بعد از بلوغ اقرار به قتل یا جرح نماید، بدون تعقیب برای قبل از بلوغ و نیز بین ممیز و غیر ممیز، مراهق و غیر مراهق فرق است یا خیر؟

ج اجمالی - فرقی در بودن دیه عمد صبی علی العاقله، بین صور نمی باشد و آنچه سبب فرق بین اقرار و غیر آن می شود، در اقرار بالغ علی الخطاء است نه اقرار صبی علی العمد.

ج تفصیلی - مقتضای اطلاق و عموم ادله قصاص و دیات آن است که صبی ممیز که اهل درک و تشخیص است و خوبیها و بدیها و مجازات داشتن اعمال بد را درک می کند، مسئول اعمال خویش است. آری، غیر

ممیز که مانند دیوانه است و باید خویشان و اقوام و عاقله‌اش از او مواظبت نمایند، مسئولیت مالی اعمالش بر عاقله است و حدیث «عمد الصبی خطاء تحمله العاقله» مربوط به چنین موردی می‌باشد و مطابق با قواعد و مذاق شرع است، چون بر عاقله است که جلوی جنایتها و ضرب و جرحهای او را بگیرد و کأنه با جلوگیری ننمودنش، سبب خسارت و جنایت و ضرر بر دیگران شده، پس از نظر مالی حسب الهام از قاعده عقلائیة اقوائت سبب از مباشر و یا موردیت برای آن، دیات بر عاقله است؛ و اما از جهت مجازات نمی‌توان آنها را مجازات نمود، چون مجازات مریبان و مسئولین تربیت اطفال به مثل قتل و قطع مستلزم و خوب شدید برای تربیت است که آن هم قطع نظر از اینکه قابل پیاده شدن نمی‌باشد، شارع جعل نموده تا چنین جزایی بر آن مترتب شود و به همان مجازات مالی اکتفا نموده، چون عمد آنها خطای عاقله حساب شده و فرقی بین ثبوت قتل و جرح آنها بالبینه و القرائن او بالاقرار نمی‌باشد، کما اینکه فرقی بین تقدم تعقیب بر اقرار نسبت بما قبل البلوغ و یا تأخر از آن و بین اقرار بعد البلوغ بلا تعقیب نسبت به قبل البلوغ و غیر آن از صور دیگر نمی‌باشد، و جهتش از آنچه گذشت معلوم می‌شود. به هر حال، خلاف کودک را که به خاطر عدم تمیز و درک، شخص دیگری باید جلوی او را بگیرد و جلوی او را نگرفته، تا حدی (یعنی در حد خطا)، مسئول می‌باشد و جمله «عمد الصبیان خطاء تحمله العاقله» با فرض اختصاص به غیر ممیز مطابق با اعتبار عقلائی می‌باشد و هیچ اعمال تعبد و حکمی که ما سرش را نفهمیم، در آن وجود ندارد، و این خود شاهی بر اختصاص است چون همین معنا سبب تفاهم عرفی است و عرف در این گونه موارد اطلاق را قبول ندارد، و کانه اعتبار عقلائی خود را موجب انصراف می‌داند؛ و ناگفته نماند که اگر حسب مشهور قائل شویم که عمد صبیان مطلقاً، گرچه ممیز هم باشند، حکم خطا را دارد و دیه‌اش بر عاقله است، باز فرقی بین

صور مرقومه در سؤال نمی‌باشد، چون به هر حال تعبد آمده و عمد صبی را خطا قرار داده و دیه‌اش را بر عاقله قرار داده است، و فرقی که در خطای بزرگسالان از حیث تعلق دیه خطایی به خود مقرّر به خاطر اقرارش و بر عاقله به خاطر بیّنه و قرائن قرار داده، از حیث خود خطای بزرگان است، چون قاتل مقرّر به خطا، اقرارش بر ضرر دیگران است و مسموع نمی‌باشد، بعلاوه که روایات کثیره هم بر عدم سماع دلالت دارد، ولی در محل بحث اقرار به عمد است، که مانند بیّنه بر عمد است که حسب عموم دلیل بر عاقله است، هذاکله نسبت به غیر ممیّز؛ و اما وجه اینکه ممیّز مُدرک خوئیها و بدیها به نحوی که در ابتدای بحث گذشت عمدش با عمد دیگران در موارد سبق تصمیم و قصد قتل، تفاوتی ظاهراً ندارد. اطلاعات و عمومات قصاص است اما جوهری که برای الحاقش به غیر ممیّز ذکر شده یکی از آنها همان حدیث عمدالصبيان بود که با قطع نظر از ضعفی که در سندش ممکن است باشد، انصراف آن از ممیّز و اختصاص به غیر ممیّز بیان شد، و دیگری حدیث رفع قلم که آن هم از جهاتی مخدوش می‌باشد: ۱. قلم قصاص علی الافراد نمی‌باشد تا مرفوع شود، بل علی الموضوع است «فان القتل موجب للقصاص كما ان البول موجب لنجاسة ملاقيه كما انه ناقض للوضوء» او ان اتلاف المال سبب للضمان و غیر ذلک مما یکون وضعاً علی الموضوع لا علی المکلف». ۲. چون جنایت کرده و عمل مبغوضی یا حرامی را مرتکب شده باید مجازات شود و صبی قبل از بلوغ و احتلام گرچه قلم تکلیف از او برداشته شده، لیکن بعید به نظر نمی‌رسد که این رفع شامل امور مهمه و مبغوضه همانند قتل نفس که ناامنی می‌آورد و حیات جامعه را به خطر می‌اندازد و قتل یک نفر به جای قتل همه است و بد بودنش را صبی ممیّز می‌فهمد نشود. و به عبارة اخري حدیث رفع از حرمت قتل نفس و بلکه قصاص آن بر فرض عدم قبول وجه قبل به خاطر جهات ذکر شده که مدلول آیات و روایات می‌باشد و عقل هم به آن حاکم

است، انصراف دارد. ۳. بر فرض که حدیث رفع قلم از باب رفع حرمت و جنایت یا از باب رفع قصاص و جزاء بر عدم قصاص دلالت کند، لیکن معارض است با عمومات و اطلاقات قصاص در کتاب و سنت، و حدیث رفع گرچه مقدم بر اطلاقات و عمومات اولیه در سایر موارد است، چون لسانش لسان حکومت می‌باشد و لسان حاکم ولو در عامین من وجه واضعف دلالة بر لسان محکوم مقدم می‌گردد، اما در این مورد چون لسان مثل «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» و یا «و من قتل مظلوماً...» و یا «و من قتل نفساً فکانما قتل الناس جميعاً» آبی از تخصیص می‌باشد و حکومت هم لباً همان تخصیص است، و لذا نمی‌توان حدیث را مقدم داشت و به خاطر اظهاریت اطلاقات بر حدیث رفع مقدم می‌گردند، و وجه سوم اجماع منقول از خلاف و غنیه است که آن هم اجماع علی القاعده می‌باشد نه علی الحکم، «کما یظهر من الوجوه المستدله بهامع انه منقول فی مثل الخلاف و عن مثل ابن زهره» و ناگفته نماند که اگر از باب احتیاط در دماء مبنای این جانب پذیرفته نشود، قطعاً به نظر این جانب دیه در ممیز بر خودش می‌باشد «اقتصاراً علی الحکم المخالف للقواعد بالقدر المتقین من النص».

۷۷/۶/۱۲

﴿س ۲۲۰﴾ اگر کسی به قتل عمد شخصی اقرار کند و پس از آن فرد دیگری نیز به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، و سپس هر دو نفر از اقرار خود برگردند، چه حکمی باید صادر نمود؟

ج - اگر هیچ یک از دو نفر مورد لوث نباشد، حکم، تخییر اولیای دم است نسبت به هر یکی از دو مقرّ اخذاً بالاقرار و عدم اسراف در قصاص؛ و رجوع آنها چون رجوع بعد الاقرار است، قابل سماع نمی‌باشد. ۷۶/۹/۲

﴿س ۲۲۱﴾ شخصی به قتل رسیده و پدر مقتول مدّعی است فردی که ظاهراً سابقه اختلاف قبلی با او را دارد ساعاتی پس از قتل به منزل وی مراجعه و اظهار داشته: «پسرت را کشته‌ام. خودت را هم خواهم کشت». برخی از بستگان نسبی و سببی شاکی نیز، این

اظهارات را تأیید می‌کنند، در حال حاضر آیا می‌توان اظهار شخص را به عنوان اقرار بر قتل محسوب نمود؟ همچنین با توجه به اینکه متهم، منکر این اظهار می‌باشد و بین‌ای نیز بر وقوع قتل توسط وی ارائه نشده، بلکه شخص دیگری بر سر جسد مشاهده شده، آیا می‌توان اظهارات ولی دم مقتول و تأیید بستگان نسبی و سببی وی را، شهادت بر اقرار از سوی قاتل (متهم) تلقی کرد؟ آیا اصولاً شهادت بر اقرار در شرع اسلام، مسموع است؟

ج - اقرار شخص به قتل تا در محکمه برای قاضی شرعی با حجت شرعیه ثابت نشود، اثری بر او مترتب نمی‌گردد، و اقرار افراد به قتل مثل بقیه موضوعات است که با حجت شرعیه قابل اثبات می‌باشد.

۷۷/۴/۱۱

مبحث دوم: شهادت

﴿س ۲۲۲﴾ اگر یک مرد و دوزن به قتل عمد شهادت دهند، آیا قتل عمد ثابت می‌شود یا اینکه شهادت «کان لم یکن» است؟

ج - با فرض تحقق همه شرایط شهادت مانند عدالت و اتفاق در خصوصیات و... حجت است و قتل عمد به نظر این جانب ثابت می‌شود.

۷۷/۱۲/۲۰

مبحث سوم: قسامه

۱. لزوم وجود ظن قوی برای اجرای قسامه

﴿س ۲۲۳﴾ بدن نیمه جان شخصی در کنار جاده اتومبیل‌رو منتهی به روستا (در فاصله حدود ۳۰۰ متر خارج از روستا) یافت می‌شود که در حال اعزام او به بیمارستان، فوت می‌کند. پزشکی قانونی آثاری از برخورد و تصادم اتومبیل یا وسیله نقلیه در بدنش نیافته و علت مرگ را ناشی از «یک ضربه به سر» اعلام

می‌کند. اولیای دم که فقط یک پسر و دختر بالغ هستند، منحصرأً علیه سه تن از اهالی محل (که در روستا حضور داشته و اتفاقاً یکی از آن سه اذعان می‌دارد که چند دقیقه قبل، متوفاً را دیده که به همراه شخص ناشناس دیگری در مسیر جاده پیاده حرکت می‌کردند و او که با موتورسیکلت در جهت مخالف حرکت می‌کرده، فقط متوفاً را بر اثر تکان دادن دست و شناخت قبلی، شناسایی نموده و چند دقیقه بعد که بازگشته بدن خون آلودش را تنها دیده است) ادّعی قتل عمد نموده و مشخصاً یکی از آن سه را مباشر و دو تن دیگر را معاون در قتل پدرشان می‌دانند، لیکن بین‌ای ندارند و با انکار متهمین مواجه هستند و برای اثبات ادّعی خود هر یک با قاطعیّت و اصرار تمام، پنجاه سوگند می‌خورند و سایر بستگان نسبی ذکور مقتول به لحاظ سکونت در شهرهای مختلف در مراسم قسامه شرکت مستقیم ندارند، اما به صدق گفتار و وثوق مدّعیان قسم می‌خورند و صرفاً بر مبنای ادّعی مدّعیان، متهمین را قاتل می‌دانند با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا با اجرای قسامه، ادّعی اولیای دم موصوف ثابت است؟
 ۲. آیا مدّعیان با فرض عدم شرکت سایر بستگان ذکور نسبی، می‌توانند قسمهای لازمه را شخصاً به دفعات ادا نمایند، تا به حدّ نصاب برسد و کمّیت اجرای آن از سوی هر یک از پسر یا دختر چگونه است؟
 ۳. در صورت اجرای قسامه به کیفیت مذکور در اثبات عنوان اتهامی هر یک از منکرین (از جهت مباشرت یا معاونت در قتل)، آیا تفاوتی وجود دارد یا خیر؟
- ج ۱ - به نظر این جانب قسامه، شرعاً مخصوص به موردی است که قاضی محکمه از شواهد و امارات ظنّ قوی به قاتل بودن فرد یا افراد پیدا کند. آری، نظر معروف کفایت مطلق ظنّ و گمان قاضی است در قسامه.
- ج ۲ - آری، حتی یک نفر هم اگر پنجاه قسم بخورد با فرض تحقق شرط قسامه که ذکر شد، کفایت می‌کند و لازم نیست که چند نفر پنجاه قسم و سوگند را بخورند.
- ج ۳ - قسامه مورد خودش را در قتل ثابت می‌نماید، بناءً علی هذا، قسامه

اگر بر قتل بالمباشره یا بالشركة یا بالمعاونه باشد همان را ثابت می‌نماید و باید توجه داشت که عمده در مسئله قسامه، لوث و گمان قوی قضایی یا اصل گمان او می‌باشد که از راه شواهد پیدا می‌شود، پس در حقیقت اساس قسامه گمان قضایی و شواهد و قرائن می‌باشد نه محض قسامه. به نظر این جانب قسامه در جایی است که قرائن و شواهد، موجب نحوه اطمینانی است که اگر باب دم نبود بر طبق آن حکم می‌شد، پس جعل قسامه برای احتیاط کامل در دماء است، یعنی قاتل بودن قاتل تقریباً تمام است و قسامه یک نحو محکم کاری و رعایت احتیاط در دماء می‌باشد، و قسامه در موارد خاصه است یعنی تقریباً جایی که قوانین قضایی دنیا از جهت قرائن و امارات حکم به قتل عمد بودن می‌نمایند، در قضای شرعی نیاز به قسامه هم می‌باشد.

۷۷/۷/۱۲

۲. قلمرو قسامه

﴿س ۲۲۴﴾ آیا قصاص اطراف در جراحات عمدی، همانند قصاص نفس، با قسامه ثابت می‌گردد یا اینکه چون قسامه خلاف اصل و قاعده است (کما یقال) فقط در اثبات دیه کفایت می‌کند، نه قصاص؟

ج - در اثبات با قسامه، بین قصاص نفس و قصاص اطراف و جراحات عمدی، فرقی نیست و مسئله اجماعی و منصوص است؛ لیکن در مقدار قسامه در اطراف، نظریه‌ها متفاوت است، هر چند اشبه، اگر نگوئیم اقوی، شش قسم است که اگر مورد، دیه‌اش دیه نفس است؛ مثل بینی با شش قسم، و اگر کمتر است به نسبت شش قسم و کمی دیه محاسبه می‌شود.

۷۴/۳/۱۵

﴿س ۲۲۵﴾ آیا قسامه در اعضا، موجب قصاص است یا دیه؟

ج - قسامه در اعضا، مانند قسامه در نفس است و همه آثار از دیه و قصاص و ارش، بر آن مترتب می‌گردد. لازم به توضیح است که در مورد لوث و

قَسامه، اگر مدعی حاضر به آن نشد، قسامه بر « مدعی علیه » است و با قسامه اش تبرئه می شود نه با یمین.

س ۲۲۶ ﴿ آیا شکستگی های استخوان نیز جراحات است که قابل اثبات با قسامه باشد؟

ج - مورد قسامه و لوث می باشد.

س ۲۲۷ ﴿ در نزاعی که بین چند نفر واقع می شود: ۱. اگر چندین نفر همدیگر را مورد ضرب قرار داده باشند و به نظر دادگاه درگیری محرز باشد، ولی هر کدام منکر ایراد ضرب و جرح به دیگری باشند در صورتی که هر یک از مضرورین نتوانند معین کنند که کدام جراحات را این اشخاص معین زده اند، آیا مورد با قسامه قابل اثبات است یا خیر؟ و اگر هست نتیجه آن چه می شود.

۲. در فرض فوق، چنانچه اصل درگیری محرز نباشد و ظن حاصل شده باشد، حکم چه می شود؟

ج - در اثبات با قسامه، بین قصاص نفس و قصاص اطراف و جراحات عمدی، فرقی نیست و مسئله اجماعی و منصوص است؛ لیکن در مقدار قسامه در اطراف، نظریه ها متفاوت است، هر چند اشبه اگر نگوییم اقوی، شش قسم است که اگر مورد، دیه اش دیه نفس است؛ مثل بینی با شش قسم، و اگر کمتر است به نسبت شش قسم و کمی دیه محاسبه می شود، و اگر لوث نسبت به هیچ یک نباشد، همه آنها باید بالسویه دیه را بپردازند.

س ۲۲۸ ﴿ در منازعات دسته جمعی، طرفین جراحات متعدّد برداشته و مصدومین هم قادر به تعیین ضاربین نبوده و فقط می دانند زخمهای وارده، توسط پنج نفر مقابل وارد شده است. در این صورت، اگر تقاضای قصاص شود، نحوه اثبات قضیه چگونه است؟ در صورت تقاضای دیه، چه کسانی محکوم می شوند و راه ثبوت چیست؟ اگر بدو تقاضای قصاص بوده، به لحاظ عدم امکان قصاص، حاکم بخواهد به دیه تبدیل

نمایند، چگونه اثبات می‌گردد؟

ج - اگر لوث نسبت به هیچ یک نباشد، همه آنها باید بالسویه دیه را بپردازند.

۷۵/۱/۲۱

﴿س ۲۲۹﴾ در صورتی که اصل قتل عمد و یا قتل غیر عمدی به وسیله قسامه ثابت شود، آیا می‌توان بعد از تعیین دیه متهم را نیز تعزیر نمود؟

ج - قسامه حکم بقیه حجج و ادله مثبتة قتل را دارد و در احکام مترتبه بر قتل، فرقی بین قسامه و بقیه طرق نمی‌باشد.

۷۷/۶/۱۶

۳. مقدار قسامه

﴿س ۲۳۰﴾ مقدار قسامه و کیفیت آن (در قتل عمد - شبه عمد و خطا) را بیان فرمایید.

ج - قسامه در قتل عمد، پنجاه قسم و در قتل خطا و شبه عمد، بیست و پنج قسم است؛ همچنین در قسامه شرط است که حالف و کسی که قسم می‌خورد، از روی علم و جزم قسم بخورد و گمان کفایت نمی‌کند و باید طوری قسم بخورد که مورد قسم از ابهام خارج شود، برای مثال، ذکر قاتل و مقتول و نسب و اوصاف آنها و ذکر نوع قتل و بیان اینکه یک فرد جنایت کرده یا افرادی با هم شریک بوده‌اند و ... لازم است. ۷۹/۵/۱۶

﴿س ۲۳۱﴾ اگر مقتولی بیش از دوازده نفر اقوام نداشته باشد. حکم مسئله برای محکوم کردن قاتل در قسامه را بیان فرمایید؟ آیا سوگند یاد کردن آنان از طرف مدعی، کفایت می‌کند؟

ج - اگر قسامه پنجاه نفر باشند هر کدام، یک قسم می‌خورند و اگر بعضی امتناع کنند و یا عدد آنها کمتر از پنجاه نفر باشد، مانند مفروض در سؤال، هر کدام چند قسم می‌خورند تا پنجاه قسم کامل گردد؛ و سوگند این دوازده نفر با شرایط مذکور از طرف مدعی به دلیل عموم علت در تشریح قسامه، کفایت می‌کند.

۴. قسامه در صورت نبودن ولی دم

﴿س ۲۳۲﴾ اگر مقتولی در شارع عام یا در اماکنی که محل رفت و آمد عمومی است به صورت مجهول الهویه کشف شود، و در مقام بررسی و تحقیقات در محاکم قضایی از جهت استناد عمل مجرمانه قتل نسبت به شخصی با وجود قرائن ظنیّه از موارد لوث تشخیص داده شود، و برای مقتول ولی دمی شناخته نشود، اجرای قسامه با چه شخصی است؟ و اگر با حاکم شرع است کیفیت آن را بیان فرمایید.

ج - در موارد لوث، قسامه ثابت است و فرقی بین اولیای دم نمی‌باشد، یعنی هر کس که می‌تواند طلب قصاص نماید، می‌تواند متحمل قسامه شود، و اصولاً قسامه برای جلوگیری از قتل است، علی‌هذا حکومت که ولی دم است می‌تواند قسامه را انجام دهد و کیفیتش با دیگران فرق ندارد.

﴿س ۲۳۳﴾ در مواردی که مقتول ولی نداشته باشد و حاکم شرع و حکومت، ولی آنها محسوب گردد و مورد از موارد قسامه باشد، چه کسی باید اتیان سوگند نماید؟

ج - اگر ولی حاضر به قسامه شود و بخواهد قتل را ثابت نماید، می‌تواند با قسامه مثل بقیه اولیای دم قتل را ثابت نماید، و بالجمله در این جهت فرقی بین حاکم شرع که ولی است و بقیه اولیا نمی‌باشد.

۷۷/۵/۱۰

۵. کاربرد قسامه در اثبات جرم و رفع اتهام

﴿س ۲۳۴﴾ آیا قسامه صرفاً برای اثبات جرم است؟ یا اعم از اثبات جرم و رفع اتهام.

ج - قسامه، یک حجت شرعی است و مانند بقیه حجج، مثبتات و دلالت التزامیه‌اش حجت است، بدین معنا که اگر با قسامه، قاتل و جانی بودن کسی ثابت شد، متهمین دیگر تبرئه می‌شوند و نسبت جرم از آنها مرتفع می‌گردد، بعلاوه آنکه برائت و تبرئه دیگران مطابق با اصل است و خلافتش دلیل می‌خواهد.

۷۶/۳/۱۷

۶. تبرئه متهم در صورت عدم اتیان قسامه توسط اولیای دم و عدم رد آن به متهم

﴿س ۲۳۵﴾ چنانچه دادگاه در قتل عمدی، مورد را از موارد لوث تشخیص دهد و مدعی از اقامه قسامه ابا نموده و از رد آن به مدعی علیه هم امتناع نماید، چگونه باید عمل کرد؟

ج - اولیای دم مقتول می توانند قسامه را انجام دهند تا قتل ثابت و آثار آن مترتب گردد، و می توانند به متهم واگذار نمایند تا او به نفی قتل از طرف خودش قسامه را انجام داده و تبرئه گردد، و اگر اولیای دم نه خود قسم می خورند و نه رد قسم می نمایند که خود نکول محسوب می گردد، حاکم شرع به خاتمه دعوا و برائت متهم، حکم می نماید. ۷۶/۷/۳

﴿س ۲۳۶﴾ در موقع انجام مراسم قسامه، آیا علم حالفین به موضوع قسامه شرط می باشد؟ و آیا قاضی دادگاه می تواند در مواردی که تشخیص می دهد که تعدادی از قسم خوردگان نسبت به موضوع، علم و اطلاع کافی ندارند، سوگند آنها را استماع نکند یا خیر؟

ج - در هر سوگندی علم و اطلاع به مورد آن برای کسی که قسم می خورد واجب می باشد، و قسم بدون علم، گناه و معصیت است، اما برای محکمه سوگند و یمین و قسامه حجت شرعی است، مگر آنکه به دروغ بودن مورد قسم و یا دروغ قسم خوردن علم حاصل شود، که در این صورت برای محکمه حجت نمی باشد و نمی تواند بر طبق آن حکم کند. ۷۷/۵/۱۲

۷. تساوی زن و مرد در اجرای قسامه

﴿س ۲۳۷﴾ در باب اجرای قسامه چنانچه با وجود مرد، زن نیز جزء اولیای دم باشد، آیا دادگاه می تواند (با وجود سایر شرایط) از وجود زن نیز جهت اجرای قسامه استفاده نماید یا خیر؟ در صورت منفی بودن جواب چنانچه دادگاه از وجود زن استفاده نمود و اقدام به صدور حکم نمود، حکم صادره از نظر شرعی چه حالتی دارد؟

ج - به نظر این جانب مرد بودن در قسامه ظاهراً شرطیت ندارد، گرچه بعضی از فقها شرط دانسته‌اند و امام امت (سلام الله علیه) هم در تحریر الوسيله قائل به شرطیت می‌باشند.

۷۸/۷/۱

﴿س ۲۳۸﴾ آیا قسامه زن (با وجود سایر شرایط) مورد قبول است؟

ج - آری، مورد قبول است و به نظر این جانب تفاوتی بین مرد و زن در قسامه نمی‌باشد و هر جایی که قسامه نسبت به مرد مؤثر است نسبت به زن هم مؤثر می‌باشد، و تمام مناط در قسامه پنجاه قسم و لوث به معنای ظن و گمان نزدیک به علم قاضی است که از قراین و شواهد متعارف برای او پیدا شده باشد.

۷۸/۹/۳۰

۸. لزوم اتیان قسامه از روی یقین

﴿س ۲۳۹﴾ شرایط قسامه در قتل چگونه است؟ آیا کسی که مراسم قسامه را انجام می‌دهد باید شاهد عینی قتل باشد یا به یقین برسد، کافی است؟

ج - کسی که قسامه را انجام می‌دهد (قسم می‌خورد) لازم نیست شاهد قتل بوده باشد، بلکه یقین کفایت می‌کند و بدون یقین قسم خوردن، حرام و معصیت و موجب ضمان است.

۷۸/۵/۱۲

﴿س ۲۴۰﴾ ۱- آیا نکول حالف پس از اجرای قسامه از قسم قابل ترتیب اثر می‌باشد؟ مثلاً کسی که در مراسم قسامه شرکت نموده پس از اجرای قسامه و امضاء ذیل صورتجلسه بعداً بصورت مکتوب به دادگاه اعلام نماید که اجرای قسامه توسط وی صرفاً بخاطر اصرار اولیاء دم مقتول و یا فریب و غیره صورت گرفته است، آیا این اثر تأثیری در قسامه انجام شده دارد یا خیر؟

۲- در صورتی که شخصی که نکول از قسامه به نحو مذکور در سؤال اول نماید و سپس متعاقب آن اعلام نماید (بصورت مکتوب) که نکول وی از قسامه تهدید و فشار بر وی از طرف خانواده متهم به قتل بوده است؛ در این صورت قضیه چه حکمی پیدا می‌کند؟ ۳- آیا چنانچه نکول از قسامه توسط قسم خوردگان قابل پذیرش و استماع باشد

نکول مذکور موجب بطلان کل مراسم قسامه می‌باشد؟ یا اینکه اولیاء دم مقتول می‌توانند با معرفی افراد دیگری از بستگان خود بجای افراد نکول کننده خواستار تکمیل قسامه شوند؟ تکلیف دادگاه در این وضعیت چه می‌باشد آیا بایستی برای اجرای قسامه افراد جایگزین تشکیل جلسه دهد یا خیر؟

۴- در حالف، بلوغ شرط است لیکن آیا منظور بلوغ حالف در زمان وقوع قتل می‌باشد و یا اینکه بلوغ حالف در زمان اجرای قسامه کفایت می‌نماید؟

۵- منظور از بستگان سببی که می‌توانند اجرای قسامه نمایند همان بستگانی است که جزء طبقات اول و دوم و سوم به عنوان وارث می‌باشند و اینکه بستگان نسبتاً دور مثلاً از قبیل نوه دایی یا عمو یا عمه اولیاء دم نیز در اثبات قرابت مذکور می‌توانند جزء حالفین باشند؟

ج ۱- اگر حکم اجرا شده باشد او مقصر است و ضامن و سبب اقوی از مباشر می‌باشد و اگر قبل از اجرای حکم باشد تأثیر در آن ندارد و با توجه به اینکه نکول باب قسامه را ناقص می‌کند باید قسامه کامل گردد.

ج ۲- اگر تهدید و فشار جانی نباشد مقصر می‌باشد.

ج ۳- اگر بعضی نکول کنند هر کدام از باقیمانده چند قسم می‌خورند یا افراد دیگری معرفی می‌کنند.

ج ۴- بلوغ در هنگام اجرای قسامه کفایت می‌کند.

ج ۵- همین که از طایفه و قبیله باشند کفایت می‌کند.

۸۴/۷/۲۸

۹. لزوم مطالبه از سوی مدّعی در اتیان قسامه توسط مدّعی علیه

﴿س ۲۴۱﴾ در موردی که قتلی رخ داده و از موارد لوث تشخیص داده شده، ولی

مدّعی از اجرای قسامه خودداری می‌نماید بفرمایید:

۱. آیا در این صورت قهراً اقامه قسامه به متّهم (مدّعی علیه) می‌رسد، یا این امر

منوط به مطالبه مدّعی است؟

۲. در صورت لزوم مطالبه، اگر مدّعی از چنین درخواستی ابا کند و سر باز زند یا

اینکه به قسم متهم راضی نباشد، وظیفه حاکم و دادگاه برای فصل خصومت چیست؟

۳. در فرض پیشین، تکلیف دیه مقتول چیست؟

۴. اگر متهم بر براءت خودش قسم بخورد، حکم دیه چیست؟

ج - ۱ - منوط به مطالبه مدعی است و با عدم مطالبه قسامه، باب، باب مدعی

و منکر است که با یک قسم قضیه خاتمه پیدا می کند.

ج - ۲ - حاکم بعد از اخطار به مدعی که با عدم قسامه و عدم مطالبه متهم

رها می شود، متهم را رها می کند و نمی تواند او را زندانی نماید، چون من

له الحق کانه از حقیقت گذشته است.

۷۸/۵/۲۹

ج - ۳ و ۴ - دیه هم ساقط است.

﴿س ۲۴۲﴾ در موارد قسامه که موضوع آن ایراد ضرب و جرح عمدی نسبت به

مجنی علیه است، اگر براءت مدعی علیه ثابت شود و ضارب یا جراح نیز مشخص نباشد.

آیا مانند مورد قتل، دیه مجنی علیه مصدوم باید از بیت المال پرداخت شود یا اینکه

تدارک آن به عهده کسی نمی باشد؟

ج - با دیه قتل تفاوت دارد و به عهده بیت المال نمی باشد.

۱۰. نصاب قسامه در جنایت بر اطراف

﴿س ۲۴۳﴾ در مورد قسامه بفرماید:

۱. آیا قسامه در جنایت عمدی بر اطراف، مستلزم قصاص می شود یا خیر؟

۲. با فرض اینکه جواب مثبت باشد، نصاب قسامه چه میزان است؟

ج - ۱ - قسامه در اعضا، مانند قسامه در نفس از طرق اثبات است،

نتیجتاً همه آثار از دیه و قصاص و ارش، بر آن مترتب می گردد.

لازم به توضیح است در مورد لوٹ و قسامه، اگر مدعی حاضر به

آن نشد، قسامه بر «مدعی علیه» است و با قسامه اش تبرئه می شود، نه

با یمین.

ج - ۲ - در مقدار قسامه در اطراف، نظریه ها متفاوت است، به اعتبار احتیاط

در دماء و شهرت و اجماع و اطلاق ادله قسامه و روایت ظریف،^۱ لیکن شبهه اگر نگوییم اقواء، اعتماداً به معتبره ظریف که دارای اسناد صحیحه و موثقه و حسنه و غیرها می باشد، شش قسم است که اگر مورد، دیه اش دیه نفس است؛ مثل بینی با شش قسم و اگر کمتر است به نسبت شش قسم و کمی دیه محاسبه می شود.

۷۷/۳/۱۱

مبحث چهارم: نقش قرعه در تعیین قاتل

﴿س ۲۴۴﴾ سه نفر به طور همزمان با سلاح گرم، به سوی یک فرد تیراندازی نموده و او را به قتل رسانده اند، در حالی که معلوم نیست فرد با تیر کدام یک کشته شده است، چون گلوله های زیادی به وی اصابت نموده، حال دقیقاً معلوم نیست که آیا گلوله های هر سه نفر به وی خورده است یا اینکه تیرهای شلیک شده از سوی یکی از آنها (فقط)، به وی اصابت نموده، و خود متهمان نیز اظهار می دارند نمی دانیم تیر هر سه نفر ما خورده یا تیر یکی از ما. حال تکلیف دادگاه در این رابطه چیست؟ آیا می توان با قرعه، قاتل را مشخص کرد؟ یا قصاص را باید از هر سه نفر ساقط دانست و به دیه اکتفا نمود؟ یا شرعاً راه دیگری وجود دارد؟ ضمناً اولیای دم مقتول از هر سه نفر شاکی هستند.

ج - چون قرعه در موارد علم اجمالی به قتل جریان ندارد و علم تفصیلی هم وجود ندارد پس قصاص ثابت نیست آری اگر لوث نسبت به یکی از آنها یا نسبت به هر سه تحقق یافت احکام لوث یعنی قسامه و قصاص با آن که در جای خود بیان شده است جاری می گردد و اگر مورد از موارد لوث نبود باید به دیه اکتفا شود و دیه را هر سه نفر بالسویه بپردازند و قرار دادن دیه به عهده یکی از آنها ترجیح بلا مرجح و ضمان بدون علم به سبب است.

۸۵/۸/۲۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۵۹، کتاب القصاص، أبواب دعوی القتل، باب ۱۱، حدیث ۲.

﴿س ۲۴۵﴾ در صورت علم اجمالی به وجود قاتل در بین افراد معین، بفرمایید:
 ۱. آیا قاضی می‌تواند برای تعیین قاتل و اجرای قصاص، از قرعه استفاده نماید؟
 ۲. در صورت منفی بودن پاسخ و لزوم پرداخت دیه، چه کسی باید دیه را بپردازد و نحوه پرداخت آن چگونه خواهد بود؟

ج - ۱ - نمی‌تواند، چون بعلاوه از عدم بنای عقلا به قرعه در مثل مورد که باب کشتن و قصاص است، و قیام اجماع بر عدم آن چون احتمال کشته شدن انسان بی‌گناه وجود دارد و در باب دماء احتیاط لازم است، تمسک به قرعه نادرست و ناتمام است.

ج - ۲ - پرداخت به نسبت افراد می‌باشد، یعنی اگر اطراف علم اجمالی دو نفر است، دیه را بالمناصفه باید بپردازند و اگر سه نفر بالتثلیث و...
 ۸۰/۱۱/۱۷

مبحث پنجم: اختلاف جانی و ولی دم

﴿س ۲۴۶﴾ اگر وقوع قتلی محرز و قاتل نیز معین باشد، لیکن اولیای دم مدعی عمدی بودن قتل باشند، ولی قاتل آن را خطایی یا شبه عمد بدانند، و دلیلی قاطع برای ادعای هیچ‌یک وجود نداشته باشد، بفرمایید:

۱. آیا مورد از باب لوث است یا تداعی؟
 ۲. اگر از باب تداعی باشد، چگونه باید فصل خصومت نمود و تکلیف دیه چیست؟
 ج ۱ - لوث، تابع اطمینان یا گمان قاضی می‌باشد (علی اختلاف القولین) و بدون آن لوث مورد ندارد.

ج ۲ - نسبت به قتل عمد بر جانی یمین است و باب مدعی و منکر است و سرّ اینکه حلف بر اوست آن است که امر مربوط به خودش می‌باشد و تفسیر امری است که یرجع الیه، و بعد از حلف جانی، حکم به دیه است، مگر آنکه اولیای دم، عمد را اثبات نمایند.
 ۷۸/۵/۳۰

﴿س ۲۴۷﴾ در صورت شک در وقوع قتل و یا فوت متوفاً در محل کارگاه، آیا اصل بر فوت است و یا قتل غیر عمدی؟ با این توضیح که کارگر در کارگاه به علت اصابت قطعه آهنی که از بالا افتاده و به سرش خورده، فوت می نماید و معلوم نیست که قطعه آهن به وسیله تقصیر کسی افتاده و یا مثلاً به علت وزش باد افتاده است.

ج - عمد در قتل و یا نسبت قتل به کسی برای اثبات دیه، احتیاج به اثبات از طرف اولیای دم دارد و تا ثابت نشود آثار مترتب نمی گردد، یعنی با شک در موضوع نمی توان حکم را مترتب نمود، بلکه ترتب حکم بر موضوع فرع ثبوت آن است.

۷۸/۵/۳۰

فصل چهارم: کیفیت استیفای قصاص

۱. اولیای دم

﴿س ۲۴۸﴾ چنانچه فردی که محکوم به قصاص شده اولیای دم، بدون استیذان از حاکم شرع اقدام به قصاص قاتل نمایند موضوع چه حکمی دارد؟ آیا اولیای دم به قصاص محکوم می‌شوند یا دیه یا به تعزیر؟

ج - ولی دم، قصاص نمی‌شود چون حقّ خودش را استیفا نموده و عدم قصاص ولی دم اجماعی است یعنی حتی قائلین به لزوم اذن هم قائل به قصاص نمی‌باشند و بدیهی است ادلّه قصاص شامل مورد نمی‌شود چون قتلش عدوان و ظلم بر قاتل نبوده است آری بنابر قول به وجوب اذن و بخاطر منع از هرج و مرج و حفظ نظامات تعزیر می‌شود. ۸۴/۳/۲۹

﴿س ۲۴۹﴾ شخصی دارای همسر و یک فرزند پسر است. زوجه، همسرش را با زهر به قتل رسانده است. با توجه به اینکه فرزند او نیز در خارج از کشور زندگی می‌کند و چون سرباز است و باید خدمت نظام وظیفه انجام دهد به ایران نمی‌آید. آیا برادران و خواهران مقتول، حقّ درخواست قصاص دارند یا خیر؟

ج - با اخذ وکالت از پسرش که ولی دم است، می‌توانند تقاضای قصاص نمایند و ولی دم علی المفروض همان پسر است و محض غیبتش باعث

سقوط حق و رسیدن به بقیة اقوام نمی‌گردد. آری، حاکم از باب ولایت بر غایب، اگر دسترسی به او نباشد و به هیچ وجه نتواند دنبال قتل را بگیرد، می‌تواند وارد قضیه شود و درخواست قصاص بنماید، لیکن در شرایط فعلی چنین فرضی مشکل است. ۷۷/۵/۱۱

﴿س ۲۵۰﴾ این جانب بعد از جدایی از همسر اولم با زن دیگری ازدواج کردم و حاصل زندگی با زن اول چهار فرزند و زن دوم، دو فرزند است. یکی از دختران همسر اولم، در اثر فشار روحی که از نامادری خود دیده بود، اقدام به قتل همسر نموده و الآن با مسئله قصاص رو به رو است، بنده مردّد هستم که برای احقاق حقوق فرزندان صغیر و مادر مقتولشان تلاش کنم یا برای نجات دخترم که قاتل است. لطفاً وظیفه شرعی و اخلاقی مرا بیان نمایید.

ج - مصلحت اولیای دم که صغار می‌باشند، باید رعایت شود و ولی آنها نمی‌تواند قاتل را به دلخواه عفو کند گرچه قاتل، دختر ولی باشد، و به هر حال یا باید عفو با دیه و یا زیادتر از آن انجام گیرد، و یا قصاص؛ و ناگفته نماند که اگر ولی احتمال می‌دهد که بعد از عفو مورد تهمت قرار گیرد به اینکه خون زنش را به خاطر دخترش پایمال نموده، برای رفع چنین تهتهایی چه نیکو است - اگر نگوییم لازم است - حاکم را هم در جریان قضیه قرار دهد و از او هم اجازه بگیرد، تا جلوی تهته‌ها گرفته شود. ۷۷/۲/۲۲

﴿س ۲۵۱﴾ در مورد قتل عمد که ولی دم، مادر و تنها فرزند صغیر مقتول می‌باشد، با توجه به اینکه مقتول همسر نیز دارد و طبق فتوای فقهای عظام، زوجه در مورد قصاص یا عفو قاتل شوهر، حق تصمیم‌گیری ندارد، بفرمایید چنانچه مادر تقاضای قصاص نماید، ابتدا باید سهم دیه فرزند صغیر را تأمین و آنگاه قصاص را استیفا نماید، در چنین موردی برای تعیین سهم دیه فرزند چگونه عمل می‌شود؟ آیا علاوه بر مادر، زوجه نیز در دیه فرضی در نظر گرفته می‌شود یا چون زوجه در مورد حق قصاص نقشی ندارد، سهم فرزند صغیر تنها با ملاحظه شریک بودن وی با مادر تعیین خواهد شد؟ (لازم به ذکر است زوجه نیز به قصاص قاتل، راضی است) اگر چه رضایت یا عدم رضایت وی تأثیری ندارد؟

ج - زوجه در این گونه دیات که عوض سهم القصاص دیگری می‌باشد در

نظر گرفته نمی شود، و وجهی برای منظور ساختن وی نمی باشد و کسی که سهمی در معوض ندارد، از عوض نیز سهمی نخواهد داشت و در این جهت فرقی بین رضایت زوجه به قصاص و عدم آن نمی باشد. کما اینکه در سؤال هم به آن اشاره شده و اگر وارث مادر و فرزند باشد که از ظاهر سؤال هم چنین بر می آید، یک ششم از دیه مربوط به مادر و مابقی دیه، سهم فرزند است. علی هذا، مادر درخواست کننده قصاص تمام دیه را منهای یک ششم باید برای فرزند صغیر تأمین نماید و بعد قصاص اجرا شود. ۷۸/۸/۵

۲. حدود اختیارات ولی دم

﴿س ۲۵۲﴾ شخصی عمداً دیگری را به قتل رسانده، اولیای کبیر مقتول گذشت نموده اند، لیکن مقتول صغیر دارد. با وجود این، ولی مقتول مصلحت و غبطه صغار را در این می بیند که از قصاص قاتل گذشت نموده و دیه دریافت دارند، آیا گذشت ولی صغار از قاتل، با رعایت غبطه و اخذ دیه، تأثیری دارد و قاتل آزاد می شود یا خیر؟
ج - اگر ولی صلاح بداند و دیه بگیرد، قاتل آزاد می شود؛ ولیکن اگر زمان کمی تا بلوغ طفل مانده، بهتر است صبر کنند تا خود، بعد از بلوغ تصمیم بگیرد. ۷۵/۹/۶

﴿س ۲۵۳﴾ چنانچه مقتول ورثه صغیر داشته باشد، بفرماید:

۱. آیا همواره اخذ دیه از سوی اولیای صغار، اصلح به حال صغار است یا حسب مورد می توان جانی را عفو و یا از وی مطالبه قصاص نمود؟
۲. آیا محدوده اختیارات ولی باقیم در این خصوص تفاوتی دارد؟

ج ۱ - هر چند قصاص و عفو مجانی یا مع العوض (چه عوض مساوی با دیه باشد یا زیادترو یا کمتر از دیه باشد)، همان طور که برای صغیر «قضاء» لا طلاق ادلتها» ثابت می باشد، برای ولی هم به حکم عموم الولاية^۱ ثابت

۱. دلیل بر عموم الولاية الكتاب آیه ۲۲۰ سوره بقره و السنة صحیحه ابن رثاب (وسائل، ج ۱۲، ص ۲۴۹، باب ۱۵ من أبواب عقد البیع و شروطه و فهم العقلاء و بنائهم فی الولاية).

است، لیکن چون در اعمال ولایت رعایت مصلحت لازم است و همه تصرّفات ولیّ چه در امور مالی (بالذات او بالعرض) یا غیر آن، باید به نحو احسن باشد «قضاءً لفحوی الآیة و عدم الخصوصیه للمال بما هو مال و ان المناط امر الیتیم و رعایة المصلحة للیتیم و قصور یده بل الظاهر کون القید وارد مورد الغالب، بل لک ان تقول ان لم یکن الولی للناصر اولی من الوکیل عن القاهر فی لزوم رعایة المصلحة فلا اقل من المساواة فنفس المصلحة الثابتة من الخیریة و الحیوة غیر کافیه فی اعمال الولاية بل لابد من رعایة المصلحة زائدة علیها و لقد اجاد فی بیانها المقدس اردبیلی فی مجمع الفائدة و البرهان»^۱ (فی اواخر بحث القصاص تتمه)، «و یصح العفو من ولیّ المستحقّ ایضاً مع المصلحة له فی ذلك اما بعوض او مجاناً و هی فی العوض ظاهر - الی قوله - مع انه لانفع له فی القصاص اصلاً» انتهى کلامه.

و از آنچه گذشت معلوم شد که اختیار انتخاب به دست ولیّ است با رعایت مصلحت، لیکن چون وجود مصلحت در عفو مجاناً نادر و اثباتش مشکل می‌باشد، بر حاکم و ولیّ است که رعایت احتیاط نموده و عفو مجانی ننماید و لعلّ آنچه در بعضی از عبارات فقها آمده که ولیّ حقّ عفو مجانی را ندارد، جنبه موضوعی داشته باشد، یعنی فکر کرده‌اند که نمی‌شود مصلحتی برای صغار در آن باشد و گرنه نصّی در آن نبوده و از نظر قواعد هم فرقی بین قصاص و عفو به صورت مجانی یا در مقابل مال نمی‌باشد، و آنچه مقدس اردبیلی تصوّر فرموده‌اند، ندرتش روشن است، بعلاوه که غرض آن فقیه محقق و مدقق در مقابل قصاص بوده نه در مقابل عفو با عوض، که این خود بر ندرتش می‌افزاید و در رعایت مصلحت در عفو با عوض جمله مقدس اردبیلی رحمته که می‌فرماید: «مع انه لانفع له فی القصاص اصلاً» خود به خود کارساز می‌باشد، بعلاوه که بعضی از فقهای بزرگ مانند شیخ طوسی رحمته قائل به منع قصاص برای ولیّ شده و فرموده

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۴، ص ۱۳۹.

اختیارش به دست مولی علیه بعد از بلوغ و یا با فوتش حق به ورثه‌اش منتقل می‌شود و بعضی از روایات هم به آن اشعار دارد. پس احتیاط مطلوب در عمل - اگر نگوییم در فتوا - اقتضا می‌کند که عفو با عوض به قدر دیه یا زیادتر انجام گیرد و این احتیاط وقتی که با حق قصاص برای ولّی دم همراه باشد، انفع به حال غیر بالغ است، کما لایخفی که مراد از مصلحت همان اصلح است که در سؤال آمده، چون اگر یکی اصلح و دیگری ذامصلحه باشد، اصلح مقدم است و با بودن اصلح همان احسن است نه صاحب مصلحت، این تمام کلام در مسئله و بیان مقتضای قواعد، الا ان روایة اسحاق بن عمّار تدل علی الخلاف و انه لابد من الصبر الی البلوغ و لیس للولّی اختیار و ولایة اصلاً، عنه عن جعفر عن ابیه علیه السلام «ان علیاً علیه السلام قال: انتظروا بالصّغار الذین قتل ابوهم ان یکبروا فاذا بلغوا خیروا فان احبوا قتلوا او عفوا او صالحوا»^۱ و روایت هر چند اعتبار سندش به خاطر فرموده شیخ الطائفه در عده که اصحاب به روایاتش عمل می‌نموده‌اند، خالی از وجه نمی‌باشد هر چند خالی از اشکال نیست، لیکن امر به انتظار محتمل است اولاً از باب ولایت و حاکمیت و اینکه مصلحت در صبر بوده و مورد روایت، کشته شدن پدر است و عدم ذکر جدّ هم دلیل است بر نبودنش به خاطر غلبه و اینکه اگر بود ذکر می‌شد کما هو المتعارف فی مثل الاسئله و فرض هم کشته شدن می‌باشد، پس وصی هم نداشته و از اینجا ظاهر شد که محلی برای استفصال نبود، تا ترکش دلیل بر عموم باشد؛ ثانیاً از باب قضیه شخصیه می‌باشد که نمی‌تواند مدرک و حجّت شرعیّه برای حکم کلی فقهی باشد، چون در قضایای شخصیه اخذ به اطلاق جایز نمی‌باشد، و هیچ یک از احتمالات هم بر دیگری ترجیح ندارد و مقدم داشتن یک احتمال رجم بالغیب است و قضایای منقوله از علی بن ابی طالب علیه السلام اگر ناقلش ائمه معصومین علیهم السلام باشند، هر چند دارای اطلاق و نقلشان در حکم گفتارشان

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۱۵، أبواب قصاص النفس، باب ۵۳، حدیث ۲.

می باشد، چون نقل آنها برای عمل است پس اگر قیدی و حالتی دخیل در حکم بوده ذکر می نموده اند، لیکن در مثل روایت که نقل امر شده است «انتظروا» شاید نقل برای بیان اصل امر بوده، به این معنی که حضرت علی علیه السلام امر به انتظار داشته پس نقل تاریخ است برای نقل جواز امر حاکم علی المصلحه نه اینکه نقل برای بیان حکم باشد والا می فرمود: «یصبر و ينتظر» که مفید حکم شرعی باشد؛ ثالثاً علی تسلیم الدلالة فاطلاقها مخالف للقواعد و موجب لتضييع الحق في غالب الموارد و ذلك لان عدم الانتخاب و الاحالة الى بلوغ الصغار موجب للضرر و الحرج على الجاني من حيث التحير و عدم علمه بمستقبله و حبسه الى زمان البلوغ عقوبة غير مستحقة و اخذ الدية و دية و ضماناً ايضاً اخذ المال بلا جهة مسوغة له، هذا مع ان في الصبر احتمال موت الجاني و ضياع حق الصغير لاسيما على القول بعدم الدية مع موت الجاني و مع ما في الرواية من الانتظار الى البلوغ مع انه غير كاف في الاخذ بالحق بل لا بد من الرشد معه ايضاً.

و التحقيق ان الرواية المخالفة مع الكتاب ساقطة عن الحجية لان الكتاب دال على جواز الاصلاح للتمامي و انه خير على الاطلاق و ذكر الاصلاح و الخير سبب لابطائه عن التقييد فان مثل هذه الالسنه آية عنه كما لا يخفى على المراجع الى اشباهه و الى الالسنه فتدبر و لا تغفل و ان آيئت مع ذلك كله عن العمل بالرواية فلا بد من حملها على ما كان الانتظار الى البلوغ قليلاً غير موجب للضرر و ضياع الحق و الامر معه سهلاً.

ج ۲ - اختيارات ولي قهری یعنی پدر و جد پدری و حاکم در مورد ولايتش محدود نمی باشد، و ولايتشان عامه است، و اما قيم اختياراتش تابع جعل است، لیکن ظاهر اطلاق در جعل عمومیت است، مگر آنکه قرینه برخلاف باشد.

۷۶/۴/۲۰

﴿س ۲۵۴﴾ اگر ولی قهری ولايت بر قصاص و حق عفو از آن رانداشته باشد، تا فاصله

زمانی رسیدن صغیر به سن بلوغ یا رشد، تکلیف قاتل چیست؟ آیا می توان از قاتل کفیل

مطمئن یا دیه مشروط گرفت و او را آزاد نمود؟

ج - اختیارات ولی قهری یعنی پدر و جد پدری و حاکم در مورد ولایتش محدود نمی باشد و ولایتشان عامه است و باید رعایت مصلحت صغیر را بنماید، و در عین حال از هر گونه ظلم نسبت به قاتل نیز باید دوری شود. ۷۶/۴/۲۵

﴿س ۲۵۵﴾ آیا مجنی علیه در صورتی که از زنده ماندن خود مأیوس شده باشد، می تواند در مورد تبدیل قصاص نفس به دیه یا مصالحه یا عفو جانی وصیت نماید؟

ج - مجنی علیه در زمان حیات خودش می تواند جانی را از قصاص نفس عفو نماید، یا قصاص نفس را به دیه و اخذ مال مصالحه نماید، ولی وصیت بر عفو یا تبدیل قصاص به دیه بعد از مرگ، لزوم وفا ندارد و صحیح نیست. چون اولاً قصاص قابلیت ندارد که وصیت به آن تعلق بگیرد و بعد از مرگ، حق اولیای دم است و از حقوقی است که به غیر وارث منتقل نمی شود، لذا وصیت به آن تعلق نمی گیرد، به علت اینکه حکمت جعل آن برای تشفی وارث است؛ ثانیاً در ادله وصیت اطلاقیه که شامل امثال حق القصاص و مصالحه به مال شود، وجود ندارد. آری، خود اولیا و ورثه ای که حق قصاص دارند، می توانند عفو نمایند یا قصاص را با رضایت جانی به مال تبدیل نمایند. ۷۷/۵/۳۰

۳. وظیفه قاضی در صورت صغیر یا کافر بودن اولیای دم یا عدم دسترسی به آنان

﴿س ۲۵۶﴾ در صورت وقوع قتل در هر یک از موارد ذیل، تکلیف چیست:

۱. هنگامی که اولیای دم همگی صغیر باشند؟
۲. مقتول، مسلمان اما ولی دم وی کافر باشد؟
۳. به هنگام دستگیری قاتل، ارتباط با اولیای دم ممکن نیست، ولی در آینده امکان دسترسی به آنان وجود دارد؟

ج ۱ - ولایتشان با رعایت مصلحت صغار در اخذ دیه و یا عفو و یا قصاص،

باید تصمیم بگیرد «قضاء لحقیقة الولاية و عمومها و بناء العقلاء علی ذلك فی امثال المورد».

ج ۲ - ولایتش قضاءً لعموم مثل آیه شریفه «ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»، ثابت است و در ولایت بر قصاص ولو نسبت به مسلم، فرقی بین اینکه ولی دم مسلم باشد یا کافر، وجود ندارد. آری، ممکن است بعضی از ولایتها که جنبه اعمال حاکمیت و سلطه دارد برای کافر نسبت به مسلم نباشد، لیکن مورد چنین نیست بلکه استیفای یک حق قانونی است برای حفظ جان انسانها و امنیت جانی «و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب».

ج ۳ - اگر مدت عدم دسترسی به آنها آنقدر کم است که در زندان نگه داشتن و حفظ او از فرار (با احتمال فرار در حقیقت)، ضرر فاحشی به قاتل وارد نمی شود و عقوبت زایده ای تحقق پیدا نمی کند، باید مانع فرار او شود - ولو بالحبس - تا اولیا حاضر شوند، و گرنه با گرفتن دیه از او و سپردنش در محل مورد وثوق و اطمینان، قاتل رها می شود تا آنکه با آمدن و دسترسی به آنها خودشان دیه را، یا یکی از دو راه دیگر را، با فرض امکان آن دو راه انتخاب نمایند. آری، ناگفته نماند که اگر مدت آنقدر طولانی است که در تحیر ماندن قاتل با اینکه نمی دانند آیا اولیای دم قصاص را انتخاب و او را می کشند یا نه، خود عند العقلاء عقوبتی غیر قابل تحمل است، چون نمی تواند برای زندگی اش برنامه ریزی کند و هر روز خود را پای چوبه دار و اعدام و کشته شدن می بیند، در این مورد بر حکومت است جمعاً بین الحقیقین با گرفتن دیه از باب ولایت بر غایب، تکلیف قاتل را روشن نماید، چون گرفتن دیه توسط حکومت مثل گرفتن خود اولیای دم است که قاتل از قصاص با ادای دیه به آنها مثل ادای به اولیای دم نجات پیدا می کند و بعد از ادای دیه، دیگر حق قصاص نمی ماند.

۴. تساوی زن و مرد در استیفای قصاص

﴿س ۲۵۷﴾ آیا مرد و زن در قصاص مساوی هستند و مقصود از «الانثی بالانثی» در آیه شریفه چیست؟ و چنانچه اولیای دم برای اجرای قصاص قادر به پرداخت دیه نباشند، باید چکار کنند؟

ج - به نظر این جانب مرد و زن در حکم قصاص، برابر می‌باشند. بنابراین، در صورت قتل عمدی زن توسط مردی در صورتی که اولیای دم بخواهند، مرد قاتل بدون پرداخت چیزی قصاص می‌شود «والنفس بالنفس لا بالنفس و نصف الدیه»، و آیه اشاره شده در سؤال هم خود ناظر به نفی تبعیض است که در کتاب القصاص مفصلاً مورد بحث و تفسیر قرار داده‌ام و می‌توانید برای اطلاع اجمالی به تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۷۸ سوره بقره مراجعه نمایید. ۸۲/۶/۲۰

﴿س ۲۵۸﴾ ۱. مردی، زنی را عمداً کشته است و اولیای دم می‌خواهند قصاص کنند ولی قادر به پرداخت تفاضل دیه زن و مرد نیستند، در این صورت قاتل چگونه مجازات می‌شود؟
۲. اولیای زن نمی‌خواهند قصاص کنند بلکه دیه مقتول (زن) را می‌خواهند، ولی قاتل حاضر به پرداخت دیه زن نیست یا ندارد و قاتل خواهان قصاص است، آیا می‌توان قاتل را ملزم به پرداخت دیه زن نمود؟

ج - ۱ - به نظر این جانب ثبوت حق القصاص علی المختار واضح است، چون با تمکن هم رد نصف دیه لازم نمی‌باشد چه رسد به عدم تمکن، بلکه بر مبنای لزوم رد نصف دیه هم نسبت به مورد عدم تمکن، لزوم رد ساقط و حق قصاص ثابت است.

ج - ۲ - آری می‌تواند، چون به نظر این جانب ولی دم مخیر است بین قصاص و دیه، پس می‌تواند الزام به دیه نماید. ۸۲/۶/۲۰

﴿س ۲۵۹﴾ در قتل عمد، اگر اولیای زن مقتول، راضی به اخذ دیه نباشند و از سوی دیگر توانایی پرداخت نصف دیه به قاتل (مرد) را ندارند. تکلیف چیست؟

ج - بر مختار این جانب که «یقتص الحرّ بالحرّ بلاردّ نصف الدیه کقتل

الحَرِّ بِالْحَرِّ»، حکم مسئله روشن است؛ و اما بر مبنای دیگران هم به نظر این جانب پرداخت نصف دیه از طرف اولیای زن به مردی که قاتل است با فرض عدم توانایی، ساقط و حَقِّ قصاص برای آنها ثابت است، و چون حکم برخلاف قاعده است باید بر مورد ادله اختصار شود و اطلاق آنها از صورت عدم قدرت منصرف است، اگر نگوییم از اول اطلاق نداشته. ۷۷/۱۲/۲۰

۵. حکم فاضل دیه در قتل چند زن توسط یک مرد

﴿س ۲۶۰﴾ ۱. اگر مرد مسلمانی چندین زن مسلمان را به قتل برساند بر فرض اینکه اولیای دم مقتولان، همه خواهان قصاص باشند. آیا اولیای دم هر یک از مقتولان، باید نصف دیه مرد مسلمان را به اولیای مرتکب جنایت پردازند و بعد قصاص نمایند یا بدون پرداخت دیه می‌توانند او را قصاص نمایند؟

۲. اگر فقط نصف دیه تعلق می‌گیرد، کدام یک از اولیای دم باید پردازد؟

ج - در این مسئله فرقی بین چند زن مسلمان و چند مرد مسلمان نمی‌باشد، چون مرد با کشتن زن مثل کشتن مرد، بدون رد نصف دیه، به حکم النفس بالنفس قصاص می‌شود و روایات دالّه بر ردّ نصف دیه در قصاص مرد با زن که مخالف قرآن است از جهاتی نیز مخدوش و غیر معتبر است و حجّت نمی‌باشد، و تفصیل بحث را در کتاب القصاص از فقه الثقلین بیان نموده‌ام. ۸۲/۱۰//۲۲

﴿س ۲۶۱﴾ جوانی است که در ارتباط با مسائل منافی عفت، اقدام به کشتن دو خواهر که هر دو مجرد و دارای پدر و مادر هستند، نموده و در این ارتباط اولیای مقتولان مصّرانه تقاضای قصاص نموده و اعلام داشته‌اند که حاضر به پرداخت نصف دیه به ورّاث جانی نیستند، حال با توجه به اینکه موضوع سؤال دو دختر بوده، آیا پرداخت نصف دیه مقتول دوم که نسبت به وی قصاص موضوعیت ندارد و در نتیجه ساقط است، لازم است یا نه؟ و همین فرض مسئله در صورت تعدّد اولیای دم در مورد دو مقتول، حکمش چیست؟

ج - اولیای دم زن چه متعدد باشند و مختلف و چه متحد و متفق، حَقِّ قصاص

قاتل را که مرد است دارند، و وقتی که همه آنها خواستار قصاص باشند، چیزی بدهکار نیستند، چون مماثلت در اعتداء و جزاء، و تحقق قصاص حاصل است و اینکه در باب قصاص، قاتل چند نفر، بیش از یک بار قصاص نمی‌شود، نه آنکه بعضی از اولیای دم ذی حقّ نمی‌باشند، بلکه از باب عدم امکان تکرّر قتل و اینکه بیش از یک جان و یک نفس ندارد. ۷۶/۲/۱۷

۶. انتخاب‌کننده نوع دیه در فاضل دیه

﴿س ۲۶۲﴾ در قتل عمدی و در موردی که اولیای دم قبل از قصاص باید نصف دیه را به قاتل بپردازند، آیا انتخاب دیه با قاتل است یا اولیای دم؟
ج - هر موردی که در قتل عمدی دیه جنبه قانونی و شرعی دارد نه جنبه تراضی و مصالحه، اختیار آن مانند خطا و شبه عمد در دست جانی است، و اما در مسئله پرداخت نصف دیه از طرف اولیای دم، تعیین نوع با آنان است. ۷۸/۶/۱۱

۷. پرداخت فاضل دیه از بیت المال

﴿س ۲۶۳﴾ اولیای دم زن مقتوله، قدرت پرداخت نصف دیه مرد قاتل را ندارند. چنانچه حسب تصمیم مسئولین قضایی منطقه به جهت خونی که در منطقه ریخته شده، قصاص قاتل به مصلحت جامعه تشخیص داده شود، آیا می‌توان نصف دیه قاتل را از بیت‌المال پرداخت نمود؟

ج - در صورتی که به مصلحت جامعه باشد، جایز است از بیت‌المال پرداخت نمود؛ لیکن چون بیت‌المال به زبان امروز با بیت‌المال اصطلاحی فرق دارد، لذا نسبت به امروز باید حسب مقررات بودجه عمل شود؛ و آنچه گفته شد طبق نظر مشهور فقهاست، ولی به نظر اخیر این جانب که در قصاص، بین زن و مرد تساوی وجود دارد و ردّ نصف دیه لازم نمی‌باشد، موردی برای سؤال باقی نمی‌ماند. ۷۷/۳/۲۹

۸. ملاک در تداخل قصاص عضو در قصاص نفس

﴿س ۲۶۴﴾ ۱. در تداخل قصاص عضو در نفس، در چه مواردی تداخل صورت می‌گیرد؟

۲. ملاک در تداخل قصاص عضو در نفس، به نظر حضرت عالی چیست؟

ج ۱ - قطع اعضایی که سبب مرگ و قتل نفس گردد و یا به وسیله سرایت، موجب قتل نفس شود، در این گونه موارد قصاص عضو در قصاص نفس تداخل می‌کند، و ولیّ مجتبیّ علیه زاید بر قصاص نفس، حقیّ نسبت به جانی ندارد.

ج ۲ - با فرض عدم سرایت و سببیت قطع عضو برای قتل نفس، اگر قطع عضو با ضربه مستقل باشد، موجب ضمان است و اگر به وسیله همان ضربه باشد که موجب قتل نفس شده، ظاهراً ضمان آور نباشد و ضمان فقط نسبت به نفس ثابت است.

۷۷/۱۰/۲۹

۹. جمع بین قصاص و سایر مجازاتها

﴿س ۲۶۵﴾ کسی که قرار است اعدام شود حدّاً یا قصاصاً، اگر حدود و تعزیرات دیگری اقل از قتل، برای او ثابت شود، می‌توان از آنها صرف نظر نمود؟ و آیا در مورد حقّ الله و حقّ الناس تفاوتی در این مسئله وجود دارد؟

ج - اول باید حدود و تعزیراتی را که با اعدام، فوت می‌شوند، اجرا نمود و بعد، حدّ قتل را اجرا کرد، و در اجرای حکم، بین حقّ الله و حقّ الناس فرقی نیست.

۷۵/۹/۲۳

۱۰. نحوه اجرای حکم قصاص

﴿س ۲۶۶﴾ محکومین به قصاص را اعدام می‌کنند، آیا اعدام جای قصاصی را که (باید با برنده‌ترین وسایل، گردن بزنند) می‌گیرد یا خیر؟

ج - کفایت می‌کند، و اختیار نوع قصاص به اختیار ولیّ دم است، لیکن زجرگش نمودن، حرام است و نباید به طور زجرگش

قصاص نمود.

۷۵/۷/۱۵

﴿س ۲۶۷﴾ با توجه به نیاز مبرم برخی افراد برای دریافت اعضای بدن، به نظر شما آیا در مواردی که شرع مقدس و قانون، نوع اعدام را مشخص نکرده است این کار، که برداشتن عضو (قلب، کلیه، ریه، کبد، و...) پس از بیهوشی محکوم، منجر به فوت وی خواهد شد و نوعی اعدام تلقی می شود، چه حکمی دارد؟

ج - اگر در باب قصاص باشد؛ ولی دم حَقّ دارد قاتل را بکشد ولی نمی تواند او را به نحوی بکشد که اذیت شود، پس در چنین جایی ولی دم می گوید آیا حاضر هستی تا بیهوشت کنیم تا مثلاً قلب تو را برداریم، اگر گفت: آری، مانعی ندارد ولی اگر گفت: نه، چنین حَقّی را ولی دم ندارد، چون اولاً قلب و عضو او مال خودش است و ولی دم به بیشتر از گرفتن جاننش حق ندارد و ثانیاً اگر ادّعا می کند اذیت می شود و لو با بیهوشی با فرض ادّعاها هم نمی توان او را چنین کشت. و اگر در باب حدود باشد، اگر نوع قتل خصوصیت دارد و جزا معین شده مثل ضرب به سیف مثلاً یا محارب قتل به صلب مثلاً نمی توان چنین کاری کرد ولی اگر اصل کشتن به نوع آن معین نشده در این جا محکمه با رضایت او حَقّ چنین کاری را دارد و اما بدون رضایت او حَقّ چنین قتلی را ندارد چون محکمه فقط به خونش حق دارد.

۸۲/۶/۲۳

۱۱. استفاده از داروهای بی هوش یا بی حس کننده هنگام اجرای مجازات

﴿س ۲۶۸﴾ کسی که قرار است (قصاصاً) کشته شود، آیا می تواند با هزینه خود از پزشکی بخواهد وی را قبل از قتل، بی حس یا بیهوش نماید تا درد کمتری را متحمل شود؟

ج - مانعی ندارد، چون در هر صورت قتل که جزاست، محقق می گردد.

۷۵/۱۰/۱۵

﴿س ۲۶۹﴾ آیا هنگام اجرای حد یا قصاص و کلاکیفرهای جسمانی، بی حس کردن عضوی که می خواهند آن را قطع کنند یا بی حس کردن بدن شخصی که محکوم به تازیانه

یا اعدام و یا رجم شده جایز است؟

ج - در قصاص چه قصاص نفس و چه اطراف و در مجازات اعلام و قطع
ید و پای سارق که خود قتل و قصاص و قطع موضوعیت دارد مانعی ندارد
اما در جلد و رجم و امثال آنها که اذیت شدن و رنج دیدن مجرم به عنوان
حکمت یا مناط ملحوظ شده جایز نمی باشد. ۸۵/۸/۲۲

۱۲. مدت بقای حق قصاص

﴿س ۲۷۰﴾ مدت بقای حق قصاص تا چه زمانی است؟

ج - تا زمانی که ترک استیفا، مستلزم ضرر و مشقت بر «جانی» نباشد. از
آن به بعد، جانی می تواند با مراجعه به حاکم، درخواست اجبار ولی دم را
به استیفای حق بنماید. ناگفته نماند که همه حقوق تا جایی در اختیار
صاحب حق است که مستلزم ضرر و حرج بر «من علیه الحق» نباشد و گرنه
حسب قاعده مسلمة حاکمه نفی ضرر و حرج، از اختیار او بیرون و حاکم
برای حفظ حقوق افراد، باید من له الحق را مجبور به استیفا و اینکه
تکلیف «من علیه الحق» را معین نماید، و گرنه خود از باب ولایت، تکلیف
او را معین می کند. ۷۲/۹/۲

﴿س ۲۷۱﴾ آیا اجرای قصاص (نفس یا عضو) فوریت دارد یا می توان آن را به تأخیر
انداخت؟ اگر جانین چند نفر باشند، آیا می توان حکم قصاص یا عفو را در مورد بعضی
فوراً انجام داد و در مورد بعضی به تأخیر انداخت؟ آیا حاکم شرع می تواند صرف نظر از
نوع جرم، در هر مورد بنا به صلاحدید خود برای عبرت گرفتن مردم و بازداشتن آنان از
ارتکاب معاصی و جرایم، چنین حکم کند که جنازه محکوم برای مدتی (طولانی یا
کوتاه) در معرض دید عموم قرار گیرد؟ یا اینکه محکوم را قبل از اجرای حکم، در ملأ
عام قرار دهد؟ و میان حدود و قصاص و تعزیر، تفصیلی در موارد فوق وجود دارد؟
ج - تأخیر تا زمانی که ترک استیفا، مستلزم ضرر و مشقت بر «جانی» نباشد،
مانعی ندارد ولی از آن زمان به بعد، جانی با مراجعه به حاکم، درخواست

اجبار ولی دم را به استیفای حق می‌نماید، و ناگفته نماند که همه حقوق تا جایی در اختیار صاحب حق است که مستلزم ضرر و حرج بر «من علیه الحق» نباشد و گرنه حسب قاعده مسلّمه حاکمه نفی ضرر و حرج از اختیار او بیرون و حاکم برای حفظ حقوق افراد، باید «من له الحق» را مجبور به استیفا و اینکه تکلیف «من علیه الحق» را معین نماید، و گرنه خود از باب ولایت، تکلیف او را معین می‌کند؛ و اما راجع به در ملأ عام نگه داشتن مجرم زنده، در مورد قصاص جایز نمی‌باشد، چون اولیای دم بیش از حق قصاص، حقی ندارند و هتک حرمت قاتل مانند اذیت‌های دیگر به قاتل، نه تنها دلیل بر جواز ندارد بلکه نص بر عدم جواز قتل صبر وجود دارد، آری، قبل از قصاص در نفس، قصاص در بقیه اعضا با فرض تحقیق موجبش، جایز است و قصاص در نفس مانع آن نمی‌گردد و تداخل نمی‌شود، و همین طور ظاهراً در مورد حدود هم، غیر جایز است و اما نسبت به تعزیر تابع قانون مصوّب نمایندگان مجلس شورای اسلامی است. ۷۸/۱/۱۲

۱۳. تأخیر اولیای دم در اجرای قصاص

﴿س ۲۷۲﴾ دو نفر به اتهام شرکت در قتل یک نفر محکوم به قصاص شدند و برای اجرای حکم، باید به هر کدام از محکوم علیه نصف دیه پرداخت شود، اما اولیای دم چند سال است که از پرداخت آن امتناع می‌ورزند و محکومان در زندان به سر می‌برند، تکلیف شرعی آن چیست؟

ج - در هر مورد که اولیای دم، حق قصاص دارند، اگر در اعمال حق و استفاده از آن به نحوی از انحا ممانعت (تأخیر) نمایند و مدتی طول بکشد، حق قصاص به خاطر حرج و مشقت برای جانی که بلا تکلیف و متحیر مانده، آن هم نسبت به زنده بودن در هر آن و هر روز، ساقط، و دیه ثابت است، چون ادله حرج بر ادله قصاص، مانند بقیه موارد، حاکم است و فرقی در این حکم، در موارد حق قصاص نیست یعنی چه قاتل عمدی،

واحد باشد و چه متعدّد. خلاصه آنکه اولیای دم، اگر در استفاده از حقّ قانونی و شرعی مداخله نمایند و در اجرای حکم دست نگه دارند، خود سبب سقوط حقّ القصاص شده، تنها طلبکار دیه هستند و باید حاکم و قاضی، وقتی مداخله برایش احراز شد، مسئله را به آنها اعلام نموده، مدت کوتاهی را برای تعیین تکلیف قرار دهد و بعد از آن، اگر تکلیف قاتل و یا قاتلان را معلوم نکردند، حکم به دیه بدهد و به آنها اعلام کند. در نتیجه، قصاص برای ابد ساقط است، و مراد ما از حکم به دیه، همان بیان حکم شرعی است، نه انشای حکم، چون انشای حکم محتاج به مطالبه است. ۷۳/۹/۱۶

﴿س ۲۷۳﴾ در صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر و کبیر باشد، اگر ورثه کبیر خواهان قصاص باشند ولی برای استیفای قصاص قدرت تأمین سهم صغیر را نداشته باشند، آیا می توان قاتل را تا زمان بلوغ صغیر (اگر چه در مدت طولانی) در زندان نگه داشت؟ در صورت مثبت بودن جواب، آیا تحمل سالهای متمادی در زندان (مثلاً یازده سال برای بلوغ فرزند صغیر مقتول) و بعد، اجرای حکم قصاص از مصادیق تحمیل دو جریمه به خاطر یک جرم نیست؟

ج - نگه داشتن قاتل اگر در زندان با مدت کوتاه باشد، همانند یکی دو سه ماه که ضرر و زیانی متوجه قاتل نشود، مطابق با احتیاط و جمع بین حقوق کبار و صغار از اولیای دم است، و اما اگر مدت تا بلوغ و رشد صغار زیاد است و موجب ضرر و اذیت و مشقت بر قاتل است و قاتل هم به این معنی تن و رضایت نمی دهد، نمی توان او را زندانی نمود و زندانی نمودنش جزای بدون جرم است، و جوازش اگر بر فرض مشکوک است با منفی ضرر و حرج منفی می باشد و در این گونه موارد اگر ولی و قیّم صغار قصاص را برای صغار مصلحت بدانند می تواند از باب ولایت، رضایت به قصاص بدهد، و ناگفته نماند مراد از این مصلحت، مصلحت خاصّه برای صغار است نه مصلحت کلی قصاص که در شرع ملحوظ شده که آن

مربوط به شارع است و ربطی به مصلحتی که در عمل ولی و قیم معتبر است، ندارد، و ظاهراً فرض مرقوم فرض بسیار نادر است و به هر حال اولیای کبار اگر خواستار قصاص هستند و حاضر به پرداخت سهم صغار از دیه هم نمی‌باشند، تأخیر استیفای حق هر چند با گرفتن وثیقه باشد، به خاطر طولانی بودن مدت و ضرر و زیانی که متوجه قاتل می‌شود و قاتل در این مدت با تحیر و سرگردانی به سر می‌برد و به خاطر مشقتی که از احتمال قصاص اولیا برایش پیدا می‌شود، غیر جایز و با قاعده ضرر و حرج منتفی و جمع بین الحقوق اقتضا می‌کند که قاتل با ادای دیه و سپردن در محکمه و ادای سهم صغار به آنها و اعلام کبار و تأمین دیه، آزاد گردد، تا مجازات زیاد از جرمش نشده باشد. ۷۷/۳/۲۰

﴿س ۲۷۴﴾ برای اخذ موافقت صغارِ مقتول درباره گذشت از حق قصاص، آیا رسیدن

به سن بلوغ شرعی کفایت می‌کند یا باید رشد آنها هم احراز شود؟

ج - تصرف در حقوق مالی و یا شبیه آن، مانند حق القصاص، منوط به رشد است و بلوغ تنها، کافی نیست. ۷۲/۹/۲

﴿س ۲۷۵﴾ ۱. چنانچه اولیای دم در مقام مصالحه قصاص با مبلغی زاید بر دیه، مقداری را تقاضا کردند که پرداخت آن برای قاتل میسر نیست، آیا دادگاه می‌تواند فرصت محدودی برای اجرای قصاص به اولیای دم بدهد و پس از انقضای مهلت مذکور و عدم تقاضای قصاص، محکوم را لااقل با اخذ وثیقه آزاد نماید؟

۲. در صورت مثبت بودن جواب، آیا باید او را بدون قید آزاد نمود یا با اخذ وثیقه و

قید ضمانت؟

ج - ۱ و ۲ - نمی‌تواند، مگر با اخذ رضایت از اولیای دم، چون قصاص حکم شرعی و حق قانونی اولیای دم است نه دیگران، و دخالت در حدود و حقوق شخصی افراد برای هیچ کس حتی حاکم، جایز نیست، چون خلاف مقتضای حقیقت و موجب دخالت در سلطه افراد در حقوق خصوصی آنهاست. ۷۷/۳/۲۰

﴿س ۲۷۶﴾ در بین اولیای دم یک یا چند نفر صغیر و مجنون می‌باشد و اولیای دم کبیر تقاضای قصاص دارند، آیا با ایداع سهم صغار، دادگاه می‌تواند قصاص را اجرا نماید و یا اینکه باید منتظر بلوغ صغار و احیاناً رشد مجنون باشد؟

ج - می‌تواند قصاص نماید و تأخیر قصاص برای کبیر تا بلوغ و رشد صغیر و مجنون از اولیای دم، نه تنها لازم نمی‌باشد بلکه به خاطر جلوگیری از تضییع حق و یا تعذیب قاتل و امثال اینها، جایز نیست و صغیر و مجنون هم با ایداع سهمشان از دیه به حق خود رسیده‌اند، چون اگر آنها هم در زمان قصاص کامل بودند غیر از گرفتن دیه به قدر سهم خودشان حق دیگری نداشتند و اصل در قتل عمد بر قصاص است. آری، اگر مدت رسیدن آنها به کمال بسیار اندک است که با زندانی نمودن قاتل و حفظ حقوق اولیای دم ضرر و عقوبت زایده به قاتل نمی‌رسد، صبر مطابق با احتیاط است.

۷۷/۷/۱۱

﴿س ۲۷۷﴾ چنانچه به ادله ذیل حکم قصاص در مورد شخص محکوم اجرا نشود، آیا می‌توان وی را تا زمان اجرای حکم - هر چند در مدت طولانی - در حبس نگه داشت؟

۱. اولیای دم به دلیل فقر مالی یا دلایل دیگر، از پرداخت فاضل دیه خودداری می‌کنند. (لازم به ذکر است در مواردی از این بند اجرای حکم از نظر اجتماعی و سیاسی ضروری می‌باشد).

۲. عدم تأمین سهم اولیای صغیر از طرف اولیای خواهان قصاص.

۳. عفو برخی از اولیای دم و عدم پرداخت سهم آنان به محکوم علیه از سوی اولیای خواهان قصاص.

۴. عدم شناسایی اولیای دم یا عدم دسترسی به آنان، و دستور حاکم شرع مبنی بر اخذ دیه از قاتل و ناتوانی وی از پرداخت دیه.

۵. مصالحه به دیه و عدم توانایی پرداخت دیه توسط محکوم علیه.

۶. عدم مراجعه اولیای دم به دادگاه برای تعیین تکلیف نهایی.

۷. فقدان ابزار لازم برای اجرای دقیق حکم قصاص، و استتکاف مجنی علیه و

اولیای دم با افراد خبره از اجرای حکم.

۸. مورد فوق در صورتی که محکوم علیه استطاعت یا جلب رضایت شاکی را ندارد.

ج ۱ - نمی توان، چون ضرر و حَرَج بر قاتل است که به حکم قاعده لاضرر و لاحَرَج منفی است، بعلاوه که به نظر این جانب، در فرضی که اولیای دم نتوانند فاضل دیه را بپردازند، جانی محکوم به قصاص است «قضائاً لاطلاق ادلة القصاص و أنّ فيه الحياة و الاقتصار فی خلاف القاعدة ای القصاص مع ردّ الفاضل علی مورد اليسر فأنّه لا اطلاق فی ادلّته»، بناءً علی هذا مسئله زندان در این فرض، من رأس منتفی است. آری، در فرض دلایل دیگر، از باب قاعده نفی حَرَج و ضرر منتفی است. از همه اینها گذشته اصولاً به نظر این جانب موردی برای فاضل دیه وجود ندارد «و یقتل الحرّ بالحرّة بلا ردّ کقتل الحرّ بالحرّ و غیر المسلم بالمسلم ایضاً بلا ردّ منه الی اولیاء المقتول».

ج ۲ و ۳ - از جواب قبل معلوم شد و لاضرر و لاحَرَج در هر دو جریان دارد.

ج ۴ - بر حاکم است که حکم به قصاص بدهد، چون عفو مجانی جایز نیست، به خاطر اینکه امام معصوم علیه السلام هم حسب نصّ بدان جهت که خون مقتول حقّ همه مسلمین و مربوط به آنهاست^۱ نمی تواند مجاناً عفو نماید. آری، می توان از جانی دیه اخذ نمود و به بیت المال واریز کرد تا هم قصاص نشود و هم حقّ مسلمین محفوظ بماند.

ج ۵ و ۶ - باید به اولیای دم ابلاغ شود که قاتل توان پرداخت دیه را ندارد و با عدم حضور شما، رها می شود، چون نگاه داشتن در زندان برای مدّتی طولانی - همان گونه که گذشت - به حکم لاضرر و لاحَرَج، جایز نیست. ج ۷ و ۸ - مانند بقیّه موارد، جایز نمی باشد و عذاب اضافه است که به حکم

۱. صحیحه ابی ولاد الحنات: ففیه قلت فان عفا عنه الامام قال فقال ابا عبدالله علیه السلام: انما هو حقّ جمیع المسلمین و انما علی الامام ان یقتل او یاخذ الدیة و لیس له ان یعفو. وسائل، ج ۲۹، باب ۶۱ من أبواب قصاص النفس، حدیث ۱.

لاضرر و لا حرج منتفی است.

﴿س ۲۷۸﴾ عطف به سؤال قبل، در صورت منفی بودن جواب، آیا دادگاهها می توانند شخص محکوم را بدون قید و شرط آزاد نمایند، یا آزادی وی باید با اخذ وثیقه به قید ضمانت باشد؟

ج - هر چند دلیلی بر لزوم وثیقه با قید ضمانت وجود ندارد، چون جانی در عدم اجرای حکم تقصیری ندارد، لیکن تا زمان اخطار و ابلاغ به اولیا و حضور آنها و تعیین تکلیف حفظاً لحقوق الناس لازم می باشد. ۷۸/۲/۲۰

﴿س ۲۷۹﴾ مردی به اتهام قتل همسر خود تحت تعقیب قرار گرفته و پس از انجام تحقیقات، رسیدگی و ثبوت جرم توسط دادگاه، به قصاص نفس محکوم شده است و این حکم در دیوانعالی کشور نیز تأیید و ابرام گردیده، اما تنها ولی دم کبیر (مادر مقتوله) تقاضای قصاص داشته و از پرداخت فاضل دیه و سهم الدیة صغار قاتل اظهار عجز می نماید و محکوم نیز در بازداشت می باشد. آیا با اخذ وثیقه، می توان تا زمان پرداخت فاضل دیه و اجرای حکم قصاص قاتل را آزاد نمود؟

ج - آری، می توان و وسیله حفظ حقوق صغار می باشد، بلکه قصاص نمودن در مفروض سؤال چون سبب تضييع حق صغار می شود، حرام و غیر جایز است، کما اینکه در زندان نگه داشتن قاتل هم ظلم و عقوبت و ضرری بر قاتل است که مجوز ندارد و حرام می باشد، و خلاصه آنکه راه ذکر شده در سؤال، قطعاً مانعی ندارد و جمع بین الحقوق است. ۷۸/۷/۱

﴿س ۲۸۰﴾ با توجه به اینکه در مورد زن حامله و یا دارای بچه شیرخواره، در برخی حالات گفته شده که اجرای قصاص به تأخیر می افتد و قول زن نیز در مورد حاملگی خود قبول می شود، بفرمایید:

۱. اگر با دستگاههای فعلی بتوان جنین را از هلاکت حفظ نمود، آیا باز هم باید قصاص به تأخیر افتد؟

۲. با توجه به وجود آزمایشگاهها، آیا قول زن در مورد حاملگی قبول می شود؟

۳. اگر وابستگی دو فرد به همدیگر به گونه ای باشد که قتل یکی، موجب قتل دیگر

می شود در دو مورد زیر حکم چیست؟

۳/۱. قصاص فرزندی که ادامه حیات پدر پیر وی - چه از لحاظ روحی چه از لحاظ پرستاری - به فرزند وابسته است.

۳/۲. قصاص یکی از دو قلوهای به هم چسبیده، در حالتی که قتل یکی موجب مرگ دیگری می شود.

ج ۱ - باید تأخیر انداخت، به خاطر احتیاط در دم.

ج ۲ - قبول می شود و ابزار و وسایل آزمایشگاهی - فی حدّ نفسه - حجت نمی باشد.

ج ۳ - وابستگی روحی مانع از قصاص که حیات جامعه به آن بستگی دارد نمی شود، و حقّ اولیای دم مقدم بر وابستگی پدر و غیره است؛ و جواز و عدم جواز قصاص یکی از دو قلوها که موجب قتل دیگری است، محتاج به بحث و تأمل است. ۷۷/۱۲/۲۰

﴿س ۲۸۱﴾ درباره لزوم تأخیر اجرای حد یا قصاص زن شیرده، بفرماید:

۱. آیا این حکم، شامل مادر رضاعی نیز می شود؟

۲. در فرض شمول، بین امکان و عدم امکان جایگزینی دایه ای دیگر یا شیر خشک

یا شیر حیوان، تفاوتی وجود دارد؟

۳. در صورت امکان جایگزینی، یافتن دایه وظیفه حاکم شرع است یا ولیّ طفل؟

ج - لزوم تأخیر مثل رجم و حد و یا قصاص چون به خاطر حفظ جان کودک شیرخوار است که حفظش عقلاً و نقلاً لازم است، پس دائر مدار توقف و انحصار حفظ جان کودک بر شیرخوردن از مادر شیرده است - چه مادر اصلی و چه رضاعی - بنابراین، اگر بتوان جان کودک را به وسیله دیگری غیر از شیر زن محکوم به مثل رجم یا قصاص، حفظ نمود، تأخیر جایز نمی باشد و باید در زمان اجرای حد یا قصاص، جایگزین فراهم شده باشد؛ و پیدا کردن جایگزین در قصاص با ولیّ دم و در حد با حکومت است که مسئول اجرای آن می باشد.

۱۴. حدود اختیار حاکم شرع در استیفا یا تبدیل قصاص یا عفو

﴿س ۲۸۲﴾ در مواردی که اولیای دم تقاضای عفو قاتل را داشته باشند و یا مطالبه دیه نمایند، ولی با توجه به مصلحت سیاسی اجتماعی، حکومت بخواهد قاتل را قصاص نماید. آیا امکان این کار وجود دارد؟ و در صورت عدم رضایت اولیای دم، آیا باید مبلغ دیه از بیت‌المال به آنان پرداخت گردد؟ آیا حاکم شرع با ولایتی که بر خود ولیّ دم دارد، می‌تواند برخلاف وی تقاضای قصاص نماید؟

ج - قصاص، حقّ اولیای دم است و جزو حقوق النّاس و حقّ شخصی اولیای دم می‌باشد و برای حکومت، اختیار داشتن در حقوق شخصیه محرز نمی‌باشد، و برای جلوگیری از آدم‌کشی و فساد، حاکم می‌تواند به عوامل آن متمسک گردد، و چگونه می‌توان با بودن اولیای دم، اختیار را از آنها گرفت با فرض اینکه برخی از فقها - قدس الله اسرارهم - در جایی که مقتول ولیّ نداشته باشد، گفته‌اند نمی‌تواند عفو کند، بلکه یا باید قصاص نماید یا دیه بگیرد، چون حقّ الناس است نه حقّ الامام علیه السلام.

۷۵/۱۰/۱۵

﴿س ۲۸۳﴾ چنانچه قاضی در صدور حکم قتل عمدی، صرفاً حکم به قصاص نفس نموده باشد و پس از قطعیت حکم، اولیای دم رضایت بدون قید و شرط خویش را - با دریافت یا عدم دریافت دیه - اعلام نموده باشند چگونه خواهد بود و جاهت شرعی و قانونی صدور حکم مجدد در خصوص همان موضوع به لحاظ بیم تجری قاتل؟ بعبارت دیگر آیا قاضی اجازه خواهد داشت در خصوص یک موضوع دو حکم متفاوت صادر نماید آن هم در دو زمان جدای از هم؟

ج - به طور کلیّ قضات باید احکامشان به قانون مستند باشد و اگر کسی از دست قاضی شاکی باشد باید به مراجع مربوطه مراجعه کند و در خاتمه، سؤال فی حد نفسه ابهام دارد چون در باب قصاص، حکم اوّل قصاص است لکن اولیاء دم تا قبل از اجراء می‌توانند ببخشند و عفو نمایند و هر وقت که ببخشیدند اجراء متوقّف می‌شود و حق قصاص ساقط می‌گردد.

۸۴/۴/۵

﴿س ۲۸۴﴾ دربارهٔ قصاص نفس یا طرف، بفرمایید:

۱. آیا حاکم شرع می‌تواند برخلاف ولی دم یا مجنی علیه، بنا به مصالحی قصاص را به دیه تبدیل نماید؟

۲. چنانچه پاسخ مثبت باشد، با توجه به اینکه طبق فتوای مشهور قصاص تنها در صورت رضایت جانی به دیه تبدیل می‌شود، آیا می‌توان علی‌رغم درخواست جانی، قصاص را به دیه تبدیل نمود؟

۳. در صورت مثبت بودن پاسخ، مسئول پرداخت دیه کیست؟ جانی یا بیت‌المال؟

ج - نمی‌تواند، چون دخالت در سلطه و حقوق دیگران و تعدی از حدود الله است «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».^۱ ۸۱/۱۱/۱۷

﴿س ۲۸۵﴾ در موارد قتل عمدی که نوبت به ولایت حاکم می‌رسد، بفرمایید آیا ایشان همانند اولیای دم، علاوه بر درخواست قصاص یا اخذ دیه، حق عفو نیز دارند؟

ج - حق عفو ندارد، چون قصاص یا دیه حق الناس است نه حق الحکومة. ۸۱/۱۱/۱۷

﴿س ۲۸۶﴾ ۱- در مورد محکومین به اعدام یا حبس‌های طویل‌المدت آیا قاضی یا حاکم شرع می‌تواند تخفیف کیفر محکوم را موکول به اهدای عضوی برای نجات مسلمانی از بیماری یا مرگ نماید؟

۲- این حکم در مورد محکومین به قصاص در صورت رضایت اولیاء دم چه حکمی دارد؟ در مورد محکومین به قصاص آیا قاضی یا حاکم شرع می‌تواند در صورت رضایت اولیاء دم، کیفر محکوم را موکول به اهدای عضو برای نجات مسلمانان از بیماری یا مرگ نماید؟ در مورد محکومین به قصاص عضو، حکم فوق چگونه است؟

ج ۱ و ۲- در حدود معینه، جایز نمی‌باشد و اما در باب قصاص که اختیار به دست ولی دم است با رضایت قاتل، مانعی ندارد و در باب قصاص عضو اگر به مرگ یا بیشتر از حق قصاص منجر نشود و با رضایت و مصالحه جانی باشد؛ مانعی ندارد. ۸۲/۶/۲۳

۱. بقره، آیه ۲۲۹.

۱۵. اسقاط حق قصاص توسط مجنی علیه

﴿س ۲۸۷﴾ آیا شخصی که مجنی علیه می شود (کسی که در آینده جنایتی بر او واقع می شود) می تواند جانی را از قصاص نفس عفو نماید؟ در فرض قصاص عضو و در فرض دیه چطور؟

ج - چون عفو از قصاص قبل از جنایت، ترغیب به قتل نفس است، حرام است و لازمه عقلایی حرمت، بطلان و عدم ترتب اثر است؛ یعنی عفو بی فایده و وجود و عدم آن از جهت حکم وضعی، همانند است. ۷۳/۲/۱۸
 ﴿س ۲۸۸﴾ در مورد قتل عمد، اساساً مجنی علیه بعد از اینکه جراحت برداشت، آیا حق دارد جانی را از قصاص نفس عفو نماید؟ و علی الاصول صاحب حق قصاص در قتل عمد چه کسی می باشد: مجنی علیه یا اولیای دم؟ و آیا ایجاد حق قصاص قبل از فوت شخص امکان پذیر است که مجنی علیه حق اسقاط آن را داشته باشد؟

ج - آری، می تواند و غیر واحدی از فقها هم فتوا داده اند و مقتضای اطلاق و عموم ادله عفو و سلطه انسان به حقوق خود هم هست و فرقی بین نفس و عضو نیست، لیکن نسبت به عفو از دیه، چون دیه بعد از فوت ثابت می گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه، عدم نفوذش خالی از وجه، بلکه خالی از قوت نیست، و در این حکم، فرقی بین جنایت عمدی و غیر عمدی نیست و مسئله اخذ برائت متطبّب که در نص آمده با دیه بعد از جنایت تفاوت دارد و نمی توان آن را با این مسئله قیاس نمود. ۷۸/۱۰/۱۴

۱۶. عفو قاتل هنگام اجرای حکم

﴿س ۲۸۹﴾ درباره محکوم به قصاص که به درخواست اولیای دم حلق آویز شده و هنوز جان نسپرد، بفرمایید:

۱. اگر در این مرحله برخی از اولیای دم قاتل را عفو کنند، آیا باید اجرای حکم را

متوقف کنند یا متوقف کردن آن نیازمند به رضایت همه آنهاست؟

۲. اگر در این مرحله عفو به صورت مشروط و معلق - نه منجز - انجام گیرد، حکم آن

چیست؟

۳. در صورت توقف اجرای حکم و بهبود قاتل، اگر اولیای دم خواهان قصاص،

سهم الدیة عفوکنندگان را بپردازند، آیا می توان مجدداً وی را اعدام نمود؟

۴. اگر این وضع چندین مرتبه تکرار شود، تکلیف چیست؟

۵. ضمان خسارتها و آسیبهایی که در اجرای اول حکم در مرحله قبل بر جانی وارد

شده باکیست؟

ج ۱ - نیازمند به عفو همه است، چون هر یک از اولیا در عفو و قصاص

مستقل است.

ج ۲ - سؤال ابهام دارد.

ج ۳ - می توان، اما جانی هم حق قصاص و مقابله به مثل اگر قابل قصاص

باشد و یا گرفتن دیه و آرش را قبل از قصاص دارد و حقیقت نسبت به اذیتها

و صدمه ها که در مرحله اول از طرف اولیای دم دیده، باید جبران و

قصاص شود و نمی توان این عقوبت زایده را نادیده گرفت، بعلاوه که

ظاهراً عدم حق او نسبت به جبران و قصاص، اسراف در قتل است که منهی

و ممنوع و حرام است.

ج ۴ - در حکم ذکر شده در جواب سه، فرقی بین مرتبه دوم و سوم و مازاد

آن نمی باشد.

۸۱/۱۱/۱۷

ج ۵ - از جواب مورد سه روشن می باشد.

۱۷. تبدیل قصاص نفس به قصاص عضو

﴿س ۲۹۰﴾ در مورد قصاص نفس، بفرمایید:

۱. آیا اولیای دم می توانند به جای قصاص نفس، عضوی از اعضای قاتل را قطع

کنند؟ (مثلاً به جای کشتن قاتل یکی از پاهای او را قطع نمایند).

۲. آیا اولیای دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی طلب دیه

نمایند؟

۳. آیا اولیای دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی مصالحه

نمایند؟

۴. آیا رضایت و عدم رضایت قاتل در سه حالت فوق، تأثیری خواهد داشت؟

ج - در همه موارد ذکر شده با رضایت قاتل، مانعی ندارد (اگر نگوئیم با پیشنهاد اولیای دم، قبول آن برای قاتل از باب وجوب حفظ نفس لازم است)، چون وقتی که جان او به حکم قصاص غیر محترم است، اعضایش به طریق اولی و شرط رضایت قاتل، در موارد مفروضه به خاطر آن است که قطع بعضی اعضا به جای قصاص نفس، قانونی نبوده، لیکن از راه ادلّه صلح و شروط و عقود جایز می شود و نافذ می باشد. ۷۷/۳/۱۱

۱۸. خودکشی پس از ارتکاب قتل عمدی

﴿س ۲۹۱﴾ فردی به اتهام قتل عمد تحت تعقیب قرار می گیرد و پس از دستگیری اقرار و اعتراف به قتل عمد می نماید و قبل از صدور حکم دادگاه، قاتل اقدام به خودکشی می نماید اکنون مقتضی است پاسخ فرمایید در فرض سوال آیا دیه ای تعلق می گیرد و یا دیه ساقط می شود؟ در صورتی که نظر به پرداخت دیه باشد از چه محلی و نحوه پرداخت چگونه است آیا باید از اموال قاتل پرداخت شود یا به نحو دیگر؟

ج - قصاص که قطعاً ساقط است و اما دیه گرچه محلّ بحث و اختلاف است لکن ظاهر آن است که ساقط نباشد چون خون مسلمان نباید هدر برود «لا یبطل دم امرئ مسلم» و چون که قاتل باکشتن خود، حقّ اولیاء دم را به جانس از بین برده و کأنه مباشر در تقویت آن بوده پس بر اوست که عوضش را که دیه است بپردازد و چون خودش نیست از مالش برداشته

می شود و خلاصه آنکه قاتل، مباشر برای اتلاف حَقِّ غیر می باشد پس ضامن عوض آن است و عوض هم در باب نفس، همان دیه است به علاوه که قول به عدم دیه موجب طرفداری قانون گذار از قانون شکن است چون کسی که خود را می کشد قانون شکن و عاصی است و عدم تعلق دیه به مالش همان حمایت و طرفداری است که خلاف حکمت در قانون گذاری است و اطلاعات ادله قوانین از آن انصراف دارد و از همه اینها گذشته از مجموع روایات وارده در باب، هرب و فرار قاتل و موارد روایات «لایبطل دم امرئ مسلم»، استفاده ضامن به دیه و الغاء خصوصیت، بعید نیست.

۸۴/۴/۱۰

۱۹. ظهور علایم حیاتی پس از اجرای حکم اعدام یا قصاص

﴿س ۲۹۲﴾ در صورتی که پس از اعدام و قبل از دفن در سردخانه یا پزشکی قانونی و... در مجرم علایم حیاتی دیده شود و با مُداوا سلامت خود را باز یابد، اجرای مجدد حکم چه صورتی دارد؟ آیا بین حد و بین قصاص تفاوتی وجود دارد؟

ج - باید مجدداً او را اعدام نمایند، چون اعدام صورت نگرفته است، و در این جهت بین حد و قصاص فرقی وجود ندارد.

۷۵/۹/۲۳

﴿س ۲۹۳﴾ اگر شخص مجرمی را به قصد اعدام از دار آویزان کنند، ولی طناب اعدام پاره شود و متهم جان سالم به در ببرد، آیا آن شخص آزاد است یا خیر؟

ج - چون حکم او اعدام است، و دار و طناب وسیله و مقدمه، لذا باید حکم اجرا شود و تغییر مقدمه دخالتی در تغییر حکم ندارد.

۷۳/۵/۱۱

۲۰. فروش اعضاء قبل از قصاص

﴿س ۲۹۴﴾ آیا شخصی که قرار است اعدام شود، می تواند اعضای خود را بفروشد؟ در این مسئله بین حد و قصاص، آیا تفاوتی وجود داد؟

ج - ظاهراً تا جایی که سبب مرگ او نگردد، مانعی ندارد.

۷۷/۱۱/۲۵

۲۱. کفاره قتل عمدی

﴿س ۲۹۵﴾ عده‌ای بر اثر نزاع، شخصی را عمداً و یا شبه عمد کشته‌اند، حال کفاره را به چه صورتی باید پردازند، و روزه را فقط افرادی که ضربه زده‌اند و لو خیلی ضعیف باید بگیرند یا افرادی که شریک بودند ولی زده‌اند؟

ج - در قتل عمد اگر قاتل قصاص نشد باید کفاره بدهد آن هم کفاره جمع، یعنی شصت روز، روزه گرفتن و شصت مسکین را طعام دادن و یک بنده آزاد نمودن و اگر قتل غیر عمد است یکی از آنها را باید پردازد و هر چند نفر که در قتل شرکت دارند همین حکم برای یک یک آنها است و شرکت در قتل به مباشرت تحقق پیدا می‌کند نه امر و سببیت. ۷۳/۲/۸

۲۲. جواز تعزیر قاتل عمدی در صورت عدم قصاص

﴿س ۲۹۶﴾ در مورد قصاص، اگر از مجرم شکایت نشود یا شکایت شود، ولی در برابر گرفتن مبلغی رضایت دهد یا بدون گرفتن چیزی عفو کند، آیا حاکم شرع برای حفظ نظم جامعه و جلوگیری از وقوع جرایم نظیر آن، می‌تواند آن شخص را از جنبه حق الله تعزیر کند.

ج - حاکم می‌تواند مجرم را برای حفظ نظم جامعه تعزیر کند. ۷۴/۱۲/۲۲

فصل پنجم: قصاص عضو

۱. لزوم مماثلت در قصاص اطراف

﴿س ۲۹۷﴾ در مورد قصاص اطراف، بفرمایید:

۱. آیا ملاک، رعایت مماثلت نسبیّه است یا عرضیه؟ معیار هر کدام چیست؟
۲. آیا بین طول، عرض و عمق در اجرای قصاص تفاوتی هست؟ (مثلاً اگر جانی لاغر و مجنی علیه چاق است و نیمی از بازوی مجنی علیه به عمق سه سانتی متر بریده شده است. آیا در قصاص باید نیمی از بازوی جانی لاغر را برید که دو سانتی متر است یا باید همان سه سانتی متر بریده شود، اگر چه بیش از نصف بازو باشد)؟

ج ۱ - سؤال ابهام دارد و باید مماثلت حقیقیّه عرضیه صادق باشد، و تشخیص تحقق و عدم تحقق آن هم با نظر کارشناسان و اهل اطلاع است. ۸۱/۱۱/۱۷

ج ۲ - تفاوتی نیست و باید مقدار مراعات شود و سه سانتی متر بریده شود، گرچه بیش از نصف باشد و این زیادی در رابطه با جانی مربوط به تقصیر خودش می باشد و لاغری او نمی تواند سبب تضييع حق مجنی علیه شود، بعلاوه که اکتفای شارع به دو سانتی متر نسبت به جانی، چون به حمایت شارع و قانونگذار از قانون شکن برمی گردد و آن هم خلاف حکمت و تشریح و قانونگذاری است در نتیجه ادله از امثال آن انصراف دارد، به این

جهت هم نادرست است.

۸۱/۱۱/۱۷

۲. تبعیض در قصاص اطراف

﴿س ۲۹۸﴾ در مورد قصاص اطراف، بفرمایید:

۱. آیا مجنی علیه می تواند بخشی از قصاص را اجرا و بخش دیگر را عفو نماید؟
(مثلاً جانی دست مجنی علیه را از کتف قطع کرده است، اما وی خواهان قطع دست جانی از آرنج باشد).

۲. آیا می تواند برای قسمتی از جنایت، طلب قصاص کرده و برای بخش دیگر دیه بگیرد؟

۳. آیا می تواند برای قسمتی از جنایت، طلب قصاص کرده و نسبت به بخش دیگر مصالحه کند؟

۴. آیا رضایت و عدم رضایت جانی در سه حالت فوق، تأثیری خواهد داشت؟
ج - آری می تواند، لیکن با رضایت جانی، چون قصاص بخشی از جنایت، مثلاً قطع دست جانی از آرنج با اینکه جنایت از کتف بوده، مورد حق مجنی علیه نیست، باید رضایت جانی در هر سه صورت جلب شود، کما اینکه در قصاص بر نفس هم اگر اولیا بخواهند دیه بگیرند، رضایت قاتل شرط است و به عبارت دیگر آنچه حق شرعی مجنی علیه است، قصاص نسبت به کل مورد جنایت است که قصاص با آن صادق است و غیر از آن دلیل نداریم، بلکه مجبور نمودن جانی به غیر مثل جنایت را که وارد نموده و عدم لزوم جلب رضایتش، سبب دخالت در سلطه دیگران و سلب آزادی و حاکمیت آنها بر خودشان می باشد و قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» یک قاعده عقلائیة شرعیه است، و گفته نشود که قطع بعضی از اعضای جانی چون مورد قصاص شرعی نبوده، به خاطر جنایت حرام می باشد و رضایت جانی، مسوغ حرام نمی باشد و انسان حق جنایت بر خود مانند جنایت بر دیگران را ندارد، چون در پاسخ می گوئیم جنایت بر اعضای انسان اگر چه

مطلقاً حرام است، لیکن این حرمت مربوط به اعضایی است که احترام آن از نظر شرعی محفوظ باشد، و اعضای جانی که قصاصش جایز می‌باشد، همان گونه که کل آن از احترام ساقط شده، بعضش هم به طریق اولی از احترام ساقط شده، و قطعش با رضایت جانی جایز می‌باشد و به عبارت دیگر ادله حرمت جنایت بر انسان شامل امثال مورد سؤال نمی‌باشد. ۷۷/۳/۱۱

۳. تسری حکم قصاص دست به سایر اعضای زوج بدن

«س ۲۹۹» با عنایت به اینکه اگر شخصی دست راست دیگری را قطع نماید، به هنگام قصاص، چنانچه جانی فاقد دست راست باشد، دست چپ او و در صورت فقدان دست چپ، پای او قطع می‌گردد، بفرمایید: آیا این حکم در مورد پا و دیگر اعضای زوج بدن نیز قابل اجراء است؟ (مثلاً اگر جانی پای راست ندارد و پای راست دیگری را قطع کرده باشد، آیا این جان نیز ابتدا پای چپ وی و در صورت فقدان آن، دست او قطع می‌گردد)؟

ج - قطع پای چپ در مورد مثال ذکر شده در سؤال را حتی ابن ادریس رضی الله عنه که قطع پا را به جای دست انکار نموده، جایز می‌داند، و جواز هم مطابق با اطلاق آیه قصاص است که در قصاص عین و اذن و انف به اصل آنها اکتفا نموده و قصاص عین به عین و اذن به اذن را جایز دانسته، و خود آیه دلیل است بر اعتبار و کفایت مماثله فی الجملة، و بعید نیست صدق عرفی قصاص و اعتداء به مثل و سیئه در مقابل سیئه با همان مماثلت فی الجملة، فعلی هذا، جواز قصاص یک عضو از دو عضو قابل قصاص - ولو به اختلاف در راست و چپ با فرض فقدان موافق آن عضو در جانی - مشمول آیه ۴۵ مائده و اطلاقات قصاص همانند جمله دیگر همان آیه «والجروح قصاص» می‌باشد و اشکالی هم در مسئله نیست، و آنچه جای بحث و سؤال می‌باشد جایی است که از مورد فتوا و روایت خارج باشد، یعنی قطع دست کسی که پای دیگری را قطع نموده و خود فاقد هر دو پا می‌باشد، چون در چنین موردی مماثلت وجود ندارد و خارج از نص و

فتوا است، لیکن از باب الغای خصوصیت و تنقیح مناط ظاهراً جایز است و یا به عبارت صاحب جواهر از جهت فحوا و عموم علت در صحیحۀ سجستانی، ففیها: «انما يجب عليه الدية اذا قطع يد رجل وليس للقاطع يدان و لارجلان فتم يجب عليه الدية لانه ليست له جارحة يقاص منها»^۱ که علت دیه را در قطع ید، نبود دست و پا قرار داده، بلکه اگر کسی به جریان احکام قصاص یدین و رجلین بر عینین و اذنین، حکم بدهد که نحوه ممانعتی همانند ممانعت در پاهای و دستها در آنها وجود دارد و هر دو از اعضا و نیروهای بالاتنه انسان می‌باشند، و نیز گفته می‌شود چشم و گوش، مانند تعبیر به دست و پا، حکم جزاف و فتوای خلافی نداده است و اصالت قصاص در قطع‌های عمدی و عموم علت در روایت سجستانی مراعات گشته است. ۷۷/۸/۲۶

۴. عدم سقوط حق قصاص در صورت پیوند

﴿س ۳۰۰﴾ در جریان نزاعی، دست شخصی قطع و مشارالیه بلافاصله به بیمارستان مراجعه و آن‌را پیوند می‌زند، آیا در این مورد، تقاضای قصاص از طرف مصدوم قابل قبول است یا خیر؟ و در صورتی که موضوع به دیه موکول شود، آیا دیه آن دیه قطع دست (نصف دیه کامل) باید تعیین شود یا وجه دیگری دارد؟

ج - قصاص ساقط نمی‌شود و بر فرض وجوب دیه، دیه کامل یک دست که نصف دیه کل است را باید پردازد. ۷۷/۳/۲۹

﴿س ۳۰۱﴾ اگر کسی انگشت یا دست کسی را عمدتاً قطع کند و مصدوم بلافاصله خود را به مراکز درمانی برساند و عضو قطع شده را پیوند بزند. آیا مصدوم حق قصاص جانی را دارد یا خیر؟

ج - پیوند بعدی مسقط حق قصاص جانی نمی‌شود، و حق قصاص و دیه برای مجنی علیه همچنان باقی است. ۷۳/۴/۵

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۷۴، أبواب قصاص الطرف، باب ۱۲، حدیث ۲.

۵. حدود اختیارات ولی قهری در صدمات وارده بر صغیر

﴿س ۳۰۲﴾ آیا پدر می تواند نسبت به فرزند صغیرش در خصوص جراحات و صدمات (اعم از عمدی و غیر عمدی) که از سوی غیر به وی وارد می آید، هم از دیه بگذرد و هم از قصاص صرف نظر نماید، چون در باب قصاص فتوا و قانون بر این است که ولی صغیر حق ندارد قاتل را مجاناً عفو نماید، آیا این موضوع در مورد جراحات و صدمات موجب قصاص و دیه نیز مصداق دارد یا خیر؟

ج - آری، چون ملاک عدم جواز عفو مجانی در قصاص نفس، نبود مصلحت است و برای عفو از قصاص نفس خصوصیتی نیست و بناءً علی هذا، اگر مصلحت صغیر در عفو مجانی ثابت شود و آن مصلحت از مصلحت گرفتن دیه برای صغیر زیادتر باشد، ولی می تواند عفو نماید. ۷۸/۷/۱

﴿س ۳۰۳﴾ در مورد صغار و مجانین که مورد ضرب و جرح یا توهین قرار گرفته باشند،

بفرمایید:

۱. آیا اولیای دم آنان با رعایت غبطه مولی علیه، حق گذشت دارند یا خیر؟

۲. ملاک در رعایت غبطه مولی علیه چیست؟ آیا صرف عدم الضرر کافی است، یا

باید نفع صغیر لحاظ گردد؟

ج - ۱ و ۲ - به حکم عموم ولایت با رعایت غبطه خود مولی علیه (نه

ولی) حق گذشت دارند و معیار هم همان مصلحت آنهاست نه عدم

الضرر، یعنی باید مصلحت در عفو زیادتر از گرفتن دیه باشد. ۸۱/۱۱/۱۷

۶. هزینه درمان پس از اجرای قصاص اطراف یا حد

﴿س ۳۰۴﴾ هزینه درمان و بهبود شخصی که در اثر اجرای حد یا قصاص اطراف، یکی

از اعضای خود را از دست داده، به عهده بیت المال است یا محکوم علیه؟ در صورتی که

به عهده بیت المال باشد، حکم اختصاص به معالجات اولیه دارد یا معالجات بعدی را نیز

دربر می گیرد؟ در حکم مذکور، آیا بین فقیر و غنی فرقی هست یا نه؟ آیا تفاوتی بین حد

و قصاص وجود دارد؟

ج - به عهده خود شخص است، چون خود سبب اجرای حد یا قصاص شده که برای بهبودی مداوایش نیاز به هزینه و مخارج دارد، یعنی در حقیقت سبب اقوا از مباشر است که اگر مرتکب جرم و سبب نمی‌شد، از ناحیه دیگران مباشرتی در عمل بر ایشان بوجود نمی‌آمد، بعلاوه که مباشرین وظیفه الهی و واجب را انجام داده و محسن بوده‌اند «و ما علی المحسنین من سبیل»^۱ آری، کمک به آنها از بیت‌المال یا جای دیگر مستحب است، چون خیر و برّ است و در روایات مورد تعرض است، و در احکام ذکر شده فرقی بین موارد مرقومه به عنوان موارد تفاوت نمی‌باشد، و ادلّه احکام مذکوره شامل همه آنها می‌شود، و ناگفته نماند احکام مذکوره برای بیت‌المال اصطلاحی بوده، یعنی جایی که معدّ برای مصالح مسلمین است و بودجه‌اش از زکوات و خراجات تهیه شود، و اما بیت‌المال اصطلاحی در جمهوری اسلامی که بودجه‌اش را مجلس تعیین می‌کند، تابع مقرّرات بودجه است. ۷۷/۳/۱۵

۷. ملکیت، فروش و پیوند عضو مقطوع در قصاص

﴿س ۳۰۵﴾ عضو قطع شده بر اثر مجازات قصاص یا حد، متعلق به چه کسی است؟ و آیا شخصی که مجازات شده می‌تواند آن را دوباره به بدن خود پیوند بزند؟ در این مورد، آیا بین حد و قصاص، تفاوتی هست یا خیر؟

ج - عضو قطع شده، به جهت قصاص را نمی‌توان پیوند زد؛ یعنی اگر جانی بخواهد پیوند بزند، کار حرامی را مرتکب شده و باید جلوگیری نمود؛ بلکه اگر پیوند هم بزنند، دو مرتبه از باب قصاص، قطع گردد. همان طور که در موثقه عمّار آمده است، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «انما یکون القصاص من اجل الشین»^۲، و برای جلوگیری از پیوند زدن او، بعد از قطع کردن، چون در حکم میته است، هر چند در اختیار جانی است، باید دفن شود. ۷۸/۶/۸

۱. توبه، آیه ۹۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۸۵، أبواب قصاص الطرف، باب ۲۳، ح ۱.

﴿س ۳۰۶﴾ آیا بعد از اجرای حکم قصاص اعضا، می توان عضو جدا شده را مجدداً به بدن محکوم علیه یا شخص دیگری که نیازمند است پیوند زد؟
 ج - به بدن خود مجرم نمی توان پیوند نمود، لیکن برای دیگران مصرف کردن، در صورت ضرورت مانعی ندارد. ۷۷/۳/۲۹

۸. عدم امکان اجرای قصاص عضو توسط مجنی علیه و حاضر نشدن متخصصین فن برای اجرای قصاص

﴿س ۳۰۷﴾ چنانچه مجنی علیه به دلیل تخصصی بودن استیفای قصاص عضو، قادر بر اجرای آن نباشد و متخصصین فن نیز حاضر به انجام آن نباشند، بفرمایید:
 ۱. آیا در این صورت علی رغم درخواست قصاص از سوی مجنی علیه، می توان آن را تبدیل به دیه نمود؟
 ۲. در فرض منفی بودن پاسخ و عدم رضایت مجنی علیه برای تبدیل به دیه، تکلیف چیست؟

۳. با توجه به لزوم اجرای احکام الهی، آیا از باب مقدمه واجب بر حکومت اسلامی لازم است متخصصین را برای انجام این گونه امور تربیت کند؟ (خصوصاً جهت جلوگیری از حبسهای طویل المده و بلا تکلیفی این گونه پرونده ها).

ج ۱ - چاره ای جز تبدیل به دیه و جبران خسارت با آن نمی باشد، و مورد همانند مواردی است که قصاص، فی حدّ نفسه قابل تحقق نباشد که در آنجا نصّ و فتوا بر دیه و آرش است.

ج ۲ - عدم رضایت مجنی علیه تأثیری بر ضمان جانی به دیه و آرش ندارد، و بر حکومت است که به او تذکر دهد که راهی برای قصاص وجود ندارد، و اگر دیه و یا آرش را از جانی قبول نکند، حکومت مسئول نگهداری وی و یا اخذ وثیقه به خاطر جبران در زمانهای بعد نمی باشد و چنین وظیفه ای ندارد، چون مقصّر خود مجنی علیه است که حاضر به قبول نیست، کما اینکه جانی هم می تواند به مجنی علیه بگوید اگر امروز حاضر به قبول دیه

و یا آرش نباشد، چون من وظیفه خود را در تحویل انجام داده‌ام، فردا ممکن است نتوانم تحویل دهم یا اصلاً تحویل نمی‌دهم، چون نمی‌خواهم ذمه‌ام مشغول باشد، و تو حق اشغال ذمه من و باقی گذاشتن مال یعنی دیه و آرش را در آن نداری، و چنین سلطه‌ای برای تو نسبت به من نیست و من هم در زمان بعد شاید نپردازم یا قطعاً نمی‌پردازم، چون ذمه‌ام را با انتخاب تحویل، خالی می‌نمایم و عقلاً نیز چنین ذمه‌ای را خالی می‌بینند و حق بقا را در آن نمی‌بینند، خلاصه آنکه نپرداختن بعد برای او از نظر عقلاً مورد مذمت نمی‌باشد و او را برئ الذمه می‌دانند، نتیجه آنکه شرعاً هم مقصر و عاصی در عدم ادا نمی‌باشد، چون مقدار اعتبار مال الخسارة در ذمه ضامن و جانی عقلایی است و تابع بنا و درک آنها می‌باشد.

ج ۳ - چنین امری بر او واجب نیست، چون مأمور قصاص خود افرادی می‌باشند که مورد جنایت قرار گرفته‌اند و حق الناس است، و گفته نشود که بر حکومت - ولو فی حد نفسه - گرچه لازم نمی‌باشد، اما از باب مصالح عامه و جلوگیری از جنایتها بر او واجب است که افرادی را برای قصاص نمودن تربیت کند، چون جواب داده می‌شود که این گونه موارد همانند مواردی می‌باشد که فی حد نفسه قابل مقابله به مثل نبوده، مثل مطلق استخوان و استخوان سر و همانند آنها و همان طور که راه جلوگیری از آن جنایتها تعزیر است، در این گونه موارد هم راه تعزیر است و بر حکومت است که با تعزیر جلوی جنایتها را بگیرد و دیه و آرش با عدم امکان قصاص جنبه جبران خسارت را دارد و تعزیر جنبه جلوگیری از جنایت.



بخش چهارم
دیات

سفید

فصل اول: ماهیت دیه و آرش و برخی موارد آنها

۱. ماهیت دیه و برخی موارد آن

﴿س ۳۰۸﴾ در باره ماهیت دیه، آیا جعل آن از طرف شارع مقدس به عنوان مجازات بوده، یا نوعی جبران خسارت تلقی شده است؟ همچنین آیا عمد، شبه عمد یا خطای محض بودن جنایت در پاسخ تأثیری دارد؟

ج - به نظر می‌رسد که دیه را باید تأدیه خسارت و جبران ضرر و زیان مجنی‌علیه دانست که دارای جنبه حقوقی است نه کیفری و جزایی که در موارد خطا و شبه عمد، با توجه به نبود عنصر عدوان و عدم تحقق جرم از سوی جانی، مجازات نبودن آن واضح است، علاوه بر آنکه به کار بردن اصطلاح آرش که به معنی غرامت و جبران خسارت است در پاره‌ای از موارد به جای دیه از سوی فقها و عدم سقوط آن با موت جانی و الزام دیگران به پرداخت به عنوان عاقله در موارد دیگر، تماماً شواهدی بر جبران خسارت بودن

دیه می‌باشد؛ و اما در مورد قتل و جرح عمدی نیز که شارع کيفر قصاص را علیه جانی به نفع مجنی علیه و اولیای او قرار داده، انتخاب دیه که به معنای عفو از قصاص است، مجازات نبودنش روشن است. ۸۱/۱۱/۱۷

﴿س ۳۰۹﴾ طبق نظر بعضی از حقوقدانان ماهیت دیه، بیشتر جنبه خسارت دارد تا جنبه مجازات، نظر حضرت عالی چیست؟ آیا دیه مجازات است یا خسارت؟

ج - به نظر می‌رسد که دیه، خون بها و یا جبران نقص در بدن و اعضا و جوارح است. ۷۳/۸/۱۲

﴿س ۳۱۰﴾ آیا دیه دین است یا مجازات مالی؟ در صورت مجازات بودن، آیا با مرگ شخص ساقط می‌شود؟

ج - آثار دین بر آن مترتب می‌گردد و با موت جانی ساقط نمی‌شود، ولو در مثل قتل فرزند توسط پدر، چه رسد به باب شبه عمد و خطا. ۷۵/۱۰/۳۰

﴿س ۳۱۱﴾ آیا دیه همان خسارت است و یا جانی باید علاوه بر دیه، خسارت وارد آمده بر مجنی علیه و کلیه هزینه‌های درمان را بپردازد؟ جایی که مقدار دیه از خسارت بیشتر، مساوی یا کمتر باشد، چه حکمی دارد؟

ج - دیه و خسارتهای مالی که بر مال مجنی علیه وارد کرده، باید بپردازد و ظاهراً نسبت به زمان بیکاری نیز، جانی ضامن اجرت المثل آن است. اما هزینه‌های پزشکی در شرایط فعلی اگر مجنی علیه، بیمه درمانی باشد، جانی ضامن مقداری است که مراکز درمانی از صاحب بیمه (بیمار) دریافت می‌کنند نه کل مخارج را، چون بیمار و مضروب اگر خودش نیز چنین نقصی را پیدا می‌کرد، بیش از این مقدار خسارت به او وارد نمی‌شد، پس جانی و ضامن هم همین مقدار خسارت را ضامن است نه کل هزینه‌هایی که خودش هم نمی‌پرداخته است، و قاعده ضامن عقلایی بیش از این را اقتضا نمی‌کند چون ما به التفاوتی را که سازمان بیمه می‌دهد همانند خوب شدن عضو، بدون هزینه است که

نمی‌توان تضمین نمود؛ و اگر بیمه نباشد نیز بیش از مابه‌التفاوتی را که اگر مجنی‌علیه بیمه بود از او می‌گرفتند، ضامن نمی‌باشد، چون ضرر بقیه مخارج را فرد به خودش زده است و خود اقدام به بیمه نکرده است، پس اقدام به آن مقدار ضرر کرده است و «خود کرده را تدبیر نیست» و اگر خودش می‌افتاد و این مخارج را متحمل می‌شد، عقلا او را مذمت می‌نمودند.

﴿س ۳۱۲﴾ چنانچه شخصی در اثر حادثه ناشی از کار، از ناحیه ریه دچار آسیب گردد و ارش متعلق به آن را دریافت نماید، و پس از مدتی با تایید پزشکان متخصص در اثر همان جراحت فوت شود آیا دیه فوت به ورثه متوفی تعلق خواهد گرفت؟

ج - به طور کلی اگر جراحت، جراحتی باشد که غالباً موجب سرایت و قتل نباشد و جانی هم قصد قتل نداشته باشد، دیه شبه عمد دارد و ورثه متوفی طلبکار دیه می‌باشند و مقدار ارشی که قبلاً پرداخت شده از مبلغ دیه کسر می‌گردد، این بود بیان حکم کلی مسئله و از قضیه شخصیه اطلاعی ندارم و نظر نهایی در این گونه موارد با محکمه صالحه است.

﴿س ۳۱۳﴾ شخصی که فاقد گواهینامه رانندگی است در هنگام رانندگی غیر مجاز یا دارای گواهینامه، ولی به خاطر عدم مراعات قوانین راهنمایی و رانندگی، مرتکب قتل می‌شود، و در این قتل، نه قصد کشتن کسی را داشته و نه نسبت به عمل ارتكابی قاصد بوده، این قتل عمد است یا شبه عمد؟

ج - شبه عمد می‌باشد و موجب دیه است.

﴿س ۳۱۴﴾ اگر راننده‌ای با اتومبیلی که دارای نقص فنی است با علم و اطلاع از نقص فنی، رانندگی کند و در نتیجه به سبب نقص فنی، بدون اینکه قصد حصول نتیجه را داشته باشد، منجر به قتل یا ایراد صدمه فردی شود، حکمش چیست؟

ج - شبه عمد است و دیه دارد.

۲. ماهیت آرش و برخی موارد آن

﴿س ۳۱۵﴾ آرش از نظر فقهی چگونه تعریف شده است؟

ج - آرش، همان جبران خسارت نقص وارده به عضو است که با نظر اهل خبره و کارشناس، معلوم می‌شود، و معروف بین فقها، آرش در انسان آن است که انسان مجروح شده فرض می‌شود که اگر عبد یا امه سالم بود چه مقدار قیمت او بود و اگر مجروح بود به جراحت وارد شده چه مقدار قیمت او می‌باشد، حدّ وسط بین این دو قیمت را از باب آرش باید اخذ نمود. لیکن نظر اخیر این جانب آن است که آرش به همان معنای لغوی و عرفی خود یعنی جبران خسارت نقص است، و جبران نقص در باب جنایات هم به نظر کارشناس و اهل خبره است و مقایسه آرش در اینجا با آرش در باب البیع، مقایسه مع الفارق بل مع المبیانه است،
 ۷۸/۱۱/۱۷
 کما حققناه فی محله.

﴿س ۳۱۶﴾ منظور از آرش و حکومت چیست؟ اگر هدف، تقویم انسان به صورت صحیح و معیوب و اخذ مابه‌التفاوت است، در عصر حاضر مملوکی وجود ندارد تا فرض مذکور متصوّر گردد، و چنانچه منظور چیز دیگری است و یا فرض مذکور قابل تصور است شرح داده شود؟

ج - آرش و حکومت تفاوتی ندارد، و هر دوی آنها به نظر این جانب عبارت‌اند از: جبران خسارت نقص وارده به عضو به نظر کارشناس. بنابراین، فرق بین دیه و آرش در آن است که «دیه» جبران خسارت نقصی است که از طرف شارع معین شده، و «آرش» جبران نقصی است که ذوا عدل و انسانهای معتدل کارشناس به او نظر می‌دهند؛ و اما در لزوم جبران بقیه خسارتها همان‌گونه که در پاسخ سؤالات قبل گذشت، دیه و آرش با هم تفاوتی ندارند.
 ۸۳/۵/۱۲

﴿س ۳۱۷﴾ در اعضایی که دیه مقدر ندارند، آیا قاضی شرع می‌تواند در صورت

صلاحید، مخارج معالجه را تخمین بزند و نسبت به پرداخت آن حکم صادر نماید؟
 ج - نمی تواند، چون مقدار ضرر موضوع است و محتاج به نظر کارشناس،
 و صلاحدید قاضی اثر شرعی ندارد؛ و ناگفته نماند که بر ضارب و جانی
 است که بعلاوه از آرش همه ضررها و خسارت‌های دیگر را هم جبران کند
 که توضیح آن در پاسخ سؤال ۲۸۴ و ۲۹۴ آمده است. ۸۳۵/۱۳

﴿س ۳۱۸﴾ در مورد جراحات یا نقص عضوهایی که دیه مقدره ندارند و بایستی
 آرش پرداخت گردد، با توجه به اینکه آرش دارای یک توصیف فقهی خاص و
 بر مبنای «تفاوت سالم و معیوب» می باشد که تحت این عنوان فقط می توان
 نقص عضوی و نقص کارآیی را جبران نمود، و آن هم به شرطی که اقدامات
 درمانی منجر به بهبودی یا رفع نقص عضو یا نقص کارآیی نشده باشد و سایر عوامل
 دخیل در ایجاد خسارت نظیر: هزینه‌های تشخیص درمان، استراحت پزشکی ضروری
 منجر به بیکاری و نیز خسارت روحی را نمی توان بدین وسیله جبران کرد، در این گونه
 موارد تکلیف چیست؟

ج - بر مبنای اخیر این جانب، که در کنار مرقد ثامن الائمه علیه السلام استنباط
 نموده‌ام، همانند دیه، تنها جبران‌کننده نقص و جرح بدنی می باشد و
 جبران‌کننده بقیه ضررها و زیانها نبوده و نیست، که توضیح آن در مسئله
 ۱۴۸ و ۱۵۸ آمده است. ۸۳/۵/۱۳

﴿س ۳۱۹﴾ با پیشرفت علم، قسمت‌های مختلف مغز در اعمال انسان، شناخته شده
 و هر قسمت برای وظیفه خاصی آفریده شده است، اما در تعابیر عرفی و عمومی
 این مسائل شناخته شده نیست، اگر مغز انسان به گونه‌ای آسیب ببیند که ادراکات
 و فهم و تعقل را از دست بدهد، و موجب جنون یا سفه و بالاخره نقص روانی شود
 که در باب دیه به نقص عقل تعبیر شده، تکلیف آن مشخص شده است، اما اگر قسمتی
 از مغز آسیب ببیند که تعادل در راه رفتن را از او بگیرد و از نظر پزشکی نقص عضو
 تلقی شود نه نقص روانی، در این صورت چه باید کرد؟ آیا نسبت نقص عضو (در
 ناحیه مغز) را با نقص کل مغز که مزیل عقل است باید محاسبه کرد و بر آن اساس

دیه گرفته شود، یا مثل همه مواردی که دیه معینی ندارد، آرش مطرح می شود و یا اینکه آسیب وارده به اعضا بررسی می شود، مثلاً از دست رفتن تعادل بدن دیه مقدری دارد، همان مبلغ دریافت می گردد و اگر دیه ندارد، آرش در همان رابطه محاسبه و اخذ می شود؟

ج - ضربه وارده اگر باعث از بین رفتن یکی از قوای بدن مثل بینایی یا شنوایی شود، دیه مقدره دارد، اگرچه ضربه به سر وارد شده باشد، و اگر باعث از کار افتادگی یکی از اعضا شود، در صورتی که آن عضو دیه مقدره داشته باشد، دیه پرداخت می شود و الا مورد آرش است.

﴿س ۳۲۰﴾ در موارد آرش جنایات، آیا تعیین آرش بایستی از انواع شش گانه دیه باشد، یا حاکم رأساً هم می تواند آرش را با پول رایج و غیره معین کند؟

ج - انواع شش گانه در دیات موضوعیت ندارد، چه رسد به باب ارش و جبران خسارت به نظر کارشناس که معلوم است. ۷۸۱۱/۱۷

﴿س ۳۲۱﴾ ملاک تعیین آرش در جراحات چیست؟

ج - آرش، همان جبران خسارت نقص وارده به عضو است که با نظر اهل خبره و کارشناس، معلوم می شود؛ و بدیهی است آرش در جایی است که دیه اش معین نشده باشد یا مشکوک و غیر معلوم باشد، چون آرش به معنای مختار اصل در ضمان است.

﴿س ۳۲۲﴾ معیار تعیین دیه برای صدمات جسمانی که یکصد شتر باشد، عبدالمطلب یکصد شتر قرار داد. فاقرها رسول الله ﷺ چه بوده است؟ ملاک محاسبه و خسارت وارده چه بوده که امروزه بتوانیم معیار محاسبه دیه قرار دهیم؟ آیا این تعیین دیه، معادل خسارت وارده بوده یا خیر؟ در صورت اول نظام فعلی دیات به هم خواهد خورد؟ در صورت دوم، اشکالات جدی عملی وجود دارد؟ مثلاً خسارت وارده خیلی کم است، دیه معینه بسیار زیاد (مثل یک خدشه به صورت که یک شتر و دامیه که دو شتر دیه دارد، و گاه خسارت وارده زیاد و مقدار دیه کم است (مخارج درمان و...) که نوعی عدم

توازن است. از سوی دیگر با اینکه دیه و آرش خسارت صدمه وارده به جسم را معین می‌کنند، اما معین بودن دیه (با وجود کاهش یا افزایش آن خسارت وارده) و نامعین بودن آرش (به تناسب خسارت وارده تعیین شده) ظاهراً نوعی بی‌عدالتی را ایجاد می‌کند. آیا نباید معیار سنجش این دو، یکسان باشد؟ اگر نه، معیار این تفاوت که آن را عادلانه کند، کدام است؟

ج - دیه در باب نفس خون‌بها می‌باشد، و در اعضا و جوارح و نقصها و جراحاتها جنبه جبران خسارت ناشی از نقص عضو یا جرح را دارد نه خسارت دیگر، و به عبارت اخروی روایات دیات در باره اعضا و جوارح و جراحاتها متضمن بیان خسارت از حیث نقص و جرح به بدن است نه بقیه جهات، و ادله‌اش اطلاق ندارد که دیه را جبران همه خسارتها بداند و زمینه‌ای هم برای استفصال و ترک استفصال ظاهراً در زمان صدور روایات نبوده تا به عموم ترک استفصال تمسک شود، و به عبارت ثالثة اطلاقات در مقام بیان جبران نقص و جرح است نه در مقام بیان جبران خسارت‌های دیگر و من المعلوم انّ الاطلاق مشروط بگونه فی مقام البیان و مقام البیان مختلف باختلاف اطلاقات الأدلة الأتری انه لا یستفاد من قوله تعالی «فکلوا مما امسکن علیکم» طهاره موضع عض الکلب المعلم، پس حسب قواعد ضمان جانی و ضارب ضامن همه خسارت‌های مادی و معنوی همانند خسارت بیکاری، مخارج بیمارستان، از کار افتادگی و امثال آنها که عقلاً برای آنها امروزه ضمان قائل اند، می‌باشد، لیکن ناگفته نماند با شرایط فعلی حاکم بر مملکت ما که افراد می‌توانند خود را بیمه نمایند همان‌طور که در مسئله ۲۸۴ گذشت، جانی فقط ضامن مقداری از هزینه‌های درمانی است که مراکز درمانی اگر بیمار بیمه باشد از او می‌گیرند، و همچنین در صورت از کار افتادگی، اگر مجنی علیه بیمه از کار افتادگی است خسارت از کار افتادگی را از بیمه می‌گیرد و جانی نسبت به آن ضمان ندارد، ولی اگر بیمه نباشد جانی و ضارب ضامن مقداری است که اگر بیمه از کار افتادگی بود،

بیمه به او می‌پرداخت؛ و ناگفته نماند در صورتی که مقدار خسارت و از کار افتادگی مشخص نباشد، بیش از حداقل و قدر متیقن از جنایت ثابت، حکم به جبران ندارد، و اصل برائت نسبت به زاید از آن، محکم و حجتی به نفع جانی است.

۸۳/۵/۱۴

﴿س ۳۲۳﴾ یک بار به خاطر تنبیه، دست دخترم را داغ کردم و به اندازه یک لویا تاول

زد، آیا باید به او دیه بدهم؟ مقدار آن چقدر است؟

ج - دادن دیه واجب است و باید سه مثقال شرعی طلا بدهید که هر مثقال،

۷۰/۳/۷

هجده نخود است.

فصل دوم: مقدار دية قتل نفس

مبحث اول: دية انسان و موضوعيت نداشتن اعيان سته ديات

۱. مقدار دية انسان

﴿س ۳۲۴﴾ دية کامل يك انسان چه مقدار است؟

ج - دية کامل، يكي از اين شش چيز است:

۱. هزار گوسفند؛ ۲. يكصد شتر با سنين معينه؛ ۳. هزار مثقال شرعی طلا، که هر مثقال آن ۱۸ نخود است ($\frac{75}{100}$ مثقال صرفی) که قابل ضرب باشد، و اساساً ضرب در زمانهای سابق بلکه امروز هم در سکه‌های بهار آزادی و يا رایج در زمانهای قبل از طرف حکومتها برای اطمینان بیشتر به مقدار عيار آنها بوده و هست؛ ۴. ده هزار درهم که پنج هزار و دويست و پنجاه مثقال صيرفی نقره مسکوک است؛ ۵. دويست گاو با سنين معين؛ ۶. دويست حُلَّةٔ يمانی که ظاهراً پارچهٔ دويست دست کت و شلوار از

پارچه‌های خوب را می‌توان گفت کافی است. ۷۱/۳/۴
 ﴿س ۳۲۵﴾ آیا پیوند عضو مقطوع، در میزان دیه تأثیر دارد یا خیر؟ (در صورتی که انگشت یا دست شخصی در اثر جنایت قطع شود، اگر به موقع اقدام گردد می‌توان عضو مقطوع را پیوند زد).

ج - دیه در امثال موارد که پیوند در زمان صدور روایات متعارف نبوده، مربوط و منصرف به خود قطع است و پیوند بعدی بی‌اثر می‌باشد. ۷۷/۳/۱۴

۲. تساوی زن و مرد در دیه و آرش

﴿س ۳۲۶﴾ خانمی در اثر حادثه رانندگی دچار مصدومیت و نقص عضو شده است، و در مقابل این نقایص چهل و پنج میلیون ریال آرش تعیین گردیده است. آیا آرش نیز مانند دیه نصف می‌شود؟

ج - هر چند به نظر این جانب دیه در زن مساوی با مرد است، لکن اگر آرش را به معنای معروف آن هم بگیریم فرقی بین مرد و زن در آن پدید نمی‌آید، لیکن ظاهراً آرش همان جبران خسارت است که با نظر اهل خبره و کارشناس، معلوم می‌شود، و بدیهی است آرش در جایی است که دیه‌اش معین نشده باشد. ۷۷/۵/۱۲

﴿س ۳۲۷﴾ دیه زن تا کمتر از یک سوم دیه کامل، با دیه مرد مساوی است و بیش از آن نصف می‌شود، حال اگر زن چند زخم داشت که مجموع آنها بیش از ثلث دیه کامل باشد، اما دیه هر یک به طور جداگانه کمتر از ثلث می‌باشد، چه حکمی دارد؟ در فرض فوق، اگر چند زخم در اثر یک ضربه و در یک دفعه ایجاد شده باشد، با موردی که زخمها با ضربات و در دفعات متعدد وارد شده باشد، تفاوتی دارد یا خیر؟

ج - هر جراحتی خود دیه مستقلی می‌طلبد و هر دیه جداگانه حساب می‌شود «فان تعدد السبب تقتضي تعدد المسبب عقلاً و عرفاً» و فرقی بین وقوع جنایات با ضربه واحد یا متعدد نیست، و ادله دیات بر بیش از سببیت

مطلق الجراحة لمطلق ديتها دلالت ندارد. آری، اگر دلالت می‌کرد که دیات معینه برای مطلق الجرح است و احداً کان او متعدداً، قلیلاً کان او کثیراً، لازمه‌اش کفایت کردن یک دیه برای چند جراحت از یک نوع، مخصوصاً با ضربه واحد می‌باشد، لکن دون اثباته خرط القتاد و بر حسب مبنای مشهور که در سؤال هم به آن اشاره شده، دیه هر جراحت و ضربه و زخم نسبت به مازاد بر ثلث بودن و نبودن آن از کل دیه، باید جداگانه حساب شود؛ و اما بنا بر مبنای اخیر این جانب که بین دیه مرد و زن نه در دیه نفس و نه در دیه اعضا تفاوتی وجود ندارد و همانند می‌باشند، مسئله نسبت سنجی و سؤال ذکر شده از این جهت موردی ندارد.

﴿س ۳۲۸﴾ آرش صدمه وارده به بانوان، زمانی که مقدار آن به میزان ثلث دیه کامل برسد، آیا نصف می‌گردد یا خیر؟

ج - چون به نظر این جانب غرض از آرش در باب دیات عبارت از جبران خسارت نقص وارده به عضو است، پس فرقی بین زیاده بر ثلث و عدم زیاده و تبدیل به نصف و عدم آن وجود ندارد، و معیار نظر کارشناس و قرائن و امارات است و دلیلی هم بر تنصیف در آرش به این معنا وجود ندارد، و اما اگر آرش را عبارت از نسبت سنجی بدانیم چون معیار نسبت دیه زن است آن هم علی‌المعروف نصف دیه مرد است، همه جا همین نسبت ملحوظ است و دلیل رجوع، مربوط به دیات معینه است. ۷۸/۳/۱

﴿س ۳۲۹﴾ آیا درصد دیه (مثلاً دیه کامل، دیه عضو و...) و یا نوع دیه، قابل تغییر می‌باشد یا نه؟ اگر قابل تغییر باشد، چگونه و توسط چه مقامی قابل تغییر است؟

ج - دیه در موارد قانونی، مانند دیه در قتل غیر عمد و یا موردی که قاتل عمدی پدر باشد و مقتول فرزند و غیر آنها، قابل کم و زیاد شدن نیست، آری، اگر در مواردی از قصاص، بنا بر صلح و عفو باشد، تابع رضایت صاحبان حق است، و دیه در آن موضوعیت ندارد و حاکمیت اراده، معتبر می‌باشد.

﴿س ۳۳۰﴾ چنانچه دیه نوعی خسارت باشد، با عنایت به اینکه مقدار ارش، با توجه به نوع آسیب و خسارت وارده توسط حاکم شرع، معین می شود، آیا مقدار دیه نیز به لحاظ میزان خسارت وارده قابل تغییر است یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه و توسط چه کسی قابل تغییر است؟

ج - دیات مقدرات شرعی می باشد که کم و زیاد نمی شود، و تنها برای جبران خسارت حاصله از نقص در بدن و اعضا است نه جبران بقیه خسارتها، همانند: بیکاری و از کار افتادگی و مخارج بیمارستان و... و همان گونه که جانی و ضارب ضامن دیه است، ضامن آنها هم می باشد.
۸۳/۵/۱۱

۳. تساوی دیه مسلمان با غیر مسلمان

﴿س ۳۳۱﴾ اگر مسلمان از روی خطا یا شبه عمد، غیر اهل کتاب را مجروح کند، آیا باید دیه بپردازد؟

ج - غیر مسلمانانی که به آنها امنیت داده شده و حکومت‌های اسلامی با عمل و یا با قراردادهای بین‌المللی برای آنها احترام قائل هستند، که معمولاً امروزه همه کفار چنین هستند و امنیت دارند، جانشان و بدنشان همانند مالشان به حکم میثاق، محترم است و دیه آنها علی‌الظاهر همان دیه مسلمان است و ظاهر قرآن^۱ به ضمیمه اطلاعات اخبار دیه و مدلول دو روایت صحیحه ابان^۲ و زراره^۳ به آن دلالت دارد؛ و اما روایت معتبره^۴ که دیه یهودی و نصرانی و بلکه مجوس را هشتصد درهم قرار داده و همان نیز معروف در فتاوا می باشد، ظاهراً مربوط به خود عناوین است نه مربوط

۱. نساء، آیه ۹۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، کتاب الدیات، أبواب دیات النفس، باب ۱۳، حدیث ۱، ص ۲۱۷.

۳. همان، حدیث ۱۱، ص ۲۲۰.

۴. همان، حدیث ۲، ص ۲۱۷.

به حیث میثاق، و لذا بین آن روایات و دو صحیحه و ظاهر کتاب تعارض و تنافی وجود ندارد، بلکه از صحیحۀ زراره استفاده می شود که یهودیها و نصرانیهای مورد سؤال از امام صادق علیه السلام در آن زمان اهل ذمه و میثاق نبودند و لذا وقتی که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله به او ذمه اعطا فرموده، دیه اش دیه کامل است، زراره عرض کرد پس اینان چه هستند. حضرت فرمودند: چه کسی ذمه را به آنان اعطا فرموده، بعلاوه که در خود آن روایات دیه یهودی و نصرانی و مجوسی چهار هزار درهم و یا تنها دیه یهودی و نصرانی به همان مقدار و دیه مجوسی هشتصد درهم روایت و نقل شده و با هم تعارض دارند. ۷۷/۲/۲

﴿س ۳۳۲﴾ یک نفر از پیروان فرقه ضالّه بهائیت، در جریان تصادف رانندگی فوت کرده است. آیا به اولیای دم وی، دیه تعلق می گیرد یا خیر؟ در صورت تعلق گرفتن دیه، لطفاً مقدار آن را معین فرمایید؟

ج - دیه مقتول مسلمان یا غیر مسلمان به وارثش می رسد و دیه کفّاری که حکومت اسلامی به آنها امنیت داده، مثل دیه مسلمان است. ۷۸/۱/۳۰

۴. موضوعیت نداشتن اعیان سته دیات

﴿س ۳۳۳﴾ آیا تمام اصول شش گانه دیه قتل نفس، اصالت دارند یا بعضی از آنها اصالت دارند و بقیه با ملاحظه ارزش دیه اصل و به تناسب زمان، مکان و شرایط اقتصادی جامعه مطرح شده اند؟

ج - به نظر می رسد که اعیان سته که در اخبار و روایات دیه آمده، موضوعیت نداشته باشد به این معنی که جانی اگر بخواهد قیمت پردازد، طرف ملزم به قبول است، لیکن موضوعیت در مقدار دارد.

﴿س ۳۳۴﴾ اگر پرداخت (تحویل) یکی از انواع شش گانه دیات، برای جانی ممکن باشد، آیا می توان دریافت کننده یا پرداخت کننده را مجبور به اخذ یا ادای قیمت نمود؟
ج - چون معیار در دیه قیمت اعیان سته است نه خود آنها که موضوعیت

ندارند، پس آنچه که قابل الزام است چه نسبت به جانی و چه نسبت به ولیّ دم، قیمت است و اختیاری در اعیان سته برای جانی و لزوم قبول برای ولیّ دم نسبت به آنها وجود ندارد.

﴿س ۳۳۵﴾ با توجه به اینکه در عصر حاضر، اصول شش گانه دیات از نظر قیمت، تفاوت فاحشی با هم دارند، آیا جانی در انتخاب هر کدام از آنها مخیر است؟ در صورت تخیر، آیا راهی برای جلوگیری از تضييع حقّ مجنّی علیه وجود دارد؟

ج - آنچه که به عنوان ديه جانی باید پردازد، قیمت یکی از آنهاست و اعیان سته موضوعیت ندارد و قیمتی هم که حسب قواعد بر جانی لازم است، قیمت اقلّ از آنها می باشد و تضييع حقّ مجنّی علیه مفهوم نیست و تفصیل آن در حاشیه تحریر ذیل مسئله دو «القول فی مقادیر الدیات» آمده است.

مبحث دوم: محاسبه ديه و نحوه پرداخت آن

۱. معیار محاسبه برای پرداخت ديه

﴿س ۳۳۶﴾ شخصی در سال ۱۳۷۱ و در ماه حرام، به علت بی احتیاطی در رانندگی مرتکب قتل غیر عمدی (شبه عمد) شخص دیگری شده است، پرونده ای در دادگستری تشکیل و با آنکه در همان سال، مُعدّ رسیدگی و صدور حکم بوده است، به علت اشتباه یا سهل انگاری کارمندان دادگستری، بدون صدور حکم، بایگانی شده است. در اثر پیگیری متهم در سال ۱۳۷۶، پرونده پیدا شده و در سال ۱۳۷۷ دادگاه حکم به پرداخت ديه و ثلث آن نموده است. در این صورت محکوم علیه شرعاً بایستی ديه مقررّه را بر مبنای نرخ در سال بعد از تاریخ فوت متوفا پردازد یا به نرخ زمان بعد از صدور حکم؟

ج - ديه از زمان تحقق قتل تا زمان ادا به عهده قاتل می باشد، لیکن قاتل

می تواند قیمت یکی از دیات معینه موجوده را بپردازد و تأخیر محکمه اگر از روی تقصیر هم باشد، باعث تغییر در عهده داری نمی شود و قیمت یوم الادا را باید بپردازد، و قاتل می توانسته از همان زمان قتل، دیه را به نحوی تأدیه نماید تا قیمت زایده به عهده اش نباشد و به عهده بودن دیه متوقف بر حکم و اثبات در محکمه نمی باشد، بلکه معیار زمان قتل است؛ و ناگفته نماند که اگر قاتل به دنبال ادا بوده، لیکن در اثر مسامحه و یا مفقود شدن پرونده، درخواست دیه از ولی نشده، ظاهراً قاتل بدهکار دیه به قیمت یوم القتل است نه یوم الادا چون سبب ضرر ارتقای قیمت، خود ولی دم می باشد و همان دنبال پرونده رفتن قاتل، ادا محسوب می گردد و ادا همان رفع مانع است. آری، مسئله تغلیظ در دیه به زیاده ثلث در اشهر حرم، به نظر این جانب شامل شبه عمد و خطا نمی باشد و در عمد هم دارای تفصیل است. ۷۷/۵/۲۵

﴿س ۳۳۷﴾ خواهشمند است نظر مبارک را در خصوص زمان محاسبه قیمت دیات و پرداخت آن به محکوم له را اعلام فرمایید، به عبارت دیگر، قیمت چه زمانی ملاک عمل می باشد: ۱. قیمت زمان وقوع حادثه، ۲. قیمت زمان صدور حکم، ۳. قیمت زمان انقضای مهلت پرداخت دیه، ۴. قیمت زمان اجرای حکم. ضمناً نظر حضرت عالی در مورد مهلتهای مقرر دیات در خصوص آرش را نیز مرقوم فرمایید؟

ج - چون بدهکار دیه باید قیمت را بپردازد و اعیان سته موضوعیتی ندارد، قیمت عین به عهده اوست، بنابراین، قیمت زمان پرداخت و اجرا را باید بپردازد (یعنی قیمت مرقوم در بند ۴ سؤال)، و قاضی در زمان حکم باید این جهت را رعایت کند، مگر آنکه تفاوت قابل توجهی در این مدت پیدا نشود و یا گیرنده دیه خود رضایت به همان قیمت زمان حکم بدهد، لیکن باید متوجه مسئله و متوجه احتمال تفاوت باشد تا رضایتش نافذ و به جا باشد و راجع به آرش باید توجه داشت که آرش جبران خسارت است و جبران خسارت تابع قوانین ضمان می باشد. ۷۷/۲/۱۲

﴿س ۳۳۸﴾ همان گونه که مستحضرید فتوای مشهور فقهای بزرگوار - رضوان الله تعالی علیهم - این است که دیه را باید یوم الادا پرداخت نموده، و قیمت دیه را یوم الادا محاسبه می نمایند، لیکن اخیراً مستند به نظریه بعضی از اساتید و بزرگان عصر حاضر شاید به دلیل برقراری یک رویه و نظم خاص در پرداخت دیه قیمت آن را بر مبنای روز صدور و قطعیت حکم محاسبه می کنند. حال سؤال این است که نظر مبارک حضرت عالی در پرداخت قیمت دیه، یوم الاداست یا روز صدور حکم و یا روز وقوع حادثه؟

ج - به نظر می رسد که اعیان سته که در اخبار و روایات دیه آمده موضوعیت نداشته باشد، به این معنی که جانی اگر بخواهد قیمت پردازد طرف ملزم به قبول است، لیکن موضوعیت در مقدار دارد، بنابراین، باید قیمت یوم الادا را پردازد لیکن چون زمان قطعیت حکم و صدور آن، زمان ادا و پرداخت محسوب می شود و لذا تخلف جانی از ادای بعد از آن، خلاف و معصیت است پس تقویم و محاسبه در آن زمان در حقیقت برمی گردد به محاسبه زمان الادا و جایز است، لیکن این راه نسبت به دیه قتل عمد در جایی که دیه قانونی است مثل قتل الوالد ولده و یا نسبت به آنچه را در سال اول که بعد از حکم باید پردازد در شبهه عمد و یا خطا، روشن و بدون اشکال است، اما نسبت به سال بعد که الان تقویم می شود ممکن است از جهت لزوم یوم الادا محل اشکال باشد، چون ظاهراً دیه بعد از حکم، دین است که به ذمه جانی قرار گرفته و امور سته هم به عنوان حد و مقدار است، لذا تعیین قیمت در همان زمانی که به ذمه اش قرار می گیرد یعنی یوم الحکم، مانعی ندارد.

۷۶/۶/۳

۲. عدم تداخل دیه کم در دیه زیاد

﴿س ۳۳۹﴾ چنانچه در صورت ایراد یک ضربه به عضوی از بدن مجنی علیه استخوان بشکند و در همان محل شکستگی ورود ضربه، جراحی مثلاً دامیه یا سیاه شدگی ایجاد شود، برای هر یک از شکستگی و جراحی و یا لطمه وارده دیه جداگانه تعلق می گیرد یا

اینکه تداخل کرده و فقط بایستی دیه شکستگی که بیشتر است، پرداخت شود؟ آیا در این حکم فرقی بین شکستگی ایجاد شده در استخوان سر (هاشمه) و شکستگی حاصله در استخوان سایر اعضای بدن می باشد یا خیر؟

ج - دیه هر کدام جداگانه باید پرداخت شود و دیه اقل در اکثر تداخل نمی کند، چون تداخل برمی گردد به عدم دیه برای اقل، و هو کماتری.

﴿س ۳۴۰﴾ اگر گلوله ای از یک طرف پا وارد و از طرف دیگر خارج شود و باعث فلج شدن آن پا گردد و قصاص هم ممکن نباشد، آیا دیه، دیه جائفه است یا دیه فلج یا هر دو؟

ج - دیه هر کدام را باید جداگانه پرداخت نماید.

﴿س ۳۴۱﴾ در صورتی که ضربات شکستگی ها و حتی جراحات در بدو امر خطر مرگ را متوجه مجنی علیه نمی کند، ولی بسیار دیده شده که همان جنایات سرانجام منجر به مرگ شخص شده، آیا در این گونه موارد، قاعده جمع مجازات حاکم است یا تداخل مجازات؟ همچنین در صورت تداخل، آیا جانی فقط ضامن آرش یا دیه جراحات است، یا اینکه دیه قتل (خطای محض یا شبه عمد) را باید پردازد؟

ج - اگر منجر به مرگ شد، باید دیه نفس پرداخت شود.

﴿س ۳۴۲﴾ دیه جراحات زن چنانچه به ثلث برسد نصف دیه مرد می شود، چنانچه مجموع دیه چند جراحات در نقاط مختلف بدن (دست، پا و سر) به ثلث برسد (دیه هر یک از جراحات مذکور کمتر از ثلث است)، آیا در اینجا دیه زن نصف دیه مرد می شود و یا ملاک آن است که اگر دیه یک جراحات به تنهایی به ثلث برسد (مأمومه در سر) باید دیه زن نصف شود؟

ج - چندین جراحات اگر با یک ضربه باشد در تنصیف و یا ثلث بودن، جمیع آنها محاسبه می شود، چه بگوییم همه آنها دیه دارند یا بگوییم دیه اقل در دیه اکثر تداخل پیدا می کند که حق هم همین اول است، و اما با چندین ضربه یا ضربه ها از چند نفر باشد، هر کدام جداگانه حساب می شود، لیکن به نظر این جانب که تساوی دیه، زن و مرد است، موردی

۷۸/۵/۲۹

برای تنصیف باقی نمی ماند.

- ﴿س ۳۴۳﴾ پسر بیچه یازده ساله ای در اثر تصادف با ماشین، مضروب و مجروح گردیده که موارد جرح به شرح زیر است:
۱. پوست و گوشت قسمت زیادی از ماهیچه ساق پا و ران مجروح و له گردیده (در حدی که گوشتهای جدا شده از پا به زمین ریخته است)؛
 ۲. باعث خُرد شدن و قطعه قطعه شدن کاسه زانو و مفصل گردیده است؛
 ۳. بعضی از اعصاب و رگهای زیر زانو و ماهیچه ها که در سلامت و حرکت پا نقش دارند (در حدّ پاره شدن هستند)؛

۴. صفحه رشد مابین مفصل زانو (که از سنین کودکی الی هیجده سالگی باعث قد کشیدن و رشد استخوان ساق پا و ران می شود) از بین رفته و در نتیجه، این پاکوتاه می ماند و پای دیگر رشد طبیعی خود را دارد؛ نهایتاً پس از جراحیهای مکرر و پیوندهای لازم، پای مصدوم کج و کوتاه و زانویش بی حرکت و مقداری خمیده مانده است، که طبق نظریه پزشکی قانونی در مجموع و شرایط فعلی ۶۵ در صد نقص عضو (نسبت به ارزش عضوی) ایجاد شده است؛

۵. جهت ترمیم گوشت و پوست پای مصدوم، از پای دیگرش گوشت و پوست برداشته و پیوند زده اند، آیا پای سالم هم که تگّه برداری شده و اثراتش باقی است، ارش دارد؟

ج - ظاهراً مورد از موارد شلل پا می باشد و دیه آن دو سوم دیه قطع پا می باشد، و دیه قطع یک پا نصف دیه انسان است، نتیجتاً در مفروض سؤال دو سوم نصف دیه کامل است، لیکن راه احتیاط مصالحه است به مقدار کمتر؛ و اما نسبت به پای سالم که تگّه برداری شده بر ضارب چیزی نیست، چون مباشر نبوده و سببیت هم در حدی نیست که برداشتن چیزی از پا به او نسبت داده شود، تا سبب، اقوی از مباشر باشد.

۷۵/۳/۲

﴿س ۳۴۴﴾ جراحاتی که در اثر ضربه به باطن انسان وارد می شود و پزشک معالج

مجبور می شود شکم را بشکافد، آیا به حسب مورد، جانی باید غیر از دیه یا آرش عضو باطن، برای شکافتن شکم هم دیه پردازد؟

ج - جانی باید غیر از دیه، مخارج معالجه مجروح را به نحو متعارف (که بیانش در مسئله ۲۹۴ گذشت) پردازد و ضامن آن خسارت هم می باشد، و دیه تنها جبران نقص جراحی است که بر باطن وارد شده است.
۸۳/۵/۱۲

۳. لزوم جبران خسارات روحی (غیرجسمی)

﴿س ۳۴۵﴾ با توجه به اینکه یک عارضه مشابه در دو فرد به دلیل ویژگی های فردی متفاوت و اختلاف عواملی نظیر سن، جنس، مقاومت بدن، سطح ایمنی و حوادث غیر قابل پیش بینی، سرنوشت متفاوتی خواهد داشت، آیا می توان با عنایت به عوامل فوق خسارات را به نحوی دیگر جبران کرد؟ به عنوان مثال یک شکستگی در یک فرد منجر به چند بار عمل جراحی و دو سال طول درمان می شود، در حالی که همان شکستگی در فرد دیگر بدون عمل جراحی و طی دو ماه بهبود می یابد، ولی هر دو به یک میزان دیه دریافت می نمایند؛ و یا آسیب لگن در یک زن می تواند منجر به مشکلات بعدی در انجام زایمان طبیعی گردد، در حالی که در مردان چنین عوارضی وجود ندارد. همچنین یک جراحی که باعث ناهنجاری در چهره یک دختر جوان شود آینده او را دگرگون می سازد، در حالی که دیه آن با یک فرد مسن یکی می باشد؟

ج - به علاوه از دیه، ضارب و جانی باید خسارتهای دیگر را (همان طور که در سؤال ۲۸۴ و ۲۹۴ آمده است) جبران نماید.
۸۳/۵/۱۳

﴿س ۳۴۶﴾ احتراماً نظر به اینکه یکی از مسائل مورد ابتلا در محاکم دادگستری، مربوط به مسئله خسارات ناشی از صدمات بدنی وارد شده به افراد است و در این رابطه این سؤال مطرح است که آیا صدمات بدنی فقط شامل صدمات فیزیکی است یا اعم از روحی و روانی؟ چنانچه در بند ۴ ماده ۲۹ قانون دریایی ایران مصوب ۱۳۴۳ در فصل حقوق ممتاز و همچنین قانون مجازات اسلامی، به صدمات بدنی اشاره شده است، با

عنایت به اینکه صدمات روحی و روانی به مراتب اثرات سوئی بدتر از صدمات فیزیکی را به دنبال دارد و چه بسا ممکن است فردی به خاطر چنین اثرات روحی و روانی تا آخر عمر رنج بکشد و همچنین ممکن است فرد در مدتی که صدمه به او وارد شده از کار و فعالیت خصوصاً علمی باز بماند و منجر به این شود که وی به هدف مورد نظر نرسد و مسیری دیگر را اجباراً در پیش گیرد، مع الوصف در محاکم و دادگاه‌های کشور ما صدمات بدنی مذکور در قانون را به صدمات فیزیکی تفسیر می‌نمایند و خسارات ناشی از صدمات روحی و روانی جبران‌ناپذیر است. مستدعی است با توجه به مراتب فوق بیان فرمایید آیا چنین خساراتی شرعاً قابل جبران هست یا نه؟ و در این رابطه محاکم چه وظیفه‌ای دارند؟

ج - لزوم جبران صدمات روحی و فکری همانند لزوم جبران صدمات بدنی (و به اصطلاح سؤال، فیزیکی) نباید از نظر شرعی مورد شبهه و اشکال قرار بگیرد، چون باب دیه و آرش و جبران خسارت بدنی باب ضمان است و یک امر عقلایی بوده که شارع مقدس همان طور که در اموال آن را امضا و تنفیذ نموده و اتلاف و تلف را موجب ضمان دانسته تا جایی که قاعده علی الید و من اتلف از قواعد مسلمة فقه گشته و با ادله دیات و آروش نه تنها ردع ننموده بلکه امضا فرموده و حتی در قرآن هم به آن فی الجمله اشاره شده و من المعلوم آنکه عقلاً تفاوتی در ضمان و لزوم جبران خسارت بین خسارت بدنی و روحی ندیده و نمی‌بینند، پس ضمان خسارت روحی مثل خسارت بدنی منطبق با قواعد و ضوابط شرعیه و عقلاییه است و مشمول اصل ضمان و لزوم جبران خسارت بوده و هست، و ثانیاً چگونه ضمان در خسارتهای روحی مورد اشکال قرار گیرد، با آنکه بحث ضمان منافع خود یک بحث مستقل و مفصلی در کتب فقهیه است و عدم ذکر بعضی از منافع که امروز مورد ابتلاست در آن بحثها و در آن کتابهای فقهی و زین به خاطر عدم ابتلا بوده و به نظر این جانب هر فقهی (با مراجعه به نصوص و فتاوی دیات المنافع، عدم خصوصیت منافع ذکر

شده در آنجا و لزوم ضمان نسبت به امثال مورد سؤال (مطمئن به ضمان و جبران خسارتهای روحی همانند بدنی خواهد شد، و ناگفته نماند که به نظر این جانب مقدار ضمان و جبران خسارت در غیر موارد دیه با نظر کارشناس و اهل خبره است و آرش و حکومت در سراسر ضمان و کتاب الدیات به همین معناست؛ و نیز ناگفته نماند که در جنایتهای عمدی به منافع آیا قصاص به مقابله مثل جایز است یا اختصاص به قصاص بالمال دارد، خود بحث دیگر و فصلی دیگر را می طلبد. به امید روزی که بتوان فقه غنی اسلام که همان فقه شیعه و فقهای ماضین - قدس الله اسرارهم - است را به صورت قوانین مدون و مصوب و مورد اجرا در آورده تا هم حقوق انسانها حفظ شود و هم اسلام با نورانیت احکامش جهانیان را جذب و وعده الهی حاکمیت فقه شیعه عینیت پذیرفته و جهان به دست مصلح جهانی و عدل الهی مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - اداره شود و حقیقت حقایق اسلام بر همگان روشن گردد. ۷۹/۴/۷

۴. لزوم جبران سایر آسیبهای وارده همراه با ضایعه اصلی

﴿س ۳۴۷﴾ بسیاری از ضایعات وارده به بدن مجموعه ای از چندین آسیب مختلف را شامل می گردد (به عنوان مثال شکستگی استخوان اندامها که در برخی از موارد همراه با صدمات عروقی و عوارض ناشی از آن و یا صدمات عصبی حسی و حرکتی است) در این موارد، آیا می توان علاوه بر دیه مقدره سایر آسیبهای همراه را نیز در تعیین خسارت در نظر گرفت؟

ج - در مفروض سؤال یعنی برخی از موارد که ورود ضایعات لازمه عادی نباشد که کلمه «برخی» ظهور در آن دارد در صورتی که آسیب متعدد باشد دیه و آرش متعدد می شود و اگر منجر به فلج شدن و یا سرایت به صدمات دیگری شود، در صورتی که مجنی علیه در جلوگیری از صدمات و معالجه کوتاهی نکرده باشد، جانی ضامن کل خسارات می باشد. ۸۵/۸/۲۲

۵. تأثیر درمان و پیوند عضو مقطوع در میزان دیه

﴿س ۳۴۸﴾ همان گونه که مستحضرید بر اساس برخی از روایات وارده در باب دیات، خوب شدن بعضی از جراحات یا نقص عضوها (نظیر شکستگی استخوان در اعضایی که دیه مقدر دارند و یا شکافتن لب) میزان دیه را تغییر می دهد. با توجه به اینکه امروزه به خاطر پیشرفت علم پزشکی تعداد قابل ملاحظه‌ای از جراحات و نقص عضوها قابل درمان می باشد، بفرمایید:

۱. آیا تأثیر درمان در میزان دیه را به غیر موارد مصرّح در فقه نیز می توان تعمیم

داد؟

۲. آیا پیوند عضو مقطوع در میزان دیه تأثیر دارد یا خیر؟ (در صورتی که انگشت یا دست شخصی در اثر جنایت قطع شود، اگر به موقع اقدام گردد می توان عضو مقطوع را پیوند زد).

ج ۱ و ۲ - تسری به غیر مواردی که در نصوص آمده مقتضای قاعده است و جایز بلکه لازم می باشد، به خاطر آنکه جعل دیه در تمام موارد از باب ضمان است، لیکن فرق بین دیه مربوط به انسان با سایر أبواب ضمان در تعیین مقدار به حسب شرع است که در انسان معین شده و در غیر آن به مثل و قیمت است، بنابراین، وقتی که در برخی از موارد بین حالت خوب شدن بدون عیب و با عیب در روایات فرق گذاشته می شود، معلوم می گردد که حکم به دیه در موارد دیگر هم به طور اطلاق نمی باشد و قاعده قلّت و کثرت ضمان باید رعایت بشود، به عبارت دیگر مواردی که دیه برای آن به طور مطلق ذکر شده، هر چند اگر موارد تفصیل در روایات نبود شاید قضاءً لأطلاق الدلیل حکم به دیه علی الاطلاق حمل بر تعبّد می شد، لیکن وجود تفصیل در موارد با الغای خصوصیت و تنقیح مناط، دلالت التزامیه عادیّه عقلائیّه دارد بر تقیّد و تفصیل در بقیه، و اینکه رعایت قاعده ضمان شده و احتمال

خصوصیت در موارد مذکوره، بعلاوه از اینکه با تعدد موارد بعید است فهم عرفی به مناسبت حکم و موضوع آن را دفع می نماید و مابه التفاوت چون منصوص نمی باشد و موارد منصوصه هم مختلف است و قابل تنقیح مناط و الغاء خصوصیت نیست، مورد از موارد حکومت و جبران خسارت ناشی از ضربه و جراحت و عیب و نقص با نظر کارشناس می باشد و ارش محسوب می شود.

۷۷/۳/۱۴

۶. حکم ارش زنان در بیش از ثلث دیه

﴿س ۳۴۹﴾ با توجه به اینکه دیه زن در جایی که بیش از ثلث کل دیه باشد، به نصف تقلیل می یابد، اگر مقدار ارش بیش از ثلث کل دیه باشد (مثلاً در جایی که کل دیه پنج میلیون تومان است و ارش دو میلیون تومان برآورد شده است). در این صورت نیز آیا به نصف تقلیل می یابد؟

ج- با قطع نظر از اینکه دیه زن و مرد مطلقاً مساوی است، اصولاً چون ارش در جایی است که در شرع دیه اش معین نگردیده و ملاک در آن نظر کارشناس خبره با توجه به میزان خسارت وارده می باشد، وجهی برای سؤال و تفاوت دیده نمی شود؛ و بالجمله قول به تفاوت بر فرض تسلیم برخلاف قاعده است و مربوط به دیه می باشد و باید بر همان باب اقتصار شود و در بقیه موارد که یکی از آنها ارش است، حسب قاعده عمل می شود.

۸۱/۱۱/۱۷

۷. انتخاب کننده نوع دیه

﴿س ۳۵۰﴾ انتخاب نوع دیه در موارد وجوب پرداخت دیه با جانی است یا مجنی علیه؟

ج- چون جانی نسبت به انتخاب اعیان سته، حق شرعی ندارد و باید قیمت آنها را پردازد، و در جای خودش بحث شده که جانی ضامن اقل قیمت

- می باشد، انتخاب دیه با جانی می باشد. ۷۴/۹/۲۶
- ﴿س ۳۵۱﴾ آیا تخییر جانی در انتخاب نوع دیه، ابتدایی است یا استمراری، یعنی اگر جانی یک نوع از دیه را انتخاب کرد ولی به عللی تصمیمش عوض شد، آیا تا قبل از پرداخت حق انتخاب دارد و یا با انتخاب اول، حق او ساقط شده است؟
- ج - بعد از آنکه جانی باید قیمت را بپردازد و آن هم اقل قیمت از اعیان سته و نسبت به اعیان تخییری ندارد، بدویت و استمرار بدون مورد است.
- ﴿س ۳۵۲﴾ در موارد تخییر، آیا باید در حکم دادگاه نوع آن معین شود، یا قاضی اصل محکومیت به پرداخت دیه را در حکم صادره ذکر می کند و تعیین نوع آن موکول به زمان اجرای حکم است؟
- ج - آنچه وظیفه قاضی می باشد حکم به پرداخت دیه و بیان حکم شرع است، و در اختلاف جانی و مجنی علیه در اقل قیمت، نظر محکمه متبع است. ۷۴/۹/۲۶
- ﴿س ۳۵۳﴾ اگر سه نفر در قتل یک نفر مشارکت داشته باشند، و ولی دم خواهان قصاص هر سه نفر باشد، نوع فاضل دیه را چه کسی تعیین می کند؟ آیا تعیین در اختیار ولی دم است یا اولیای قاتلانی که قصاص خواهند شد؟
- ج - فاضل دیه بر حسب اقل قیمت باید پرداخت شود و در صورت اختلاف، نظر محکمه متبع می باشد. ۷۴/۹/۲۶
- ﴿س ۳۵۴﴾ اگر بعضی از انواع دیه در کشوری دیگر قابل تهیه باشد، ولی امکان دسترسی به آن وجود ندارد، آیا اختیار جانی، منحصر به انواعی است که در داخل کشور قابل تهیه می باشد؟
- ج - چون اعیان سته موضوعیت ندارد و فقط در مقدار موضوعیت دارد جانی باید قیمت را بپردازد.
- ﴿س ۳۵۵﴾ چنانچه مردی زنی را به قتل رسانده باشد هنگامی که اولیای مقتول بخواهند برای قصاص، نصف دیه را به قاتل بپردازند، آیا انتخاب نوع دیه با اولیای دم است یا جانی؟ همچنین در صورت عدم تمکن اولیای دم از پرداخت این مبلغ

و درخواست آنان از دستگاه قضایی، آیا می‌توان فاضل دیه را از بیت‌المال پرداخت نمود؟

ج - بنابر نظر مشهور انتخاب نوع دیه با کسانی است که می‌خواهند نصف دیه را پرداخت نمایند یعنی اولیاء دم و اما بنابر نظر اخیر این جانب، اساساً ردّ نصف لازم نیست و در قصاص مرد و زن، همانند دیه تفاوت نیست و روایات دالّه بر ردّ نصف در قصاص مرد به زن، با روایات دالّه بر حکم عکسش تعارض دارد، و ترجیح با موافقت کتاب مناط اخذ به دلالت التزامیه روایات عکس است و «تفصیل البحث فی محلّه»؛ و اما نسبت به مسئله بیت‌المال، تابع مقررات آن می‌باشد.

۷۹/۴/۸

﴿س ۳۵۶﴾ در خصوص پرداخت دیه صغار توسط اولیای دم کبیر و اجرای قصاص نفس، چه کسی دیه مزبور را انتخاب می‌کند (جانی و یا ولی قهری یا تودیع کنندگان دیه متعلق به صغار).

ج - انتخاب دیه به دست اولیای دم است که خواستار قصاص و کبیر می‌باشند.

۷۵/۹/۲۷

۸. نحوه تقسیم دیه

﴿س ۳۵۷﴾ در صورتی که دیه جزو ماترک محسوب شود، آیا به نسبت سهم الارث بین ورثه تقسیم می‌شود یا شکل دیگری دارد؟

ج - دیه جزو ماترک میّت محسوب می‌شود، و مانند بقیّه ترکه به نسبت سهم الارث بین آنها تقسیم می‌گردد.

۷۵/۹/۲۷

﴿س ۳۵۸﴾ آیا دیه جزو ماترک (اموال متوفّاً) محسوب می‌شود و می‌توان دیون متوفی را بدو از آن پرداخت کرد؟

ج - دیه جزو ماترک میّت محسوب می‌شود و حکم بقیّه اموال متوفّاً را دارد.

۷۵/۹/۲۷

مبحث سوم: تغلیظ دیه و قلمرو آن

﴿س ۳۵۹﴾ آیا ارتکاب سایر جرایم غیر از قتل، در ماه‌های حرام نیز باعث تشدید مجازات می‌شود یا نه؟

ج - اختصاص به قتل عمد دارد، و ظاهراً دلیلی بر تسری بر سایر جرایم وجود ندارد.

﴿س ۳۶۰﴾ آیا حرم مکه، حکم ماه‌های حرام را دارد و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا مشاهد مشرفه نیز همین حکم را خواهند داشت؟

ج - آری، حرم مکه حکم ماه‌های حرام را دارد؛ اما تسری حکم به سایر مشاهد مشرفه، مشکل بلکه ممنوع است.

﴿س ۳۶۱﴾ آیا مقدار دیهٔ مرد یا زن در ماه‌های حرام دو برابر مقدار آن در ماه‌های غیر حرام است؟

ج - به نظر اینجانب ثلث دیهٔ کامل در قتل عمد، چه مقتول مرد باشد چه زن، در ماه‌های حرام با تحقق شرائطی که در تعلیقه اینجانب بر تحریر الوسيله آمده، اضافه می‌شود. ۷۷/۱۱/۱۴

﴿س ۳۶۲﴾ مردی زنی را در ماه حرام به قتل رسانده است. با توجه به اینکه وقوع قتل در این زمان موجب اضافه شدن ثلث دیه می‌شود، اگر اولیای دم تقاضای قصاص جانی را داشته باشند، آیا باید نصف دیهٔ یک مرد در ماه حرام را به او بپردازند یا غیر ماه حرام را؟

ج - چون نظر اخیر این جانب بر تساوی دیهٔ مرد و زن است، برای قصاص قاتل، نیازی به پرداخت چیزی به او یا ورثه‌اش نیست؛ اما بنابر قول مشهور فقها، پرداخت بیش از نصف دیه لازم نیست، و در این جهت فرقی بین وقوع قتل در ماه حرام و غیر حرام نمی‌باشد. ۷۷/۱۱/۱۴

﴿س ۳۶۳﴾ نظر شما در مورد تغلیظ دیه در ماه‌های حرام چیست؟ اگر قائل به تغلیظ دیه نیستید پس با روایات وارده در این باب چه برخوردی می‌کنید؟ اگر هم قائل به تغلیظ دیه

هستید آیا تعبداً می پذیرید و یا این که حکمت و فلسفه ای برای آن قائل هستید؟ با توجه به آن که جناب عالی ماهیت دیه را جبران خسارت می دانید و زمان (ماه های حرام) هم معمولاً دخالتی در میزان خسارات وارده ندارد این قول چه وجهی پیدا می کند؟

ج - نظر این جانب بر تغلیظ دیه است در قتل عمد آن هم این که بدانند ماه، ماه حرام و مکان، مکان حرام است و دارای حرمت، و با این که بدانند ماه و مکان حرام است باز هم مرتکب قتل عمدی می شود و تغلیظ دیه شامل غیر عمد نیست. و چون تغلیظ دیه برخلاف قواعد است اختصار می شود بر مورد متعین که همان عمد است و در بقیه، حسب قواعد و اصول مخصوصاً اصل براءت، بیش از دیه تعلق نمی گیرد به علاوه که صحیحه زراره هم نص است بر عدم تغلیظ دیه در خطا می باشد. ۸۳/۷/۷

﴿س ۳۶۴﴾ آیا تغلیظ دیه اختصاص به زمانی دارد که جنایت و قتل هر دو در ماه حرام اتفاق افتاده باشد، یا اگر یکی در ماه حرام و دیگری در غیر ماه حرام اتفاق بیفتد باز هم حکم به تغلیظ دیه جاری می شود؟

ج - آنچه نسبت به تغلیظ دیه مسلم می باشد، صورتی است که جنایت و قتل هر دو در ماه حرام باشد یا قتل در شهر حرام باشد، ولو جنایت در غیر ماه حرام، و اما عکس آن محل اشکال است.

﴿س ۳۶۵﴾ آیا تغلیظ دیه مخصوص قتل نفس است یا شامل قطع اعضا و جراحات و حتی باعث تشدید مجازات در دیگر جرایم هم می شود؟

ج - اختصاص به قتل عمد دارد و سرایت به قطع اعضا و جراحات داده نمی شود.

مبحث چهارم: خسارات زاید بر دیه

﴿س ۳۶۶﴾ شخصی با مراجعه به دادگاه اعلام می دارد برای خرج زیدی که بر اثر ضربه مجروح گردیده، مبلغ دو میلیون ریال هزینه دارو و درمان وی نموده است. آیا

می‌توان از دیه مقررّه مبلغ فوق را کسر نمود یا خیر؟

ج - نمی‌توان از مبلغ دیه کسر نمود، چون ضارب بعلاوه از دیه همان‌طور که در سؤال ۳۱۱ گذشت ضامن هزینه‌های درمانی مجتبیٰ علیه نیز می‌باشد.

۸۳/۵/۱۳

﴿س ۳۶۷﴾ در مواردی که جانی یا مجتبیٰ علیه بیمه شده‌اند، آیا هزینه‌های درمان که توسط بیمه پرداخت می‌شود از مقدار دیه کسر می‌گردد؟ بویژه در مواردی که جانی و مجتبیٰ علیه هر دو بیمه می‌باشند، زیرا از صندوقی هزینه‌های درمان پرداخت می‌شود که متعلق به همه بیمه شدگان است.

ج - نه تنها هزینه‌های درمان که توسط بیمه پرداخت می‌شود از مقدار دیه کسر نمی‌شود، بلکه جانی بعلاوه از دیه باید هزینه‌هایی را که مراکز درمانی از مجتبیٰ به عنوان سهم بیمار می‌گیرند، پردازد.

۸۳/۵/۱۳

﴿س ۳۶۸﴾ در مورد تصادفات رانندگی با توجه به اینکه اکثر اتومبیلها بیمه هستند و به هنگام تصادف، اداره بیمه مبلغی به ورثه مقتول می‌پردازد، آیا این مبلغ حکم دیه را دارد یا نه؟

ج - حسب مقررات بیمه اگر به عنوان دیه پرداخت گردد، حکم دیه را دارد.

﴿س ۳۶۹﴾ در خصوص خسارتهای وارده به مصدوم علاوه بر دیه شرعی، بفرمایید آیا هزینه‌های درمان و دارو و بیمارستان قابل وصول می‌باشد یا خیر؟ چنانچه صدمه شدید باشد و مانع کسب و کار مصدوم گردد، آیا اجرت مصدوم در ایام عدم کارآیی وی قابل مطالبه می‌باشد یا خیر؟ در فرض اخیر چنانچه مصدوم کارگر روز مزد باشد که سر کار رفتن او قطعی و معلوم نباشد، حکم مسئله چیست؟

ج - ضارب و جانی بعلاوه از دیه باید همه خسارتهای دیگر اعم از هزینه‌های درمانی و اجرت ایام بی‌کاری و خسارت از کار افتادگی را (همان‌طور که در سؤال ۲۸۴ و ۲۹۴ گذشت)، جبران نماید.

۸۳/۵/۱۳

﴿س ۳۷۰﴾ از نظر پزشکی قانونی محل شکستگی در یک استخوان بسیار مهم است

(به طور مثال خسارت‌های ناشی از شکستگی سر استخوان که می‌تواند منجر به تخریب مَفْصَل و محدودیت حرکتی شود با شکستگی استخوان تنها، متفاوت است) در حالی که دیه هر دو یکسان می‌باشد، آیا می‌توان برای جبران خسارت‌های وارده اقدامی نمود؟

ج - در صورتی که صدمه‌های وارده اعم از اوصاف دارای ارزش و نقص‌های دیگر باشد، حسب قاعده ضمان که مورد بنای عقلا و امضای شرع و مستفاد از روایات مختلفه است، جانی ضامن آنها می‌باشند.

مبحث پنجم: مهلت پرداخت دیه و آرش

﴿س ۳۷۱﴾ آیا آرش مثل دیه مهلت پرداخت دارد یا خیر؟

ج - چون آرش ضمان جرح و نقص اطراف است که در حقیقت همان دیه اطراف است با تفاوت در تقدیر، و عدم تقدیر و چون دیه اطراف به حکم عموم ادله و فتاوا از نظر زمان ادا، حکم دیه نفس را دارد، پس آرش هم به خاطر الغای خصوصیت و فحوا حکم همان دیه اطراف را دارد و در مهلت پرداخت مانند دیه نفس است که در عمد و شبه عمد و خطا متفاوت می‌باشد.

۷۷/۲/۱۰

﴿س ۳۷۲﴾ در مورد قتل عمد با فرض تراضی به دیه، چنانچه زمان پرداخت ذکر نشده باشد، ابتدای مهلت از چه زمانی محاسبه می‌شود (تاریخ وقوع، زمان صدور حکم یا زمان مصالحه)؟

ج - مبدأ سال پرداخت در دیه عمد زمان تراضی به دیه می‌باشد نه زمان وقوع جنایت.

﴿س ۳۷۳﴾ ابتدای مهلت پرداخت در دیه طرف، تاریخ صدور حکم است یا تاریخ وقوع جنایت؟

ج - ابتدای زمان از حین استقرار است و در جنایت طرف اگر غیر مسری باشد، از حین جنایت و اگر سرایت کرد، از زمان شروع سرایت است.

﴿س ۳۷۴﴾ با عنایت به اینکه در قانون مجازات اسلامی مهلت پرداخت دیه در قتل خطایی، ظرف سه سال می‌باشد، نحوه پرداخت آن باید به صورت تقسیط (مثلاً هر سال ثلث دیه) باشد، یا اینکه جانی می‌تواند کل مبلغ دیه را در آخر سال سوم بپردازد؟
ج - در هر سال باید ثلث دیه را بپردازد.

﴿س ۳۷۵﴾ در مواردی که برای پرداخت دیه مهلت معین شده است، آیا ابتدای زمان پرداخت، زمان صدور حکم است یا تاریخ وقوع قتل؟ و با فرض تراضی به دیه در قتل عمد از جهت زمان پرداخت، آیا بین عمد و غیر عمد تفاوت وجود دارد یا خیر؟
ج - در دیه قتل عمد ملاک تراضی و مصالحه است، چه در مقدار و چه از نظر زمان پرداخت، اما اگر فقط تراضی به پرداخت دیه باشد، جانی در انتخاب قیمت اصول مخیر و زمان پرداخت هم از زمان تراضی محاسبه می‌شود نه زمان وقوع قتل. اما در دیه خطا از زمان استقرار دیه که در قتل از زمان مرگ محاسبه می‌شود.

فصل سوم: مسئول پرداخت دیه

۱. مسئول پرداخت دیه در موارد علم اجمالی

﴿س ۳۷۶﴾ در حادثه‌ای نارنجکی منفجر و دو پسر بچه سیزده ساله در دم جان می‌سپارند. خلاصه قضیه این است که نارنجکی که معلوم نیست از کجا و توسط چه کسی آورده شده، در دست یکی از این بچه‌ها منفجر شده است و کسی هم مظنون در این حادثه نیست. حال با توجه به اینکه ولی دم آنها هر کدام از ولی دم طرف مقابل شاکی بوده و مدعی است که فرزند آنها نارنجکی را آورده، بفرمایید تکلیف چیست؟ مقصر حادثه کیست؟ دستگاه قضایی چگونه با این قضیه برخورد کند و رسیدگی نماید؟ چه کسی باید محکوم شود تا دیه پردازد؟ عمل ارتكابی چیست؟ عنوان مجرمانه شرعی آن چیست و آیا عاقله با توجه به صغیر بودن متوفین مسئولیتی دارد یا خیر؟ در فرض اینکه هیچ‌کس متهم نباشد و اتهام را به کسی متوجه ندانستیم، آیا می‌توان دیه را از بیت‌المال پرداخت کرد؟ تکلیف خون‌بهای متوفین به عهده کیست؟ و در فرض اعلام رضایت اولیای دم و تقاضای دیه آنها از بیت‌المال تکلیف چیست؟ نحوه عمل دستگاه قضایی و تصمیمی که

اتخاذ خواهند نمود را نیز بیان فرمایید.

ج - اگر عمد در کشتن ثابت نشود که معمولاً در امثال مورد هم ثابت نمی‌شود، هیچ‌کس مسئول خون آنها نمی‌باشد چون نسبت قتل ولو خطاء ثابت نمی‌باشد، آری، اگر بیت‌المال بخواهد بپردازد تا خون هدر نرود، مانعی ندارد، کما اینکه اگر نسبت قتل به یکی از آنها ثابت شود، با فرض اینکه بچه ممیز است و نیاز به کنترل ندارد و همانند دیوانه نیست، دیه به عهده خود اوست و باید از اموالش پرداخت شود، و اگر مال ندارد، باید مثل امثال مورد از بیت‌المال پرداخت گردد. ۷۸/۷/۱۰

﴿س ۳۷۷﴾ برای دادگاه مشخص است که قتل غیر عمدی به وسیله یکی از دو نفر معلوم صورت گرفته، ولی هر کدام دیگری را به عنوان قاتل معرفی می‌کنند و ادله دیگری برای تشخیص این موضوع وجود ندارد. در این مورد دیه مقتول توسط چه کسی پرداخت می‌شود؟

ج - اگر هیچ یک از آنها مورد لوٹ نباشد، باید دیه را من باب لابدیت و عدم بطلان دم محترم که «لایبطل دم امرء مسلم» و قبح ترجیح احدهما بر دیگری، بالمناصفه از آنها اخذ نمود. ۷۷/۵/۲۵

۲. مسؤلیت جمعی در صورت شرکت در ایجاد ضرب و جرح

﴿س ۳۷۸﴾ چند نفر در حین نزاع، صدمات متعددی را به شخصی وارد کرده‌اند و میزان دخالت هر یک از ضاربین در ایجاد صدمات وارده مشخص نمی‌باشد. آیا دیه و آرش تعیین شده، باید بالمناصفه از ضاربین اخذ گردد و یا وجه دیگری دارد؟ در مور سؤال فوق چنانچه مهاجمین چند نفر باشند و معلوم نباشد که صدمات توسط چند نفر از مهاجمین ایجاد شده است، دیات متعلقه به چه نحوی از متهمین اخذ می‌گردد؟

ج - دیه را باید کل ضاربین بپردازند و اگر خودشان بارضایت سهم هر یک را معین نمود که حکم روشن است، و الا اگر نتوان با حجت شرعی ضربه هر یک را معین نمود، باید دیه را همگان به طور مساوی بپردازند.

۳. مسئولیت اشخاص حقوقی در پرداخت دیه

﴿س ۳۷۹﴾ اگر دیوار ملک موقوفه‌ای مشرف به خرابی گردد و بر اثر فرو ریختن دیوار، کسی کشته یا مجروح گردد، در این حالت مسئول پرداخت دیه چه کسی است؟ آیا متولی مسئول است یا دیه از عایدات موقوفه پرداخت می‌گردد؟

ج - اگر اشراف آن دیوار به نحوی است که عرف و عادت مردم آن را مضرّ و باعث خطر برای عابرین می‌دانند، به حکم اضرار به طریق مسلمین و تخلف متولی امر دیوار از تعمیر و دفع خطر، ضمان ثابت است، و موقوفه فی حدّ نفسه هر چند ضامن نمی‌باشد و ضمان به عهده متولی است که در دفع ضرر مسامحه نموده و باید از مال خودش بپردازد، لیکن اگر قبل از خراب شدن تعمیرش نماید، بدیهی است که خرجش از عواید موقوفه باید تأمین گردد.

۷۷/۲/۱۱

﴿س ۳۸۰﴾ در زمان حاضر وضعیتی در مورد اشخاص حقوقی (شرکتها) وجود دارد که در پاره‌ای موارد بدون اینکه شخص خاصی مقصّر باشد، در نتیجه فعالیت شخص حقوقی، قتل یا ضرب و جرحی اتفاق می‌افتد (مثل اینکه بر اثر شکستن لوله آب و ورود آن به منزل مسکونی اشخاص، فردی فوت می‌نماید)، در این فرض چه کسی مقصّر است؟

ج - همیشه حسب قاعده کلیه، ضمان دائر مدار نسبت خسارت به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی است، و بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی و تقصیر آنها حسب مسئولیت و وظیفه مختلف است.

۴. مسئولیت کارفرما در پرداخت دیه

﴿س ۳۸۱﴾ کارگر قسمت فنی کارخانه با استفاده از زیرپایی نامناسب که به ابتکار و سلیقه شخصی خود وی تهیه و تمهید می‌گردد و قبل از قطع جریان برق، مبادرت به تعویض یک عدد لامپ سوخته می‌نماید که متأسفانه در حین اقدام،

به دلیل برق گرفتگی ناشی از وجود جریان برق در مدار و سقوط از ارتفاع جان می‌بازد. با توجه به اینکه سانحه به دلیل عدم قطع جریان برق و عدم تناسب و مطمئن بودن زیرپایی حادث گردیده و در هر دو مورد بویژه در مورد عدم قطع جریان برق که از ابتدایی‌ترین اقدامات تأمینی در انجام این نوع تعمیرات می‌باشد، کارگر مرقوم رأساً مرتکب بی احتیاطی و قصور گردیده و بدون اطلاع مسئولین کارخانه این شیوه نامتعارف و غیر ایمن را برگزیده و بدون اینکه اجبار یا دستوری در این مورد داشته باشد به آن شیوه نامطمئن عمل نموده است و با توجه به اینکه کارفرما به مباشرت یا تسبیب نقشی در وقوع حادثه مزبور نداشته، مستدعی است اعلام فرمایید که آیا در خصوص این مورد، مسئولیت یا ضمانتی از نظر پرداخت دیه آن متوقفاً متوجه متولیان کارخانه می‌گردد یا خیر؟

ج - در مفروض سؤال که مباشرت برای کارفرما نبوده و از ظاهر سؤال هم استفاده می‌شود سببیتی برای کارفرما نیز نبوده، حسب قواعد اولیه و احکام شرعی، ضمانتی به نظر نمی‌رسد. آری، اگر قراردادی در کار بوده یا مقررات نظام جمهوری اسلامی قانون خاص و امر خاصی داشته، باید حسب آنها عمل شود، چون شروط و مقررات نظام جمهوری اسلامی، هر دو حجّت شرعی هستند و عمل حسب آنها لازم و واجب است. ۷۶/۵/۲

﴿س ۳۸۲﴾ همان طور که مستحضرید، قطار روی ریل ثابت حرکت می‌نماید بدون اینکه بتواند حتی یک سانتیمتر انحراف داشته باشد، در صورت آمدن عابر بر روی ریل و برخورد با قطار و فوت شدن او، مسئولیت لکوموتیوران چیست؟ آیا مسئولیت شرعی متوجه لکوموتیوران می‌شود یا خیر؟ (در صورت رعایت کردن همه مقررات) ممکن است بعضی از مقررات به طور کامل رعایت شود، البته به طور غیر عمد، و بدون قصد سوء، و شاید در بعضی مواقع هم بعضی از بندهای مقررات در وقوع حادثه اثری ندارد، مسئولیت لکوموتیوران چگونه است؟ و هیچ احتمالی هم نمی‌دهد که شخصی به روی خط آهن بیاید، خلاصه بدون هیچ‌گونه نظر سوئی اما اتفاقاً حادثه رخ می‌دهد، با توجه به رسیدگی پرونده از طرف سوانح راه آهن که بعضاً لکوموتیوران

بی تقصیر شناخته می شود، اگر راه آهن برای تنبیه انضباطی جریمه ای نماید وضعیت شرعی چگونه است؟

ج - چنانچه لکوموتیوران همه مقررات و قوانین مربوط به سرعت و حرکت و نیز مقررات بازدارنده از حوادث را رعایت کرده باشد، ضامن قتل نمی باشد، زیرا مقتول خود سبب قتل خویش شده است و قتل به خودش منتسب است و اساساً مقررات و قوانین رانندگی منظم را نمی توان تضمین نمود، چون برمی گردد به تضمین عدم اختیار و سد رانندگی و سایل نقلیه؛ و جریمه یا تنبیه انضباطی و مسائلی از این قبیل، تابع مقررات جمهوری اسلامی است. ۷۸/۴/۱۳

﴿س ۳۸۳﴾ در صورتی که کارفرما از ابتدا جبران خسارت ناشی از حوادث کار را به عهده نگرفته و شرط ضمان نکرده، با موردی که شرط ضمان شده باشد، آیا از جهت پرداخت دیه و سایر خسارات تفاوت دارد یا نه؟

ج - در صورتی که قرارداد ما بین کارفرما و کارگر، مخالف با قوانین نظام جمهوری اسلامی نباشد، باید حسب قرارداد عمل نمایند، اما اگر قرارداد ما بین آن دو نباشد، در صورتی که کارفرما وجود خطر را به کارگر اعلام کرده باشد و کارگر با علم به ضرر و خطر اقدام کرده باشد و کارفرما قصور و تقصیری هم از نظر قانون نداشته باشد، ظاهراً چیزی بدهکار نیست.

﴿س ۳۸۴﴾ طبق قانون کار، لزوم جبران هزینه درمان و معالجه از سوی کارفرما در حوادث احتمالی، تصویب شده است و کارفرما نیز آن را متعهد گردیده، آیا عمل به این تعهد شرعاً لازم است؟ آیا الزام کارفرما به جبران این گونه خسارتها از سوی حکومت جایز است یا خیر؟

ج - چون خود کارفرما متعهد گردیده است از باب «المؤمنون عند شروطهم» عمل به آن لازم است، و می توان بر حسب مقررات مجبور به پرداخت نمود.

﴿س ۳۸۵﴾ در صورت عدم تمهید مقدماتی از سوی کارفرما، کارگری فوت کند، به

عنوان مثال از نظر مقررات اداره کار، نصب پله در راه پله‌های ساختمان محل کار جهت جلوگیری از سقوط افراد شاغل یا دیگر افراد و وظیفه کارفرماست. اگر کارفرما از انجام این وظیفه امتناع ورزد و در نتیجه شخصی سقوط کند و کشته شود، آیا کارفرما ضامن دیه مقتول می‌باشد یا نه؟

ج - ظاهراً، قتل مستند به کارفرما می‌باشد و سبب اقوی از مباشر است و کارفرما ضامن دیه است.

۵. تعریف عاقله و مسؤولیت آن در پرداخت دیه

﴿س ۳۸۶﴾ مستدعی است مواردی که دیه بر عهده عاقله می‌باشد (اعم از قتل، خطا و

جراحات) را بیان فرماید؟

ج - به نظر این جانب، قدر متیقن از دیه بر عاقله در مثل جایی است که عاقله در مسؤولیت حفظ قاتل از قتل و جرح و... مُسامحه و بی‌مبالاتی نموده، مثل صغیری که ممیز نبوده و از نظر عقلاً عاقله‌اش مسؤل پیشگیری او از قتل و ضرب و جرح او می‌باشد و یا مثل دیوانه زنجیری که در این گونه موارد، ضمان جنایتهای آنها از باب اقوائت سبب و دلالت روایات به عهده عاقله است؛ و اما حکم به دیه در مطلق قتل خطائی، قطع نظر از آنکه از جهت ادله و لسان اخبار ثابت نیست و اطلاقی که در مقام بیان این جهت باشد تا اطلاقش از این حیث محکم گردد یا مشکل است یا ممنوع، و عموم آن ادله بر فرض ثبوت اطلاق چون بر خلاف آیه شریفه «وَلَا تَرَزُّوا زُرَّةً وَزُرَّ أُخْرَى»، و برخلاف عقل که حاکم به مضمون آیه است، می‌باشد، به خاطر مخالفت با قرآن و عقل و اصول مسلمة شرعیّه و عقلائیّه که همه و همه همان مضمون کتاب الله است، حجّت نبوده و قابل استدلال و احتجاج نیست و چون لسان آیه هم آبی از تخصیص است، رفع مخالفت با آن با، مسئله تخصیص هم ناتمام و نادرست است.

﴿س ۳۸۷﴾ همسر حدود ۵۰ سال قبل، در سنین طفولیت (۶-۵ سالگی) در حین بازی پسری هم سن خودش را به درون حوض آب انداخته که منجر به مرگ او شده است، که در آن زمان مسئله جدی گرفته نشده و حتی والدین هر دو طرف (متوقفاً و متهم) فوت کرده‌اند، ولی این مسئله دغدغه همسر را فراهم نموده و به شدت ایشان را رنج می‌دهد. با توجه به مطالب فوق بفرمایید آیا ایشان باید دیه کامل را بپردازند؟ میزان دیه به قیمت روز حساب می‌شود یا زمان قتل؟ آیا والدین ایشان در این رابطه مدیون هستند یا خیر؟ آیا وی ملزم است که والدینش را بری‌الدّمه نماید یا خیر؟

ج - دیه بر همسر شما تعلق نمی‌گیرد، چون عمد صبی غیر ممیز، خطا محسوب می‌شود و دیه او هم بر عاقله است، چون از نظر عقلا عاقله‌اش مسئول پیشگیری او از قتل و ضرب و جرح می‌باشند و دیه موقع پرداخت باید حساب شود و اگر همسر شما به عنوان دیون عاقله، خود دیه را پرداخت نماید، عاقله بری‌الدّمه می‌شود، و دیه به ورثه طفل باید داده شود. ۸۰/۳/۱

﴿س ۳۸۸﴾ در سال‌های گذشته دو کودک در حال بازی کردن در کوچه با تیر و کمان و چوب بوده‌اند چشم یکی از این کودکان توسط دیگری کور می‌شود و در آن زمان، دادگاه کیفری عاقله را محکوم به پرداخت دیه می‌نماید، لکن ولی دم به دلیل بیسوادی پیگیر پرونده نشده و نسبت به مطالبه دیه اقدام ننموده است علی‌ای حال با توجه به اینکه خود مصدوم به سن قانونی و بلوغ شرعی رسیده و خواستار مطالبه دیه می‌باشد، می‌بایست علیه چه کسی دادخواست مطالبه دیه به دادگاه تقدیم شود؟ عاقله یا خود شخصی که ضارب بوده و چشم دیگری را کور نموده است؟

ج - در مواردی که دیه بر عهده عاقله می‌باشد اگرچه طفل بالغ هم شده باشد همچنان عاقله بدهکار دیه می‌باشد؛ آری اگر خود طفل که بالغ شده دیه را بپردازد عاقله بری‌الدّمه می‌شود. ۸۴/۵/۲۰

﴿س ۳۸۹﴾ آیا زنان به عنوان ضامن جریره می‌توانند در عاقله داخل شوند؟

ج - می‌توانند، و اطلاق و عمومات عقود، آنها را هم شامل می‌شود.
۷۷/۱۲/۴

﴿س ۳۹۰﴾ عاقله از نظر فقهی، چه مفهومی دارد و شامل چه کسانی می‌شود؟ آیا پدر یا جدّ پدری جزو عاقله می‌باشند؟

ج - عاقله، اقربای جانی هستند و هرگاه نباشند، مولای عبد که او را آزاد کرده و یا ضامن جریره قاتل، یعنی کسی که ضامن جنایت او شده است، و اگر او هم نباشد امام علیه السلام یا امام مسلمین، و عاقله دربرگیرنده مردانی است که نسبت آنها به جانی از طرف پدر و مادر یا پدر تنها باشد، و پدر و جدّ پدری هم بنا بر اقوی جزو عاقله هستند.

﴿س ۳۹۱﴾ دیه عاقله با اصل شخصی بودن جرم و مجازات چگونه قابل توجیه است؟
ج - به نظر این جانب دیه بر عاقله به جایی اختصاص دارد که عاقله می‌بایست صبی را همانند دیوانه کنترل نماید که در این گونه موارد دیه بر عاقله است و عقلایی می‌باشد، چون سبب اقوی از مباشر است و مبنای معروف به نظر این جانب ناتمام است فقهاً، که در روایت^۱ آمده اگر زنی دایه بچه‌ای شد که او را شیر دهد و در هنگامی که خواب بود روی بچه افتاد و بچه تلف شد، با این که چنین موردی قطعاً از مصادیق قتل خطایی می‌باشد، لیکن در روایت آمده که اگر به خاطر فقر و ناداری بچه دیگری را گرفته و شیر دهد و زندگی‌اش را تأمین نماید، در اینجا دیه‌اش به عهده خویشان اوست که می‌توانسته‌اند زندگی وی را تأمین نمایند و این کار را نکرده‌اند؛ و اما اگر به خاطر شهرت و پست و مقام این عمل را پذیرفته است، دیه بچه به عهده خودش می‌باشد.

﴿س ۳۹۲﴾ در برخی موارد فقها می‌گویند باید اقربای (خویشان) نزدیک، دیه را

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۶۵، أبواب موجبات الضمان، باب ۲۹، ج ۱.

پرداخت نمایند. به عنوان مثال، چنانچه شخصی مرتکب قتل عمد شده و فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ، قصاص تبدیل به دیه می‌شود، که باید از مال قاتل پرداخت گردد، و اگر مالی نداشته باشد، از اموال نزدیک‌ترین خویشان او، به نحو الأقرب فالأقرب پرداخت می‌شود. آیا مراد از اقربا در اینجا همان عاقله است؟ و اگر عاقله نیست، شامل چه کسانی می‌شود؟

ج - مراد از الأقرب فالأقرب کسی است که دیه جانی را ارث می‌برد نه عاقله، پس شامل زنها که ارث می‌برند ولی جزو عاقله نیستند می‌شود. بنابراین، با بودن دسته اول نوبت به دسته دوم نمی‌رسد و با بودن دسته دوم نوبت به دسته سوم نمی‌رسد.

۶. پرداخت دیه از بیت‌المال

﴿س ۳۹۳﴾ لطفاً موارد پرداخت دیه از بیت‌المال را مرقوم فرمایید.

ج - دیه قتل عمد و شبه عمد در صورتی که قاتل بمیرد یا فرار کند و دستگیر نشود و یا نتوان به او دسترسی پیدا کرد و مالی هم نداشته باشد که از آن بردارند، دیه او بر امام است که از بیت‌المال می‌دهد و در مواردی که در قتل خطایی و یا غیر آن دیه بر عاقله است، اگر عاقله نداشته باشد یا معسر باشد، دیه بر امام علیه السلام می‌باشد که از بیت‌المال پرداخت می‌کند و بر حکومت است که از بودجه‌های خودشان از باب حفظ مصالح اسلام و مسلمین بپردازند؛ و همین طور دیه کسی که در اثر ازدحام جمعیت در مثل مساجد و اماکن عمومی کشته شود، بر امام است و از بیت‌المال باید پرداخت شود. ۷۵/۴/۲۴

﴿س ۳۹۴﴾ اگر شخصی کشته شود و جنازه او مثلاً در بیابان، منزل یا باغی پیدا شود و هیچ یک از قاتل و مقتول شناسایی نشوند بفرمایید آیا دیه‌ای وجود دارد؟ بر فرض ثبوت پرداخت، دیه بر عهده کیست و مورد مصرف آن کجاست؟

ج - از باب «لا یبطل دم امرئ مسلم» دیه بر عهده امام است، و از

بیت‌المال پرداخت می‌شود و در بیت‌المال جهت مصارف معینه صرف می‌شود.
 ۸۲/۲/۱۸

﴿س ۳۹۵﴾ چنانچه فرد محکوم به پرداخت دیه، فوت نماید و ورثه او قادر به پرداخت دیه مذکور نباشند، آیا می‌توان آن را از بیت‌المال پرداخت نمود؟

ج - فرد محکوم به پرداخت دیه (چه در عمد، و شبه عمد و خطای محض)، اگر قبل از ادای دیه فوت نمود، چون دیه دین است متعلق به ترکه اوست و قبل از وصیت و ارث است، و با نداشتن مال، بعید نیست که به عهده بیت‌المال باشد، چون بیت‌المال معد برای مصالح مسلمین است و پرداخت دیه اگر از مصالح با اهمیت نباشد، قطعاً از مصالح هست تا خونی از مسلمانان در جامعه هدر نرود که «لایبطل دم امری مسلم»؛ و ناگفته نماند که بیت‌المال در اصطلاح فقهی و احکام مترتبه بر آن غیر از بیت‌المال به اصطلاح امروزی می‌باشد و نسبت به آن تابع مقررات بودجه مملکت است.
 ۷۶/۱۰/۲۴

﴿س ۳۹۶﴾ در صورت یافتن جسد مرد مسلمان در شارع عام که بر اثر تصادف جان باخته و صادم وی با انجام تحقیقات لازم در زمان طولانی روشن نشود، دیه به چه صورت است؟ آیا از بیت‌المال مسلمین قابل پرداخت می‌باشد؟

ج - آری، بر بیت‌المال است «لئلا یبطل دم امری مسلم»، لیکن ضامن اصلی خود جانی است که اگر در زمان‌های بعد پیدا شد، باید دیه از او گرفته و به بیت‌المال داده شود.
 ۷۸/۶/۲۲

۷. ضامن بودن صبی ممیّز

﴿س ۳۹۷﴾ در مواردی که طفل صدمه جانی به کسی برساند، آیا از نظر دیه و مسئولیت ولی، بین صغیر ممیّز و غیر ممیّز تفاوت وجود دارد؟ آیا تقصیر یا عدم تقصیر مسئول نگهداری طفل تأثیری در حکم دارد یا نه؟

ج - اگر صبی ممیّز باشد، خود ضامن جنایت می‌باشد و بر عاقله چیزی

نمی‌باشد، و در صورت غیر ممیز بودن صبی در مافوق موضعه بر عاقله است و مادون موضعه بر خود صبی می‌باشد.

﴿س ۳۹۸﴾ در مواردی که دیه به عهده خود صبی است، مانند جنایات خطایی کمتر از موضعه، چنانچه صبی مالی نداشته باشد، تکلیف چیست؟ آیا می‌توان ولی او را به پرداخت دیه مجبور کرد؟

ج - در صورتی که صبی مالی نداشته باشد، با توجه به بدهکار بودن دیه، حکم آن همانند سایر بدهکاری‌های صبی می‌باشد.

۸. اعسار در پرداخت دیه

﴿س ۳۹۹﴾ در صورت تعدد قاتل و عدم توانایی آنان از پرداخت دیه، تکلیف چیست؟ آیا باید در حبس بمانند یا حکم دیگری دارد؟

ج - در صورتی که حجت برای محکمه تمام شود، حکم به اعسار همه می‌شود.

﴿س ۴۰۰﴾ در صورت قبول تقاضای اعسار، پرداخت دیه به عهده چه کسی است (جانی یا بیت‌المال)؟

ج - به عهده خود جانی است، و حکم به اعسار موجب سقوط حق نمی‌باشد و بدهکار ملزم به پرداخت، ولو تا آخر عمر، است.

﴿س ۴۰۱﴾ چنانچه جراح در دادگاه معسر شناخته شود، آیا می‌توان دیه را به ترتیب «الاقرب فالأقرب» از نزدیکانش مطالبه نمود؟ و چنانچه نزدیکانی نداشت یا تمکن نداشتند، آیا می‌توان آن را از بیت‌المال پرداخت نمود یا خیر؟ در جرح عمدی محض چگونه؟

ج - دیه جرح، بر عهده خود جراح است و اگر معسر شناخته شد، مثل بقیه دیون باید صبر کنند تا زمانی که پرداخت دیه میسر باشد. در جراحات خطای محضی که دیه بر عاقله است، دیه موضعه و مازاد آن بر عاقله و در عمد، بر عهده خود جراح است.

۹. خودداری عاقله از پرداخت دیه

﴿س ۴۰۲﴾ چنانچه در قتل یا جرح خطای محضی که دیه بر عاقله است، اگر عاقله دارای اموال باشد، می‌توان او را به علت امتناع از پرداخت دیه حبس کرد یا خیر؟ و آیا می‌توان اموال عاقله را توقیف و به میزان دیه به اولیای دم یا شخص مصدوم داد یا نه؟
ج - مقتضای قواعد تعزیر، جواز تعزیر بر بدهکاری است که بدهی خود را با قدرت نمی‌پردازد و بدهی از باب دیه هم مستثنا نمی‌باشد. ۷۸/۶/۱۱

۱۰. جواز حبس شخص ممتنع از پرداخت دیه

﴿س ۴۰۳﴾ بر اساس ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی، ممتنع از پرداخت دیه پس از انقضای مهلت مقرر با تقاضای محکوم‌له بازداشت خواهد شد، در رابطه با قتل خطای محض مهلت قانونی سه سال می‌باشد، ولی از جهت اینکه در طول سه سال نیز چیزی باید بپردازد یا نه، قانون ساکت است. لذا به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی، باید به منابع معتبر فقهی مراجعه نمود و بر اساس فتاوی فقها باید در هر سال ثلث دیه پرداخت شود. چنانچه محکوم‌علیه در سال اول ثلث دیه را نپردازد، آیا می‌توان با تقاضای محکوم‌له و به استناد ماده فوق او را بازداشت کرد؟

ج - ظاهراً مانعی ندارد، و حاکم می‌تواند او را مجبور به پرداخت نماید.

﴿س ۴۰۴﴾ با توجه به اینکه دیه قتل شبه عمد طبق قانون ظرف دو سال باید پرداخت گردد، آیا جانی می‌تواند کل مبلغ را در انتهای دو سال بپردازد یا باید تقسیط گردد و مثلاً در هر سال نصف آن پرداخت شود؟

ج - دو سال به صورت مهلت در پرداخت است، و جانی می‌تواند قبل از تمام شدن مدت بپردازد و اولیا باید قبول کنند.

﴿س ۴۰۵﴾ در صورتی که محکوم به پرداخت دیه دارای امکانات مالی خوبی است، ولی از پرداخت دیه امتناع می‌نماید، از نظر شرعی حبس وی جهت وادار نمودن به پرداخت دیه چه حکمی دارد؟ همچنین در موردی که جانی می‌گوید ندارم، ولی حاکم

شرع احتمال قوی می دهد که اگر او را چند روز حبس نماید دیه را تهیه می کند، آیا حبس وی جایز است یا خیر؟

ج - باید اعسار او نزد حاکم ثابت شود، و الا حاکم می تواند او را مجبور به پرداخت دیه نماید.

﴿س ۴۰۶﴾ اگر محکوم به پرداخت دیه به عللی از پرداخت آن خودداری نماید، رویه محاکم در حال حاضر این است که دیه به قیمت روز، تقویم و به واحد ریالی کشور به ذی نفع پرداخت می شود. در فرض مذکور چنانچه پس از شش ماه از انقضای مهلت مقرر، دیه را پردازد، آیا قیمت یوم الاداء ملاک است یا قیمت یوم الانقضاء؟

ج - چون سبب تأخیر خود جانی بوده است، قیمت یوم الاداء را باید پردازد.

﴿س ۴۰۷﴾ بر اساس دستور شارع مقدس، مهلت پرداخت دیه در قتل و جراحات شبه عمد (مانند جراحات یا تلفات ناشی از تصادفات رانندگی) دو سال می باشد، آیا تقاضای اعسار جانی قبل از انقضای مهلت مقرر، مسموع می باشد یا خیر؟

ج - اگر برای محکمه محرز گردد که بر حسب جریان عادی تا گذشت مدت پرداخت دیه (که در شبهه عمد دو سال می باشد) بدهکار دیه قدرت پرداخت ندارد، حکم به اعسار منعی ندارد، چون مقارنت بین حکم و تمام شدن مدت، دلیل و وجهی نداشته، بلکه چون حکم تابع حجّت و دلیل است، پس هر زمان که حجت تمام شد می توان حکم نمود هر چند حجّت متعلق به آینده باشد، لیکن این گونه حکمها موجب سقوط حق نمی باشد و بدهکار ملزم به پرداخت، ولو تا آخر عمر، می باشد و حق ثابت است نه ساقط.

۱۱. حدود اختیارات ولی یا قیم در دیه، قصاص و عفو

﴿س ۴۰۸﴾ آیا پدر و مادر می توانند نسبت به فرزند صغیرشان که مجروح شده، هم از قصاص و هم از دیه صرف نظر کنند.

ج - حق گذشت ندارند، مگر آنکه از مال خود به اندازه دیه به او بدهند، یا اینکه گذشت به مصلحت طفل باشد، بدین صورت که مثلاً بعد از مدتی بیشتر از آن را برای طفل بگیرند. ۷۴/۱۲/۲۲

﴿س ۴۰۹﴾ آسیبی به پای دختر بچه‌ای زیر سن بلوغ شرعی وارد گردیده که در اثر این صدمه به میزان چهل درصد پای این دختر بچه فلج شده است و علاوه بر فلج نقص عضو به صورت لاغری عضلات پا و تغییر شکل در راه رفتن و از بین رفتن زیبایی پا نیز به وجود آمده است. آیا ولی قهری چنین دختر بچه‌ای می‌تواند مسبب را عفو نماید یا خیر؟
ج - حق عفو مجانی ندارد، چون خلاف مصلحت صغیر می‌باشد و ولایت ولی تابع رعایت مصلحت است. ۷۷/۲/۳۰

﴿س ۴۱۰﴾ در مواردی که صغیری مجروح گردیده، آیا ولی او می‌تواند اعلام کند که علیه راننده مقصر شکایتی ندارم و اگر فرزندم پس از بلوغ ادعایی داشت خودم پاسخگو هستم و جبران می‌کنم؟ آیا جبران به نحو تعلیقی که پدر اظهار داشته، درست است یا خیر؟

ج - رعایت مصلحت صغیر لازم است.

﴿س ۴۱۱﴾ در مواردی که صغیر مورد تهمت یا فحاشی و اهانت قرار می‌گیرد، آیا ولی یا قیم او موظف به طرح دعوی از سوی او می‌باشد یا نه؟ آیا می‌تواند به صورت تبرّعی و یا غیر تبرّعی از حق صغیر گذشت نماید؟

ج - باید رعایت مصلحت صغیر را نمود.

﴿س ۴۱۲﴾ در مواردی که برای صغیر، قیم نصب شده باشد، آیا قیم حق گذشت یا تخفیف دیه را دارد؟

ج - باید رعایت مصلحت صغیر را بنماید.

﴿س ۴۱۳﴾ اگر مقتول صغیری داشته باشد، آیا می‌توان گفت همواره اخذ دیه در چنین مواردی اصلح به حال صغار است و یا حسب مورد می‌توان در مواردی طلب قصاص کرد؟

ج - حسب مورد متفاوت است و باید رعایت مصلحت صغیر را نمود.

﴿س ۴۱۴﴾ آیا منظور از مصلحت صغیر مصلحت مادی است یا امور غیر مادی را هم شامل می‌شود. به عنوان مثال چنانچه مقتول صغیری داشته باشد، اگر ولی او بخواهد سهم دیه‌اش را از قاتل بگیرد، به دلیل موقعیت خانوادگی صغیر گرفتن دیه را مصلحت نمی‌داند و احتمال عقلایی هم می‌دهد که در صورت اخذ دیه، صغیر بعد از بلوغ او را مورد اعتراض قرار دهد. آیا ولی صغیر در این گونه موارد می‌تواند تحت عنوان رعایت غبطه صغیر، از دیه گذشت نماید؟

ج - مصلحت منحصر به امور مادی نمی‌باشد، بلکه مسائل تربیتی و زندگی خانوادگی، خود از اهم مصالح است.

﴿س ۴۱۵﴾ ملاک در رعایت غبطه صغیر چیست؟ آیا عدم الضرر کافی است، یا باید نفع صغیر لحاظ شود؟ از این جهت آیا بین ولی قهری و قیم تفاوت وجود دارد؟

ج - رعایت مصلحت لازم است و فرقی بین قیم و ولی از این جهت نیست، زیرا عمل ولی بر خلاف مصلحت در مال مولی علیه، غیر نافذ و باطل است.

﴿س ۴۱۶﴾ آیا جنین پس از تولد و بلوغ می‌تواند دیه یا خساراتی را که در دوران جنینی به وی از سوی ثالث وارد شده مثلاً منجر به نابینایی و غیره شده (در صورت اثبات) مطالبه نماید؟

ج - اگر ولی او دیه را ننگرفته باشد می‌تواند بگیرد چون حق به مرور زمان از بین رفتنی نیست.

۸۴/۹/۱۳

۱۲. رضایت مجنی علیه در عملیات ورزشی (عوامل موجهه جرم)

﴿س ۴۱۷﴾ در بازی‌های ورزشی (به عنوان مثال ورزش مشت‌زنی) اگر یکی از بازیکنان با مشت حریف بمیرد، آیا دیه دارد یا نه؟ اگر دیه داشته باشد، بر عهده چه کسی است (دولت میزبان، دولت اعزام کننده، یا شخص ورزشکار)؟

ج - ورزشکاران چون خودشان متوجه هستند که در ورزش، این گونه حوادث ممکن است پیش بیاید و می‌دانند که از نظر قانون و

مقررات، حوادث اتفاقی در ورزش ضمان ندارد و قانونگذار صدمه زننده را مبراً دانسته است. پس ورزشکار، عملاً صدمه زننده را «بریء الذمه» نموده و این برای عملی به منزله ابرای قولی است، البته در صورتی که منجر به مرگ نگردد، اما برای عملی نسبت به دیه قتل، چون دیه بعد از فوت ثابت می‌گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه عدم نفوذش خالی از وجه، بلکه خالی از قوت نیست و در این حکم فرقی بین جنایت عمدی و غیر عمدی نیست و مسئله اخذ برائت متطبیب که در نص^۱ آمده، با دیه بعد از جنایت تفاوت دارد و نمی‌توان آن را با این مسئله قیاس نمود.

۱۳. عدم تأثیر عفو مجتبی علیه نسبت به ایجاد خسارات جدید بر اثر سرایت

﴿س ۴۱۸﴾ شخصی در صحنه تصادف یا در نزاعی جراحی پیدا کرد. در ابتدا فکر می‌کرد جراحی سطحی است و رضایت داد، لیکن با گذشت زمان، جراحی عمیق و خطرناک شد، با اینکه قبلاً رضایت داده، آیا می‌تواند به این علت که خسارتها زیاد شده، دیه مطالبه نماید؟ به عبارت دیگر برای سقوط قصاص یا دیه، عفو از جنایت به تنهایی کافی است یا مجتبی علیه باید از جنایت فعلی و سرایت آن توأماً عفو نماید؟

ج - حق قصاص و دیه اصل جراحی با عفو ساقط می‌گردد، لیکن دیه سرایت را از جانی طلبکار است، زیرا سرایت در زمان عفو نبوده و بعد پیدا شده است، پس به منزله جنایت جدید است و دیه دارد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، کتاب الديات، أبواب موجبات الضمان، باب ۲۴، حدیث ۱، ص ۲۶۰.

فصل چهارم: موجبات ضمان

(مباشرت ، تسبیب، اجتماع سبب و مباشر یا اجتماع چند سبب)

۱. قتل دیگری در حال خواب

﴿س ۴۱۹﴾ مطابق ماده ۳۲۳ قانون مجازات اسلامی، هرگاه کسی در حال خواب بر اثر حرکت و غلطیدن موجب تلف یا نقص عضو دیگری شود، جنایت او به منزله خطای محض بوده و عاقله او عهده دار خواهد بود و مطابق ماده ۲۲۵ همان قانون، هرگاه کسی در حال خواب یا بیهوشی شخصی را بکشد، قصاص نمی شود و فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول محکوم خواهد شد، یعنی مطابق این مواد دیه قتل در حال خواب در ماده ۳۲۳ به عهده عاقله است و دیه قتل در حال خواب در ماده ۲۲۵ بر عهده قاتل است. آیا این تفاوت سابقه فقهی و دلیل شرعی دارد و یا اینکه فقهای عظام به چنین تفاوتی قائل نیستند؟

ج - ماده ۲۲۵ ناظر به قصاص و اصل دیه است، نه پرداخت کننده دیه و ماده ۳۲۳ ناظر به پرداخت کننده دیه است؛ و حکم شرعی مسئله علی المعروف آن است که این چنین قتلها، قتل خطایی است و قصاص ندارد، و دیه اش هم بر عاقله می باشد و دو ماده مرقومه می بین همین حکم است. گرچه مواردی که دیه بر عاقله است به نظر اینجانب با معروف فرق دارد که در مبحث «تعریف عاقله و مسئولیت آن در پرداخت دیه» بیان شده است.

۸۳/۷/۲۱

۲. مسئولیت پزشک در برابر آزمایشهای پزشکی روی بیمار

﴿س ۴۲۰﴾ محققان علم پزشکی برای کشف داروها و روشهای جدید درمان و یا کاهش هزینه درمان بیماریهای مختلف، اقدام به انجام روشهایی بر روی بیماران به دو روش می نمایند ۱. دارو درمانی، ۲. روش دارو نما. (در این روش بیمار تصور می کند مواد مصرفی که پزشک برای او تجویز می کند، موجب بهبود او می شود و حال آنکه در واقع دارویی در کار نبوده و صرفاً جهت بررسی تأثیر تلقین به کار گرفته می شود). این آزمایشها که بیشتر در مورد بیماریهای مهلک و صعبالعلاج مانند: سرطان، ایدز و... انجام می شود، در برخی موارد موجب آسیب دیدن یا تأخیر در بهبودی بیماران مورد آزمایش می گردد. با عنایت به مطلب مذکور بفرمایید آیا انجام چنین آزمایشهایی که برای پیشرفت علم پزشکی انجام می گیرد، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج - اگر بدون رضایت و آگاهی بیمار نسبت به خطرات ناشی از نوع درمان باشد، حرام و پزشک ضامن خسارتهای وارده بر بیمار می باشد. لیکن اگر انجام این نوع اعمال، روش خاصی در معالجه محسوب شود و پزشک نیز از چارچوب مقررات پزشکی تعدی نکرده، «محسن» محسوب شده و ضمانتی ندارد.

۸۲/۲/۱۸

۳. اشتراک در جنایت و مسئولیت تناسبی

﴿س ۴۲۱﴾ در حادثه‌ای، کارشناس هر یک از دو نفر مباشر و سبب را به میزان پنجاه درصد، مقصر اعلام کرده است. آیا در صورت تساوی تقصیر سبب و مباشر در بروز حادثه و قتل غیر عمدی، دیه به نسبت مساوی بین آنها تقسیم می‌گردد و یا وجه دیگری دارد؟

ج - آری، به نسبت تقسیم می‌گردد، چون مسئله دیه، مسئله ضمان است و ضمان مباشر و سبب هم عقلاهی است و عقلاء نیز در چنین مواردی حکم به نسبت می‌نمایند.
۷۷/۶/۱۶

﴿س ۴۲۲﴾ در سانحه تصادف بین یک سواری و یک کامیون، راننده سواری جان خویش را از دست داده، با توجه به اینکه کارشناسان راهنمایی و رانندگی سواری را مقصر شناخته‌اند، آیا از نظر شرع مقدس دیه راننده سواری به عهده راننده کامیون می‌باشد یا خیر؟

ج - اگر مقصر بودن به نحوی باشد که قتل منتسب به خودش باشد و برحسب جریان عادی و طبیعی راننده مقابل قدرت کنترل را نداشته، و صد درصد قتل منتسب به همان مقصر است، دیه اش به عهده کسی نمی‌باشد، چون خود وسیله و سبب قتل خودش بوده است.
۷۶/۵/۱۴

﴿س ۴۲۳﴾ شخصی با ماشین خود به بچه‌ای زده و او را انداخته است، و ماشین دومی آمده و او را کشته است. آیا هر دو راننده مقصر هستند و دیه به عهده هر دو است یا خیر؟

ج - در موردی که ماشین، کسی را پرت کند و ماشین دیگری به او بزند و او را بکشد، به این معنی که اگر ماشین دومی نمی‌زد، او کشته نمی‌شد؛ در این فرض اگر ماشین دوم در حالی بوده که بدون تقصیر و با رعایت مقررات راهنمایی نسبت به سرعت مجاز و رعایت خصوصیات دخیل در حرکت و توقف ماشین، اختیارش سلب شده و نمی‌توانسته

ماشین را کنترل نماید، ظاهراً دیه به عهده راننده اول است که سبب قتل بوده نه دوم که مباشر است، و این مورد از موارد اقوایت سبب از مباشر است، مثل جایی که شخص کسی را از بلندی به پایین پرتاب کند و شخص پرت شده به کسی که در پایین قرار دارد برخورد نماید و بمیرد، در اینجا به نظر همه فقها دافع و پرتاب کننده، ضامن آن مقتول که در پایین بوده، می باشد هر چند قصد کشتن او را نداشته و حتی متوجه بودن آن شخص در آن مکان هم، نبوده است، بنابراین، اگر ماشین دوم اختیارش سلب نشده و خود مقصر بوده، به این معنی که یا می توانسته ماشین را کنترل کند و کنترل ننموده، یا در اثر عدم رعایت مقررات، مثل فاصله ها و یا سرعت و مانند آن نتوانسته کنترل نماید، ضامن به عهده اش ثابت است، یعنی راننده دوم که مباشر قتل است، حسب قاعده، ضامن به عهده اوست.

۷۲/۱۰/۸

﴿س ۴۲۴﴾ در یک حادثه رانندگی که منجر به ایراد صدمه بدنی گردید، طبق نظر کارشناسان، چند نفر مسئول و مقصر حادثه شناخته شده اند و میزان مسئولیت هر کدام متفاوت می باشد. برای مثال یکی سی درصد و دیگری هفتاد درصد مقصر شناخته شده اند. نحوه محکومیت نام بردگان به پرداخت دیه چگونه خواهد بود؟

ج - به مقدار دخالت و صدق سببیت در این گونه تصادفها، دیه تقسیم می گردد، چون مجموع آنها به طور مشارکت سببیت داشته، و قاعده عقلایی بلکه شرعی در کیفیت ضامن (که دیه هم از همان باب است) در تقسیم، به نسبت تقصیر است.

۷۷/۴/۶

﴿س ۴۲۵﴾ در حادثه تصادف در شب که بین پیکان سواری و موتور سیکلت رخ داده، موتور سوار فوت کرده است، کارشناس، هر دو را به میزان پنجاه درصد مقصر شناخته است، زیرا موتور سیکلت چراغ نداشته و موتور سوار با بی احتیاطی و عدم رعایت مقررات، رانندگی می کرده و راننده پیکان نیز به علت عدم توجه به جلو و سرعت

زیاد مقصّر بوده است، در فرض مسئله حکم آن چگونه است؟ در همین فرض اگر تقصیر یکی از آن دو بیشتر باشد، ولی نتوان علت و سبب اصلی تصادف را به طور کامل به یکی از آنها منتسب دانست، حکم چیست؟

ج - به مقدار دخالت و صدق سببیت در این گونه تصادفها، دیه تقسیم می‌گردد، چون مجموع آنها به طور مشارکت سببیت داشته، و قاعده عقلائی بلکه شرعی در کیفیت ضمان (که دیه هم از همان باب است) در تقسیم، به نسبت تقصیر است. ۷۷/۳/۱۱

﴿س ۴۲۶﴾ در یک حادثه رانندگی، پیکان سواری با یک کامیون تصادف کرده و در وسط جاده متوقف شده است، بلافاصله یک اتوبوس از پشت سر با پیکان تصادف می‌کند، در حادثه اول راننده پیکان مقصّر شناخته شده و در حادثه دوم راننده اتوبوس، در هر حال، تمام سرنشینان پیکان فوت کرده‌اند و به درستی معلوم نیست، علت فوت تصادف اول بوده است یا دوم. حکم قضیه چگونه است؟

ج - اگر نتوان استناد قتل را به یکی از آنان داد، و مشخص نیست قاتل کدام یک هستند و مورد لوث هم نباشد، نصف دیه به عهده راننده اتوبوس، و نصف دیگر به عهده راننده پیکان است و از مال او برداشته می‌شود، و این حکم در همه موارد علم اجمالی به قتل جاری است و اختصاص به مورد سؤال ندارد. ۷۵/۱/۱۷

﴿س ۴۲۷﴾ در تصادف دو دستگاه وسیله نقلیه که منجر به خسارات بر وسایل و سرنشینها شده است، کارشناس، علت تامه تصادف را بی احتیاطی یکی از دو اتومبیل دانسته و سرعت زیاد اتومبیل دوم را در شدت تصادف مؤثر دانسته است. در فرض مذکور، کدام یک از دو راننده، ضامن خسارات مالی و بدنی می‌باشد؟ اگر هر دو نفر ضامن هستند، سهم هر یک چقدر می‌باشد؟

ج - ضمان هر یک به میزان و نسبت سهمشان در ضرر و زیان است، یعنی اگر یک نفر شصت درصد خسارت وارد نموده و دیگری چهل درصد، هر کدام به همان نسبت ضامن می‌باشند. ۷۷/۹/۱۵

۴. تسبیب در جنایت

﴿س ۴۲۸﴾ فردی در مقام دفاع مجبور شده به خود صدمه بدنی بزند، یعنی جهت فرار از لواط از بالای بام منزل خود را عمداً به زمین پرتاب می نماید و در نتیجه دست و پایش می شکند.

۱. آیا شرعاً صدمات وارده در مقام دفاع (مثلاً دیه) به عهده مهاجم یا مهاجمین است؟

۲. آیا بین حالتی که راه فرار فقط همین بوده که انجام داده است، و جایی که فرد مذکور در اثر ترس و عجله و مانند آن دست به این کار زده (یعنی خود را مجروح کرده) فرقی هست؟

ج ۱ - به عهده مهاجم است که سبب برای ایجاد آسیب بدنی شده است، بعلاوه که دخالت مهاجم و تأثیر عملش در آسیب چون نامشروع بوده، خود وجهی دیگر برای ضمان اوست.

ج ۲ - فرقی نمی باشد، چون سبب و دخالت در هر دو مورد وجود دارد.
۷۸/۷/۲۷

﴿س ۴۲۹﴾ مؤسسه ای اقدام به ایجاد دریاچه برای پرورش ماهی نموده است، که بعداً به علت عدم موفقیت در پرورش ماهی، دریاچه را بدون حفاظ و ایجاد حصار و نصب تابلوی شنا ممنوع، رها کرده است. چند تن از جوانان برای شنا به آن دریاچه رفته اند که در نتیجه یکی از آنها غرق گردیده است. آیا مؤسسه مذکور ضامن پرداخت دیه شخص غرق شده می باشد یا خیر؟

ج - صاحب مؤسسه ضامن نمی باشد، چون او دخالتی در غرق شدن آنها نداشته و صرف نگذاشتن حصار و یا تابلوی شنا ممنوع است، نمی تواند دخالت و تأثیر موجب ضمان را ثابت نماید، چون بر مالک دریاچه ایجاد مانع برای عدم تصرف دیگران لازم نمی باشد، و همان منع شرعی یعنی حرمت تصرف در ملک و حقوق دیگران کفایت می کند؛ و

مورد مانند جایی است که شخصی بدون اجازه وارد خانه مردم شود و از قضا در چاه آن خانه بیفتد و تلف شود و همه فقها قائل به عدم ضمان صاحبخانه می‌باشند.

۷۸/۷/۱

۵. اجتماع سبب و مباشر و یا اجتماع چند سبب

﴿س ۴۳۰﴾ ۱. زید و عمرو که هر دو معتاد بوده‌اند به اتفاق، برای تزریق مواد مخدر به مکانی رفته و زید بر اثر تزریق مواد مخدر فوت می‌کند. عمرو در نزد قاضی اقرار می‌نماید که مواد مزبور را به زید تزریق نموده، اما بعداً منکر این مسئله می‌گردد و ادعا دارد در حالت خماری و بدون اختیار اقرار کرده، از آن جایی که شک داریم نامبرده در حالت خماری و بدون اختیار اقرار کرده یا در حال عادی بوده، آیا این اقرار اعتباری دارد یا خیر؟ (لازم به ذکر است که افراد تزریقی معمولاً در حالت غیر عادی و خماری به سر می‌برند). آیا این مسئله با بحث جنون ادواری راجع به اقرار، قابل انطباق است یا خیر؟

۲. از آنجایی که هر شخص معتاد مواد مصرفی اش را تهیه می‌کند و بر فرض که عمرو مواد را به زید تزریق کرده باشد، و با توجه به اینکه عمرو در اقرارش بیان نکرده که آمپول را آماده کرده، بلکه شخص معتاد حداقل آمپول مورد استفاده را خودش آماده می‌کند (یعنی مواد را درون سرنگ می‌کند) و تنها عمرو تزریق کننده باشد، و با توجه به اینکه معتاد به تزریق مواد بوده، آیا در این فرض نمی‌توان گفت زید سبب اقوی از مباشر (عمرو) بوده؟ چنانچه زید سبب اقوی باشد، آیا عمرو مسئولیت دیه را به عهده دارد یا خیر؟

۳. پزشکی قانونی در نظریه خود بیان نموده که علت مرگ زید به وسیله کالبد شکافی مشخص می‌گردد، اما متأسفانه قاضی دادگاه دستور کالبد شکافی را صادر نکرده، حال که علت تامه مرگ دقیقاً مشخص نیست، به عبارتی مشخص نشده که علت تامه مرگ اشتباه در تزریق بوده یا تزریق مواد یا ایست قلبی یا علل دیگر داشته، حال با این اوصاف می‌توان علت تامه مرگ را منتسب به عمرو نمود؟

ج ۱ - تا یقین حاصل نشود که اقرارش در حال عادی و با اختیار و بدون خماری بوده، اقرارش نفوذ ندارد و صحیح نمی باشد.

ج ۲ - در فرض سؤال، عمرو که تزریق کننده است، اگر احراز شود فعل او سبب قتل شده قاتل می باشد، زیرا مباشر اوست و سبب پر کردن سرنگ و لو خود زید باشد، اقوی از مباشر نیست و دیه به عهده عمرو است.

ج ۳ - تا احراز نشود که قتل زید به سبب فعل عمرو بوده و مورد هم از موارد لوث نباشد، (یعنی نسبت قتل به متهم باید احراز شود) اصل براءت از دیه است، در خاتمه به نکته ای باید توجه داشت و آن عدم ضمان محسن و نفی سبیل بر او می باشد و «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»^۱ بدین معنا که اگر تزریق کننده، تزریق نمودنش منع قانونی نداشته و از جهت مقررات پزشکی و جریانهای عادی، تزریق برایش جایز بوده و جرم نبوده، و اجرت و عوضی هم برای تزریقش نگرفته که نتیجه تزریقش احسان و نیکی به دیگری محسوب می شود، از اصل، ضمان ندارد و چیزی بدهکار نمی باشد، پس با ثبوت نسبت قتل هم با فرض احسان، دیه بدهکار نمی باشد چه رسد به صورت شک.

۷۸/۱۱/۱۶

﴿س ۴۳۱﴾ در اجتماع سبب و مباشر در صورتی که هر دو به طور مساوی مقصر باشند، آیا می توان هر دو را مسئول و محکوم نمود، یا با وجود مباشر نمی توان سبب را مسئول دانست و سبب را صرفاً در جایی مسئول دانست که اقوی از مباشر باشد؟

ج - هر دو مسئول اند، چون تقصیر، سبب ضمان است.

۷۸/۹/۶

﴿س ۴۳۲﴾ در حادثه ای یک مرد مسلمان در اثر تصادف با یک دستگاه اتوبوس شرکت واحد به قتل رسیده و راننده اتوبوس در زمان تصادف یک نفر مجنون بوده است. اولیای دم علیه متصدی اتوبوس (راننده شرکت واحد) اعلام شکایت نموده اند.

۱. توبه، آیه ۹۱.

شرح واقعه این است که راننده اتوبوس مذکور، اتوبوس را در جلوی باجه کنترل ساعت متوقف و از ماشین پیاده می‌شود، مسئول باجه کنترل به راننده اعلام می‌دارد یک نفر دیوانه در شهر وارد شده و ماشینها را راه می‌اندازد و برو ماشین را خاموش کن که حادثه‌ای اتفاق نیفتد. راننده از باجه خارج می‌شود و مدعی است که ماشین را خاموش نموده و سویچ را برداشته، لیکن واقعیت این است که ماشین را خاموش نکرده و یا اگر هم خاموش کرده، سویچ را برنداشته. با این توضیح که اگر سویچ روی اتوبوس باشد، هر کس دستش را روی شاسی استارت فشار دهد، ماشین روشن می‌شود. بنابراین، با توجه به اینکه راننده شرکت واحد علی‌رغم تذکر مسئول باجه به وجود دیوانه‌ای که ماشینها را راه می‌اندازد ماشین را خاموش نکرده، و یا اگر خاموش کرده سویچ را برنداشته و درب ماشین را هم نبسته به نحوی که مجنون در غیاب راننده وارد اتوبوس شده و با به حرکت در آوردن ماشین موجب قتل گردیده، آیا می‌توان راننده شرکت واحد را به عنوان قاتل شبه عمد و (از باب اقوی بودن سبب از مباشر) مسئول شناخت؟ یا مسئولیت پرداخت دیه فقط به عهده عاقله مجنون است؟

ج - در مفروض سؤال اگر ثابت شود که دیوانه ماشین را به وسیله روشن کردن و استفاده از سویچ که امری متعارف در روشن کردن است به حرکت در آورده، با توجه به تذکر مسئول باجه و با توجه به مقررات رانندگی که راننده باید سویچ را همراه خود ببرد و ماشین را خاموش نماید، راننده ضامن دیه است و سبب از مباشر اقوی است و بی‌مبالاتی اش سبب ضمان او می‌باشد؛ و اما اگر به سبب هل دادن ماشین و کاری خارج از متعارف ماشین را به حرکت در آورده و راننده هم در پارک نمودن ماشین همه آنچه متعارفاً مانع از حرکت ماشین است رعایت نموده، ضمانی بر راننده نمی‌باشد، چون نه اقوی است و نه مقصّر، بلکه ضمان بر عهده کسانی از دولت و یا اقوام مجنون است که باید مانع از اعمالش بشوند و نشده‌اند؛ و با فرض اختلاف و ادعای راننده که مجنون مقصّر است و من سویچ را برداشته‌ام و همه جهات را رعایت نموده‌ام و

در مقابل ادعای اولیای مجنون که راننده مقصر است و بی‌مبالاتی نموده،
باب، باب تداعی است.

﴿س ۴۳۳﴾ اگر دو فقره شکستگی استخوان در اثر ایراد صدمه غیر عمدی در دست ایجاد شود و در اثر هر دو شکستگی، نقص عضو حرکتی یا قدرتی (توان کار) در دست ایجاد شود، آیا باید دو فقره خمس دیه عضو مذکور (دست) پرداخت شود یا ترتیب پرداخت دیه به گونه‌ای دیگر است؟

ج - هر چند تعدد دیه به نحو مذکور مقتضای قاعده سببیت و اصل عدم تداخل است، لیکن احوط اگر نگوییم اقوی، آرش و جبران خسارت است، چون محدودیت در دیات به اندازه معین جنبه تعبد در آن کاملاً محسوس است بلکه کشف اللثام جزم به تعبد نموده، و لذا جبران خسارت که اصل در ضمان است در خارج از قدر متیقن ادله دیات، محکم است. مگر آنکه دو دیه مذکور ازید از آرش باشد که در این صورت حکم به دیه می‌شود.
۷۷/۴/۵

﴿س ۴۳۴﴾ احتراماً در پرونده‌ای شخصی از ناحیه سر و دست و پا توسط عده‌ای مجروح گردیده، در صورت تعیین دیه با التفات به اینکه معلوم نیست چه کسی چه قسمتی از بدن مضروب را مجروح نموده، لطفاً چگونگی محکومیت هر یک از ضاربین به پرداخت دیه را اعلام فرمایید؟

ج - اولاً هر فردی هر مقدار از جنایت را که خودش به آن اقرار دارد، مأخوذ به اقرارش می‌باشد و «اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ»، و اما نسبت به آنچه که به آن اقرار ندارند و نتوان از قاعده اقرار استفاده نمود، هر کدام را که مجنی علیه مقصر دانست و با حجّت شرعی جنایتش را ثابت نمود یا مورد لوٹ بود و با قسامه ثابت نمود فیها، و الا متهم با سوگند ادعای مجنی علیه را رد می‌نماید، چون منکر می‌باشد و بر منکر یمین است، و اما اگر مجنی علیه ادعا بر فرد معین ندارد، در این صورت اگر بین افرادی که مرتکب جنایت شدند هر یک دیگری را نسبت به

زیاده متهم می‌نماید، چون هر کدام مدعی نسبت به دیگری و منکر به خودش می‌باشد، بابّ باب تعدّد منکر و مدعی است و اگر بیّنه و حجّت شرعی برای هیچ کدام نباشد و یا برای همه حجّت شرعی باشد، بابّ باب تحالف است، نتیجتاً دیه و یا آرّش زاید را بالتساوی باید بپردازند.

۷۷/۹/۲۱

﴿س ۴۳۵﴾ در اثر شلیک یک گلوله ساچمه‌ای، تعداد زیادی ساچمه وارد بدن، دست و پای شخص گردیده و در زیر پوست و داخل گوشت قرار گرفته‌اند و بودن ساچمه‌ها در بدن، خطری برای مصدوم ندارد. آیا باید برای ورود هر ساچمه در شکم، سینه و پشت دیه جائفه را تعیین کرد و برای محلّ ورود هر ساچمه در دست و پا یکصد دینار تعیین کرد و یا وجه دیگری دارد؟ (لازم به توضیح است که بیش از صد ساچمه وارد بدن شده است).

ج - اگر همه آنها در یک عضو مثلاً شکم یا ران است، حکمش آرّش و جبران خسارت است و روایات دیه شمولش برای چنین مواردی مشکوک می‌باشد، و اطلاقش به نحوی که این موارد را بگیرد مسلم نبوده، و لذا باید اقتصار شود بر قدر متیقن آن، که او هم غیر از امثال موارد است، و در امثال موارد همان ارش و جبران خسارت که حکم اولی و عقلائی باب ضمان می‌باشد، کفایت می‌کند و مطابق با احتیاط و جمع بین حقوق است، و اگر در چند عضو باشد، هر عضوی جداگانه دیه و ارشاً و خسارتاً حساب می‌شود.

۷۷/۱/۳۱

﴿س ۴۳۶﴾ در حادثه تصادف دو فقره صدمه هاشمه در استخوانهای جمجمه سر ایجاد گردیده، و همچنین سه فقره شکستگی در سه قسمت یک دست ایجاد شده است. آیا باید به تعداد صدمات، دیه جداگانه‌ای تعیین نمود یا برای زاید از یک فقره، آرّش لازم است یا کلاً فقط یک دیه تعلق می‌گیرد؟

ج - چون در هر کدام از دو عضو مذکور در سؤال، بیش از یک شکستگی ایجاد شده است، مورد از موارد حکومت و جبران خسارت ناشی از

شکستگی‌ها و عیب و نقص با نظر کارشناس می‌باشد که آرش محسوب می‌شود.
۷۷/۱۱/۱۱

۶. درجه تقصیر یا تأثیر در میزان مسئولیت

﴿س ۴۳۷﴾ اساساً در تعیین مسئولیت آیا درجه تأثیر باید ملاک عمل قرار گیرد یا درجه تقصیر؟ مثلاً در پروژه گازرسانی، حفر کانال و خاک برداری به عهده کارفرما و نصب لوله گاز و راه اندازی به عهده پیمانکار باشد، و پس از حفر کانال و خاک برداری پیمانکار لوله فلزی مثلاً هشت متری را بر روی خاکهایی که بیرون کانال انباشته شده قرار می‌دهد، ولی بالشتک و حفاظ مناسبی زیر لوله قرار نمی‌دهد و کارگری جهت تکمیل در خود کانال داخل شده، لوله‌ای که پیمانکار بر روی خاک قرار داده به داخل کانال سقوط و با اصابت به سر کارگر، موجب مرگ وی می‌شود، کارشناس (بازرس کار) کارفرما را به لحاظ عدم رعایت ایمنی از جمله فراهم نکردن دستکش، کفش و کلاه ایمنی (خصوصاً کلاه) شصت درصد و پیمانکار را به خاطر قرار ندادن حفاظ و بالشتک چهل درصد مقصر حادثه (فوت کارگر) می‌داند. با توجه به اینکه در فرض مثال یقیناً تأثیر کار پیمانکار (عدم نصب حفاظ و نتیجتاً سقوط لوله)، بیش از درجه تأثیر کار کارفرما بوده، لذا سؤال مورد نظر این است که در تعیین دیه و خسارت، آیا باید درجه تأثیر را ملاک قرار داد یا درجه تقصیر را؟ و آیا کارشناس در واقع باید در تعیین درجه تقصیر، تأثیر را لحاظ و درجه تقصیر را با توجه به تأثیر عوامل تعیین نماید؟

ج - ظاهراً به نسبت تقصیر باید محاسبه شود، چون تقصیر و بی‌مبالاتی خود موجب ضمان است، و در نتیجه کارفرما به نسبت شصت درصد مقصر است، و اگر این تقصیر را کارفرما ننموده بود خطر چهل درصد بیشتر نبود، بنابراین می‌توان گفت که تأثیر بیشتر هم مربوط به کارفرما است که مانع را به وجود نیاورده است.
۷۸/۹/۶

﴿س ۴۳۸﴾ ۱. آیا می‌توان مسئولیت را به تناسب درجه تقصیر تعیین نمود؟ مثلاً

در حادثه ناشی از کار، دست کارگری قطع شود و طبق نظر کارشناس (بازرس کار)، کارگری در صد و کارفرما هفتاد درصد مقصر حادثه شناخته شوند، و بر فرض هم هر دو به نحو سبب (نه یکی مباشر و دیگری سبب) در ایجاد حادثه نقش داشته‌اند، آیا در این صورت می‌توان دیه و یا خسارت را به تناسب تقصیر هر یک از آنها، یعنی کارفرما را به پرداخت هفتاد درصد دیه محکوم نمود و کارگری در صد دیه را خود عهده‌دار شود؟

۲. در حادثه ناشی از تصادف دو وسیله نقلیه چنانچه به تناسب بالا دو راننده مقصر باشند، چطور؟ یعنی هر یک از دو راننده را باید به تناسب هفتاد و سی درصد به پرداخت خسارت و وسیله نقلیه دیگری و یا دیه محکوم نمود یا اینکه می‌بایست هر یک نصف خسارت و دیه دیگری را عهده‌دار شود؟

۳. به طور کلی در هر نوع خسارت که عامل مشترک (حداقل دو نفر) داشته، آیا می‌توان هر یک از عوامل را به تناسب درجه تقصیر آنها محکوم نمود؟

ج - آری، می‌توان، چون باب ضمان است و اصل ضمان و ضامن نسبت به انسان و اعضای او عقلایی است، گرچه مقدار ضمان به عنوان دیه در برخی از موارد تعیین شده، بناءً علی هذا نسبت سنجی در ضمان مانعی ندارد و در هر سه فرض، مطلب همین گونه است. ۷۸/۹/۶

﴿س ۴۳۹﴾ تعمیرکار یا نمایندگی مجاز، بخاری گازی را در منزل شخصی، بدون رعایت اصول ایمنی یا با نقص فنی یا بدون دودکش نصب می‌نماید، و در نتیجه استفاده از آن تمام اعضای خانواده در اثر گازگرفتگی فوت می‌نمایند، و اولیای دم، از مقصر شکایت می‌نمایند، در صورتی که نمایندگی یا تعمیرکار، نقص فنی یا عدم رعایت اصول ایمنی را به صاحبخانه اطلاع و تذکر داده یا نداده باشد، مسئولیت متوجه چه کسی است. در هر حال چه نوع قتلی اتفاق افتاده است؟

ج - ضمان و دیه افراد فوت شده، در منزل به وسیله امثال گازگرفتگی و به خاطر نقص فنی و یا نصب نکردن دودکش و عدم رعایت اصول ایمنی از طرف تعمیرکار مجاز، به عهده تعمیرکار است که نقص را

اعلام ننموده، چون این گونه موارد به نظر عقلا و عرف، از موارد اقوائیت سبب از مباشر است. بعلاوه که از مجموع ادله دیات در ابواب مختلفه، مخصوصاً ضمان با اضرار به طریق، استفاده می شود که بی احتیاطی و بی مبالاتی و تقصیر موجب دیه و ضمان است، هر چند در ملک خودش و یا شارع عام باشد، چه رسد به ملک غیر و تصرف غیر مجاز که در امثال مفروض متحقق است، به خاطر آنکه اجازه در تصرف کردن برای تعمیر صحیح و درست بوده است. آری، اگر تعمیرکار نقص را اعلام نماید، ضامن نیست، و اما نوع قتل، ظاهراً در حکم شبه عمد است.

۷۴/۱۲/۱۳

فصل پنجم: دیهٔ اعضا، جراحات، لطمات، سقط جنین و جنایت بر مرده

مبحث اول: دیهٔ یا ارش اعضا

۱. دیهٔ مو (دیهٔ تراشیدن موی سر زن و مرد)

﴿س ۴۴۰﴾ آیا تراشیدن موی سر و صورت دیگری با تیغ، دیه دارد؟ و آیا رویش و عدم رویش یا زن و مرد بودن تفاوت می‌کند؟

ج - اگر موی سر مرد یا زن را بکنند یا بتراشند و نروید، دیهٔ کامله دارد، و اگر بروید در سر مرد ارش دارد؛ و در سر زن به مقدار مهریهٔ زنهای فامیل او بدهکار است و اگر موی صورت مرد را بکنند یا بتراشند و نروید دیهٔ کامله دارد و اگر بروید دیه‌اش ثلث دیه است.

۲. دیهٔ چشم (ارش به دلیل پارگی قرنیه چشم)

﴿س ۴۴۱﴾ فردی بر اثر اصابت تیر تفنگ بادی از ناحیهٔ یک چشم مصدوم گردیده، به نحوی که پارگی در قرنیهٔ چشم ایجاد شده که موجب بروز کدورت دائمی در آن گردیده

و این کدورت موجب کاهش بینایی نیز شده است. سؤال این است که بابت صدمه فوق فقط دیه کاهش بینایی تعلق می‌گیرد؟ یا اینکه علاوه بر دیه بینایی، پارگی قرنیه آرش جداگانه دارد؟

ج - آری، بعلاوه از دیه بینایی، پارگی قرنیه خود موجب ضمان و آرش جداگانه‌ای است، و مقتضای قاعده ضمان، تعدد در آن با تعدد جنایت است و تعدد سبب تعدد مسبب را می‌طلبد، بعلاوه که خبر ابراهیم^۱ از امام علیه السلام که متضمن نقل قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام به شش دیه در رابطه با از بین رفتن سمع، بصر، زبان، عقل، شهوت و قدرت جماع نیز دلیل بر مسئله است، و محقق در شرائع و نافع قائل به تعدد ضمان شده، بلکه ظاهراً تعدد معروف و مشهور بین اصحاب هم می‌باشد، به هر حال، مقتضای اصل مُحکم است و برای آگاهی و توضیح بیشتر به کتاب الدیات، بحث دیه منافع و دیه ذهاب عقل مراجعه کنید.

۷۹/۵/۱۶

۳. دیه انداختن دندان طفل

﴿س ۴۴۲﴾ در اثر ضربه‌ای دندان طفلی افتاده (دندان مذکور لقی و ناسالم بوده و بعد از چند روز خودش می‌افتاد) بعد از افتادن در مدت کوتاهی به جای آن دندان روییده، حکم آن چیست؟ (آرش یا دیه دندان سالم) و در این فرض، اگر افتادن دندان مستند به ضربه نباشد، آیا ضارب تعزیر می‌شود یا نه؟

ج - اگر به جای آن، دندان نرؤید، دیه کامل دندان را دارد، و عموم و اطلاق ادله شامل این گونه موارد هم می‌باشد، و اگر به جای آن دندان روییده است، آرش دارد، و بعید نیست بگوییم دیه هر دندان در فرض مسئله یک شتر است.

۷۶/۱/۲۰

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، کتاب الدیات، أبواب دیات المنافع، باب ۶، حدیث ۱، ص ۳۶۵.

﴿س ۴۴۳﴾ آیا دیه شکستن دندان و از جای در آمدن آن، یکسان است؟

ج - دیه شکستن و کندن، دیه کامل دندان است و فرقی بین آنها نیست.

۷۷/۶/۲۵

۴. دیه بندهای انگشتان دست و نحوه محاسبه آن

﴿س ۴۴۴﴾ آیا دیه جراحی حاصله بر روی بند انگشتان دست یا پا از قبیل حارصه و دامیه و... را باید به نسبت دیه دست یا پا که نصف دیه کامل است محاسبه کرد؟ یا به نسبت دیه انگشت که یک دهم دیه کامل است و یا به نسبت دیه بند انگشت که حسب مورد ثلث یا نصف دیه انگشت است؟

ج - به نسبت بند انگشت باید محاسبه شود چون در حارصه و غیر آن باید دیه محل آن حساب شود، و حارصه چون در بند انگشت است، دیه همان باید معیار در محاسبه قرار گیرد، و نمی شود دیه زخم موردی از قطع خود آن مورد اضافه گردد، و حارصه، مانند مرتبه نازلهای از قطع است.

۷۷/۱۰/۱۵

﴿س ۴۴۵﴾ احتراماً با عنایت به اینکه قانون مجازات اسلامی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، حتی الامکان مقتبس از قول مشهور فقهای عظام می باشد و گاه فتاوی مشهور به هنگام ترجمه به زبان فارسی و انعکاس آن در مجموعه های قوانین با ابهاماتی مواجه می شوند، به حدی که حتی با مراجعه به منابع مربوطه ایشان به زبان عربی این ابهامات مرتفع نمی گردد، لذا نیاز به استفتا جهت روشن شدن قضیه پیدا می کند. از جمله ماده ۴۸۱ از قانون مجازات اسلامی که مقرر می دارد: (هرگاه یکی از جراحتهای مذکور در بندهای ۱ تا ۵ ماده ۴۸۰ « حارصه، دامیه، متلاحمه، سمحاق و موضحه » در غیر سر و صورت واقع شود، در صورتی که آن عضو دارای دیه معین باشد، نسبت دیه آن را با دیه کامل سنجید، آن گاه به مقدار همان نسبت دیه جراحتهای فوق را که در غیر سر و صورت واقع می شود تعیین می گردد، و در صورتی که آن عضو دارای دیه معین نباشد، دادن آرش لازم است) و با توجه به ماده های ۴۲۴ از قانون مذکور که مقرر می دارد: (دیه ده

انگشت دو دست و همچنین دیه ده انگشت دو پا، دیه کامل خواهد بود دیه هر انگشت عشر دیه کامل است) و ۴۲۵ (دیه هر انگشت بر عدد بندهای آن انگشت تقسیم می شود، و بریدن هر بندی از انگشتهای غیر شست، ثلث دیه انگشت سالم و در شست نصف دیه شست سالم است). سؤال اینکه اگر یکی از جراحات پنجگانه مذکور « حارصه، دامیه و... » در انگشتی ایجاد شود، آیا دیه جراحات مذکور نسبت به دیه بند انگشت محاسبه می شود یا نسبت به دیه خود انگشت؟

ج - باید نسبت سنجی به حساب دیه بندها انجام گیرد، یعنی اگر زخم به بند انگشتهای غیر شست رسید که دیه اش ثلث دیه انگشت است، به نسبت ثلث محاسبه می شود و اگر زخم به بند انگشت شست رسید، به نسبت دیه شست که نصف دیه انگشت است محاسبه می شود، و چگونه مورد نسبت زخم به بند یک انگشت را دیه کل انگشت قرار دهیم و یا زخم به غیر انگشت شست را به نسبت دیه شست قرار دهیم، و به نظر می رسد که این گونه قرار دادنها برخلاف قاعده بودنش ظاهر باشد.

۷۷/۷/۱۹

۵. عدم تأثیر میزان کارایی و ارزش عضوی در تعیین دیه انگشتان

﴿س ۴۴۶﴾ از لحاظ میزان دیه، آیا بین انگشتان تفاوتی وجود دارد؟ در صورت مثبت بودن جواب، ملاک این تفاوت چیست؟ آیا می توان مسائلی همچون ضریب شغلی و میزان کارایی در تعیین دیه هر انگشت را ملاک عمل قرار داد؟

ج - دیه نفس بر تعداد انگشتان دست توزیع شده و برای هر یک از انگشتان، یک دهم دیه نفس می باشد و دیه هر انگشتی بر تعداد بندهایش توزیع شده، یعنی انگشتهایی که دارای سه بند هستند، دیه هر بند یک سوم دیه همان انگشت است و انگشت شست که دارای دو بند است، دیه هر بند یک دوم دیه انگشت شست می باشد و دیه انگشت زاید یک سوم دیه انگشت اصلی است، و به نظر می رسد که شارع ارزش جان را بر ابزار کار تقسیم نموده است، چرا که هر چند ابزار کار دارای ارزش و

قیمت است، اما ابزار بی جان وسیله ای است بدون فایده و فاقد کارآیی، لذا هیچ یک از امور مذکوره در سؤال نمی تواند باعث تغییر میزان دیه انگشتان گردد.

۸۲/۲/۱۸

﴿س ۴۴۷﴾ با عنایت به اینکه ارزش عضوی انگشتان یک دست نسبت به همدیگر و نسبت به انگشتان پا یکسان نیست، در حالی که دیه مساوی دارند (به طور مثال قطع انگشت شست دست موجب سی الی چهل درصد نقص عضو می شود در حالی که قطع انگشت کوچک دست سه الی شش درصد نقص عضو ایجاد می نماید، ولی هر دو دیه مساوی دارند)، آیا می توان عامل ارزش عضوی را در تعیین خسارتها لحاظ کرد؟

ج - اگر فقط قطع انگشت باشد، غیر از دیه مقدره چیزی بر جانی نیست و فرقی بین انگشتان دست نمی باشد، مگر در ابهام، که نسبت به مقدار دیه و نحوه تقسیم آن، محل کلام بین فقها می باشد.

۷۷/۸/۲۲

ج - در صورتی که صدمه های وارده اعم از اوصاف دارای ارزش و نقص های دیگر باشد، حسب قاعده ضمان که مورد بنای عقلا و امضای شرع و مستفاد از روایات مختلفه است، جانی ضامن آنها می باشد.

﴿س ۴۴۸﴾ آسیب به انگشت اشاره در یک فرد نویسنده یا جراح یا ساعت ساز با فردی که در شغل خود، از انگشتان استفاده تخصصی نمی کند، تفاوت دارد. آیا می توان عامل ضریب شغلی را در تعیین خسارت لحاظ نمود؟

ج - جانی نسبت به اصل جنایت بیش از دیات مقدره بدهکار و ضامن نمی باشد، اما نسبت به زمان بیکاری و از کار افتادگی همانند بقیه موارد که در مسئله ۲۸۴ گذشت ضامن می باشد، و ناگفته نماند که معیار از کار افتادگی مقداری است که بیمه می دهد، ولی به هر حال ضریب شغلی نزد عرف و عقلا در تعیین ارزش و دیه لحاظ نمی شود، و این مبنای عقلایی با اعتبار هم مساعد است، چون معلوم نیست چه مدتی می توانسته کار کند و

تا چه حدی از دستش استفاده کند.

۱۳۸۳/۵/۱۴

۶. دیه و آرش صدمه بر بیضه

﴿س ۴۴۹﴾ در جریان یک نزاع، ضارب با لگدی که می‌زند، بیضه سمت راست مجنئی علیه صدمه دیده که در نهایت به علت فاسد شدن بیضه آن را بیرون می‌آورند، پزشکی قانونی می‌گوید در اثر این کار، قدرت باروری به میزان سی و سه درصد و توان مقاربت به میزان ده درصد از بین رفته که آرش آنها به ترتیب سی و سه درصد و ده درصد دیه کامل جمعاً چهل و سه درصد می‌باشد. در قانون مجازات اسلامی ماده ۴۷۵ برای قدرت باروری و مقاربت، آرش مشخص و در ماده ۴۳۵ برای هر کدام از بیضه‌ها دیه تعیین نموده است. آیا دیه بیضه سمت راست که ثلث دیه کامل می‌باشد، فقط باید مورد حکم قرار گیرد یا علاوه بر دیه بیضه، مقدار چهل و سه درصد از دیه کامل که آرش باروری و مقاربت به شرح فوق بوده نیز باید به ثلث دیه اضافه گردد؟

ج - مقدار چهل و سه درصد قدرت باروری بعلاوه از دیه بیضه، باید مورد حکم قرار گیرد، مگر مقداری از آنکه محرز شود همیشه همراه با تلف شدن بیضه از بین می‌رفته، و الا هر جنایتی خود سبب مستقل دیه و آرش می‌باشد، و تداخل در جنایت واحده آنجاست که به طور کلی و همیشه، هم عضو از بین می‌رود و هم منفعتی از منفعتها، که لازمه عقلانی جعل دیه در آن مورد، تداخل می‌باشد.

۷۸/۱۱/۱۶

۷. نحوه تعیین آرش ازاله بکارت

﴿س ۴۵۰﴾ شخصی با ارتکاب زنا بکارت دختری را زایل نموده و دختر نیز راضی بوده، آیا آرش ازاله بکارت ثابت است یا نه؟ آیا «لامهر لبغی» فقط مهر رانفی می‌کند، یا ناظر بر آرش نیز هست؟

ج - زنا که با رضایت طرفین باشد یعنی مرد و زن، قطعاً مهرالمثل و ارش البکاره نمی‌آورد چون «لاحرمه و لامهر لبغی» و چگونه می‌توان

مرد را مجبور به مهرالمثل و ارش البکاره نمود با اینکه زانیه خود، زانی را بر بضعش مجاناً مسلط نموده، و چگونه می توان برای قانون شکن حرمت قائل شد، و چگونه قانونگذار از قانون شکن حمایت کند، بلکه باید مجازات کند. آری، اگر زنا فقط از طرف زانی باشد، مثل زناى به عنف یا مورد شبهه از طرف زن، در اینجا مرد فقط باید مهرالمثل بدهد، و مهرالمثل یعنی چنین زنی از حیث شرایط خانوادگی، عفت، حجاب، بکارت و بقیه جهات اگر بنا بود شوهر نماید، چه مقدار مهر برایش متعارفاً قرار داده می شود، و مهرالمثل هر کجا گفته بشود معنایش همان است که بیان شد.

﴿س ۴۵۱﴾ بین پسر و دختری رابطه نا مشروع برقرار گردیده که منتهی به زنا و دخول کامل شده و از دختر ازاله بکارت گردیده، حال اگر عمل با رضایت دختر و بدون اغفال صورت گرفته باشد، آیا ارش البکاره به دختر تعلق می گیرد یا خیر؟ و اگر عمل با رضایت دختر ولی با اغفال دختر همراه بود؟ چگونه؟

ج - ارش البکاره تعلق نمی گیرد چون زنا که با تراضی طرفین به گناه است، اصولاً مطلقاً ضمان ندارد.

۷۸/۱۰/۳۰

﴿س ۴۵۲﴾ نحوه تعیین ارش البکاره را دقیقاً بیان فرمایید؟

ج - همان مقداری است که اهل خبره و اطلاع (کارشناس)، نسبت به ارزش آن بیان می کند.

۷۷/۷/۱۲

﴿س ۴۵۳﴾ در مواردی که ازاله بکارت در حین زنا صورت گیرد، آیا می توان حکم به ارش البکاره داد یا خیر؟ و آیا در صورتی که زنا با رضایت دختر باشد و یا با عنف، در خصوص موضوع تفاوتی می کند یا خیر؟ میزان ارش البکاره چگونه تعیین می گردد؟

ج - ازاله بکارت به وسیله زنا با رضایت زن، همانند خود زنا ضمان نمی آورد؛ و اما اگر ازاله بکارت با زناى به عنف باشد، موجب مهرالمثل (یعنی چنین زنی از حیث شرائط خانوادگی با فرض بکارت چه مقدار مهر

برایش متعارفاً قرارداد داده می‌شود) است که در حقیقت با پرداخت آن خسارت ازاله بکار نیز جبران می‌گردد.

۸۳/۵/۲۰

۸. دیه حسن بویایی

﴿س ۴۵۴﴾ بر اثر شلیک عمدی تیر از تفنگ شکاری و اصابت به شخصی، تعدادی ساچمه به سر و صورت وی وارد می‌گردد، با مراجعه به چندین پزشک متخصص، هر کدام از پزشکان اعلام می‌دارند که حسن بویایی کاملاً از بین رفته است. قاضی محترم رسیدگی کننده به پرونده، برای اطمینان کامل موضوع را به کمیسیون تخصصی پزشکی ارجاع می‌دهد که پزشکان متخصص اعلام می‌دارند به احتمال قریب به یقین، حسن بویایی صددرصد از بین رفته است. لطفاً نظر مبارک را در مورد میزان دیه نامبرده (دیه کامل یا ارش) اعلام فرماید.

ج - با فرض عدم احراز از بین رفتن صددرصد شامه، ارش و جبران خسارت (نه دیه) مقتضای قاعده می‌باشد، و به نظر این جانب، ارش در همه ابواب جنایت همانند دیه تنها جبران خسارت ناشیه از نقص و عیب و جرح و ضرب می‌باشد نه جبران بقیه خسارتهای مادی و معنوی که آنها نیز خود حسب قواعد عقلائی و شرعی ضامن، باید جبران شود و جانی و ضارب ضامن آنها نیز می‌باشد و خصوصیات آن در سؤال ۲۸۴ و ۲۹۴ گذشت؛ و ناگفته نماند که مقدار جبران خسارت که ارش نامیده می‌شود همانند بقیه جبران خسارتها با نظر کارشناس معلوم می‌شود، و اگر کارشناسان اختلاف پیدا کردند و یا شک و تردید داشتند و مقدار جبران خسارت چه خسارت ارش و چه بقیه خسارتها مردد بین اقل و اکثر شد، جانی حسب مقام ظاهر به حکم اصالة البرائة بیش از اقل را ضامن نمی‌باشد، گرچه احتیاط به مصالحه یا پرداخت اکثر مطلوب است.

۷۸/۱۰/۱۴

۹. عدم تفاوت بین اعضای ظاهری و باطنی

﴿س ۴۵۵﴾ بر اساس روایات وارده، دیه از بین بردن هر یک از اعضای زوج بدن نصف دیه کامل است و دیه هر یک از اعضای فرد، دیه کامل است. آیا این حکم به اعضای ظاهری بدن اختصاص دارد، یا اینکه شامل اعضای باطنی هم می شود؟
ج - در اعضایی که دیه مقدره دارند، فرقی بین عضو ظاهری و باطنی در حکم مذکور نمی باشد.

﴿س ۴۵۶﴾ چنانچه در اثر صدمه دیدن اعضای داخلی و خونریزی، عضوی از بدن خارج گردد و پزشک نیز به عنوان نقص عضو درصدی را تعیین کند، آیا علاوه بر دیه عضو خارج شده، دیه نقص عضو را هم باید پرداخت؟
ج - آری، نسبت به زاید بر آن اگر جنبه خسارت دارد همانند مخارج بیمارستان و غیره، باید جبران شود.
۸۳//۵/۱۴

مبحث دوم: دیه استخوانها

۱. شکستگی استخوان و جدا شدن تکه ای از آن

﴿س ۴۵۷﴾ پای شخصی در اثر تصادف به شدت مجروح شده و استخوان ساقش شکسته و یک تکه از استخوان آن به مقدار هفت سانتی متر از بدنش جدا شده. (لازم به تذکر است استخوان پای فرد موصوف، به لحاظ جدا شدن قسمت مزبور از آن، قابل جوش خوردن ولو به نحو غیر صحیح نیست، مگر با پیوند و عمل جراحی). بفرمایید آیا دیه جرح با شکستن استخوان توأم می شود و یا فقط دیه شکستن در فرض مزبور جاری است؟ همچنین جدا شدن یک تکه از استخوان به شرح فوق، اضافه بر دیه شکستگی استخوان، آیا آرش یا دیه جداگانه دارد یا خیر؟
ج - چنانچه شکستگی و جدا شدن استخوان در یک موضع و با هم باشد،

اگر مورد جنایت خوب نشد به نحوی که عضوی از کار افتاد، دو سوم دیه عضو باید پرداخت شود، و اگر خوب شد چهار پنجم از دو سوم باید پرداخت شود و اگر در دو موضع باشد، هر کدام حکم خاص خود را دارد، چون تعدد سبب تعدد مسبب را می طلبد و ادله هر یک شامل مورد خودش می شود. ۷۶/۲/۲

﴿س ۴۵۸﴾ در صورتی که استخوان بشکنند و تکه ای از آن جدا شود آیا دو دیه دارد. یا دیه و ارش، و یا فقط دیه شکستگی استخوان تعیین می شود؟
ج - بیش از دیه شکستگی، دلیلی بر ثبوت چیزی افزون بر آن بر جانی بنظر نمی رسد و جدا شدن استخوان را نمی توان گفت خارج از مصادیق شکستگی باشد. ۷۷/۱۰/۲۳

۲. دیه شکسته شدن استخوان درشت نی و نازک نی

﴿س ۴۵۹﴾ با توجه به اینکه پا از دو استخوان درشت نی و نازک نی تشکیل شده، همچنین دست دارای دو استخوان زند اعلی و زند اسفل می باشد، چنانچه در اثر حادثه ای در یک زمان هر دو استخوان درشت نی و نازک نی یا زند اعلی و زند اسفل شکست، آیا باید برای هر کدام از استخوانها یک دیه مقدر آن عضو را ملحوظ نمود یا برای دو شکستگی، یک دیه آن عضو تعیین گردد؟ مثلاً برای شکستگی استخوان پا که درشت نی و نازک نی شکسته شده و بدون عیب جوش خورده، دو فقره هشتصد درهم (هشتاد دینار) باید لحاظ نمود یا یک هشتصد درهم کفایت می کند؟
ج - دو تا محسوب می شود و روایت ظریف هم بنا بر نقل کافی به همین است و مطابق با اصول و ضوابط هم می باشد. ۷۷/۳/۳۱

۳. شکسته شدن استخوان ساق با همراه با خونریزی

﴿س ۴۶۰﴾ اگر استخوان ساق پایی بر اثر تصادف غیر عمد، به شکل گرد شکسته شود، و از مکانی که شکسته سوراخ شده و خونریزی کرده باشد، دیه آن چقدر از دیه کل

حساب می شود؟

ج - دیه شکسته شدن استخوان پا، یک پنجم دیه خود پا می باشد و دیه یک پا، نصف دیه کامله است؛ و اگر استخوان شکسته شده پا ترمیم شود، دیه اش چهار پنجم دیه شکسته است؛ دیه خونریزی، از محل شکسته شده، دو شتر یا دوصدم دیه کامله است.

﴿س ۴۶۱﴾ در مورد شکستگی های استخوان عضوی که دیه مقدر دارد (مثلاً پا)، در برخی از مواقع پزشکی قانونی قید می نماید شکستگی با عیب، خوب شده، ولی به میزان پانزده، چهل و یا مثلاً پنجاه درصد نسبت به کل بدن نقص عضو دارد. آیا علاوه بر دیه یک پنجم از دیه کامل عضو، آرش ثابت است یا نه (با توجه به اینکه از کارآیی پا کم نمی شود)؟ همچنین در صورتی که از کارآیی پا کم شود، به نحوی که شخص نتواند بدون عصا راه برود، چطور؟

ج - بیش از دیه مقدر چیزی ثابت نیست. آری، جانی ضامن خسارت از کار افتادگی پا هم می باشد چون این خارج از متعارف خوب شدن با عیب است و ادله دیه شکستگی آن را شامل نمی شود، بعلاوه که ذهاب منفعت زاید بر شکستگی هم می باشد.

۴. دیه شکستگی استخوان همراه با نقص عضو

﴿س ۴۶۲﴾ هرگاه شکستگی استخوان عضوی که برای آن دیه معین است، همراه با نقص عضو باشد، مثلاً پزشک قانونی اعلام نماید که در استخوان پا هشتاد درصد نقص عضو ایجاد شده، آیا خمس دیه کفایت می کند، یا می توان به اندازه درصد اعلام شده، دیه همان عضو را تعیین نمود؟

ج - اگر خارج از متعارف در شکستن عضو باشد، جبران خسارتهای مادی و معنوی و مخارج بیمارستان را هم بدهکار می باشد و دیه تنها جبران نقص است، و الا همان دیه کافی است.

﴿س ۴۶۳﴾ چنانچه در اثر شکستگی جمجمه، نیمی از بدن فرد فلج شود، آیا علاوه بر

دیة شکستگی استخوان مجمله، دیة نقص عضو را هم باید پردازد؟
 ج - آری، دیة نقص عضو را هم باید به پردازد، چون بعلاوه از اینکه
 خلافی در مسئله نیست و بعلاوه از آنکه گفته شد ادله آنها اطلاق
 دارد، قاعده عقلائیة «تعدد ضمان و جبران خسارت با تعدد سبب»
 متبع است.

۵. جرح و شکستگی در محلهای متعدد

﴿س ۴۶۴﴾ در مواردی که در اثر تصادف، شخص به شدت مجروح شده و استخوان
 او نیز شکسته است. آیا دیة جرح یا شکستن استخوان، توأماً قابل پرداخت است، یا فقط
 یکی از آن دو قابل پرداخت می باشد؟

ج - در صورتی که جرح و شکستگی در یک محل باشد، مثل اینکه ضربه
 به دست وارد شده، باعث جراحت و شکستگی استخوان شده است، در
 صورتی که آن عضو دیة مقدره داشته باشد، به نسبت دیة شجاج در سر و
 صورت حساب می گردد؛ و اگر دیة مقدره نداشته باشد، حکومت، اما اگر
 به اعضا و محلهای متفاوت وارد شده باشد، دیه به تعدد جنایات، متعدد
 می شود. ۷۷/۱/۲۰

﴿س ۴۶۵﴾ در اثر یک تصادف رانندگی، صدماتی به خانمی وارد شده و یک چشم
 وی کور شده است، استخوان دست وی نیز شکستگی هاشمه دارد و یک زخم دامیه نیز
 بر صورت وی وارد شده است. با عنایت به اینکه کور شدن یک چشم، دیه اش از یک
 سوم دیة کامل بیشتر است و باید نصف گردد؛ آیا دیة شکستگی هاشمه و زخم دامیه نیز
 نصف می گردد؟

ج - دیة هر جراحت و ضربه و زخم، باید جداگانه حساب شود که بنابر نظر
 مشهور اگر به ثلث رسید، به نصف تقلیل می یابد؛ اما بنابر نظر اخیر
 این جانب که تساوی بین دیة زن با مرد است، موردی برای تنصیف باقی
 نمی ماند. ۷۷/۱/۲۱

﴿س ۴۶۶﴾ اگر جانی با یک ضربه به چشم مجنی علیه، باعث جراحت دامیه و سیاه شدگی بشود، آیا یک دیه محسوب می شود یا بیشتر؟
 ج - در صورتی که به یک محل وارد شده باشد، فقط دیه اکثر که همان جراحت دامیه است دارد، ولی اگر محل متعدد باشد، دیه تعدد پیدا می کند.
 ۷۷/۱/۲۱

۶. عدم تفاوت بین شکسته شدن ستون فقرات و جدا شدن آنها

﴿س ۴۶۷﴾ منظور از شکستن ستون فقرات چیست؟ آیا منظور شکسته شدن یکی از مهره های این ستون است و یا اینکه منظور جدا شدن اتصال مهره ها از یکدیگر است؟ همچنین شکسته شدن یک مهره از ستون فقرات، آیا سبب پرداخت دیه می شود یا آرش؟ چنانچه پاسخ دیه باشد، نحوه محاسبه آن را مرقوم فرمایید؟

ج - فرقی بین شکسته شدن ستون فقرات و جدا شدن آنها نسبت به جایی که دیه اش دیه کامل است، نمی باشد و معیار در دیه کامل آن است که ضربه وارده بر ظهر و ستون فقرات و استخوان آن موجب زمین گیر شدن شخص شود، به طوری که نتواند راه برود و یا به نحو حالت خمیدگی، قدرت راه رفتن داشته باشد، اما اگر شکستگی و باز شدن ستون فقرات به این نحو نباشد و کاملاً خوب شده است دیه آن یک دهم دیه کامله است، یعنی همان صد دینار که در نص و فتوا آمده است، اما اگر مختصر نقصی دارد که گفته می شود کاملاً خوب نشده است، ظاهراً مورد از موارد آرش و جبران خسارت به نظر کارشناس است، مگر اینکه آرش کمتر از دیه باشد که باید همان دیه را پردازد.
 ۷۸/۳/۱۰

۷. دیه یا آرش در استخوان کف دست یا پا

﴿س ۴۶۸﴾ آیا استخوان کف دست و استخوان کف پا دیه معین دارد یا باید آرش تعیین نمود؟

ج - خسارت وارده مورد حکومت است و حَسَب نظر کارشناس باید جبران شود، به خاطر اختلاف روایات در مسئله و نبود جمع عرفی بین آنها و عدم وجود مرجح در یکی از آنها. ۷۷/۹/۲۳

﴿س ۴۶۹﴾ شخصی استخوان کف دستش شکسته و در این هنگام تاندومهای باز کننده انگشت صدمه دیده است، به طوری که بعد از ترمیم شکستگی استخوان، حرکت انگشت با مشکل مواجه شده است. آیا در این مورد برای نقص حاصل در انگشت، باید دیه یا آرش - علی اختلاف الموارد - منظور شود، یا اینکه مورد از موارد جبران به عیب شکستگی است؟

ج - مورد ظاهراً از موارد نقص حاصل در انگشت است که حسب مورد، دیه یا جبران خسارت آن باید پرداخت شود، و اما نسبت به استخوان کف دست، حکم شکستن استخوان جاری می شود و عرف عیب انگشتان را از موارد جبران به عیب شکستگی آن نمی داند و در ضرر و زیانها دو امر مستقل می داند. ۷۷/۱۰/۲۳

﴿س ۴۷۰﴾ آیا شکستگی پاشنه و قوزک پا، دیه مقدره دارد؟

ج - حکم شکستگی استخوان پا را دارد. ۷۸/۶/۱۴

۸. دیه شکسته شدن استخوان کتف و بازو

﴿س ۴۷۱﴾ آیا استخوان کتف دست (غیر از استخوان ترقوه که دیه معین دارد)، دیه معین دارد، یا باید آرش تعیین نمود؟

ج - چون قطع کتف، ثلث دیه دارد، پس شکستن استخوان آن تابع قانون کلی شکستن استخوان اعضای دیه دار می باشد. ۷۷/۹/۲۳

﴿س ۴۷۲﴾ آیا دیه استخوان بازو، مثل دیه استخوان ساعد دست و پا می باشد؟

ج - بین دیه شکستن استخوانهای دست فرقی نمی باشد، اگر استخوان دست بشکند، خمس دیه دست را ضامن است و اگر بدون عیب ترمیم گردد، ربع دیه شکستگی دست را دارد.

۹. دیة شکستن استخوان بینی

﴿س ۴۷۳﴾ آیا شکستن استخوان تیغه بینی، دیه دارد یا آرش؟ اگر دیه است، شکستگی استخوان عضوی که دیة کامل دارد محسوب می شود یا نه؟
 ج - اگر استخوان بینی بشکند و خوب شود، صد دینار دیه دارد و اگر بشکند و خوب نشود، صد دینار دیه و برای عیب آن آرش دارد. ۷۵/۱/۲۱

مبحث سوم: دیه جراحات و لطمات

۱. تفاوت دیة سر و صورت با دیة ضربات وارده با سایر جاهای بدن

﴿س ۴۷۴﴾ آیا دیة ضربات وارده به سر و صورت، با دیة ضربات وارده به سایر جاهای بدن تفاوت دارد؟
 ج - دیة سایر جاهای بدن نصف دیة سر و صورت است. مثلاً دیة حارصه در سر و صورت یک شتر، و در دست نصف شتر می باشد. ۸۱/۲/۱۸

۲. دیة سمحاق

﴿س ۴۷۵﴾ در جریان یک نزاع، دو نفر، فردی را مورد حمله قرار می دهند و ضرباتی با بیل و چهار شاخ آهنی به سر و صورت او وارد می سازند که به نظر پزشکی قانونی، ضربات وارده بر سر، موجب قتل شده است. اولیای دم به دلیل حضور در صحنه، دو ضارب فوق الذکر را قاتل معرفی کرده اند. حال شخص ثالثی ابراز می دارد که ضربه وارده بر صورت مقتول، توسط او بوده است، اکنون بر فرض صادق بودن گفته شخص ثالث، آیا او شریک در قتل است یا اینکه باید دیه پرداخت نماید و مقدار دیه بنا بر اینکه دنده های چهار شاخ در گوشت صورت فرو رفته، چقدر است؟
 ج - ضربه شخص ثالث با فرض اینکه مسبب قتل نباشد، تنها موجب دیه

است، نه قصاص، و دیه آن هم ظاهراً دیه سمحاق است، یعنی دیه زخم که در صورت و سر از گوشت گذشته و به پوست نازک که استخوان را پوشانده است رسیده، و دیه اش چهار صدم دیه کامل انسان است. ۷۴/۵/۳

﴿س ۴۷۶﴾ در خصوص میزان دیه، در شکستگی استخوان جمجمه بفرمایید:

۱. چنانچه در اثر ضربه وارده یک مورد شکستگی حادث گردد، ولی به خاطر خونریزی شدید، جمجمه مورد عمل جراحی قرار گیرد، آیا شکستگی ایجاد شده در استخوان جمجمه توسط پزشک، علاوه بر شکستگی ناشی از ضربه وارده، دیه جداگانه دارد؟

۲. در صورت مثبت بودن پاسخ، پرداخت آن به عهده چه کسی است؟ (جانی یا پزشک معالج).

۳. در این مورد آیا بین جنایت عمدی و غیر عمدی نظیر تصادفات رانندگی تفاوتی وجود دارد؟

ج - شکستگی در مفروض سؤال که به خاطر معالجه انجام می‌گیرد و توسط پزشک انجام می‌شود، اصولاً دیه ندارد، چون به عنوان خدمت به مجروح انجام می‌گیرد و احسان به او می‌باشد، و بلکه برای پزشک انجامش بخاطر حفظ جان مجروح یا سلامتی او با انحصار پزشک، بر او واجب عینی می‌باشد، کما اینکه بر فرض تعدد هم بر همه پزشکان واجب کفایی می‌باشد، بنابراین، موردی برای سئوالهای بعدی باقی نمی‌ماند.

۳. صدمات وارده به زیر چانه و ترقوه

﴿س ۴۷۷﴾ آیا از زیر چانه تا ترقوه از قسمت سر و گردن جزو صورت محسوب می‌شود یا جزو بدن؟

ج - آن قسمت از زیر چانه را که عرف آن را جزء صورت می‌داند حکم صورت را دارد، و بقیه اش حکم بدن را دارد. ۷۷/۱۰/۱۵

۴. خسارات حاصله در گوش، زیر چانه، زیر لب، داخل بینی و دهان

﴿س ۴۷۸﴾ آیا لطمات (سیاه یا سرخ یا کبود شدگی) حاصله در گوش، زیر چانه، زیر لب، داخل دهان و بینی در حکم لطمات وارده به صورت است یا سر یا سایر اعضای بدن؟

ج - لطمات حاصله در گوش که موجب سیاه، سرخ یا کبود شدگی شود، حکم ورود آن لطمات بر سر را دارد که دیه معینه، ندارد و باید جبران خسارت شود، و اما ورود آن لطمات به سایر موارد ذکر شده در سؤال حکم لطمه‌های صورت را دارد.

۷۷/۱۰/۱۵

۵. دیه جراحات گردن

﴿س ۴۷۹﴾ آیا جرح بر گردن، دیه دارد یا آرش؟ و شکستگی استخوان با قسامه ثابت می‌شود یا نه؟

ج - دیه جرح بر بدن را دارد، و شکستن استخوان هم با قسامه ثابت می‌شود.

۷۵/۱/۲۱

۶. دیه جراحی که به درون بدن انسان وارد می‌شود

﴿س ۴۸۰﴾ این جانب جانباز جنگ تحمیلی هستم، مدتی قبل در اثر اصابت دو عدد تیر جنگی پایم مجروح گردید. یکی از تیرها در بیمارستان از پایم خارج گردید و تیر دیگر از یک طرف پایم داخل و از طرف دیگر با پارگی ماهیچه بیرون آمد، آیا دیه هر دو تیر یکی است و یا فرق می‌کند؟ دیه هر یک از تیرها، چقدر است؟

ج - چون نافذ متعده است و شمول اطلاق روایت ظریف نسبت به متعدده از آن محل اشکال و تردّد است، احوط عمل به اصل در ضمان یعنی آرش و جبران خسارت است، مگر آنکه جبران خسارت کمتر از دیه باشد که در

این صورت دیه یک نافذه را که همان عشر ديه است، باید
پردازد.

۷۸/۱/۲۹

﴿س ۴۸۱﴾ آیا در جراحات نافذه، از جهت ديه و آرش بین زن و مرد، تفاوت وجود
دارد؟

ج - به نظر اخیر این جانب فرقی بین دیه مرد و زن وجود ندارد، و از رجل
که در روایت ظریف وارد شده است، الغای خصوصیت می شود.
﴿س ۴۸۲﴾ در جراحات نافذه، اگر گلوله یا نیزه از یک طرف پا وارد شود و از طرف
دیگر خارج شود، آیا یک ديه ثابت است یا دو ديه؟

ج - گرچه می توان گفت یک ديه ثابت است، چون یک جنایت بیشتر
واقع نشده است و اصالة البرائة جاری است، و نافذه یعنی نفوذ به داخل
از ظاهر و این اعم است از اینکه از طرف دیگر خارج شود یا خیر لیکن
بنا بر احتیاط بلکه اقوی یک ديه نافذه و آرش نسبت به جراحات زایده
ثابت است.

﴿س ۴۸۳﴾ شخصی بر اثر اصابت گلوله به قسمت عضلات طرف چپ بالای
کمر در مجاورت ستون مهره‌ای، مجروح و سپس گلوله توسط عمل جراحی
خارج گردید، دادگاه ضایعه را جائفه تشخیص و ضارب را محکوم به پرداخت ثلث
دیه در حقّ مضروب نموده است. پزشکی قانونی در اظهار نظر بیان داشته است
جائفه زمانی تحقق می یابد که در عمق، جرح وارد جوف قفسه سینه یا پهلو یا پشت
یا شکم شود، لذا ضایعه در حدّ متلاحمه می باشد. جراحات وارده از نوع متلاحمه
می باشد یا جائفه؟

ج - جائفه عبارت از جرحی است که در بالای تنه یعنی در شکم
و سینه و ظهر و بلکه سر و همانند آنها که جاهای توخالی دارد
فرو برود و به همان جا هم برسد؛ و ناگفته نماند که اگر جرح در
مواضعی از ظهر و پشت انسان باشد تا به جوف نرسد، جائفه
صدق نمی کند.

۷۷/۹/۱۷

۷. دیه تغییر رنگ

(س ۴۸۴) با توجه به اینکه با اندک ضربه‌ای پوست بدن قرمز می‌شود و بعد از مدت کوتاهی نیز بر طرف می‌گردد، منظور از قرمز شدن پوست که دیه دارد چیست؟
 ج - همان تغییر رنگ در اثر ضربه است که قرمز شود، ولو اینکه بعد از مدت کوتاهی خوب شود.
 ۷۷/۹/۱۷

۸. آرش نقص زیبایی و تغییر در لحن گفتار

﴿س ۴۸۵﴾ شخصی با مراجعه به دادگاه مدعی است که بر اثر تصادف استخوانهای صورتم شکسته و دادگاه دیه لازم را صادر نموده، لیکن زیبایی صورتم به طور کلی آسیب دیده به طوری که در مجامع عمومی با خجالت حضور پیدا می‌کنم، و به خاطر نقص زیبایی حاصله تقاضای خسارت نموده است، آیا زیبایی مستقلاً یک عنوان خاص است و دارای آرش و یا دیه خاصی است؟ یا اینکه نظریه کارشناسان فن از جمله پزشکی قانونی در زمینه خسارت وارده، و جاهت شرعی دارد یا خیر؟

ج - به طور کلی در این گونه صدمه‌های بدنی که سبب نقصهای غیر بدنی همانند نقص زیبایی و غیر آن از منافع و اوصاف دارای ارزش گردد، ضمان نقص به غیر از ضمان بدن، حسب قاعده ضمان که مورد بنای عقلا و امضای شرع و مستفاد از روایات مختلفه است، ثابت می‌باشد. ۷۷/۷/۱
 ﴿س ۴۸۶﴾ در اثر وارد شدن صدمه به پای دختر بچه‌ای که زیر سن بلوغ شرعی است به میزان چهل درصد پای وی فلج شده است، و علاوه بر فلج، نقص عضو به صورت لاغری عضلات پا و تغییر شکل در راه رفتن و از بین رفتن زیبایی پانیز به وجود آمده است. در چنین صورتی آیا فقط دیه تنها تعلق می‌گیرد و یا آرش به تنهایی تعلق خواهد گرفت؟ همچنین با توجه به اینکه صدمه وارده در آینده طفل و ازدواج او تأثیر اساسی خواهد داشت، رعایت این جهات نیز در تعیین آرش بایستی لحاظ شود یا خیر و یا دیه و آرش هر دو با هم ثابت می‌گردد؟ و غیر از دیه و آرش مخارج و هزینه‌های جنبی که به امید

درمان هزینه گردیده، آیا شرعاً ضمان به عهده مسبب مستقر می‌گردد یا خیر؟

ج - بعلاوه از دیه فلج یا با فرض تحققش، بر ضامن دیه است که همه خسارتهای مادی و معنوی از قبیل لاغری و خسارتهای نسبت به آینده دختر بچه از جهت ازدواج و غیره و مخارج بیمارستان و هزینه‌های آن را جبران نماید، چون اصل در ضرر زدن و ایراد جرح و کسر و اضرار به غیر که قابل جبران است، ضمان و جبران به مال می‌باشد، و ناگفته نماند که آنچه قدر مسلم از دیه شلل که دو سوم دیه عضو است مانند دست از انگشتان تا مچ و در پا از انگشتان تا قوزک است، و زاید بر آن مورد ارش می‌باشد، چون مسئله شلل در کتاب شرایع و دیگر کتب فقهی مانند فتاوا احاله به مسئله قطع شده و فی الشرائع^۱: «السادسة كل عضو دينة مقدره ففی شلله ثلثا دینة کالیدین و الرجلین و الاصابع و فی قطعه بعد شلله ثلث دینة»، و فیہ ایضافی دیات الاعضا «العاشر: الیدان و فیہما الدیة و فی کل واحدة نصف الدیة و حدہما المعصم فلو قطعت مع الاصابع فدیة الید خمس مائة دینار و لو قطعت الاصابع منفردة فدیة الاصابع خمس مائة دینار و لو قطع معہاشی من الزند ففی الید خمس مائة دینار و فی الزائد حکومت^۲، وقتی که به مسئله قطع رجوع شود می‌یابیم همان طور که در شرایع آمده، آنچه راجع به دیه قطع ید است حدش تا بند اول دست می‌باشد، و اما قطع زاید از آن اگر به مرفق نرسد، هم دیه دارد و هم حکومت، و جبران خسارت هر چند مرحوم فیض به دیه اکتفا نموده، لیکن قولش مردود و خلاف مشهور و شاذ است، و اگر به مرفق برسد یعنی از سر انگشتان تا مرفق قطع شود، اینجا محل خلاف است که آیا فقط دیه است مانند قطع تا زند یا دیه است و حکومت مانند قطع تا بالاتر از زند و دون مرفق، و دوم اقوی است به خاطر اولویت چون وقتی که کمتر از مرفق خسارتش به دیه و زیاده است، پس اگر به مرفق برسد به طریق اولی زیاده

۱. شرایع، طبع قدیم، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲. همان، ص ۳۹۱.

مراعات می‌شود و استدلال به صدق قطع ید در قطع تا مرفق و آنکه دیه‌اش همان دیه قطع تا زند و بند اول است که به ملاک صدق قطع ید بوده نا تمام می‌باشد، چون لازمه‌اش این است که قطع زیادتر جبران خسارتش به کمتر از قطع کمتر است یعنی قطع دست تا دون المرفق مثلاً نصف دیه کامل زیاده، اما قطع تا خود مرفق همان نصف دیه است و هو کماتری، بناء علی هذا باید بگوییم روایت دیه قطع ید به قرینه حالیه عقلیه مذکوره یا ظهور دارد در حداقل صدق یعنی تا بند اول و یا به حکم انصراف از غیر به همان اختصاص دارد، و مسئله لاغری هم که زیاده بر فلج است و یا ضررهای نسبت به آینده، همه و همه حتی در مورد دیات معینه موجب ضمان است و در مورد دیه شلل نیز حکم همین است.

۸۳/۵/۱۵

﴿س ۴۸۷﴾ دندان شخصی در اثر ایراد صدمه غیر عمدی، از سوی فرد دیگری شکسته شده است و در اثر آن در زیبایی چهره مصدوم یا لحن سخن گفتن وی اثر منفی بوجود آمده است. آیا مضروب می‌تواند حسب مورد علاوه بر دیه یا آرش، خسارت از بین رفتن زیبایی چهره یا تأثیر منفی در لحن گفتار، را بگیرد؟

ج - آری، می‌تواند، و ضارب حسب قواعد عقلایی ضمان که ممضاة است شرعاً، ضامن جبران همه خسارتها (به نحوی که در مسائل قبل گفته شد) می‌باشد.

۸۳/۵/۱۴

۹. موضوعیت نداشتن شتر و دینار در دیه جراحات

﴿س ۴۸۸﴾ فقها در باب دیه قتل فرموده‌اند: «قاتل در انتخاب نوع دیه از انواع شش‌گانه مخیر است». ولی در دیه جراحات و غیر آن، طبق بعضی روایتها دینار و در بعضی روایتها شتر تصریح شده است، آیا دینار یا شتر موضوعیت دارند یا طریقیّت؟ آیا جانی می‌تواند درهم و غیره را هم انتخاب نماید؟

ج - ظاهراً دیه جراحات مثل دیه قتل می‌باشد و در نوع موضوعیت ندارد،

بلکه فقط در مقدار، موضوعیت دارد و انتخاب قیمت یکی از آنها به اختیار جانی می‌باشد.
۸۳/۵/۱۵

مبحث چهارم: سقط جنین

۱. مقدار دیه سقط جنین

﴿س ۴۸۹﴾ ولوج روح از نظر فقهی چه مفهومی دارد و چه زمانی اتفاق می‌افتد؟
ج - ولوج روح، یعنی دمیده شدن روح در جنین که در چهار ماهگی صورت می‌گیرد و به واسطه آن جنین صاحب حرکت می‌شود.
﴿س ۴۹۰﴾ اگر نطفه بسته شود و زن و شوهر با توافق یکدیگر از پزشک بخواهند که آمپولی تجویز کند و در همان دو هفته اول سقط شود، آیا زن و شوهر گناهکارند؟ با توجه به اینکه پزشک و آمپول زن نیز علم بر این موضوع (آمپول برای سقط) دارند، آیا کفاره دارد؟

ج - سقط جنین و نطفه‌ای که در رَجْم مستقر شده و منشأ پیدایش فرزند باشد، حرام است، هر چند روزهای اول انعقاد هم باشد، و کسی که جنین را ساقط می‌کند و پدر و مادر، همه و همه گناهکار و معصیت کارند، چون سقط نمودن، حرام و کمک به سقط هم حرام است؛ ولی کفاره ندارد، لیکن دیه دارد و آن هم به عهده ساقط کننده است و به کسی داده می‌شود که وارث سقط شده باشد، مگر آنکه آنان صرف نظر نمایند.
۷۴/۸/۸

﴿س ۴۹۱﴾ دیه سقط جنین اگر قبل از چهار ماهگی باشد، به عهده کیست و چقدر است؟

ج - دیه به عهده کسی است که جنین را سقط می‌نماید و باید به وارث آن جنین داده شود، یعنی اگر با آمپول است، دیه به عهده تزریق کننده و اگر با

قرص و استفاده از دارو است، به عهده خود مادر که دارو را خورده، و خودش از دیه ارث نمی‌برد، زیرا باعث سقط شده، لیکن به هر حال در فرض دوم باگذشت پدر، و در فرض اول باگذشت هر دو، دیه ساقط است.

۷۰/۳/۳

﴿س ۴۹۲﴾ شخصی چند فرزند خردسال دارد، با توجه به مشکلات زندگی و عدم توان رسیدگی به تربیت آنها و مشقت فراوان برای پدر و مادر در اثر کثرت اولاد، آیا زن می‌تواند جنین را سقط نماید؟ و اگر سقط کرد آیا باید دیه بپردازد؟ و آیا دیه در دینار طلا معین است یا می‌تواند معادل ریالی آن را بپردازد؟

ج - سقط جنین حرام است و دیه بر آن واجب می‌شود، اگر نطفه باشد، بیست مثقال شرعی، و اگر علقه باشد، چهل مثقال، و اگر مضغه باشد، شصت مثقال و اگر استخوان بندی شده باشد، هشتاد مثقال، و اگر خلقت کامل، ولی روح دمیده نشده باشد، صد مثقال، و اگر روح دمیده شده باشد، هزار مثقال شرعی، و ناگفته نماند که هر مثقال شرعی سه چهارم صیرفی است که مثقال شرعی هیجده نخود می‌باشد؛ و این گونه مشکلات نمی‌تواند رافع حرمت باشد، باید مشکل به حدی برسد که انسان در مقابل آن مشکل ناتوان گردد و تاب تحمل گرفته شود؛ و می‌توان معادل ریالی دیه را پرداخت نمود، و هر یک دینار، هیجده نخود طلا، با بالاترین عیار است.

﴿س ۴۹۳﴾ آیا سقط جنین که علم به ناقص الخلقه بودن یا احتمال معیوب بودن در

مورد آن وجود دارد، جایز است یا خیر؟ و در صورت جواز آیا دیه دارد؟

ج - سقط جنین مطلقاً حرام است، لیکن قبل از چهار ماهگی، اگر احتمال نقص در او، سبب مشکل و حرج برای مادر گردد (که طبعاً هم چنین است)، به حکم حرج و مشقت غیرقابل تحمل، ظاهراً حرمت مرتفع می‌گردد، و اما بعد از ولوج روح (چهار ماهگی) که «قتل» صدق می‌کند و دیه اش کامل است، سقط حرام است و سقط جنین قبل از ولوج

روح هم دیه دارد.

﴿س ۴۹۴﴾ در مواردی که مادر به خاطر بیماری که دارد ناچار از معالجه است، ولی معالجه مستلزم اسقاط جنین است، آیا این معالجه جایز است یا خیر؟ و در صورت جواز آیا بین قبل از ولوج روح و بعد از ولوج، تفاوت هست و دیه به عهده چه کسی می باشد؟
ج - اگر معالجه، متوقف بر سقط جنین است و یا معالجات، باعث اختلالات در جنین و سبب مشقت و حرج باشد و جنین هم قبل از ولوج روح و صاحب حرکت شدن است، به خاطر معالجه و یا برای نفی حرج، مانعی ندارد و حرمت مرتفع می گردد؛ اما بعد از ولوج روح اگر وجود جنین، موجب مرگ مادر شود، مانند اینکه مرضی دارد که به مادر سرایت می کند و باعث قتل مادر می گردد، برای جلوگیری از هلاکت مادر و به شرط انحصار طریق، مادر می تواند جنین را حتی بعد از دمیده شدن روح، سقط نماید.

﴿س ۴۹۵﴾ در مواردی که سقط جنین ضرورت دارد و پزشک باید این عمل را انجام دهد، دیه را چه کسی باید بپردازد؟ و اگر پزشک شرط کند که دیه به عهده او نباشد، آیا این شرط نافذ است؟

ج - دیه بر عهده مباشر است و شرط پزشک در برائت از دیه، اثری ندارد، و در مواردی که سقط برای پزشک جایز است، اگر با اجازه پدر و مادر باشد، باگذشت آنها از دیه، مباشر بدهکار دیه نمی باشد.

۲. دیه سقط جنین نامشروع

﴿س ۴۹۶﴾ مقدار دیه جنین نامشروع، چقدر است؟ و آیا بین ولوج و عدم ولوج روح، تفاوتی هست؟

ج - دیه آن بنا بر احتیاط لازم، به مقدار دیه حلال زاده است.

﴿س ۴۹۷﴾ دیه سقط جنین نامشروع، به چه کسی تعلق می گیرد؟

ج - باید به بیت المال مسلمین داد، تا صرف مصالح مسلمین گردد.

﴿س ۴۹۸﴾ در صورتی که ساقط کردن جنین نامشروع دیه نداشته باشد، آیا حاکم شرع می تواند، مباشر سقط را تعزیر نماید؟

ج - آری، می تواند، و بجه سقط شده دیه دارد و دیه آن بنا بر احتیاط لازم، به مقدار دیه حلال زاده است.

۳. دیه سقط جنین غیر مسلمان

﴿س ۴۹۹﴾ آیا سقط جنین غیر مسلمان، جایز است یا خیر؟

ج - بنابر نظر مشهور فقها، جنینی که پدر و مادر آن هر دو کافر باشند، مانند خود آنها دیه ندارد، مگر آنکه اهل کتاب و در شرایط ذمه زندگی کنند، که در این فرض بین فقها چهار قول است. و اقوی به نظر این جانب این است که دیه آنها به مقدار دیه مسلمان است، و اگر مؤتمن و معاهد - ولو به وسیله قراردادهای بین المللی - باشند، احوط آن است که در حکم ذمی است، بلکه خالی از وجه نیست و دیه هم بر مباشر است، اما جواز، و عدم جواز تابع دیه است، یعنی جایی که سقط جنین آنها دیه ندارد جوازش بعید نمی باشد.

مبحث پنجم: دیه جنایت بر مرده

﴿س ۵۰۰﴾ نظر به اینکه در قانون مجازات اسلامی، دیه کامل جنایت بر مرده ذکر نشده است، استدعا دارد دیه کامل جنایت بر مرده مثل، سوزاندن یا له نمودن میت را مرقوم فرمایید؟

ج - دیه میت، صد دینار است، یعنی یک دهم دیه قتل نفس و به همین نسبت دیه قطع اعضای او محاسبه می شود، یعنی قطع دو دستش به منزله قطع دو دست زنده است که دیه اش کل دیه قتل نفس است، لیکن در میت، دیه کل میت است، یعنی صد دینار و به همین نسبت است قطع بقیه

اعضا، کما اینکه از بین بردن عمدی آن به سوزاندن و غیر آن بعلاوه از
تعزیر که جنبه کیفری دارد، صد دینار هم به عنوان دیه باید پردازد و دیه
میت خرج کار خیر برای میت می شود. ۷۶/۹/۳۰



بخش پنجم
تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده

سفید

تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده

۱. ملاک تعزیر توسط حکومت

﴿س ۵۰۱﴾ ملاک اصلی تعزیرات در حکومت اسلامی چیست؟

ج - سؤال تا حدی مبهم و کلی است. اگر مراد از تعزیرات، تعزیری است که شارع بدان حکم فرموده موضوعش ارتکاب معصیت کبیره است، و بر معاصی صغیره که امید است با اجتناب از کبائر خداوند از آن معاصی بگذرد، تعزیری نیست؛ و اگر مراد تعزیراتی است که حکومت برای برقراری نظم اجتماعی و آرامش و جلوگیری از مفاسد قرار می‌دهد، تابع جعل و قرارداد است، و به هر حال تعیین مقدار تعزیر کمّاً و کیفاً به دست حاکم و بما یراه می‌باشد.

۷۵/۱/۶

۲. قلمرو تعزیر

﴿س ۵۰۲﴾ آیا صرف نگهداری نوار کاست مبتذل - که بین مردم اصطلاحاً ترانه -

اطلاق می‌شود حرام و قابل تعزیر است یا خیر؟

ج - حرمت این گونه اعمال بر فرض آنکه مسلم باشد، تعزیرش نیاز به تعیین حکومت دارد که در جمهوری اسلامی به صورت قانون مصوّب نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید باشد؛ و قضات محترم نمی توانند به استناد لزوم تعزیر در ارتکاب حرام، تعزیر نمایند، چون تعزیر و مقدار آن به ید حاکم است که در جمهوری اسلامی با مجلس و قانون مصوّب نمایندگان باید تعیین شود.

﴿س ۵۰۳﴾ اگر مستأجری ملک را بعد از انقضای مدت اجاره تخلیه ننماید، آیا می توان او را با تعزیر یا حبس و... وادار به تخلیه نمود یا خیر؟

ج - اگر شرعاً و قانوناً مستأجر موظّف به تخلیه است، بر قاضی محکمه است او را ملزم به تخلیه نماید و اگر قابل الزام نبود و الزام فایده نداشت، قاضی به عنوان حاکم و ولایت بر ممتنع، خود محل را تخلیه می نماید و اگر آن هم امکان نداشت، می تواند مستأجر را به خاطر ارتکاب معصیت و غضب، تعزیر نماید، به هر حال بر قاضی محکمه که حاکم است احقاق حقوق مردم و اجرای حدّ و تعزیر نه تنها جایز، بلکه واجب است.

﴿س ۵۰۴﴾ با توجه به اینکه در سنین کمتر از هجده سال، کودکان و نوجوانان آن چنان رشد عقلی و فکری پیدا نکرده اند و به یک معنی، مستحق توجه و کمک ویژه ای هستند تا بتوانند نقش خود را در جامعه ایفا کنند. و امروزه دنیا به این فکر افتاده (با تهیه کنوانسیون حقوق کودک که مورد پذیرش بیش از ۱۸۶ کشور جهان نیز قرار گرفته و جمهوری اسلامی ایران نیز در سنوات اخیر با حق شرط به این قانون پیوسته) که نظام دادرسی ویژه ای را برای افراد کمتر از هجده سال اعمال نماید و در آن سیستم عمدتاً از نظام جایگزین استفاده می شود، به نظر حضرت عالی با توجه به وسعت اختیارات قضات خصوصاً در تعزیرات، آیا می توان نظام دادرسی ویژه ای برای آنان ترتیب داد تا در موارد تعزیری از یک نظام جایگزینی که در ترمیم شخصیت آسیب دیده آنها مؤثر است استفاده نمود. مثلاً

به توبیخ شفاهی اکتفا نمود یا متهم را به یک مؤسسه تخصصی با مربیان اجتماعی که برای این منظور در نظر گرفته شده فرستاد، یا به یک مؤسسه پزشکی تربیتی بر اساس توصیه یک پزشک واجد شرایط برای انجام تربیت صحیح فرستاد، یا صرفاً به جریمه نقدی اکتفا کرد یا کار اجباری بدون حقوق به نفع مؤسسات و انجمنهای حقوقی عمومی زیر نظر و مراقبت قاضی، محکوم کرد و یا به هر شیوه جدیدی که در ساختار شخصیتی آنان نقش مؤثری داشته باشد و حالت بازدارندگی خود را نیز حفظ کند، حکم داد؟ و آیا در معنی تعزیرات، قائل به موارد خاصی هستید یا هر چیز و هر مؤسسه‌ای که حالت اصلاحی و بازدارندگی داشته باشد و در منع افراد از بزه اثر بخش باشد را تعزیر می‌دانید؟

ج - جواز ترتیب نظام ویژه دادرسی برای جوانان کمتر از هجده سال که در سؤال آمده، به تعزیر نمودن آنها به انواع تعزیرها و بازدارنده‌ها که به عنوان مثال ذکر شده، به نظر این جانب بلاشکال و بلامانع است، اگر نگوئیم با فرض انحصار طریق بازدارنده به برخی از آنها در بعضی از افراد واجب و متیقن است، چه رسد به جواز، و وجه جواز را در حقیقت تعزیر و علت آن باید جستجو نمود، چون تعزیر لغه و عرفاً و شرعاً عبارت است از: منع مجرم از تکرار جرم و دیگران از ارتکاب آن در حدی که مقدور است. یعنی کاری که به حسب متعارف و طبع می‌تواند مانع و رادع باشد، آن را تعزیر می‌گویند و تعزیر هم به وسیله آن باید انجام گیرد. به عبارت دیگر، تعزیر مثل حدّ به معنای منع است و به کاری که مانع است، یعنی به خود جزا هم، حدّ و تعزیر گفته می‌شود. آری، تفاوت عمده آنها در تعیین به حسب شرع و عدم تعیین آن می‌باشد که در تعزیر، تابع نظر حکومت در بعد قانونگذاری و کارشناسی می‌باشد، یعنی احتیاج به قانون مصوّب مجلس شورای اسلامی دارد و مراجعه به کتب فقهیه هر چه زیادتر باشد، حقیقت بودن تعزیر در منع و به ید حکومت بودن آن روشن می‌شود.

علاّمه در تحریر^۱ در مبحث سیزده از مباحث احکام قذف می‌گوید: «و هو (اشاره به تعزیر است) یكون بالضرب و الحبس و التوبیخ» باید دقت نمود که علاّمه حتی توبیخ را صریحاً در تعزیر کافی دانسته، و معلوم است که برای توبیخ خصوصیتی نیست. چون توبیخ مانند غیر آن از ضرب و حبس جزء حدود نیامده تا بگوییم از باب مشابهت با حدود است، بلکه معلوم است که به عنوان یک طریق از طرق مانعه ذکر شده. پس غیر آن هم از بقیه طرق به نظر ایشان بلکه به نظر بقیه هم در تعزیر، کفایت می‌کند؛ و فقیه عالی مقدار و محقق بزرگوار در فقه، مرحوم فاضل اصبهانی مشهور به فاضل هندی صاحب کشف اللثام^۲ در بحث تعزیر که در ذیل حدّ قذف متعرض آن شده می‌گوید: «ثم وجوب التعزیر فی کلّ محرّم من فعل او ترک ان لم ینته بالذّهی و التوبیخ و نحوهما فهو ظاهر لوجوب انکار المنکر و اما ان انتهى بمادون الضّرب فلا دلیل علیه - الی ان قال - و یمکن تعمیم التعزیر فی کلامه (ای کلام القواعد) و کلام غیره بما دون الضّرب من مراتب الانکار». و این فقیه بزرگوار گویا برای جامعه امروز سخن می‌گوید و پاسخ به سؤالهای امثال حضرت عالی را می‌دهد و مخصوصاً صراحت ذیل کلامش، هرگونه شبهه‌ای را در عدم جواز تعزیر به غیر زدن از مراتب انکار و بازدارنده زدوده و پاسخ فقهی عمیق را داده و شبیه عبارت کشف اللثام را کتاب فقهی نفیس و گرانقدر جواهر^۳ نیز دارد و این عبارات بعلاوه از بیان نظر خودشان و بیان مقتضای قواعد، نظر فقها را هم برای ما بیان نموده‌اند و از عبارات نقل شده، جهت و دلیل تعزیر هم روشن شد که همان جلوگیری و انکار

۱. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۹؛ و طبع جدید، ج ۵، ص ۴۱۱، شماره ۶۹۷۲.

۲. کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۵۴، کتاب الحدود و التعزیرات.

منکر است، لیکن باید به چیزی غیر از حدّ باشد و باید مانع و رادع باشد. پس تمام مناط ردع و منع است، به هر نحو که حاصل شود و معلوم است جلوگیری و تعزیر و ردع از محرّم که نسبت به سن بعد از بلوغ معتبر است، و یا اصلاح مرتکب و جامعه و تأدیب که نسبت به قبل از بلوغ و بعد از تمیز معتبر است (اگر نگوییم که آنجا هم تعزیر به خاطر جلوگیری از کار خلاف و زشت است، بعلاوه از اصلاح و تأدیب مرتکب) به حسب موارد و اشخاص و محیطها و مکانها و زمانها و غیر آنها از خصوصیات مختلف است و این نظر کارشناسان تربیتی جامعه و نظر جرم شناسان و علمای جزا و حقوق جزایی و نظر قانونگذار است که می تواند ضابطه و قاعده و قانون را حسب موارد معین نماید، حاصل کلام آنکه جایز است و می توان به هر شیوه جدیدی که نقش مؤثری در بازدارندگی در ساختار شخصیتی نوجوانان قبل از هجده سال دارد، دست زد و دادرسی ویژه ای را برای آنان ترتیب داد و گذشت که ترتیب شیوه جدید در بعضی موارد، نه تنها جایز است، بلکه اگر راه بازدارندگی منحصر به آن باشد، تعزیر به وسیله آن راه و روش جدید به خاطر وجوب تعزیر، لازم و واجب است.

۷۸/۱۱/۱۹

﴿س ۵۰۵﴾ با توجه به اینکه قانون مجازات اسلامی موجود در کشور، فقط برای انواع خاصی از افعال حرام مجازات قائل شده است، بفرمایید طبق شرع مقدس کدام یک از افعال حرام یا کدام نوع از این افعال قابل مجازات می باشد؟ و آیا اصولاً مرز خاصی برای تفکیک افعال حرام قابل مجازات و غیر قابل مجازات، وجود دارد یا خیر؟ ضمناً گستره تعزیرات در افعال حرام را بیان نمایید.

ج - تعزیر در گناهان کبیره ای است که موجب اختلال نظام، محل امنیّت و یا رواج معاصی می باشد و در شرع برای آن حدّی معین نشده و اما صغایر از گناهان که خداوند وعده پوشانیدن آنها را با اجتناب از

کبائر داده (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم)^۱ تعزیر ندارد، و نمی‌توان گفت که خدا لطف می‌کند و قانونگذار و شارع می‌پوشاند ولی ما تعزیر می‌نماییم، و اصولاً با پوشانیدن و عده‌خداوند جرم نیست تا مورد مجازات قرار گیرد، و گناهان کبیره در کتب فقهیه مفصله بیان شده با مراجعه به آنها معلوم می‌گردد، و ناگفته نماند که حکومت جمهوری اسلامی می‌تواند برای حفظ نظم و تمشیت امور جامعه و امنیت اجتماع، مقررات وضع نماید و تخلف از آنها را موجب تعزیر قرار دهد که از این‌گونه تعزیرها به تعزیرات سلطانیه تعبیر می‌شود و به هر حال نیاز به قانون مصوب نمایندگان مجلس دارد. ۷۶/۸/۲۶

﴿س ۵۰۶﴾ آیا می‌توان دانش‌آموزان را برای ادب آموختن و یا درس خواندن، کتک زد؟ و اگر معلم دانش‌آموز را کتک زد آیا دیه دارد و آیا عسر معلم باعث سقوط دیه می‌گردد یا نه؟

ج - نباید کودک را مورد ضرب و اذیت قرار داد، و تأدیب و تعلیم باید به غیر از چنین اعمالی انجام گیرد و چنانچه مورد ضرب و شتم قرار داد باید دیه پردازد؛ و به هر حال دیه که به عهده انسان آمد، دینی است مانند بقیه دیون که باید پرداخت شود و عسر، سبب سقوط آن نمی‌گردد. ۷۶/۸/۱۸

﴿س ۵۰۷﴾ با عنایت به اینکه درصد زیادی از موارد کودک‌آزاری در محیط امن خانه اتفاق می‌افتد، آیا شرع مقدس، والدین را در انجام این عمل ضد انسانی مخیر دانسته است؟ آیا کودک‌آزاری از سوی والدین، از نظر شرع مقدس جایز است یا حرام؟ با توجه به عنایت ویژه حضرت امام (ره) در خصوص اجتهاد به روز، آیا امروز که مسئله کودک‌آزاری در حال تبدیل شدن به یک بحران در جامعه است، می‌توان یک راهکار یا حکم شرعی را برای رفع این معضل به کار گرفت؟ آیا تغییر قانون

۱. نساء، آیه ۳۱.

حمایت از کودکان و نوجوانان (که تا حدی والدین را در تنبیه کودک، مجاز دانسته است)، اشکال شرعی دارد؟

ج - جواب سؤال علاوه بر روشن بودنش، از خود سؤال هم معلوم است، چون هیچ شرع و قانونی چه رسد به شرع مقدس اسلام که دینی الهی است، آزار انسانها - چه رسد به کودکان مظلوم و بی پناه آن هم در محیط در بسته خانه - را اجازه نداده و نمی دهد، و عقل و نقل و همه علماء و فقها اجماعاً آن را حرام و معصیت و گناه و ظلم و ایداء می دانند؛ و ناگفته نماند که به حکم اطلاق ادله حرمت ظلم و اذیت، فرقی بین ایدای جسمی و روحی نمی باشد و هر دوی آنها حرام است، و مرتکبش بعلاوه از ضمان و لزوم جبران خسارت و ضرر وارده به کودک، (همانند ضرر به دیگران) مستحق تعزیر هم می باشد. پس آزار کودکان از طرف والدین، جایز نبوده و مخیر در آن نبوده و نیستند و کودک آزاری از طرف آنها در شرع مقدس، حرام و معصیت می باشد، بلکه عمده و غالب انواعش - اگر نگوئیم همه اش - از معاصی کبیره است. این بود بیان حکم کلی مسئله، و اما راجع به رفع معضل مفروض در سؤال، قبل از مطلب بلند و بالای نقل شده از فقیهی همانند امام امت - سلام الله علیه - راهکار جلوگیری از آن مانند راهکارهای جلوگیری از ظلم به دیگران در اسلام پیش بینی شده، و بر همگان مخصوصاً دولتمردان قانونگذاری و اجرا، تشکیل محاکم، جلوگیری از ایداء و به فریاد چنان مظلومان بی پناه رسیدن، واجب شرعی و عقلی است، بلکه بر آنها بعلاوه از تکلیف، یک حق هم می باشد، چون هر مظلومی به مقتضای حکمت، حق رفع ظلم از خودش را دارد و حکومت باید جلوی هرگونه ایداء و اذیت را گرفته و عدالت را اجرا نماید و مسئله حمایت، قاعدتاً همان حضانت و سرپرستی و تربیت کودک و حفظ بدن و روح و جان او می باشد که

بر پدر و مادر، واجب شده است. آری، در راستای ادب و تربیت کودکان از طرف آنها، تنها زدن حداکثر تا پنج ضربه و یا شش ضربه نه زیاده‌تر، آن هم با انحصار راه تربیت به آن و در مسیر جلوگیری از فساد اخلاقی و ارتکاب کارهای ناشایست، و به شرط اینکه ضربه به طور سخت و موجب زخم شدن، و یا تغییر رنگ پوست نباشد، اجازه داده شده؛ و ناگفته نماند با آنکه امروز تربیت اولاد و رشد استعدادها، خود رشته بسیار با اهمیت و دارای علما و متخصصین می‌باشد، نیاز به تنبیه بدنی - که معمولاً مانع از تربیت و رشد استعدادهاست - بسیار نادر بوده و هست و بر همه قدرتهای تبلیغی و فرهنگی است که راههای احسن تربیت و ادب و فرهنگ را تبلیغ نموده، تا طبعاً پدران و مادران مهربان و همه مریدان از آن راهها استفاده و راه کودک آزاری مسدود گردد، و باید همگان را به سیره رسول گرامی اسلام ﷺ در جلوگیری از تربیت و ادب هنگام غضب و خشم متوجه ساخته، تا ادب و تربیت همراه با عاطفه و حاکمیت عقل و علم و خرد انجام گیرد، چرا که حالت خشم و غضب در هنگام ادب و تربیت، همه جهات عقلانی و علمی و انسانی تربیت را مستور نموده و پرده و حجاب سخت و آهنینی بر روی همه آنها قرار می‌دهد، که

نعوذ بالله منه.

۸۲/۷/۲۱

﴿س ۵۰۸﴾ با عنایت به اینکه موارد ذیل در قانون تعزیرات جمهوری اسلامی، جرم محسوب گردیده و برای آنها مجازات پیش‌بینی شده است، و اینکه هر کدام از موارد مطرح شده در حال حاضر یکی از معضلات اجتماعی بوده و حتی با داشتن تالی فاسد، در برخی موارد در پوشش آنها سایر جرایم و معاصی نیز اشاعه می‌گردد، علی‌هذا مستدعی است فتوای آن مرجع عالی‌قدر را در مورد آنها اعلام نمایید:

۱. تکدی (گدایی)؛

۲. ولگردی؛ ولگرد، کسی است که شغل مشخصی نداشته و به علت تنبلی و

بی‌قیدی دنبال شغل نمی‌رود.

ج - تعزیر مربوط به قانون و محکمه است و قاضی حسب قانون و موازین شرع حکم می‌کند، و ناگفته نماند که تکدی و ولگردی و امثال آن از اعمالی که موجب سربرار شدن انسان بر جامعه باشد، موجب دوری از رحمت خداوند است و بحث حرمت و عدم حرمت محتاج به تأمل و بحث فقهی است. ۷۸/۴/۱۳

﴿س ۵۰۹﴾ قانون مجازات اسلامی در موارد ۷۱۲^۱ و ۲۷۱۳^۲ «تکدی‌گری» را جرم دانسته و برای آن مجازات حبس تعیین نموده است. لذا مستدعی است نظر شریف خود را در مورد وصف جزایی و حرمت شرعی آن بیان فرموده، و اضافه نمایید مسئول پیشگیری، پیگیری و رسیدگی به آن در نظام جمهوری اسلامی کدام مرجع می‌باشد.

ج - قدر متیقن از روایاتی که نهی از سؤال نموده است، جایی است که تکدی‌گری را به عنوان شغل انتخاب کرده و تدلیس می‌نماید و اظهار نیاز برای تحصیل مال می‌کند، و تکدی هم معمولاً به این نحو حرام است؛ و قرار دادن مجازات هم به خاطر همین است، و اما حرمت سؤال فی حدّ نفسه، ولو سؤال به کف که به خاطر ضرورت زندگی و رفع مشکل فقر باشد، یعنی جایی که چاره‌ای برای تهیه قوت و نفقه روزمزه خودش آن‌هم در حدّ نازلش به غیر از سؤال ندارد، ظاهراً دلیل مطمئن بر حرمتش نیست کما اینکه سؤالی که تکدی و تدلیس نباشد، مثل اینکه فرض شود با اظهار غنا و بی‌نیازی سؤال می‌کند، آن‌هم دلیلی بر حرمتش، فی حدّ نفسه نمی‌باشد. فقی الجواهر، ج ۴۱، ص ۸۲: «ثمّ انه قد يستفاد من النصوص المزبورة بل و الفتاوی

۱. ماده ۷۱۲ ق.م.ا: «هر کس تکدی یا کلاشی را پیشه خود قرار داده باشد، و از این راه امرار معاش نماید یا ولگردی نماید، به حبس از یک تا سه ماه محکوم خواهد شد، و چنانچه با وجود توان مالی مرتکب عمل فوق شود، علاوه بر مجازات مذکور کلیه اموالی که از طریق تکدی و کلاشی به دست آورده است، مصادره خواهد شد.»

۲. ماده ۷۱۳ ق.م.ا: «هر کس طفل صغیر یا غیر رشیدی را وسیله تکدی قرار دهد یا افرادی را به این امر بگمارد به سه ماه تا دو سال حبس و استرداد کلیه اموالی که از طریق مذکور به دست آورده است محکوم خواهد شد.»

عدم حرمة السؤال بالكف فضلاً عن غيره، والألکان المتجه فيه تعليل رد الشهادة به، اللهم إلا أن يحمل ذلك على عدم الحكم بفسقه بمجرد سؤاله بالكف الذي يمكن ان يكون لضرورة اذ فعل المسلم محمول على الوجه الصحيح مع الامكان، فترد شهادته لسؤاله و ان كان على ظاهر العدالة. ولكن لا يخفى عليك ان هذا بعد فرض معلومية حرمة السؤال ولو بالكف مع فرض عدم التدليس به كما لو صرح بغناؤه عن ذلك، وهو وان كان مغروساً في الذهن و النصوص مستفيضة بالنهي عن سؤال الناس^۱ لكن كثيراً منها محمول على بعض مراتب الاولياء، وهو الغناء عن الناس و الالتجاء الى الله تعالى و آخر محمول على المدلس باظهار الحاجة و الفقر لتحصيل المال من الناس بهذا العنوان. و هم الذين يسألون الناس الحافاً عكس الذين يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف،^۲ و اما حرمة السؤال من حيث كونه سؤالاً ولو بالكف فلا دليل مطمئن به على حرمة و ان كان ذلك مغروساً في الذهن فتأمل».

بعلاوه كه می شود قرار دادن مجازات به خاطر عناوین دیگر و از باب حکومت باشد، مثل اینکه باعث اختلال در امور اجتماعی و یا جهت دیگری مثل تضعیف نیروی کار و یا تضعیف آبروی اقتصادی در اجتماع باشد، که با تصویب قانون توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی انجام می شود و مسئول پیگیری، فرد یا افرادی هستند که قانون مصوب مسئولیت را به عهده آنها گذاشته است.

۷۹/۳/۱۸

﴿س ۵۱۰﴾ با توجه به اینکه حسب فتوای برخی از فقها داشتن سبیل بلند، مکروه است و از طرفی هم نمی توان اجباراً کسی را به ترک مکروهات ملزم نمود، با این اوصاف بفرمایید: آیا کوتاه کردن و یا تراشیدن سبیل بلند کسی با تهدید، تعزیر، و یا اجبار، جایز است؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۳۶، باب ۳۱ و ۳۲ از أبواب الصدقة.

۲. اشاره به آیه شریفه ۲۷۳ سوره بقره است.

ج - جایز نمی‌باشد و تصرف در سلطنت دیگران - چه مالشان چه بدنشان - حرام است.

۷۷/۱۰/۱۴

﴿س ۵۱۱﴾ آیا صرف نگهداری نقاشیها، تصاویر و فیلمهایی که عفت و اخلاق عمومی را جریحه‌دار می‌نمایند، حرام است و مرتکب آن قابل تعزیر می‌باشد؟ و چنانچه نمایش یک فیلم موجب اهانت به اسلام شود، سازندگان و توزیع‌کنندگان آن مشمول چه مجازاتی خواهند بود؟

ج - همه این گونه اعمال، گناه و معصیت و منشأ فساد است و مجازات آنها نیازمند به قانون مصوب نمایندگان مجلس است.

۸۲/۸/۱۵

﴿س ۵۱۲﴾ اگر راننده‌ای با اتومبیلی که دارای نقص فنی است و یا در حال مستی رانندگی کند و یا بدون گواهینامه باشد، و به قتل یا جرح منجر شود، آیا جنبه حق‌الله دارد یا حق‌الناس؟ در صورت گذشت شاکی، آیا از نظر حکومتی می‌توان راننده فوق را مجازات نمود یا خیر؟

ج - نسبت به قتل و دیه «حق‌الناس» است، یعنی باگذشت، ساقط می‌گردد؛ لیکن تخلف از مقررات و بی‌مبالاتی موجب تعزیر است، که در قوانین جزایی جمهوری اسلامی هم قاعداً پیش‌بینی شده است و با گذشت از دیه و رضایت، از بین نمی‌رود، چون حق حکومت و قانون است، نه شخص و یا اشخاص.

۷۳/۸/۲۳

﴿س ۵۱۳﴾ آیا قضاوت مأذون غیر جامع شرایط مجازند با مراجعه و استناد به فتاوا و منابع فقهی معتبر، مرتکبین افعال حرامی را که قانون برای آنها مجازاتی تعیین ننموده، تعزیر نمایند؟

ج - در هر دو قسم تابع پیش‌بینی قانون است.

۸۲/۸/۱۵

﴿س ۵۱۴﴾ آیا تعزیر در گناهان صغیره را جایز می‌دانید یا اینکه منحصر به گناهان کبیره است؟ تعزیر مالی چگونه؟

ج - در گناهان صغیره، تعزیر نیست و با ترک کبائر، خداوند از آنها می‌گذرد، و اختیار تعزیر، کمّاً و کیفاً، در اختیار حکومت و قانون است، و

۷۵/۱۱/۸

می تواند با مال هم تعزیر نماید.

﴿س ۵۱۵﴾ شخصی در اثر سوختگی به بیمارستان منتقل می شود و پزشک معالج در انجام معالجه کوتاهی می کند، و شخص مصدوم فوت می نماید. پزشک قانونی اعلام می کند، میزان سوختگی به حدی بوده است که در نهایت به فوت منجر می شده است، اما سهل انگاری پزشک باعث گردیده بیمار زودتر فوت کند، آیا در این فرض مسئولیتی بر عهده پزشک می باشد یا خیر؟

ج - پزشک، ترک واجب کرده و فعل حرام مرتکب شده است، و مستحق

۷۵/۱/۲۵

تعزیر است، ولی نسبت به دیه، ضمان ندارد.

۳. نوع و مقدار تعزیر

﴿س ۵۱۶﴾ ۱. تراشیدن سر متهم که بنا بر قرار قانونی بازداشت شده است، آیا شرعاً

مجاز است؟

۲. چنانچه مجاز نباشد، تکلیف متضرر از این عمل با عامل چیست؟ آیا مرتکب،

مشمول تعزیر شرعی خواهد بود یا پرداخت آرش؟

ج ۱ و ۲ - تابع مقررات حکومت است و اگر کسی نسبت به آن مقررات

شبهه شرعی داشته باشد و مجبور به عمل باشد، برای رفع آن مقررات

لازم است به مراجع صالحه حکومتی مراجعه نماید؛ و ناگفته نماند که هر

گونه اذیت و آزار در حدود و حقوق دیگران، مخصوصاً به متهم و

بازداشت شده، بدون مجوز شرعی و قضایی، حرام و غیر جایز

۷۸/۳/۱۱

است.

﴿س ۵۱۷﴾ آیا حکم به مجازات تعزیری جزای نقدی، مشروع است؟ تبدیل مجازات

شلاق، زندان و تبعید به جزای نقدی، چه حکمی دارد؟

ج - تابع قانون مصوب نمایندگان مجلس شورای اسلامی است، چون

تعزیر به وجه نقد مانند جلد و یا حبس که مؤمن غرض از تعزیر

باشد (یعنی تنبیه برای جلوگیری)، جایز است، لیکن تعزیر مطلقاً

بید الحکومة است که در شرایط فعلی ید الحکومة همان مجلس است که مصداق مبدأ عنوان الحاکم ای الحکومة می باشد و ید اشخاص قطع نظر از اینکه قابل اجرا نمی باشد، چون موجب اختلاف و تشتت در مجازاتها می شود و از آن جا که تعیین مقدار تعزیر و خصوصیات آن احتیاج به نظر علمای جرم شناس و روان شناس و علمای تربیت و جامعه دارد، و از یک قاضی یا یک فقیه تقریباً محال است که بتواند در همه موارد تعزیر دارای آن بینشها باشد، ید الحکومة نبوده چون آنها قطعاً حاکم علی الاطلاق نیستند، اگر نگوییم که حاکم فی بعض الموارد هم نیستند، یعنی کلمه حاکم ظهور در حاکم مطلق دارد نه مطلق الحاکم، و محل قانونگذاری یعنی مجلس است که حاکم مطلق است و حق قانونگذاری در همه امور دارد، و از همه اینها گذشته در روایت^۱ وقتی که راوی سؤال می کند حضرت فرمود: «من بیده الحکم». که اصولاً تعزیر و حد را در ید قاضی و سلطان نمی داند، بلکه در ید حکومت و من بیده الحکومة می داند.

۱۳۷۸/۶/۸

﴿س ۵۱۸﴾ به نظر حضرت عالی حداقل و حداکثر تعزیرات چقدر است؟

ج - مشهور آن است که تعزیر کمتر از حدّ قوادی است، یعنی کمتر از ۷۵ ضربه شلاق، و ناگفته نماند که «دون الحدّ» بودن تعزیر به هر معنا باشد، در معاصی الهیه جاری است.

۷۲/۲/۲۷

﴿س ۵۱۹﴾ آیا مراد از تعزیر، زدن و به درد آوردن است، و یا مطلق تأدیب اعم از هشدار، تهدید، توبیخ، تبعید، حبس، شلاق، ممانعت موقت از کسب و کار، منع برخی از حقوق اجتماعی، مصادره اموال، و یا از بین بردن آن است؟

ج - تعزیرهایی که حکم آن در شرع نسبت به معاصی بیان شده، تابع همان حکمی است که در نصّ و فتوا آمده است، و غالباً در همه جا، با شلاق و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۷۵، حدیث ۳، باب ۱۰ از ابواب بقية الحدود و التعزیرات.

جَلْد متعین گشته؛ و اما تعزیرهایی که مسئولان قانونی برای اداره امور جامعه تنظیم می‌نماید، تابع نظر قانون مصوب است، و به هر نحو قرار دهند، متبّع و لازم الاجراست. ۷۲/۲/۲۷

﴿س ۵۲۰﴾ در شرع مقدس چه نوعی از تعزیر (شلاق، حبس و...) معمول و متعارف و غالب بوده است؟ به عبارت دیگر مطابق سوابق تاریخی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام، غالباً چه نوع تعزیری را اعمال می‌کردند؟

ج - نوع خاصی را نمی‌توان از جهت تاریخی و سیره آنها معین نمود. ۷۶/۹/۲۱

﴿س ۵۲۱﴾ همان طور که مستحضرید تعزیرات بیدالحاکم است، آیا حداقل تعزیرات مثلاً یک ضربه شلاق است یا اقل معتدبه است، چگونه باید عمل نمود؟

ج - آنچه معروف است که تعزیر دون الحدّ می‌باشد، اولاً مربوط به تعزیرات حکومتی و ولایی اسلامی که تعزیر در آنها تابع مقررات و قانون است، نمی‌باشد؛ ثانیاً مسلم است در تعزیر، مؤثر بودن به حسب طبع در منع خود مجرم و دیگران از ارتکاب گناه است و این معنا به حسب اشخاص و موارد، کمّاً و کیفاً متفاوت است. ۷۶/۶/۲۰

﴿س ۵۲۲﴾ آیا در نگهداری متهم در حبس تعزیری (با قرار بازداشت) حداقل و اکثری معیار هست یا مدت زمان در اختیار حاکم است؟

ج - در اختیار حاکم است، لیکن باید توجه داشت که حبس متهم که بازداشت محسوب می‌شود، برخلاف قاعده است، و به قدر ضرورت باید اکتفا شود و با مفید بودن راههای دیگر که منجر به حبس و سلب آزادی افراد از محل و مکان نباشد، نمی‌توان چنین حبسی را دستور داد. ۷۶/۶/۲۰

۴. روش رسیدگی در جرایم موجب تعزیرات حکومتی

﴿س ۵۲۳﴾ در تعزیرات حکومتی، روش رسیدگی، مانند محاکمات قضایی است، و قواعدی مانند «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» و غیر آن، در آن جاری است

یا خیر؟

ج - بیّنه، چون بعید نیست که در امثال چنین مواردی هم حجّت باشد، اگر تحقیق پیدا کند، می توان به آن عمل نمود، هر چند موجب وثوق نشود؛ و اما روشهای دیگر قضا که به حقوق اجتماعی یا جزایی مربوط است در این گونه موارد از تعزیرهای حکومتی همانند حدود حجّت نیست و جاری نمی گردد.

﴿س ۵۲۴﴾ آیا متصدی تعزیرات حکومتی، مانند قاضی استقلال دارد و می تواند به رأی خود عمل نماید یا اینکه مانند کارمندان اجرایی باید با در نظر گرفتن سلسله مراتب، از دستورهای مقامات مافوق، مبنی بر مجازات یا عفو یا تأخیر در صدور حکم یا اجرای آن و... تبعیت نماید؟

ج - باید مقرّرات مربوط به خودش مراعات شود، لیکن اگر مقرّرات خاص نبود، چون امر حکومتی است، تابع مقرّرات اداری است. و ناگفته نماند که قاضی هم تابع قانون است و استقلالش نسبت به توصیه و سفارش و قدرتها است نه نسبت به قانون.

﴿س ۵۲۵﴾ دلایل اثبات در رسیدگی به تخلفات مربوط به تعزیرات حکومتی چیست؟ آیا به صرف گزارش مأموران، می توان متخلف را مجازات نمود و یا ادلّه دیگری مورد نیاز است؟

ج - معیار وثوق و اطمینان است، از هر راه که حاصل شود.

۵. مبادله محکومین به حبس بین کشورها

﴿س ۵۲۶﴾ ۱. در مورد مجرمان خارجی، در صورتی که تبعه کشور دیگر در جمهوری اسلامی، مرتکب جرم گردیده و هم اکنون مجازات حبس را می گذرانند، آیا از نظر شرعی، جمهوری اسلامی می تواند فرد محکوم را قبل از استیفای کامل مجازات به کشور متبوع بسپارد تا ادامه حبس در آنجا صورت گیرد یا خیر؟

۲. اگر یک کشور مسلمان طرف قرارداد باشد، آیا حکم مسئله تغییر می کند یا خیر؟

۳. آیا رضایت و عدم رضایت محکومان در موارد فوق، تأثیر دارد یا خیر؟

ج ۱ - می‌توان چون آنچه جزاست چه به عنوان حدّ (مانند سارق مثلاً در مرتبه سوم بعد از قطع دست و پا در دو مرتبه قبل) و چه به عنوان تعزیر، نفس حبس است و مکان و خصوصیات زندانبان و مسئولان آن دخالتی در جزا ندارد، و این گونه امور جزء مقارنات حبس است نه مقیدات آن.

ج ۲ - با فرض اینکه محکمه شرعیه نباشد، فرقی بین مملکت به اصطلاح اسلامی و غیر اسلامی نمی‌باشد.

ج ۳ - اجراء جزا، مانند اصل حکم به جزا در اختیار قضاء و حکومت است نه مجرم، بناءً علی هذا، رضایت او معتبر نمی‌باشد، مگر اینکه اجرا در غیر محل حکم، باعث زیادی جزا، کیفاً یا کمّاً گردد، مثل اینکه انتقال، سبب تبدیل حبس عمومی به سلول انفرادی ناراحت کننده بدتر از عمومی گردد و یا مدت در آنجا اضافه شود، که در این صورت رضایت شرط است، چون اضافه به هر دو نحو، جزا نمی‌باشد و اعمال آن بدون رضایت طرف خلاف سلطه افراد بر خود است و حرام می‌باشد.

﴿س ۵۲۷﴾ چنانچه بنا به مصالحی، دولت جمهوری اسلامی ایران ناچار به انعقاد قراردادی با یک کشور غیر اسلامی مبنی بر مبادله محکومان به زندان باشد (به این معنی که جمهوری اسلامی متعهد شود محکومان به زندان تابع آن کشور را برای تحمّل حبس تحویل کشور متبوع دهد، تا ادامه حبس در آنجا صورت گیرد و زندانیان تابع کشور ایران را جهت ادامه حبس در ایران تحویل بگیرد) بفرمایید:

۱. در مورد مجرمان ایرانی، با توجه به صدور احکام حبس توسط دادگاه‌های غیر اسلامی، آیا از نظر شرعی احکام صادره از سوی آنها برای محاکم قضایی ایران قابلیت اجرا دارد یا خیر؟

۲. در صورت عدم قابلیت اجرا بفرمایید:

الف) آیا اصولاً دادگاه‌های ما مکلف به محاکمه مجدد و صدور حکم بر اساس قوانین جمهوری اسلامی ایران می‌باشند یا خیر؟

ب) با توجه به ضرورت چنین قراردادی، شیوه‌ای که مغایر با موازین شرع نباشد را بیان فرماید.

۳. در صورت قابلیت اجرا، با توجه به اینکه مجازات جرایم ارتكابی در کشور غیر اسلامی تنها زندان می‌باشد، ولی از دیدگاه مقررات جمهوری اسلامی دارای صورتهای مختلف ذیل است، تکلیف چیست؟ آیا حاکم شرع می‌تواند صورتهای ذیل را به حبس تبدیل نماید؟

الف) مجازات جرم ارتكابی، حد شرعی است.

ب) مجازات جرم ارتكابی، دیه است.

ج) مجازات جرم ارتكابی، حبس است.

د) مجازات جرم ارتكابی، تعزیر غیر حبس است.

ه) مجازات جرم ارتكابی، قصاص است.

و) عمل ارتكابی، جرم محسوب نمی‌شود.

ج ۱ - آری، به دو جهت قابلیت اجرا دارد: اول آنکه حبس با رضایت و انتخاب و اختیار خود مجرم بوده، یعنی خودش با ارتكاب جرم در کشور دیگر (که در آنجا محکوم شده)، غیر مستقیم به جزا و حکم به حبس راضی بوده، او با تسلط بر خود و عدم اکراه و جبر، مرتکب جرم و عملی شده که مجازات قانونی داشته، هر چند مترصد بوده که جرمش معلوم نشود، لیکن می‌دانسته که اگر آشکار شود، مجازات می‌شود، پس به جزا و زندان، ولو به نحو تعلیق و خوف از فاش شدن، رضایت غیر مستقیم داشته، یعنی با توجه به ابعاد جرم آن را با اختیار و انتخاب انجام داده، نتیجتاً محکوم شدن به حبس در آن کشورها با اختیار خودشان بوده و برای جواز دخالت در سلطه دیگران، همین مقدار رضایت و انتخاب به حکم عقل و عقلا،

شرعاً کفایت می‌کند و قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار»، از همین کفایت سرچشمه می‌گیرد. و محاکم قضایی اسلامی هم، از باب لزوم شرعی و عقلی و عقلایی عمل به شروط و عقود و قراردادهای، نمی‌توانند آن محکومان را آزاد سازند، و تخلف از قرارداد - ولو با غیر مسلم - حرام و غیر جایز می‌باشد، و قبح تخلف از قرارداد از دولت جمهوری اسلامی به مراتب زیادتر از قبح تخلف از افراد عادی می‌باشد، چون مسئله آبروی نظام است که حفظ آن از اوجب واجبات است. دوم آنکه ادامه حبس آن محکومان جلوگیری و نهی از منکر است - ولو منکر در بلاد غیر اسلامی باشد - بدین معنا که حکم به حبس از طرف محاکم غیر اسلامی برای اعمال خلاف است که مسلم از جهت شرع ما هم گناه است، چون نسبت بین جرم آنها و ما (مسلمانان) نسبت اخص و اعم مطلق است، و گناهان در نظر ما زیاده از گناهان در نظر آنهاست و حبس عاملی بازدارنده برای گناه و معصیت در آنجاست و نهی از منکر و پیشگیری از گناه و معصیت الهی بر همه و به هر وسیله ممکن حتی اگر مستلزم کسب اجازه از حکومت اسلامی و قانون - ولو با ضرب و جرح و حبس باشد - لازم است و ادامه حبس محکومان در جمهوری اسلامی، چون با رضایت حکومت و محاکم است، مانعی ندارد، بلکه به خاطر نهی از منکر که بیان شد، واجب می‌باشد.

ج ۳ - الف) چون طریق اثبات جرمی که حد شرعی دارد، طرق خاص است نه هر طریقی، بعلاوه که باید در محکمه شرعیه باشد، پس با عدم ثبوت آن جرم به طرق خاصه، در محکمه شرعیه حدش مورد درء است و باید درء و دفع شود، چون نه تنها «الحدود تدرء بالشبهات» بلکه در نبوی^۱ و علوی امر به درء شده «ادرتوا الحدود

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۴۷، باب ۲۴ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۴.

بالشبهات».

ب) حکم به دیه چه جنبه حقوق مدنی داشته باشد، مثل دیه در قتل شبه عمد و خطا و چه جنبه جزایی (مثل جروح عمدی غیر قابل قصاص و یا قتل الوالد ولده) منوط به دو امر است: ۱. ثبوت موجب و سبب در محکمه شرعیه؛ ۲. درخواست ذینفع و مستحق دیه، و در امثال موارد ذکر شده در سؤال معمولاً امر دوم محقق نمی‌شود و افراد ذی نفع غافل‌اند و اعلام به آنها که حق درخواست دارند هم واجب نیست، بلکه مطلوب نمی‌باشد، چون موجب زحمت برای محاکم شرعیه و نظام جمهوری اسلامی است، لیکن به فرض درخواست طرف هم وجوب رسیدگی مشکل، اگر نگوییم ممنوع است، به خاطر آنکه ظاهراً با فرض اینکه خود ذینفع، خود را تابع مقررات محل محاکمه و جزا می‌دیده و قوانین جاریه در آن کشورها را قوانین لازم‌الاتباع می‌دانسته، از موارد قاعده الزام باشد و قاعده الزام اختصاص به الزامهای علیه خود که ناشی از عقیده مذهبی و دینی باشد، ندارد، بلکه قاعده ناشی از اختیار و انتخاب خود فرد به قانون و به ضرر خود می‌باشد، و قاعده یک قاعده عقلائیه شرعیه عامه است. آری، در صورت مطالبه و علم به اینکه ذینفع من باب لابدیت و اخذ حق، به محاکم در آن کشورها مراجعه نموده، اگر رسیدگی مجدد برای جمهوری اسلامی زحمت نداشته باشد و دارای مشقت و خرج سیاسی نباشد باید رسیدگی مجدد نماید و الاً فلا.

ج و د) از جواب قسمت «ب» روشن می‌شود و همان طور که حد درء می‌شود، تعزیر هم باید درء شود، و باید همان حبسی را که در غیر کشور جمهوری اسلامی به آن محکوم شده‌اند، اجرا نمود به همان دو جهت که در جواب «الف» بیان شد، و اشکال به اینکه با عدم ثبوت جرم، شرعاً با کدام مجوز زندانی شوند، ناتمام و

غیر وارد است، چون اولاً مربوط به خودشان می‌باشد که بیانش گذشت و ثانیاً ثبوت شرعی لازمه حدّ و تعزیر شرعی است و اما کیفر بازدارنده از گناه و خلاف و مفسد جامعه به همان ثبوت‌های قضایی بین‌المللی اکتفا می‌شود، و اصل هم عادتاً بر صحت رسیدگی و اطمینان عادی به گفته همان محاکم در اثبات جرم است. آری، جایی که دشمنی با اسلام و مسائل عنادی با جمهوری اسلامی مطرح باشد، اطمینان به خلاف اگر حاصل نشود، به وفاق حاصل نمی‌شود.

ه) پاسخش از قسمت «ب» معلوم می‌شود. (و ظاهراً مورد ندارد، لیکن بر فرض تحقق، اگر خودش خواستار آزادی باشد، می‌توان او را آزاد نمود، لیکن به شرط نبود حَرَج و مشقّت برای نظام و از بین نرفتن حقّ کسی.

۶. معاونت و مشارکت در خودکشی

﴿س ۵۲۸﴾ مستدعی است نظر مبارک فقهی خویش را در زمینه‌های ۱. خودکشی، ۲. شروع به خودکشی، ۳. معاونت و مشارکت در خودکشی، ۴. مجازات (تعزیر) هر کدام از موارد یاد شده، اعلام فرمایید؟

ج - همه آنها حرام و موجب هلاکت است، و تعزیر در محاکم نسبت به هر یک را قانون مصوّب مجلس شورای اسلامی باید تعیین نماید. ۷۷/۱۲/۲۴
﴿س ۵۲۹﴾ در یک نزاع خانوادگی، ابتدا مرد روی زن خود نفت ریخته است و قصد آتش زدن وی را داشته، ولی از این کار منصرف می‌شود و بعداً زن خود را با روشن کردن کبریت آتش می‌زند و منتهی به فوت وی می‌گردد. آیا در این مورد ضمان و مسئولیتی متوجه مرد است.

ج - تا نسبت قتل به شخص تحقق پیدا نکند، نمی‌توان او را قاتل شناخت، و محض تهیه مقدمات با انصراف از آن و ایجاد مرگ توسط خود مقتول،

فقط سبب تعزیر برای تهیه کنندهٔ معدات است، به خاطر گناهی که انجام داده نه نسبت به قتل.

۷۷/۵/۲۵

۷. معاونت در جرم

﴿س ۵۳۰﴾ معاون جرم تا چه مقدار در جبران خسارت ناشی از جرم سهیم است؟
ج - معاونت و کمک به جرم به عنوان تعاون بر اثم، حرام است و مقدار مجازات، تابع قانون مجلس شورای اسلامی است.

۷۸/۴/۴

۸. عفو در جرایم تعزیراتی

﴿س ۵۳۱﴾ در تعزیراتی که جنبهٔ حقِّ النَّاسی دارد از قبیل: تعزیر فحاشی و خیانت در امانت و امثال آن، با فرض پیگیری شاکی، آیا محکمه می تواند نظر به مصالحی که در نظر اوست از تعزیر مجرم صرف نظر کند؟

ج - چه مصلحت اندیشی بالاتر از مصالح کامله در احکام الهی می باشد، و حکم خداوند به تعزیر مجرم، لاسیما با پیگیری «من له الحق»، به هیچ چیزی قابل تبدیل و مصالحه نمی باشد.

۷۶/۹/۱۳

﴿س ۵۳۲﴾ آیا قاضی می تواند تحت شرایطی از اجرای تعزیر صرف نظر نماید؟
ج - عدم اجرای تعزیر، تابع نظر حکومت است، نه قاضی.

۷۲/۲/۲۷

۹. تعزیر در جرایم حقِّ النَّاسی علی رغم گذشت شاکی

﴿س ۵۳۳﴾ در مورد قصاص، اگر از متهم شکایت نشود یا شکایت شود، ولی در برابر گرفتن مبلغی رضایت دهند، یا بدون گرفتن چیزی عفو کنند. آیا حاکم شرع برای حفظ نظم جامعه و جلوگیری از وقوع جرایم نظیر آن می تواند آن شخص را از جنبهٔ حقِّ الله تعزیر کند؟

ج - حاکم می تواند مجرم را برای حفظ نظم جامعه، تعزیر کند.

۷۴/۲/۲۲

﴿س ۵۳۴﴾ آیا در حقوق النَّاس پس از گذشت مدعی (شاکی)، حاکم می تواند

مدعی علیه (متهم) را تعقیب نموده و تعزیر نماید؟ مثلاً در فحاشی، ایراد ضرب عمدی و یا ترک انفاق؟ و اگر شخصی مکرراً مرتکب جرایمی شود که جنبه حقوق الناسی دارد مانند: فحاشی، ایراد ضرب عمدی، ترک انفاق و... هر بار با گذشت مدعی دعوا فیصله یافته باشد، در صورتی که اقدامات وی محلّ به نظم عمومی تشخیص داده شود و یا اینکه مثلاً دو بار مرتکب بزه مشابهی شود و هر بار با گذشت شاکی از تعزیر رهایی یابد، حاکم می تواند تعزیری را در مورد وی در نظر بگیرد؟

ج - حاکم نمی تواند در این گونه موارد هر چند به عنوان ارتکاب حرام، به خاطر گذشت «من له الحق» تعزیر نماید، لیکن از باب نهی از منکر با احراز ارتکاب مجدد فعل حرام، و یا برای حفظ نظم و جلوگیری از اختلال در آن و ایدای مردمی که از او می ترسند و رضایت می دهند، حتی با احتمال ضرر معتدبه به خاطر اهمّیت محتمل می توان به عنوان اقدام تأمینی، تعزیر نمود؛ و نحوه اش تابع پیشگیری است و تشخیص هم با نظر اهل اطلاع و خبره در این گونه امور می باشد، مگر آنکه قاضی خود به طریق و راه پیشگیری مطمئن باشد.

۷۶/۹/۲۱

۱۰. تسری قاعده درء و تسری عدم قسم در حدّ به تعزیرات

«س ۵۳۵» آیا تعزیرات، مشمول هر یک از قواعد «لایمین فی الحدود» و «تدرأ الحدود بالشبهات»^۱ می شود یا خیر؟

ج - فرقی بین حد و تعزیر در امثال قواعد مورد سؤال که به مناط برائت و جلوگیری از تضعیف آبرو و حیثیت افراد و عدم تشییع فاحشه جعل شده، نمی باشد، بعلاوه از اولویت تعزیر از حد به درء و به عدم ثبوت با یمین، یعنی وقتی که حدود با همه اهمّیتش مورد قواعد مخففه و مبرئه است، تعزیر به طریق اولی موردیت دارد.

۷۷/۵/۲۵

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، باب ۲۴ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۴.

﴿س ۵۳۶﴾ در صورت اقامه بینه یا حصول علم برای قاضی بر اینکه فعل قابل تعزیر مانند: مزاحمت تلفنی، فحاشی و... را یکی از دو نفر متهمان پرونده انجام داده‌اند، ولی معلوم نیست کدام یک از آنها بوده آیا بایستی هر دو تبرئه شوند و یا اینکه می‌توان هر دو را تعزیر کرد؟

ج - ظاهراً این گونه موارد، از موارد درء حد و تعزیر به شبهه است.
۷۷/۱۰/۱۵

۱۱. شرطیت بلوغ یا تمیز در مسئولیت کیفری

﴿س ۵۳۷﴾ آیا در اجرای جزائیات، بلوغ شرط است؟ و آیا در بلوغ، سنّ خاصی را معتبر می‌دانید یا خیر؟ بر فرض اعتبار سنّ خاص، آیا معیار سند سجلی افراد است یا از طریق دیگری می‌توان آنرا احراز کرد؟

ج - اعتبار سن در بلوغ فی الجمله، ظاهراً جای خلاف بین اصحاب نباشد و به نظر این جانب سنّ بلوغ در دختران سیزده سال و در پسران پانزده سال تمام قمری است و علایم و نشانه‌های دیگری هم وجود دارد که در رساله‌های عملیه ذکر شده، اما غالباً آنها نشانه و راههایی است که برای غیر خود مکلف، عادتاً معلوم نمی‌گردد، و ناگفته نماند که بحث از اینکه سند سجلی معتبر است یا خیر تا حدّی ابهام دارد، چون به هر حال بلوغ و عدم آن در تعزیر و عدم تعزیر، بی‌اثر است، چون معیار در تعزیر و تأدیب همانگونه که گذشت تمیز است نه بلوغ، کما اینکه در رابطه با مسائل حقوق مدنی بعلاوه از بلوغ، رشد هم معتبر است، و بلوغ تنها، بی‌اثر است و تنها و تنها در باب حدود است که بلوغ، کفایت می‌کند که در آنجا هم به حکم درء حدّ به شبهه اگر مجرم ادّعی عدم بلوغ نماید، حد دفع می‌شود و تحقیق هم لازم نمی‌باشد، بلکه ممنوع و مذموم است، و به طور کلی اگر موجب حدّ مثل زنا یا سرقت مثلاً ثابت شد، اما بلوغ مشکوک بود، باید به تعزیر اکتفا نمود.
۷۸/۱۱/۱۹

۱۲. اقدام تأمینی برای جلوگیری از جرم

«س ۵۳۸» آیا کسانی را که کراراً مرتکب جرم شده و یا عادت به ارتکاب جرم دارند، می توان به عنوان یک اقدام تأمینی و تربیتی علاوه بر مجازات قانونی تدابیر دیگری از قبیل: حبس، تبعید، تضمین احتیاطی و... در مورد آنان معمول داشت؟

ج- این گونه اقدامات درباره آنها از مصادیق تعزیر و یا نهی از منکر است، که در اختیار حکومت شرعی است و تحققش احتیاج به قانون دارد.

۷۶/۸/۷

سفید

سفید